غزنویان متأخر

عروج و اضمحلال

سلالهٔ غزنوی در افغانستان و هند شمالی

١٠٤٠ - ١١٨٦ م.

مؤلف: کلیفرد ادموند بوس ورث

مترجم: عبدالوهاب فنایی

Clifford Edmund Bosworth

THE LATER GHAZNAVIDS:

SPLENDOUR & DECAY

The Dynasty in Afghanistan and Northern India

1040 – 1186

TRANSLATED BY

ABDUL WAHAB FANAYI

Kabul, 1988 *Education Press*

غزنویان متأخر

عروج و اضمحلال

نام کتاب : عروج و اضمحلال غزنویان متأخر

نام مولف : ادموند کلیفرد بوسورث

نام مترجم : عبدالوهاب فنایی

تیراژ : ۲۰۰۰

ناشر : مرکز علوم اجتماعی اکادمی علوم ج . ا

محل طبع : مطبعه تعلیم و تربیه ـ کابل ـ افغانستان

سال طبع : ۱۳۶۷

غزنویان متأخر

عروج واضمحلال

سلالهٔ غزنوی در افغانستان و هند شمالی

۱۰۴۰ـ ۱۱۸۶ م.

مؤلف: کلیفرد ادموند بوس ورث

مترجم: عبدالوهاب فنایی

مرکز علوم اجتماعی
اکادمی علوم ج.ا.
کابل ۱۳۶۷

غزنویان متأخر

عروج و اضمحلال

۱۰۴۰ ـ ۱۱۸۶ م

ترجمه دری ۱۳۶۷

طبع اول قوس ۱۳۶۷

اکادمی علـوم جمهوری افغانستان

مرکز علوم اجتماعی

فهرست مندرجات

مقدمهٔ مترجم

پژوهش کارنامه های دوره غزنویان یکی از درخشان ترین بخش تاریخ کشور عزیز ما است .

غزنویان که دو قرن کامل برخراسان زمین (افغانستان امروزی) جهانبانی کردند و دامنهٔ امپراتوری شان از ری وسپاهان تا کرانه های گنگ پهنا داشت وصولت شان از گرگانیه تا گرگان واز کاشغر تا سرمنات نواخته میشد یکی از درخشان ترین دوره تمدن کشور ما ست که فلاسفه ، دانشمندان و ادبای نامدار را پرورانید . (۱)

تاریخ پردازان و اندیشمندان خراسان زمین و مستشرقین بخشی از بخشهای حماسی ، کلتوری و فرهنگی این دوره بالنده تاریخ کشور را بهپژوهش گرفته پیرامون فراز وفرود های دودمان غزنوی وجهانکشایی آنان قلم فرسایی نموده اند. واما از انجا که تمدن درخشان عصر غزنوی گسترهٔ وسیع دارد لذا مطالعه پژوهش ایندورهٔ کشور ما نیز مستلزم پژوهش ودقت فراوان بوده وبر محققان بینشمند است که به سهم خویش به تألیف ونگارش کارنامه های فرهنگی یاحماسی عهدغزنویان بذل مساعی نموده وجنبهٔ فرهنگی شان را درین زمینه انجام دهند.

یکی ازکار های ارزشمندی که تاکنون پیرامون پژوهشهای دقیق ایندوره بعمل آمده است اثر تحقیقی دانشمند ژرف نگر کلیفرد ادمو ندبوسورث است که بابینشمندی وحوصله افزایی تام به کاوش و تألیف رویداد های دورهٔ غزنویان همت گماشته وماحصل پژوهش خویش را در دو بخش تحت عنوان غزنویان وامپراتوری آنان درافغانستان و ایران شرقی (۹۹۴- ۱۰۴۰ میلادی)غزنویان متأخر وعروج و اضمحلال آنان در آورده است که بخش نخست در ۱۹۶۳ از طرف مطبعه دانشگاه ادین برگ (Edinburgh) به حلیه طبع آراسته شده است ، مگر بخش

---

(۱) مقدمه استاد خلیلی برسلطنت غزنویان طبع کابل سال ۱۳۳۳

دوم (عروج و اضمحلال غزنویان متأخر) آنان مدتی تأخیر شده و بنابه توضیح مولف دانشمند بعد از انقضای ده سال از تاریخ طبع بخش نخست بدنباله اتمام تاریخ این خانوا ده ترکی تا هنگام سقوط ستاره اقبال شان در قرن ششم هجری (دوازده میلادی) همت گمارد نـد و چنانکه معلوم است قسمت اول تحت عنوان غزنویان و امپراتوری آنان در افغانستان و ایران شرقی اثر این مورخ پر تلاش قبلاً در ایران به زبان دری ترجمه شده است و اما مبحث دوم تحت عنوان غزنویان متأخر عروج و اضمحلال آنان که اخیراً به لسان انگلیسی به زیور طبع آراسته گردیده من حیث ارتباط و اینکه دوره غزنویان یک بخش از تاریخ و از مفاخر فرهنگی این سرزمین است به ترجمهٔ این بخش بذل مساعی شد تا باشد اندرین بساط سهمی در انجام فریضهٔ فرهنگی ایندوره انجام شده باشد.

مولف دانشمند این اثر ضمن بخش بندی مطالعاتش از جمله و بیش از دو صد سال دوره فرمانفرمایی غزنویان ، حدود یکصدو پنجاه سال جهانبانی این سلاله را در ردیف غزنویان متأخر گنجانده و در خلال مباحث آن رویداد های قرون وسطی وافول غزنویان به گفتگو گرفته شده است ازین رو این اثر بالترتیب از دورهٔ فرمانفرمایی مسعود تاآخرین زمام دار این دودمان خسروملک (۵۵۵-۵۸۲ مطابق ۱۱۶۰-۱۱۸۶ میلادی) گزارش شده است.

رشید یاسمی ضمن بیان احوال مسعود سعد سلمان یکی از شاعران بلند پایه غزنویان متأخر از ابهت و شکوه این دودمان که باظهور الپتگین غلام نزح سامانی در سال ۳۵۱ آغاز یافته و در ایام جهانبانی محمود سبکتگین آن جهانگشای بزرگ به اوج انبساط رسیده فشرده مطالبی ارایه نموده ، حدود و اقصای دولت غزنوی را از سمت شمال تخارستان و بخشی از ماوراءالنهر و عراق و خراسان را از جانب غرب ، سیستان ، زمین داور و قزدار را از طرف جنوب و ملتان و پنجاب و بخشی از ولایت سندرا از سوی مشرق خوانده و یادآور شده است که رایان دره گنگ و سواحل جنوبی هند و ملوک غور و غرجستان و روسای طوایف کوهستانی افغان فرمان سلطان را گردن نهاده بودند. (۲) واما ضعف و اضمحلال دولت غزنوی عوامل گسترده داشته است و عمده آن بوده است که لشکریان وی از نژادهای مختلف چون عشایر غوری و افغانی ، ترک و خلج و هندیان پنجاب وسایر طوایف ایرانی متشکل بوده است و از نژاد خود پشتیبانی نداشتند، علت دوم ظهور دولت خانیه ترکستان را از جانب شمال و

(۲) دیباچه دیوان مسعود سعدسلمان بهاهتمام رشیدیاسمی

دولت سلجوقی را از جانب غرب میتوان نام برد که ضربات خرد کننده‌یی را بر پیکر دولت غزنوی وارد آورد و همین رقابت های جهانکشایی فتنهٔ بزرگی را از جانب غوریان انگیزه شد و عاقبت الامر دولت غزنه‌را به انقراض مواجه ساخت و برعلاوه کوتاهی دوره زمامداران چون محمد، مجدود، مسعود ثانی ، علی ، عبدالرشید، طغرل (کافر نعمت) و فرخ زاد که درمدت بیست سال‌آمدند و رفتند برای ضعف دولت غزنوی کارگر بوده است(۳)

فرمانفرمایان غزنوی در کنار جهانکشاییها و فتوحات متواتر به نیمقارهٔ هند از آغاز تاپایان و جنبه بزرگ پخش فرهنگ و دانش را هیچگاه از نظر دور نداشتند و در پرورش وشگوفایی زبان دری کار نامه های جاودان بجا گذاشتند.

بعد از محمود جهانکشاکه خود حامی پخش فرهنگ و دانش است اخلافش نیز به پیروی از سنن نیاکان در پرورش علم و فرهنگ و تشویق شعر او نویسندگان بذل مساعی نموده سخن سرایان نامور چون فردوسی بنیانگذار توانای شعر حماسی ، سنایی غزنوی ، مسعود سعدسلمان ، عثمان مختاری ، سیدحسن غزنوی و بسی شاعران بلند پایه دیگر را بدربار خویش راه داده، در شگوفایی وبالندگی زبان و ادبیات این سرزمین مفاخر تاریخی بجاگذاشتند .

ادموند کلیفورد بوسورث ضمن تذکر فشرده مقدمه این اثر میافزاید که « از دیدگاه فرهنگی روزگار غزنوی متأخر ، آثار ادبی وشاعران اینددوره ادامه فرهنگ مشترک ایرانی اسلامی درشرق است ؛ سخن گویان وشاعرانی چون عثمان مختاری و عبدالواسع جبلی بدون موانع به دربارهای ایران شرقی یعنی ماوراء النهر وافغانستان راه یافته و قصاید شان را در مدح سلجوقیان ، غزنویان ، صفاریان، قره خانیان ودیگر حامیان ادبیات سرودند . هندوستان مرکز عمده فعالیتهای فرهنگی اسلامی ورویداد های ادبی گردید و عوفی از عبدالله روز به نکتی شاعر فارسی گوی مداح یادمیکند ، عزیز احمد در کتاب خود بنام تاریخ روشن فکری توضیح‌میدارد که شیوه شعر سرایی‌فارسی هندی که بعد بعنوان سبک هندی مسمی گردیده ریشه‌اش را معمولاً در قرن دهم میرسانند که از زمان قدیمی تری در هندتحت سلطه غزنویان رونق داشته است .... »

غزنویان متأخر با آنکه قدرت های رقیبی چون سلجوقیان و سپس غوری ها را به حیث نیروی تهدید کننده در برابر خود یافتند و درپیامد رویارویها با سلجوقیان نا گزیر

---

(۳) دیباچه دیوان مسعودسعدسلمان بهاهتمام رشیدیاسمی

شدند که خراسان و بخشی از بخش غربی افغانستان موجوده را به آنها واگذارند با آنهم بهنگام تنگدستی ها نیمقاره هند صحنه جولانگاه شان بوده ، مصارف لشکریان و تزیین کاخ های شان از غنائم آنجا تدارک میشده است و هم از نیروی بشری غلامان نیمقاره در سوقیات استفاده میکردند ، بناءً اذعان شده میتواند که بسیج جهاد درین عهد به همان کیفیت غزنویان عهد نخست بوده است ، چنانچه اسدی طوسی وعثمان مختاری طی اشعار شان بگونه وسیعی از پیکار های سالاران اسلام علیه کفار هند زمزمه ها سر دادهاند. بناءً بی مورد نیست تا درین مقدمه فشرده گزارشی از کارکرد های سلاطین متأخر غزنوی بعمل آید تا خوانندگان محترم قبل از مطالعه متن کامل این اثر از نحوه دست اندرکاریها و فراز و فرود های روزگاران فرمانفرمایان غزنوی جسته معلوماتی فراهم دارند. درین ارتباط به این مطلب عمده مواجه میشویم که افول غزنویان نه تنها از ناحیت سلطه فزاینده سلجوقیان و غوری ها منشاء میگیرد بلکه علل و عوامل عمده دیگر چون رقابت های جانشینی شهزادگان بر سر فرمانفرمایی نیز ذی دخل است ؛ چنانچه تخطی پسران محمد بن محمود (احمد ، عبدالرحمن یا عبدالرحیم عمر وعثمان) را که ایزدیار فرزند مسعود آنان را همراه با خود به غزنه آورد و با اعز از واکرام بدرقه شاه بودند و در برابر مسعود تحلیف و بیعت بجاآورده بودند غدر کردند و آن عهدو پیمان را نادیده گرفته هنگامیکه مسعود به عزم هند از غزنه راه آن دیار در پیش گرفت ، به هنگام عبور از رود سند در و یهند تعدادی از لشکریانش همراه با پسران محمد در صف قشون عقبی مسعود قرار داشتند که گفته میشود بنابر تحریک و دست داشتن ایشان آنان دست به عصیان زده علیه مسعود شوریدند تا آنجا که مسعود ناگزیر در حصار ماری کله پناه برد و درانجا محاصره شدو سپس دستگیر و همراه با خانمش سارا خاتون صبیه قدرخان یوسف به قلعه گیری انتقال یافت از قدرت برکنار ساخته شد و در عوض محمد برادر مسعود برای مرتبه دوم بر مسند زمامداری تکیه زد وسپس مسعود مخلوع بنابر تحریک احمد پسر محمد بعد از یک ماه باز داشت در قلعهٔ گیری اعدام شد ؛ گرچه بنا بر اندیشه گردیزی ، محمد از امر قتل برادر اطلاعی نداشته و حکم اعدام وی طور جعلی به زندان ارائه شده است ، درین رابطه از قول حسینی و ابن اثیر روایت شده که احمد از پدر خود حکم اعدام مسعود را تقاضا داشته است . بنابر پارهٔ از گزارشات ، مسعود به نحو ضجه آوری طور زنده در چاهی رها و سپس انبار خاک بروی انباشته شده است و اما ابن بابا نظر دارد

که سر مسعود از تنش جدا ساخته شده‌است . بنا بقول جوز جانی مسعود بهنگام مرگ چهل وپنج بهار زندگی را گذرانده بوده است .

مودود پسر ارشد مسعود که همواره مقرب درگاه پدر بود از فاجعه قتل رقت‌آور پدر خود در صدد انتقام برآمد و بامدد گاری عموی خورد عبدالرشید بر لشکریان محمد شوریدکه در پیامد محمد وسه سالار دیگر راکه احتمالاً[۲] احمد پسر محمد بوده‌باشد به جرم اعدام کشاند. بعضی از مآخذ بیان داشته است‌که استثنای عبدالرحمن یکی از فرزندان محمد که در همان آغاز امر مخالف اعدام مسعود بود متباقی اعضای خانواده محمد ور هبران نظامی وی همه اعدام گردیدند.

مودود بعد از پیروزی قاطع برمحمد به تهدید های خانوادگی مواجه شد ، چه بهنگام قدرت آن وعده‌هایی‌راکه بمقابل‌عموی دیگرخود عبدالرشید داده بود نادیده واز ان طفره رفت و عوض آنکه در دست گاه دولت جایگاهی برای او پیش کش شده باشد بی درنگ در قلعه مندیش به زندان افگنده شدوتا آخرین مراحل‌دوره سلطنت مودوددر همانجا بماند . مجدود از قبول جانشینی برادر خود مودود امتناع ورزیدودرلاهور و ملتان دست به اغتشاش زد.

مودود خود شخص‌بلند پرواز بود واندیشه داشت تا آن ابهت وشکوه پارینه نیاکان‌خود چون محمود بزرگ ومسعود پدرش را اعاده دارد. مودود در دوره‌حیات پدر از خود شایستگی نشان داده بود که رزمجو وشجاع نامیده میشد ودراستعمال‌کمان مهارت بسزایی داشت اختراع یکنوع پیکان که معروف به پیکان مودودی است به او نسبت داده‌اند .

او اخر دورۀ زمامداری مودود مقارن با تبارز وشهرت یابی طغرل است که به حیث سالارشجاع و نیرومند سربر آورده است و به استناد بعضی از مآخذ مودود، طغرل را به افتخارات خاص سرفراز داشت وحتی‌وعده ازدواج یکی ازخواهرانش را بوی داده بوده است ، اماطغرل بعداز وفات مودود باوجود آنکه درزمان سلطنت عبدالرشیدمقام‌ومنزلت عالی‌داشته و عهده حاجب‌الحجاب لشکر راداشته است بنا برگزارشات بعضی ازمآخذ باسلجوقیان در خفا روابط بر قرارکرده که این اقوال تا هنوزطورمستند به اثبات نرسیده است ، ولی امرمسلم این است که طغرل در برابر اعتماد ولی نعمت خود عبدالرشید غدر نموده وهنگام بازگشت ازمصاف علیه سلجوقیان که باپیروزی توأم بوده‌بتاریخ ۱۶ شعبان

۴۴۳ (۲۳ سپتمبر ۱۰۵۱ میلادی) ودر طول راه غزنه سر نگونی عبدالرشیددر اندیشه‌اش راه می یابد ودر نتیجه حتی با توطئه یی ارگ غزنه تمام اعضای مردینه خانواده سلطنتی غزنوی را قتل عام وخود براریکه قدرت تکیه زد.

بنا برگزارش جوز جانی و ابن الا ثیر طغرل در این توطئه یازده تن از شهز ادگان و بنا بر گزارش حمدالله مستوفی نه تن شهزاده غزنوی را به قتل میرساندکه از میانه صرف فرخ زاد ، ابراهیم و شجاع که آنهم در معرکه حاضر نبودند جان به سلامت بردند.
طغرل همزمان با این پیروزی با اکراه و اجبار با یکی‌از شاهدختهای غزنوی (صبیه‌مسعود) ازدواج نمود وبه ضرب سکه مبادرت ورزید ، و دران لقب ابوسعید طغرل ولقب قوام‌الدوله را نقر نمود ، مگر طغرل تا دیر زمان فرمان رانده نتوانست وبپاداش کفران نعمت بنابر پارهٔ اقوال بعد از چهل روز وبنابرگزارش بعضی از مآخذ بعداز شش ماه توسط یکی از غلامان قصر بنام انو شتگین یا نو شتگین بقتل میرسد و از شهز ادگان درقید حیات غزنوی فرخ زاد وابراهیم که درین هنگام در قلعه برغند درباز داشت بسرمی بردند به حکم قرعه فرخ زاد بتاریخ یوم شنبه مورخ ۹ ذوالقعده ۴۴۳ (۱۳ مارچ ۱۰۵۲ میلادی) بحیث سلطان براریکه سلطنت جلوس مینماید ومدت هفت سال و سه ماه حکم میراند وبنا به گفته ابن بابا با جلوس فرخ زاد براریکه سلطنت شکوه و جلال از دست رفته غزنویان یکبار دیگر به درخشش درمیاید وبگفته جوزجانی درحصص مختلف اراضی غزنوی عمرانات ورفاهیت احیاء میشود.

فرخ زاد بتاریخ ۱۷صفر ۴۵۱ (مطابق ٤ اپریل ۱۰۵۹ میلادی) از اثر بیماری قولنج درسن سی وچارسالگی زندگی را پدرودگفت. بعدازوفات فرخ زاد ، ابوالمظفر ابراهیم بتاریخ دوشنبه ۱۹ صفر ۴۵۱(۱) مطابق٦ اپریل ۱۰۵۹ میلادی(متفق‌الرأی از جانب بزرگان و سران دولت غزنه بر سریر جهانبانی دولت غزنه تکیه نمود. ابراهیم به اعمارقصبات و شهرکهای جدید پرداخت وبنابرگزارش ابن اثیر پیمان‌صلح میان غزنویان وسلجوقیان در دورهٔ سلطنت ابراهیم صورت گرفته است . سلطان ابراهیم به سبب حسن کفایتی‌که داشت شالوده سلطنت غزنوی را ازنواستوارکرد ، دختر خودرا به ارسلان ارغون پسر الپ ارسلان

(۱) رشید یاسمی‌ضمن مختصرگزارش زمان سلطان ابراهیم غزنوی سال جلوس اورایوم دوشنبه سال ٤٥٠ قید نموده است .

و

داد و دختر ملک شاه سلجوقی به اسم جوهر خاتون ملقب به مهد عراق را به مزاوجت فرزندش علاء الدوله مسعود که بعد از وبه پادشاهی رسید در آورد * ابراهیم در زمان خلیفه القایم برای خود لقب سلطان را گزید واین لقب وی روی صفحه دیناری که اکنون در موزیم ارمیتاژ لیننگراد نگهداری میشود حفظ است. ابراهیم از دیدگاه احفادش مرد با درایت وفرمانفرمای باتدبیر بوده است که مشتاق آسایش اتباع خود بوده ومردی برده است متقی .

ابن اثیردریادنامه خود از دیانت شعاری این شهریار غزنوی واینکه با دست خود هر سال به کتابت قرآن دست یازیده وبه مکه می فرستاده است اشاراتی دارد . گویند معیار تولیدشعر و ادبیات به آن حدا عتلا وشگرفایی رسیده بود که همسری با ایجادیات شعرای غزنویان نخست چون عنصری ، فرخی ، منوچهری ودیگر شاعران آن عهد داشته است و عوفی در مجموعه حکایاتش (جوامع الحکایات) تذکر داده که سلطان ابراهیم شخصاً کتاب تحت عنوان دستورا لوزراء را نگاشته است .

مسعود سوم و فرزندانش :

همزمان باوفات ابراهیم در ۴۹۲ (مطابق ۱۰۹۹ میلادی) مسعود سوم و فرزندانش هر یک شیرزاد ، ملک ارسلان وبهرام شاه بالترتیب در سال های ۴۹۲ ، (۵۰۸-۵۰۹) ، (۵۰۹-۵۱۱) و (۵۱۱-۵۵۲؟) فرمانفرمایی کردند . گویند مسعود حیاو کرم وافر داشت ، شانزده سال فرمانداری کرد * و درشوال ۵۰۸ (مارچ ۱۱۱۵ میلادی) آفتاب عمرش غروب کرده است ، مرگ مسعود باناآرامیها و کشمکش های داخلی که میان فرزندان وی شعله ور بوده توأم است ، مبارزات مسعود بیشتر در هندبوقوع پیوسته و شاعران همروزگار ، سیمای سلطان را چون رزم جوی دلیر جهت پخش عقاید مذهبی در هندترسیم نموده اند . بعد از وفات مسعود فرزندان وی جهت بدست آوردن قدرت بهم آویختند که بنا بر وصیت مسعود ، شیر زاد براریکه قدرت تکیه زده است که دورهٔ سلطنتش بیش از یکسال بدرازا

---

* ابراهیم چهل دختر و ۳۶ پسر داشت که دختران را بسادات وعلمای با نام داد . رک : دیوان مسعود سعد سلمان به اهتمام رشید یاسمی ، دیباچه صفحه به حروف ابجد(ی)

* رشیدیاسمی دردیوان مسعود سعد سلماندوره سلطنت مسعود راهفده سال قید نموده ووفاتاورا بسال ۵۰۹ خوانده است .

نکشیده است و بنا بر قول ملک ارسلان یکی از برادرانش او را درسال ۵۰۹ سرنگون و بقتل رسانده است ، ملک ارسلان همزمان با بدست گرفتن قدرت نظر به تجارب و سوابق، استثنای بهرام شاه که اندرین هنگام درغزنه نبود متباقی برادران را یا کور و یا زندانی نمود ، مگر بهرامشاه همواره درپی فرصت بود ونمیخواست اجازه دهد که ملک ارسلان برادراندرش فرمانفرمای دولت غزنوی باشد وجهت از پای در آوردن سلطه برادر بادر بار سنجر سلجوقی روی آورد که در حلقه همراهان شکار وی در آمد

بهرام شاه در تیراندازی مهارت خاص داشت وهمین مهارت او در تیراندازی بر سنجر تأثیر فوق العاده بجا گذاشته بود درجریان سنجر با بهرامشاه متحد شده بتاریخ ۵۱۰ (مطابق ۲۵ فبروری ۱۱۱۷ میلادی) جهت سرنگونی ملک ارسلان لشکر آراست ووارد پایتخت غزنه شد که در جریان ملک ارسلان سرنگون وبهرامشاه براریکه سلطنت غزنه اجلال نمود. بنابر گزارش بعضی از مآخذ ملک ارسلان بعد از سرنگونی در جریان یک رویارویی دیگری در جمادی الثانی ۵۱۲ (مطابق سپتمبر -اکتوبر ۱۱۱۸ میلادی) بدست لشکریان سنجر افتاد وسپس بهرام شاه برادرش باخفه نمودن زندگیش را پایان داده است. عمر ملک ارسلان بهنگام مرگ بیست و هفت وبنا بقول جوزجانی سی وپنج خوانده شده است.

بهرام شاه بعد از پای در آمدن برادر خود سلطنت طولانی چار دهه را رهبری کرد و در طول تمام دورهٔ طولانی سلطنت خود به حیث تحت الحمایه سنجر بود وما نند اسلاف خود به جهادو پیکارها درهند مبادرت جسته است.

از مهمترین رویداد دورهٔ جهانبانی بهرامشاه درگیری و مصاف دولت وی با غوری هاست که در نتیجهٔ گسترش امرای کوچک سلاله شنسبانی در غور و بدست گرفتن یک موقف خودکامگی از جانب آنان در داخل آن منطقه بوده است. نخستین برخورد میان غوریها و غزنویان در جمادی الاول ۵۴۳ سپتمبر اکتوبر ۱۱۴۸ میلادی اتفاق افتیده است که درین پیکار غوری ها برغزنویها دست می یابند وسیف الدین سوری زمام قدرت را درغزنه بدست گرفته و لقب سلطان را می گزیند و بهرام شاه به آرزوی تدارک رویارویی و اعاده قدرت ازغوری ها به پنجاب روی میاوردو بتاریخ دوم محرم ۵۴۴ر۱۲ می ۱۱۴۹ میلادی به غزنه حمله ور شده، سیف الدین سوری را دستگیر نموده وبدار آویخته و سروی رااز تنش جدا نموده به حضور سلطان سنجر در ری فرستاد. این رویداد تحقیر آمیز خشم

وانتقام جویی علاء الدین حسین را بر می انگیزاند وبنابر گزارش راورتی سوقیات علاءالدین حسین در پایان سال ٥٤٤ مطابق ۱۱۵۰ میلادی یا آغاز ۱۱۵۰/٥٤٥ میلادی اتفاق افتیده است ، مگر نظامی عروضی سمرقندی که خود بهمراه نیروهای غوری در همان معرکهٔ کارزار حضور داشته تاریخ درگیری راسال ٥٤٧ / ۱۱٥۲ میلادی خوانده است ، نیروهای غوری طی پیکارها برنیروی بهرامشاه غلبه حاصل کرد که درنتیجه بهرام شاه با مأیوسی به هند متواری شد وعلاءالدین حسین ، غزنه را بمدت هفت شبانه روز به آتش کشید ، یغما وقتل وقتال شکنجه وبیداد گری بصورت وحشتناکی درغزنه جاری بوده است ، بنابر توضیح فخر مدبر عملیات جنگی میان غوری ها ولشکریان بهرام شاه شصت هزار کشته بجا گذاشته بوده است ، کلیه مقبره های سلاطین غزنوی به استثنای مقبرهٔ سلطان محمود ، مسعود و ابراهیم دیگر همه بخاک یکسان شدند و کتاب خانه فیلسوف و پزشک بینشمند حکیم ابوعلی سینا که از اصفهان منتقل شده بود محو ساخته شد .

بعد از وفات بهرامشاه که از دیدگاه اکثر مورخان آگاه در اواسط ۱۱٥۷/٥٥۲ میلادی اتفاق افتاده فرزندش خسروشاه برمسند پدرجلوس میدارد وی مدت هفت سال فرمان راند وبروایت مآخذ تاریخی در سال ٥٥٥ جهان فانی را وداع گفته است. بعداز خسروشاه ، یکی از فرزندانش به اسم خسروملک که آخرین زمام دار سلاله غزنوی قلمداد گردیده بقدرت تکیه میزند. بعضی از سکه های دوران خسرو ملک دربرتش موزیم ودرلاهور موجود است که القاب وی چون تاج الدوله وسراج الدوله وتخلص سلطان الاعظم در ان منقور است. بنابر گزارش جوزجانی خسرو ملک درلاهور بر سریر سلطنت غزنوی عز مقام میبابد واین گویا وپویای این امر است که اندرین هنگام غزنه از تصرف غزنویان خارج بوده است وپیداست که تمام یاحداکثر دوره سلطنت خسروملک در پنجاب سپری شده است.

فخر مدبر از شهامت ودلاوری خسروشاه وخسروملک توضیحات داده واندر هنگام نبرداز تردستی خسروملک در تیراندازی واستفاده نیزه وتبرزین ستایش کرده است . خسروشاه وخسروملک همچون نیاکان به تربیت و تشویق شعر او دانشمندان در غزنه و لاهور همت گماردند .

خسرو ملک سرانجام طی حملات غوریها در لاهور وپنجاب به اسارت معزالدین محمد در آمدکه سپس در اثر امر از غیاث الدین محمد حکمروای غوری بـه غور انتقال یافت وبعداز پنجسال باز داشت در حصار پلروان درسال ۵۸۷ / ۱۱۹۱ میلادی اعدام گردید و به این ترتیب درآویزی ها وپیکارهای خونین میان غوریان وغزنویان که بیش از نیم یـک قرن را احتوا داشته بود سرانجام با سقوط سلطنت باستانی غزنه به نفع غـوریان پایان یافت.

در خاتمه وظیفـه خود میدانم تا نسبت مطـالعه دقیق و مشوره بینشمنـدانـه دانشمند محترم پرهاند غلام سرور همایون استاد پوهنځی زبان وادبیـات پوهنتون کابل که پیرامون کار ترجمه این اثرا براز فرمودند وبـکـار بستن مشورت هـایشان در انجـام این وجیبه سودمند واقع گردیده است سپاس فراوان خودرا خدمت شان تقدیم دارم وهم وجیبهٔ خود میدانم تاازهمکاری وتشویق لطف آمیز محترم معاون سر محقـق دکتور محمداکبر مددی کـه نسخهٔ متن انگلسیسی این اثررا به استفاده گذاشتند ودرانگیـزه ترجمه این کار سهیم اند تمنیات وسپاس خودرا بدین مناسبت خدمت شان تقدیم میدارم.

محقق عبدالوهاب فنایی

ماستر اصول تحقیق علوم اجتماعی

وکارمنـدعلمی اکادمی علوم ج.ا

مقدمه

بعد از انکه کتاب قبلی من تحت عنوان غزنویان وامپراتوری آنان در افغانستان و ایران شرقی (۹۹٤-۱۰٤۰ میلادی) در سال ۱۹٦۳ از طرف مطبعه دانشگاه ادین برگ (Edinburgh) نشر شد اشخاصیکه این کتاب را مفید یافته بودند از من پرسیدند که چه وقت دنباله این بحث را تمام میکنم، وتاریخ این خانوادهٔ ترکی ایرانی را تاهنگام سقوط ایشان در قرن ششم هجری (۱۲ میلادی) میرسانم. قبل ازینکه این طرح دو باره روی دست گرفته شود ده سال گذشت ، اما کتاب حاضر اکنون شاهد برآورده شدن آرزوی مذکور گردیده است .

منظر اجمالی این کتاب که از وقایع تاریخی حدود یکصد وپنجاه سال بحث می نماید از بخش قبلی که مشتمل بروقایعی که کمتر از نیم قرن را در برمیگیرد مختصر تر معلوم میشود. پاسخ البته اینست که نسبت به دورهٔ غزنویان متقدم مآخذ ومنابع را جع به شرح وگزارش های غزنویان عهد میانه و متأخر بی نهایت گسیخته و مشتت میباشد ، وشرح آن در صفحات ۲٤-۲٦ اثر قبلی من آمده است .گنجینه های معلومات نویسندگانی چون عتبی گردیزی وبیهقی از زمرهٔ اند وخته های مشابهی اندکه نه تنها ازسیر وتحرك ماشین دولت وگزارشهای روزگاران حکمروایان اینـدورهٔ غزنویان بحث میکنند، بلکه از چگونگی زندگی بسیار خصوصی حکمروایان سخن بمیان میاورد .

مجلدات بیهقی مانند تجارب الامم اثر مسکویه همروزگار نسل پیشینه اش به بیان گزارشها وشرح مبسوط بور وکرات های اسلامی پرداخته است.

بیهقی تاریخ ژورنالی رویدادها را تا اواخر روزگاران سلطان فرخ زاد ابن مسعود در ٤٥١ هجری قمری مطابق ۱۰۵۹ میلادی تعقیب نموده است . دریغا واسفا آن بخشهای بعدی مجلدات که مشحون از اطلاعات بینشمندانه بوده باشد ظاهراً از بین رفته، زیرا بخش

باقیماندهٔ این اثر از زمان سفر نافرجام مسعود بجانب هند در ربیع الاول ۴۳۲ مطابق نومبر ۱۰۴۰ میلادی بریده شده است. از همه تألم آورتر اینکه بخش نهایی گردیزی فشرده ودارای افتادگیها مینماید، ولی بازهم تاریخی است گرانبها، بخش اخیرزین الاخبار که رویدادهای تاریخی ایندوره را تا دورهٔ زمامداری عبدالرشید و تخمین تا سال ۴۴۰ (۱۰۴۹ میلادی) در بر داشته مفقودالاثر است. روایات وگزارش های این اثر با پیروزی مردود برمحمد وقاتلان پدرش در رجب یا شعبان/مارچ یا اپریل ۱۰۴۱ میلادی قطع میشود.

خوش بختانه پارهٔ از بخشهای مفقود بیهقی و احتمالاً بخشهای مفقود بعضی از منابع دیگر ظاهراً در ذیل فصل تاریخی کتاب نویسنده ایرانی بنام (ابن بابا القاشانی) که کتابی است ادبی به زبان عربی یعنی درکتاب راس مال الندیم آمده است که بخش اختتامیه این فصل جریانات ورویدادهای دورهٔ غزنویان و بقدرت رسیدن سلطان مسعود سوم در اواخر قرن پنجم تاروزگارموءلف (قرن یازدهم میلادی) بازتاب گردیده وبرگوشه‌های تارسال های ۴۴۰ هجری قمری (۱۰۵۰ میلادی) که‌در نتیجه تطاول ودستبرد طغرل یعنی سالارغلام دولت غزنوی در پهنه ادبار و سراشیبی ازهم گسستن در می آید، گفتگو شده است. دکتور م.س. بدوی یکی از شاگردان قبلی من به تدوین انتقادی متن رأس مال الندیم همت گماشته است، مگر تاکنون زیور طبع نپوشیده است. بناءً لازم دیده شد تا این بخش را ترجمه نموده در ذیل ضمیمه الف این کتاب که از صفحه ۱۳۲ شروع وتا صفحه ۱۵۵ را احتوا میکند بگنجانم.

مآخذ ومعلومات راجع به غزنویان زمان جلوس ابراهیم بن مسعود ۴۵۱ هجری قمری (۱۰۵۹ میلادی) نسبت به دو دهه ما قبل آن بازهم روبه کاهش است. طبقات ناصری جوزجانی معلومات ارزشمندی ارائه میدارد ولی درمورد سلطنت های متعاقب چشم انداز فشرده و مختصر بکاربرده است. هکذا الکامل ابن اثیر اندر باب سلطنت غزنویان و خاصه پیرامون روابط غزنویان و سلجوقیها و مهمتر ازهمه معلومات موثقی در مورد ابراهیم نواسه اش وبهرامشاه ارائه میدارد اخبار الدولته السلجوقیه حسینی معلومات مغتنمی اندرین باب بدست داده است. ابن اثیر ازینکه سلاطین غزنویان متاخر مانند نیاکانشان از طریق تهاجم وتاخت وتاز ها براماکن مقدس وکاخ های هند

وظیفه تاریخی داشتند وبا بر اه انداختن تهاجم غنایم بکف می آوردند آگاه بوده ، ولی وی نسبت بعد مسافت از عراق در ارائه معلومات وخاصه درذکر بیانات دستبردهای غزنویان متأخر بر اماکن وذکر تاریخ وقوع رویداد ها بمشکلات مواجه بوده است. لذا دید او پیرامون حملات ابراهیم در هند در فصل دوم به گفتگو گرفته شده که در ذیل وقایع سال ۴۷۲ (۱۰۷۹-۱۰۸۰ میلادی) آمده است . ولی این که حملات او در هند در کدام یکی از سالهای چهل سلطنت او واقعاً رویداده است بکلی مبهم است ، واز جانب دیگر محل و وقوع رخ دادها روشن نیست . مورخان متأخر ایرانی وتاریخ نویسان مسلمان هندوستان مانند میر خوند ، صاحب روضة الصفا وفرشته در گلشن ابراهیمی طور جامع از همان مآخذ و منابعی که جوزجانی وابن لاثیر در بخش هایی از اثر شان استفاده نموده بودند نیز بهمان منوال درگزارش وقایع شاهنشاهی غزنوی متأخر از همان منابع سود جستند چنانچه فرشته طوریکه درفصل اول صفحه ۳۳ نوشته‌ام بذکر وقایعی می پردازد که ظاهراً در مآخذ قدیمی به نظر نمیرسد ومنشأ آن نا معلوم است .

و اما اینکه درکدام اوقات معین رخ دادهای تاریخی به سکته مواجه میشود جهت در یافت حقایق ناگزیر به مآخذ چون دیرین شناسی ، سکه شناسی ، مآخذ ادبی چون مجموعه های داستانی وآثار شعری روی می‌آوریم . به استثنای کارهای کاوشی باستان شناسی هئیت ایتالیایی در افغانستان وتوضیح وگزارش های قصر مسعود سوم در غزنه که پژوهشی است درخور تمجید دیگر شواهد دیرین شناسی در مورد غزنویان متأخر چه در افغانستان یادر شمال هند موجود نیست .از جانب دیگر سری سکه های فراوان وغنی که به تواتر مروج بوده و آنطوریکه در روزگاران غزنویان عهد اول میسر است از دورهٔ غزنویان متأخر ومیانه بدسترس نیست .از روزگاران حکمروایی مودود به بعد سکه‌های مروج برای افغانستان در غزنی وسکه مروج در هند را درلاهور ضرب میزده‌اند. در حالیکه زمامداران کهن غزنوی سکه های متنوعی را در ضراب خانه‌هایی ولایتی در افغانستان وخراسان ضرب میزدند. وهم عدهٔ از سلاطین نه چندان مهم غزنوی چون مسعود دوم بن مودود، علی بن مسعود وشیرزاد بن مسعود سوم نسبت بی ثباتی دوام سلطنت شان یا اصلاً سکه‌یی ضرب نزده‌اند ویا اگر هم سکه یی ضرب ونشر کرده باشند بما نرسیده است.

مآخذومنابع ادبی درین موارد پرتوافگنی بیشتری دارد. فخر مدبر مبارکشاه وعوفی در حکایات آداب الحرب والشجاعه وجوامع الحکایات از ابراهیم وبهرامشاه سیمای دادوعدالت ترسیم میدارند. بهرحال در موارد یکه مآخذ ومنابع تاریخی محدود ونایاب است اشعار شاعرانی که اندر وصف سلاطین غزنوی داد سخن داده اند ارزش واهمیت والای تاریخی دارد. تعدادی از اشعار وسروده های سخن سرایان دورۀ غزنویان بصورت آشکار ناپیداو مفقودالاثر است و تنها اسمای این سخن سرایان توأم با نمونه کلام شاناز ورای تذکرةالشعرای سخن سرایان فارسی و مسلمانان هندی، ازورای ادبیات و داستان های ادبی شناسایی میشود. ولی درین بین دیوان کامل برخی از سخن سرایان عالی مقام چون‌عثمان‌مختاری، ابوالفرج رونی، حکیم‌سنایی وسیدحسن بدسترس قرار دارد. این سخن سرایان در حلقه های دربار سلاطین غزنوی حضور داشته وبعضی اوقات در تهاجمات هند درر کاب و معیت سلاطین غزنه همی بودند که درلای اشعارشان صحنه های رزم فرمانفرمایان غزنه را ترسیم نموده اند، که همین سروده های آنان از زمره مدارک تاریخی محسوب میشود که درغیر آن معلومات ما درین موارد یا خیلی‌کم ویا هیچ میبود. غلام مصطفی یکی از دانشمندان هندی در اثر خود تحت عنوان تاریخ بهرامشاه غزنوی از سیدحسن غزنوی بعنوان یکی از شاعران شاخص سخن بمیان آورده، واز اهمیت ووثوق شعر اودر بیان‌وبازگویی‌های‌تاریخی برای‌موءرخان مهرتأکید میگذارد، بناءً با پیروی از چنین رویه برای دریافت و قایع تاریخی دورۀ غزنویان به اشعاروغزلیات شاعران دیگر نیز اتکا نمودم. فهم ثبت معظم این اشعار البته مشکل است واغلب به نکات تاریخی به طور صریح دلالت ندارند. بلکه مبهم اند. من یقین دارم که یک دانشمندایرانی که از فرهنگ وادبیات غنی فارسی بهره دارد دست رساتر در اشتقاق حقایق از اشعار شاعران فارسی‌گوی دارد ازآن ها خوب تربهره مندخواهد گشت.

درین جاسعی مبذول میشود تابه اختصارپیرامون اهمیت روی دادهای تاریخی دوره متأخر غزنویان پرداخته شود واز ینرو درین‌مبحث به پژوهش رویدادهای قرون وسطی وافول غزنویان سعی مبذول میشود، تا اهمیت تاریخی این دوره وسلالهٔ‌تحت مطالعه ما درین کتاب باز تاب‌شود، واز ینرو درین مبحث به پژوهش روی دادهای قرون وسطی

و افول غزنویان پرداخته میشود. روزگاران جلال و شکوه سلاله غزنوی که در دوره زمام داری محمود و مسعود به اوج عظمت خود نایل آمده بود در وسط سالهای قرن پنجم مطابق قرن یازدهم میلادی روبه زوال نهاده بود ، ودراین موقع خانواده سلجوقی یکی از سلاله دیگری ترک‌ها و پیروان ترکمن شان در شرق ایران حکمروایی مینمودند .

غزنویان ، خراسان ونیمی از بخش غربی افغانستان موجوده را به سلجوقیان وا گذار گردیده بودند وبه استثنا ی بعضی برخورد های آنی که سلجوقیان رانا راحت میساخت سلاطین بعداز مودود در روابط خود با سلجوقیا ن دریک وضع آرامش متوازن قرار داشتند. بهمه حال هند تخته خیز وصحنه جولانگاه یکه تازی های غزنویان باقی ماند. مسلمانان تهاجمات سلاطین متأخر و عهد میانه غزنوی را در هند با اسناد موثق ضبط نکرده‌اند. مأخذ و مراجع هندی رویداد های ایندوره راآنگونه که لا زم پندا شته میشود دقیق نکرده ومعلومات شان تکمیل‌کننده محسوب‌نمشیو دولی‌از ورای گذارش ها و رویداد ها همین‌پیداست که‌نسبت تاخت‌و تاز های‌سلاطین‌ایندوره‌غزنوی شهزادگان‌بومی‌هند تحت‌فشار فزآینده بوده اند. مع هذا از خود ثبات وپایداری درخور نشان دادند ، یعنی آنطوریکه توقع میرفت تحت نفوذ واقعی غزنویان قرار نگرفتند. اگرچه در نتیجه فتوحات و قلمرو گشایی غزنویان درسرزمین هند پیوسته گنجینه ها واندوخته های‌معابدآن سرزمین به منظور تزئین کاخ ها و باغهای غزنه انتقال مییافت وبا آنکه ذخایرطلای هند به‌منظور تقویت بنیه‌مالی و اقتصاد دولت غزنوی سرازیر می گردید وسکهٔ رایج دولت غزنوی درین عهد بمدارج گزیده ارتقا نایل آمده برد ، مگر با تمام آنچه، گفته آمد ساحه قلمرو گشایی شان‌از حدود پنجاب و گنگاجمنا دو آب که اکنون در ناحیت بخش‌نمیه غربی او تارپرادیش‌واقع است ، فراتر نرفت ،

پیروزی نیردهای مسلمانان در شمال هند که در او اخر سدهٔ‌ششم (سده دوازده میلادی) وسدهٔ هفتم (قرن سیزده میلادی) اتفاق افتاده از کار نامه و دست آورد های غوری وافسران غلام آنان محسوب مشیود.

با غروب آفتاب عمر مسعود سوم در ۵۰۸ (۱۱۱۵میلادی) آثار وعلایم ضعف در چرخ دولت غزنوی محسوس و پدید ار گردیده ، زیراکه با مرگ و خارج شدن سلطان از صحنه فرما نفرما یی در دولت غزنوی انشعابات وشگافهای پدیدار شد ، وسلطان سنجر

سلجوقی که بر بخش شرقی قلمرو سلجوقیها حکم میراندو روزگاران درازی فرمانفرمایی کرد، سلطه خودرا بر غزنه توسعه بخشید، تا آنجاکه بهرام شاه بحمایت وکمک او برادریکه قدرت غزنه، تکیه زد، و دست نشانده وتحت الحمایه سنجر محسوب میشد.

دولت باستانی و پرطنطنه غزنوی که روزگاری در اوج شکوه وجلال قرار داشت وتابدانجاکه مناطقی را هم درجهان شرقی اسلام تحت سلطه خود در آورده بود سرانجام نشیب روزگار تاآنجا آنانرا در سراشیبی در آورد که همین امپراتوری پرآوازه به نوبه خود به حیث یک دولت تحت الحمایه نیروی نوبپابرخاسته یی گردید، وواقعه نگاران وتاریخ نویسان این رویدادرا درپیکردولت غزنوی به حیث یک پدیده سترگ می نگرند.

جریانات طور چرخ خورد که چون غزنه در حاشیه قلمرو سلجوقی قرار داشت، بهرامشاه غزنوی با پرداخت خراج به سلجوقیان از مداخله آنان جلوگیری بعمل می آورد. تهدید واقعی علیه سلاطین غزنوی متأخر از قلمرو وغور یکجا از مناطق صعب العبور داخل کشور توسط خانوادهٔ محلی و گمنام شنسبانی عرض وجود کرد. بهرامشاه به پیروی از نیاکان خود بران شد تاسلطه اش رابرکوهسار غور تأمین نماید واین اقدام را درست بهنگامی رویدست گرفت که منابع غزنوی رو بضعف بود و از جانب دیگر شنسبانیان تحرک وتوان فزاینده در پیش داشتند. رویارویی نتایج ناگواری را متوجه سلاله غزنوی نمود. خسروشاه وخسروملک آخرین فرمانفرمایان سلاله غزنوی ناگزیربه ترک کامل غزنه گردیده دامنه سلطه حکمروایی شان منحصر به پنجاب گردید تا آنکه معزالدین محمد درمرتبه بعدی گسترش جزیی خود متوجه واحه های هند گردید، نشیبی روزگار تا آنجا گریبانگیر سلالهٔ غزنوی شد که سلطنت شان بطور کلی از میان برچیده شده.

از دیدگاه فرهنگی روزگار غزنوی متأخر، آثار ادبی و شاعران ایندوره ادامه فرهنگ مشترک ایرانی اسلامی در شرق است؛ سخن گویان وشاعرانی چون عثمان مختاری وعبدالواسع جبلی بدون موانع به دربارهای ایران شرقی، ماوراء النهر و افغانستان راه یافته و قصاید شان را در مدح سلجوقیان، غزنویان، صفاریان، قره خانیان و دیگر حامیان ادبیات سرودند. غزنویان درهند به فعالیتهای فرهنگی اسلامی ورویداد های ادبی توجه خاصی داشتند وعوفی از ابو عبد الله روز به نکتی شاعر فارسی گوی مداح سلطان مسعود اول یاد میکند. عزیزاحمددر کتاب خودبنام تاریخ روشنفکری اسلامی درهند

توضیح میدارد که شیوه شعر سرایی فارسی هندی که بعداً بعنوان سبک هندی مسمی گردیده وریشه اش را معمولاً در قرن دهم (قرن شانزدهم میلادی) میرسانند از زمان قدیمی تری در هند تحت سلطهٔ غزنویان رونق داشته، واز همین نگاست که شاعری چون مسعودسعد سلمان دارای دوسبک گویندگی است : یکی سبک ساده خراسانی واندیگر سبک مرکب پیچیده ترهندی. بدینسان هرآنچه واقعیتهای پژوهشی نمایانگر باشد واقعیت مسلم اینست که هند در اواسط عهد غزنویان مهد پرورشگاه ادبیات وسرزمین خیلی حاصل خیزی برای نمو و ترقی ادبیات زبان دری بوده است.

یکم

شکست درغرب وپیامد های بعد از آن

« روزگار دشواریها »

I

دولت غزنوی در دورهٔ انقباض

گشایش روزگار وپیروزی خانواده سلجوق وپیروان ترکمن شان در رمضان ۴۳۱ (مطابق می ۱۰۴۰ میلادی) در دند انقان، موضع بی آب و صحرای واقع در میان سرخس و مرو بمثابه ضربت سنگینی بود که بر پیکر ولایات فارس دولت غزنوی حواله گردید، وآن‌ها را ازغزنه مرکز دولت غزنوی جدا کرد، و دامنه آن بخوارزم زبانه کشید، و موقعیت شاه ملک بن علی جندی راکه ازهم پیمانان مسعود وفرمانفرمای قوم غز بود متزلزل گردانید. پیامد روی صحنه قرارگرفتن سلجوقی ها ضربه سنگینی بود برپیکر دولت غزنوی، ولی مهار آن مستحیل نمی نمود. درست است که نابسامانیها مسعود را چنان احاطه کرده بود که وی آرامش روانی خودرا از دست داده بود وبافرار وقتل او در بقیه اراضی غزنوی ناشکیبایی و بحران موقت سرایت نمرد، ولی این رویداد دراثر تردستی وهوشمندی مودود پسر مسعود مرفوع گردید، ومودودبسرعت اداره او ضاع را در دست گرفت. وی علیه چغری بیگ دست اندرکارشد ودر جناح شرق درفارس که دولت سلجوقی پا بعرصه وجود نهاده بود سنگر دفاعی ایجادکرد، و بمنظور اعاده مناطق وقلمروهای از دست رفته خود در غرب دولت خود طرح‌های تهاجمی را پی ریزی کرد. بنابرآن درحالیکه سلاجقه اراضی غزنوی خوارزم، خراسان غربی، جبال و نقاط شرقی

تا خط انقسام به دو بخش آنچه که امروز افغانستان نامیده میشود و از تخارستان گذشته به سوی جنوب تا سیستان را به تصرف آوردند ، اراضی افغانستان شمالی وشرقی ، به علاوه متصرفات هندی تاحدو دیک قرن یا بیشتر تا زمان ظهور غوریان درست وثابت در دست غزنوی باقیماند .

شهزاده نشینی های ماوراء النهر چغانیان وختل واقع نهاالیه منطقه سرحد شمالی غزنوی سلجوقی ، لاجرم تحت ادارهٔ دولت سلجوقی درآمد . ولی شهر عمدهٔ تخارستان یعنی بلخ شامل دولت غزنوی تحت اداره مودود باقی ماند وهم چنان ترمذ که محل عبور از آمو بوده است تا اینکه در اواخر سلطنت مودود شاید در جریان دهه آشرب سال های ۱۰۵۰ میلادی ترمذ بدست سلجوقیان درآمد . هنگامیکه سلطان ابراهیم بن مسعود در سال ٤٥١ هجری قمری (۱۰۵۹ میلادی) برار یکه سلطنت غزنوی تکیه زد باسلجوقیان پیمانی عقد نمود که طبق آن بلخ طور رسمی در حیطه فرمانفرمایی سلجوقیان قرار گرفت . چنین پیداست که غور در افغانستان مرکزی منطقه حایلی میان دولت سلجوقیان وغزنویان بوده و ازجانب سران محلی آنجا اداره میشده است . مسعود ودیگر شهزادگان وسالاران فراری ازمعرکه در نیمه اخیر رمضان ٤٣١ (نیمهٔ اول جون ۱۰٤۰ م) درغرجستان وغور بااعزاز واکرام بدرقه گردید . مسعود بمنظور ترتیب وتنظیم گزارشی عذران خان قره خانی ارسلان خان سلیمان بن قدر خان یوسف در محلی بنام رباط کروان واقع (۱) میان منبع هر یرود ورود هلمند توقف نمود (۲) وپیرامون کوچک نشان دادن جزئیات شکستش مشار '' الیه نامه یی نوشت به استثنای مداخله سلطان ابراهیم (رجوع شود بفصل دوم این اثر) رویداد بیشتری از منطقه غور در بقیه قرن پنجم (قرن یازده میلادی) گزارش نگردیده است ، چنین پیداست که غور یکی از مناطق تحت الحمایه غزنه باقیماند . و صحنهٔ تاخت وتاز رقابت های محلی آنجا بوده است .

سلجوقیان کمی قبل از وفات مسعود در سیستان به تهاجمی دست زدند که در نتیجه بازماندگان محلی انساب صفاریان آنجا امکان یافتند سلطه ای راکه محمود غزنوی در ۳۹۲-۳۹۳ (۱۰۰۲-۱۰۰۳ میلادی) در انجا مستقر داشته بود سرنگون نموده ، امارت نشینی خودمختاری را تحت سلطهٔ سلجوقیان مستقر نمایند ، که بالنتیجه درطول قرن سر نوشت صفاری ها تحت ادارهٔ سلجوق قرار گرفت واز معروف سگزی قطعات پیاده نظام تدارک همی گردید وشهزاده گان صفاری نیز از طرف

سلجوقیان بجنگ سوق میگردیدند. گرچه در اواخر سلطنت مسعود بست واقع در ملتقای رود هلمند و ارغنداب مورد تهدید قرار گرفت مع هذاتحت اداره غزنویان باقیماند. ولی اینکه در بلوچستان جریانات او ضاع چه وضعی داشته قدری مبهم است. مناطق چون قصدار، مکران، والشتان یا سیبی و کیکانان از قرار منشور خلیفه عباسی القایم که در سنه ۴۲۲(۱۰۳۱ میلادی) به غزنه فرستاده شده شامل قلمرو مسعود وانمود گردیده است چنانچه طی همین سال مسعود بمنظور بر مسند قرار دادن یکی از سران آنجا کمک های نظامی برای او تدارک نموده، که وی بعداً تحت الحمایهٔ غزنویان بود. (۳) بنا بر گزارش ماخذ پراگنده از مناطق تحت سلطهٔ غزنوی چنین استنباط میشود که قسمتهای غربی تربلوچستان و منطقه ساحلی مکران در غرب تا نواحی تیز، چاه بهار در مدار دولت غزنوی موقعیت داشته است، که توسط ناحیت صعب العبوری که گذرگاه مردمان کوفج وبلوچ ها خوانده شده واز امارت نشین کرمان تحت سلطه سلجوقی مجزا میشده است. (٤)

بررسیهای ارزشمند مربوط نیمهٔ اخیر قرن پنجم (قرن یازده میلادی) از نواحی متعلق دولت بی ثبات ودر حال نوسان ابراهیم بن مسعود در دسترس قرار دارد. فخر مدبر مبارکشاه دریکی از حکایات آداب‌الحرب والشجاعه سرزمین‌های تحت اداره شریف ابوالفرج خزانه دار سلطنتی و برادر رضاعی سلطان را چنین برشماری‌میکند: از دروازه های غزنه درسکتور غربی تا تگین آباد بست، مستنگ، قصدار، کج یاتیز (٥)، مکران، گرمسیر(٦)، نرماشیر (شاید درجوار بام درکرمان)، سواحل بحرهند، سیوستان یاسیبی، شورج، کامبی وتمام زمین های مجاور ساحلی هند در سکتورشرقی مناطق ذیل بوده است :

از اروریا الور، بهکر درسند، سیواری (باز هم سیبی ؟)، بهاطیه یا بتهنده در در پنجاب (۸)، دوا (؟)، گجربیلا (؟) (۹)، اوچه، ملتان، کروردینو تا دروازهای غزنی. (۱۰)

از فهرست فوق برمی آید همینکه بحران سالهای وسط قرن مهار میگردد، درمناطق مفتوحه سبکتگین واخلافش درهند یکبار دیگر استحکام پدید میشود وباپید اشدن حالت بن بست درغرب در مقابل سلاجقه سلاطین غزنه فرصت میابند تابا پیروی از ماموریت تاریخی دولت غزنوی نیروهای اسلام را در بخشهای شمال غرب هند گسترش داده و

زمینهٔ اسلام را برای غوریان وابنای شان در انجاپی ریزی کنند . درین هنگام با از دست دادن مراکز بزرگ ولایتی خراسان (نیشاپور ، مرو ، هرات و بلخ) بدست سلجوقیان افتاد غزنه خود ولاهور بصفت دو مرکز عمدهٔ غزنویان متأخر در آمد. (۱۱) کاهش ابعاد دولت غزنویان متأخر نسبت به دورهٔ عهد اول آن نشانهٔ نیرو مندی بوده نه اینکه علایم ضعف باشد ر ژیم غزنویان بعد از بحران دندانقان تا یکصد و بیست سال در غزنه طول کشید و درلاهور بیست سال دیگر هم پا فراترا زین مدت گذاشت سلاطین غزنه هنوز هم از زمام داران هند و ، منابع سرشار و معابد جوهر نشان هندو از نیروی بشری غلامان نیمقاره استفاده بعمل می‌آوردند. بسیج جهاد درین عهد به عین کیفیت روزگاران عهد نخست غزنویان مجسم بوده وحتی از آن هم بزرگتر جلوه نمایی داشته است. تمام سلاطین هرآنچه که طول دورهٔ سلطنت شان بوده وآنهایی که در داخل مشکلاتی بمقابل شان وجود نداشته تاخت وتاز وتهاجم را در هند براه انداخته اند. گرچه اسنادو مدارک اند رباب بسیج لشکر کشیها وتهاجمات غزنویان متأخر به هند به گونه ایکه اسناد و مدارک از لشکر کشیها وتهاجمات محمود و مسعود در اوایل قرن پنجم (قرن یازده میلادی) بدسترس است ، درین دوره وجود ندارد ویاد داشت درخوری نشده است رزم نامه‌های پس از حماسه فردوسی عموماً در شرق افغانستان ، غزنه وز ابلستان بملاحظه میرسد . اسدی طوسی وعثمان مختاری در اشعار شان بطور گسترده مبارزات سرداران اسلام را علیه کفار هند باز گونموده اند (در مورد شهریار نامه عثمان مختاری به فصل سوم این اثر رجوع شود.) تاخت وتاراج وویرانیهای سرزمین هند مجال داد تا سلاطین غزنوی عنعنات باستانی خودرا حفظ و در بارها یشان را به حیث مرکز دانشمندان وسخن پردازان در آرند، وعمارات مجلل وباشکوه اعمار نمایند ، چنانچه قصر مسعود سوم بن ابراهیم در غزنه که اخیراً توسط هیئت باستان شناسان ایتالوی کشف گردیده مویداین مدعا است که در بین آنها واضحاً اشیای دارای نفوذ هندی بدست آمده است (رک ذیل فصل سوم).

II

ماههای اخیر سلطنت مسعود

و متواری گردیدنش به هند

مسعود بعدازطی طریق از راه کوههای غرجستان وغور بجانب هرىرود قدم گذاشته وبتاریخ ۷شوال ـ۴۳۱(۲۱جون ۱۰۴۰ میلادی) همراه لشکرباقیماندهٔ خود بمرکزمواصلت نموده وبار دیگر غزنه را در تصرف در آورد . مسعودکه ناکامی معرکه دندانقان را بنابردست داشتن افسران ترکی بدبختی مانند بکتغدی، سباشی ، وعلی دایه میدانست ولذا ماه بعداز مواصلتش به غزنه توطئه اعدام آنان را اندیشید ودیر درغزنه بسر نبرده بودکه فضا مکدر گردیدو یأس و ناامیدی اورا چنان فرا گرفت که به هند متواری گردید بدین شرح :

اندرین هنگام بوجود آوردن یک جبههٔ مستحکم جهت جلوگیری ازعملیات مهیب وسد نمودن پیشروی رعشه آورسلجوقیان که از طریق تخارستان بههندوکش ووادی دریای کابل اندیشه دیگر دیدضرور وبدیهی مینمود زیرا هرگاه سلجوقیان درین مناطق راه مییافتند. حمله ازوادی کابل برمرکز دولت غزنوی اشکالی نداشت. ازهمهمهمتر این بودکه تها جمات سلجوقیان به بلخ سدشود، زیرا دیگر مردمان خراسان به داعیه غزنویان و فاداری نشان نمیدادند. واعتماد آنان روبهافول بود وهکذا یک تعداد ازقوای غزنوی که درمحاربات ازهم پاشیده وحالت وحشت زدهٔ روحیه شان را فرا گرفته بود و در اثر یغما و چپاول ترکمن ها درواحه ، و زمین های زراعتی مردم بجان آمده بودند که در صدد برآمدند تا شهرشان را بگونه صلح آمیز به سلجوقیان تسلیم نمایند تا آنجا که عناصر رنج دیده خاطر میان جمعیت شهری بلخ آماده توافق با سلجوقیان گردیدند، وازهمین جاست که احمدبن عبدالصمد وزیرمسعود حینی که اندرباب عدهٔ ازعصیا نگران دارای سوءنیت وبد خواه دربلخ سخن بمیان میاورد بدان اشاره میکند. درعین زمان صاحب برید(رئیس دستگاه اطلاعاتی غزنوی دربلخ) ازدست فعالیتهای تخریبی عیارانی که از اطراف بلخ سراز یرشده بودند به غزنه اطلاع داده بود ازجانب دیگر سلطان ومشاورانش از اهمیت ستراتژیکی بلخ در دفاع ازمنطقه علیای آمووشمال افغانستان بخوبی آگاهبودند،زیرا صاحب برید غزنوی طیمکتوبی بدین موضوع اشاره نموده مینگارد که امنیت خراسان با التمام منحصر و مرتبط بر حفظ امنیت این شهر است ، و اگر مخالفان دست یابد

که بلخ را در حیطه تصرف خود در آرند در آنصورت قدرت را هنمایی را بدست خواهد گرفت . (۱۳) والی ختل به نیابت از غزنویان (بیهقی اسم اورا توضیح نداده و احتمال میرود که وی از ذریعه یا منسوب به یکی از خانزاده یا ینجوری یا ابو داود بوده باشد . (۱٤) شهر را تخلیه نموده و احتمالاً در ساحل راست آمو بمنطقه شهزاده نشینی خود عودت کرده باشد، که سرانجام آنجا نیز در حیطۀ قلمرو و تحت نفوذ سلجوقیان در آمد .

سازمانده واقعی مقاومت در بلخ بمقابل فشار های ترکمن های چغری بیگ داود صاحب برید ابوالحسن احمدبن محمد عنبری که معروف به امیرک بیهقی بوده شناخته شده است . در فصل عنبریان منقول در تاریخ بیهق ابن فندق که در باره بیهق اختصاص دارد آمده است که امیرک مدت پانزده سال در حصار ترمذ مقاومت نموده، و در طول اینمدت از تسلیم دهی حصار به سلجوقیان سرباز زده است . چنین استنباط میشود که در طول اینمدت مبالغه شده باشد ، چه همین موءلف که این مطلب را بازگو نموده در جای دیگری یاد آور میشود که امیرک سرانجام عهدۀ دیوان رسالت مودود و عبدالرشید را متقبل بوده و هکذ امنشی دربار فرخ زاد نیز بوده است ، که در شوال ٤٤٨ (دسمبر ۱۰۵٦ میلادی) در دوره حمکروایی سلطان چشم از جهان پوشیده‌است. چنین پیداست که‌امیرک ترمذ را در دورۀ سلطنت مودود وشایددر اواسط سالهای ۱۰٤۰میلادی به سلجوقیان تسلیم‌داده است،چنانچه صدرالدین‌الحسینی موءرخ دربارسلجوقیان این موضوعرا تائید نموده است همین موءلف بیان میدارد که بعد از سوقیات نا فرجام مودود درسال ۳٤۵ هجری قمری (۱۰٤۳م ـ ۱۰٤٤ میلادی) بـرخراسان چغری بیگ و فرزندش الپ ارسلان بمقابل حصار ترمذ ظاهر شدند وبه کوتوال قلعه ترمذیعنی به امیرک بیهودگی مقاومت اورا و اینکه غزنویان موءفق به‌حمایت او نخواهند بودخاطر نشان کردند والذاامیرک پیشنهاد یک نوع تسلیمی شرافتمندانه را پذیرفت ، وما یملک خود را در بیهق به ابوعلی بن شاذان وزیرچغری بیگ پیشکش نمود ، وخود را بغزنی در پیش گرفت . (۱۵)

ابن الاثیر از وضع پرآشوب ومحاصرۀ بلخ بعداز عودت مسعود ازدند انقان اشاره نموده ، مگر پیرامون شرح وتفصیل آن مغشوش است . وی توضیح میدارد که آلتون تاق حاجب(بیهقی این اسم را آلتونتاش‌ضبط نمرده‌است) اندرین هنگام والـی‌غزنویان دربلخ بود، وهنگامیکه چغری بیگ پیشروی‌نمود، وی در شهراندر محاصره قرار گرفت ، و بیغو یا پیغو (۱٦) از اقارب چغری بیگ اندرین هنگام‌به هرات‌حمله برده بود. سپس‌سلطان

در ربیع الاول ۴۳۲ (نومبر - دسمبر ۱۰۴۰ میلادی) به نیروهای تحت امر مودود واحمد بن عبدالصمد وزیر دستور داد تا محاصرهٔ شهر را شکستانده ، آلتون تاق را در بلخ از محاصره آزاد سازند (به گزارش یومیه بیهقی نیروهای مودود دو ماه بعد ازین دستور غزنه را بصوب تخارستان ترک گفت. (لاکن چنانچه گفته آمده است سردسته نیروی مودود به چنان واهمه وهراس از نیروهای چغری بیگ اند ر شد که مودود ناگزیر به عقب نشینی گردید. والتون تاق تحت چنین رویدادی ناگزیر بود بلخ را به سلجوقیان تسلیم بدارد . (۱۷)

بیهقی توضیحات مفصل رویداد ها را چنین بررشته میاورد که دراو اخرشوال یاد راوایل ذوا لقعده ۴۳۱ (اواخر جولای یا اوایل آگست ۱۰۴۰ میلا دی) مودودیک نیروی یک هز از نفری را تحت اداره التون تاش با وعده گسیل نیروی بزرگتر دیگر وی را موظف نمود تا وضع دفاعی را درخط جبههٔ جنگ شخصاً تنظیم بدارد روحیه ودسپلین قشون غزنوی که درزند انقان به ضعف گرائیده بود درین هنگام نیز پدیدار بود ، ازینرو هنگامیکه نیروی غزنوی بغلان را بصوب بلخ ترک میگفت ، قشون التون تاش به غارتگری در اکناف ونواح آنجا مبادرت ورزید ودر نتیجه مردم بجانب سلاجقه فرار نموده وچغری بیگ را از رسیدن دشمن اطلاع دادند. امیر سلجوق توانست که نیروهای غزنوی را دریک حمله غافلگیرانه از پای در آورد واز انجمله صرف آلتون تاش توانست با دوصد نفر به بلخ فرار کند . (۱۸)

بنابر ان مسعود ناگزیر شد تا بمنظور اعادهٔ موقف خود در شمال افغانستان قشون مهاجم نیرو مندتری را تنظیم ودر محرم ۴۳۲ (سپتمبر ۱۰۴۰ میلادی) علیه سلجوقیان بسیج نماید . سالاری این نیرو را مودود فرزند مسعود بعهده داشت ، که اخیراً از معرکه کار زار دندانقان باز گشته بود و بمنظور احیای روحیه مودود درین مأموریت مسعود به سالاران ترکی ار تگین غلا ما ن قصر یا قشون غلام و حاجب بزرگ یاقو ماندان اعلی پدر (هردو بعد از برکناری بکتغدی وسیاشی به این مقامات رسیده بودند (تعلیق نمود و هکذا احمدبن عبدالصمد وزیرخودرا بصفت کدخدای مودود تعیین نمود . مگر مامورین سلطان از سلطان مسعود که لجاجتهای او ظاهراً قضا وتهایش را بی مواز نه گردانیده بود روگردان شده بودند ، از همین رو احمد بن عبدالصمد هنگام سفر اخیر اصرار داشت که سلطان برایش موافقه دهد که حسب آن موقف وزیر در مقابل دیوان عرض مشخص باشد و درطی آن وجائب ومسوولیتهای وزیر بصورت روشن خاطر نشان باشد . (۲۰)

درین هنگام یک نیروی مجهز از گزیده ترین عساکر در غزنه گرد آورده شده سلطان به افتخار آنان دعوت وداعیه مجللی در باغ فیروزی ترتیب داد و متعاقب، این نیرو از حضور سلطان ریژه رفته و معاینه گردیدند، قطعات نظامی هریک در دشت گل زار جداگانه مورد معاینه قرار گرفت. نخست نیروی تحت فرماندهی مشخص مردود که متشکل از غلامان سرای مجهز بازره، نیزه، اسپ های تگاور میدان رزم، اشتران سریع السیر معاینه بعمل آمد، و سپس یک قطعه پیاده و یکدسته عساکر غلام متشکل از یکصد و هفتاد نفر سواره نظام و هشتاد نفر از غلامان شخصی ارتگین حاجب و به تعقیب یک قطعه غلامان سرای و بیست نفر سرهنگ که اکثر شان مجهز با یونیفورم، اسپ و اشتر سواری بود معاینه بعمل آمد و در پایان یکدسته از افسران مورد معاینه قرار گرفتند. بنا بگفته گردیزی عساکر پیاده نظام مجموعاً چار هزار نفر را احتوا مینموده است. مقدمات و ترتیبات این بسیج چنان بود که سلطان خود شخصاً از ین نیرو نظارت داشته باشد مگر در چنین هنگامی مسعود طرح حرکت به هند را پی ریزی نمود (۲۱).

قشون مودود در نیمه محرم ۴۳۲ (سپتمبر ۱۰۴۰ میلادی) (۲۲) از طریق معابر هندوکش بجانب شمال در حرکت افتاد. در منزل اول برای این منظور در محلی بنام «هیبان» یا «اوپیان» فرود آمد، مگر این منطقه که واقعاً کدام یکی از محلات بجانب شمال بود طور واضح و یقین معین نگردیده است. گردیزی و بیهقی هردو به تکرار از ین محل به ارتباط سوقیات مودود یاد آوری ها کرده اند وهم ابن با با در کتاب راس مال الندیم به ارتباط رویداد های که منجر به قتل عبدالرشید گردیده از ین محل تذکر بعمل آورده است اما به هجا ها و تلفظ های متفاوت از آن سخن گفته شده است. عبدالحی حبیبی که به تصحیح و تحشیه تاریخ گردیزی همت گماریده این محل را به نسبت اینکه هنوز هم منطقه ای به همین نام در پروان وجود دارد، اوپیان خوانده است. بیهقی دریک موقع پروان واو پیان را ممجوعا هدف سیاسی یکی از سوقیات نیروهای غزنوی قلمداد کرده است. (۲۳) طرح عمومی چنین بودکه قوای غزنوی در قرار گاه بلخ که مشتمل از قوای قرار گا وبقایای التون تاش بود ازبلخ بحرکت افتاده و بانیروهای مردود ملحق گردیده وسپس این قوای مشترک تخارستان را از وجود ترکمنان پاک کنند، این طرح عقیم گردید، زیرا که سلطان خود ازپلان رفتن بلخ منصرف و

در عوض آهنگ دیار هندکرد و در آنجااز اریکه قدرت سرنگون و بقتل رسید. با این و صف طرح عملیات دسته جمعی قشونش نیز بسر کردگی مودود درشمال افغانستان نقش برآب گردید خبررقت آور برکناری وقتل مسعود برای مودودکه اندرین هنگام دراو پیان بود رسید. (۲٤)

در چنین یک موقعی که دولت غزنوی در سراشیبی ادبار دست و پا میزد و یک بحران عمومی فضای آن دولت را فرا گرفته بود مسعود نا گزیر بود تابر نا آرامیهای که در سرزمین وحواشی سرحد که نسبت مصرو فیتهای روی داد ها ی خراسان از نظرافتاده بود برآن عطف توجه بدارد . لذا مسعود بعداز باز گشت از دندانقان به غزنه در خلال همان روز های اول تاریخ شوال ٤۳۱ (اوایل جولای ۱۰٤۰ میلادی) یکی از غلامان اسبق‌قصر بنام نوشتگین نوبتی را موظف نمود تا به بست رفته و آن منطقه را شدیداً تحت نظارت قرار دهد چون ترکمن ها، خراسان غربی را قبل برین به تصرف در آورده‌بودند ، سلطان اند یشه داشت که مآ لاً آنان برسیستان‌حمله ور خواهند شد . واز جانب دیگر چنین واضح شد که شخصی‌بنام بوالفضل‌کرنکی‌یکی‌ازصاحب بریدان غزنوی (۲٥) که باسلجوقیان مناسبات و ارتباطات خائنانه داشت به بست فرار نموده و بمنظور تعقیب دستگیری اوابوسهل زوزنی رئیس دیوان رسالت درپایان ذوالقعده ٤۳۱ هجری قمری ، اوایل آگست ۱۰٤۰ میلادی به بست اعزام گردید . بیهقی به این ارتباط اندیشه نموده است که گرچه ابوسهل زوزنی نسبت اجازت فرار ابوالفضل خشم سلطان را علیه خود برانگیخت و اگر چنانچه در ین هنگام در بست نمی بود دریتصورت‌به معیت ستون های قوای مسعود روانه هند می‌بود و در ماری گله بمخالفت نیرو های متمرد گرفتارمی‌آمد . علاوتاً محمد بعنوان نخستین انتقام از دشمن دیر ینه اش او را به جرقه اعدام می‌سپرد . (۲٦)

گردیزی خاطر نشان میدارد بمجرد اینکه ابو سهل به این ماموریت رهسپاربست گردید در محرم ٤۳۲ هجری قمری (سپتمبر ۱۰٤۰ میلادی) سوقیاتی علیه اغتشاشیون در دامنه کوههای‌مجاور غزنه یعنی در اطراف سلسله کوههای میان گردیز موجود ه وولایت پکتیکا که بجانب شرق به سرحد پاکستان امتداد دارد براه انداخته شد ، و گردیزی مردمان این سلسله جبال را افغانان خوانده است و دل چسپ تراینکه بیهقی آنان را خلج خوانده است . (۲۷) رهبراین سوقیات کوتوال یا قوماندان قرار گاه غزنه ابوعلی از ین سوقیات در ربیع الاول ٤۳۲ (دیسمبر ۱۰٤۰ میلادی) با پیروزی بازگشت نموده . (۲۸)

از فیصله های خطیر مسعود در ما ههای اخیر سلطنتش همانا تصمیم سفرا وبجانب هند بود ، طوریکه وی از ین سفر توقع داشته تا زمستان را در قلاع ویهند وادی سند (و یهند در سانسکریت او را بهنده تلفظ شده وامروز اوند گویند و موقعیتش در ساحل دریای سند در پانزده میلی شمال اتک است .)

شاید معبرمر مناره ، معبر مهناره همان محل یا دهکدهٔ بوده است که بیرونی آن را واقع در ملتقای دریای کابل واندوس یاد کرده است.(ودر پشاور وگیری) گیری شاید همان شاهباز گیری (Shahabaz) یاکپور- ده‌گیری درچهل میلی شمال شهر پشاور ، محلی استراحتگاه درمسیر جاده کابل وهند خوانده است) . (۲۹) وزیر احمد بن عبدالصمد پیشبینی کرده بود که سلطان نظر داشته است بعوض اینکه راه هند پیش گرفته شود بکمک مودود راه بلخ در پیش گرفته شود، مگر این فیصله در اواخر محرم- شروع صفر ۴۳۲ اکتوبر ۱۰۴۰ میلادی بمشاوران سلطان ابلاغ گردید. و لایات شمال دولت غزنوی در یک وضع متلاشی قرار داشت بلخ وتخارستان بدست بورتگین ابراهیم بن نصرقره خانی ، فرزند ایلک نصرمتوفی ۱۰۱۲/۴۰۳-۱۰۱۳ میلادی که از رقبای محمود غزنوی بر سر تجزیه سرزمین های سامانی بود وتمغاج یاتبغاچ خان متوفی ۴۶۲- ۱۰۶۸ میلادی افتاده بود (۳۰) بورتگین به استحکامات موضع خود در شمال کوههای علیای وادی آمو پرداخته بود ومردمان مهیب کمیچی آن کوهپایه ها را در امر سرکوبی وتاخت‌وتاز بروادی های ختل وچغانیان استعمال مینمود. مسعود آرزومند بود که باواگذاری قلمرو های ساحل جنوب آمو بورتگین را علیه سلجوقیان برانگیزاند. گرچه مسعود بمجرد بازگیری غزنه نمایندهٔ خودرا بدربار ارسلان خان سلیمان یکی از شهزادگان بانفوذ دیگر قره‌خانی اعزام نمود، ولی مسعود می اندیشید که سلجوقیان از پیروزی وتفرق شان در رویارویی معر که دندانقان به شهزاده قره‌خانی توضیحات ارایه خواهند نمود ولذا کمک مستقیم نظامی وسیاسی را ازوی کمتر توقع داشت

اندرین هنگام یک نیروی ۲۰۰۰ نفری تحت فرماندهی شهزاده مجدودبن مسعود(تاریخ واقعی آن ثبت نگردیده) برای حفظ امنیت ملتان که در وسط وادی سند احراز موقعیت نموده ونفوس قابل ملاحظه اسماعیلی در انجای میز یسته‌اند ودر دوران غزنویان از گزند روزگار مصئون بود وانتظار میرفت که در زمان سلطنت مودود دست به اغتشاش زنند به آنجا اعزام گردید . (به صفحات ما بعد رجوع شود) (۳۲) چنین پیداست که سلطان از دیرگاهی اندیشه داشته است که به هند منتقل شود

این موضوع از ورای مواصلت ایزدیار بن مسعود از قلعه که بیهقی آنرا نغر وگردیزی آن را برغند، درحوالی غزنه که واضحاً از آنجا فاصله بیشی نداشته است اثبات شده میتواند. (۳۳) ایزدیا را ندرین هنگام محمد بن محمود برادر برکنار شده مسعود را همراه (اینکه واقعاً درچه هنگامی محمد از قلعهٔ مندیش به نغر (برغند) انتقال داده شده واضح نسیت) با چار فرزند محمد هریک احمد، عبدالرحمن (یاعبدالرحیم) عمر وعثمان باخود بغزنه آورد. درغزنه پای تخت دوات غزنوی اعزاز واکرام شاندار ازتمام این چهار نفر زندانی بعمل آورده شد. محمد مفتخر بدریافت لقب تشریفاتی مخاطبه یعنی برادر امیرعالی گردید. (۳٤) پسرانش هریک بدر یافت خلعت وهرکدام به دریافت هزاردینار مفتخر گردیدند، احمد فرزند ارشد محمد با شاهدخت حره گوهر ازدواج نمود، پسران محمد هرکدام با لمقابل تحریری وتقریری تحلیف تابعیت بجا آوردند. از براهین همین پیداست که مسعود بعداز ینکه تخریبات وحوادث نا بسامان درخراسان وضع رقت باری را موجب شده بود درصدد یکپارچه ساختن ووحدت سلاله ازهم پاشیده تاراضی خود بوده است، تا همبستگی دودمان خودرا اعاده نماید. گرچه نگهداری محمد وفرزندانش درافغانستان درهرصورت نسبت نداشتن خاطره خوش خطرناک بوده است، تااینکه اوخود به هند متواری گردید. (۳۵)

مشاورین سلطان از کابینه به رهبری وزیر اعتراض داشتندکه اوضاع درافغانستان آنقدر مایوس کننده نیست که قلب اصلی سلطنت غزنوی وزمین‌های پیرامون آنرا ترک باید گفت. یک نیروی نظامی قوی میتواند مصئونیت بلخ وتخارستان را علیه سلجوقی ها فراهم نماید. هم چنان درست نیست پنداشته شود که هندی‌ها هواه خواه سلاله غزنوی استند وهندوستان پناه گاه مصئون تدارک میکند، و عساکر غلام غزنوی، که بعد از دندانقان روحیه شان تضعیف ونارضایتی شان برانگیخته شده است، وچه بسا که از ادامه قدرت این سلاله هم تشویش دارند وبرآن ها اعتماد شده نمیتواند که خزاین غزنوی را طور محفوظ ومصئون به هند انتقال دهند ودرعین زمان هند وهارا درآن سرزمین تحت سلطه درآرند. احمدبن عبدالصمد اندرین مورد چنین گفته است :

اگر امیر صرف ازین جهت که دشمن درپای دروازه های بلخ در نبرد است رهسپار هند میشود باید گفت این دشمن بهرحال نیرو وتوان تسخیر شهر را ندارد، زیرا قوای مدافع ما آنقدر برآنان برتری دارند که میتوانند از شهر برآنها حمله ورشوند وترکمنان را در بیرون از آن نگاه دارند. اگر چنانچه امیر به کمینه‌های خدمتگاران خود دستور دهد که پیشروی درمحاذ صورت گیرد و منطقه از لوث مخالفان پاک گردد پس چه لزومی خواهد داشت آهنگ دیار هند کردن؟ بهتر است که زمستان را در

غزنه که مصئون تر است بدانیم ، ثناوستایش مرخدای راست. واما اگر چنانچه امیر راه دیار هند در پیش گیرد وفامیل وخزاین خود در ابدا نجا انتقال دهد ، وآنگاه دوستان ودشمنان ازین جریان آگاهی یابند ، در آنصورت آن جلال وابهت دودمان غزنوی ازهم پاشیده شده وبر حضیض افول پهلو خواهد زد ، که درینصورت هر دشمن طماع جهت بدست آوردن توشه ای برای خود دست اندر کار خواهد شد. از جانب دیگر برهندوها نیزکه این همه خزاین وفامیل شما به آن دیار انتقال می یابد اعتمادی شده نه میتوانند که این خزاین را به هند نقل میدهند در مسیر راه شان تا هندکه از هر طرف جناح های آزاد وجود دارد چه اعتمادی بر امانت داری آنان شده میتوانند ؟

ابوعلی کوتوال با ابراز نظر نظامی خود قوت بیانات احمد بن عبدالصمد افزودوی اندرین باب چنین اقامه نموده است : حتی اگر غزنه تحت تهدید قرارگیرد بازهم حفظ خزاین وخانواده سلطنتی دردژ های افغانستان نسبت بمسافرت غیر مطمئن در سرزمین های هند سهلتر و مطمئن تر است .(٣٦) اینگونه مناقشات در پر تو استبداد رأی سلطان را هی از پیش برده نمیتوانست و باآنکه مشاوران وی میان خود این گونه استبداد رأی را محکوم مینمودند ، ولی بازهم برهان و منطق سلطان را تغییر داده نمیتوانستند . یأس بر او چنان سایه افگنده بود که گویا موقف دولت او در غرب قلمروش هم باز جان نخواهد گرفت. چنانچه وقتیکه عبدالله قره تگین سپاه سالار غازیان پیشنهاد نمود تا یک قوای عظیم پیاده و سواره نظام بمنظور عملیات انتقام جویانه در خراسان از هند تدارک شود مسعود این پیشنهادرا محکوم و بی محتوی خواند ، واذعان گردید که چون قبلاً غزنوی ها در مروبه اریکه قدرت رسیده بودند (اشاره به پیروزی محمود برسامانیان در خراسان است) حال آن نیرو وابهت ما در مرو افول کرده است . درعین حال مسعود وزیران وکار مندان خود را رسماً اجازه داد تا حین مواصلت سلجوقیان بخدمت شان شامل کار شوند وهر کاریکه برایشان پیش کش شود آنرا بپذیرند. سلطان میگفت که مثلاً ابوالقاسم کثیر ثروت دارد و میتواند منصب وزارت را خریداری کند ، وابوسهل حمدونی هم تواناست که دیوان عرض را در رژیم جدید بدست آرد . (٣٧)

اندرین هنگام خزاین ، مایملک قیمتی که در قلعه های دور از مرکز مانند قلعه های که در مرکز وشرق افغانستان چون دیدی رو Didi-Ru ، مندیش درغور ، نای لامان در اجرستان (جایی که مسعود سعد سلمان شاعر در آنجا زندانی گردید) ، مرنج (قلعه معروفیست که مسعود سعد روزگاری در آنجا زندانی بود) ویک قلعه دیگر یکه از متن گردیزی هویت آن بدرستی استنباط شده نمیتواند.(٣٨) همه در غزنه گرد آورده شد. بعد از چار یوم گفتگو ومذاکرهٔ مشاوران با سلطان نظر او انعطاف نیافت ،

واز طرح خودش منصرف نگردید، بناءً بتاریخ اول ربیع ۴۳۲ هجری قمری (نومبر ۱۰۴۰ میلادی) تمام گنجینه‌ها، فلزات قیمتی، زیورات، تکه‌های نفیس وغیره (بنابقول حسینی تمام این متاع مشتمل بر ۳۰۰۰ بار دینار نیشاپوری، هراتی، مغربی و سکهٔ محمودی و انواع گوناگون شمش (زر وسیم ضرب ناشده)، جواهر، ظروف قیمتی وغیره بوده است (یکجای با حرم سلطان بر پشت اشتران راه هند در پیش گرفتند. محمد وچار فرزندش همراه با کاروان در راه افتادند، مگر بنابقول گردیزی وی از برغند باز گشت نموده برد. بنا بقول بیهقی وی درقلعه غزنه تحت نظارت سنگوی بوده است. (۳۹)

درین مقطع زمان بیهقی جلد نهم مجلدات خود را بپایان میرساند وگزارشات وتوضیحات متواتر وی پیرامون رخ داد های خوارزم تحت ساطه غزنویان و روی داد های ری وجبال در دورهٔ سلطنت مسعود که در جلد دهم آورده است شروع میگردد. متأسفانه بخش بعد از رویداد های خوارزم در دسترس قرار ندارد، ولذا اندرباب جریانات چگونگی برکناری مسعود ودوره دوم سلطنت کوتاه مدت محمد به تاریخ گردیزی من حیث یگانه مأخذ موثق رجوع شده میتواند که گزارش های خلع مسعود ودوره حکومت دوم و مختصر محمد و انتقام جویی مودود را بصورت مفصل در اثر ابن بابا وباز بصورت ناقص در اثر حسینی وجوزجانی میتوانیم خو اند.

III

برکناری مسعود ودورهٔ دوم سلطنت محمد

قوای مسعود ممکن از طریق کوهساران غزنه را بجانب پشاور ترک گفته و از آنجا به سواحل سندگام نهاده اند . یکی از مطول ترین ستون نیروها با مسعود در پیشاپیش از رود عبور نمودند که فرجام نیک درقبال نداشته است چنانچه بقیهٔ نیروکه هنوز از رود عبور نکرده بودند فرصت را غنیمت شمرده به رهبری انوشتگین بلخی سالار ترکی و دسته از غلامان سرای دست به تمرد زده و خزاین سلطنتی را به یغما بردند اغتشاشیون سپس در شبانگاه ۱۳ ربیع الثانی ۴۳۲ هجری قمری (۲۰ــ۲۱ دسمبر ۱۰٤۰ میلادی) محمد برادر مسعود را به سلطنت بر داشتند. محمد شاید در برابر تهدید ها و فشار جسمانی به پذیرش مقام سلطنت بعوض برادر خود مجبور ساخته شد و بقول میرخواند حتی برای پذیرش مقام سلطنت به مرگ تهدید گردید. چار پسر محمد صرف مدت کوتاه قبل بمقابل مسعود تحلیف بیعت بجا آورده بودند. (٤٠) درحقیقت امر مسعود با بخش کوچک از نیروهایش از رود سند و به عقب گذاشتن محمد و فرزندانش با بخش بزرگی از نیروها و خزاین سلطنتی در عقب جبهه بذات خود عاقبت اندیشانه نبوده است ؛ چنین پیداست که مسعود نتوانسته بود روحیه و مورال وعکس العمل آنان را علیه خود متعاقب پیامد شکست نیروهایش در خراسان ارزیابی درست نماید . نیروی غزنوی نه تنها اعتماد خود را بر استعداد و درایت مسعود در میدان پیکار از دست داده بودند بلکه اندیشه وقضاوت کلی او را در برابر براه انداختن غزا علیه هندوهای مشرک و یغماو چپاول نمودن آنان وباز در پرتو این بی دادی ها به تابعیت و ادار ساختن شان ، تردید داشتند . با واگذاری و ترک واقعی غزنه هرگونه معاذیری را که او از رفتن به هند وگردآوری لشکر بمنظور انتقال از ترکمنان خراسان در نظر داشته در نظر سپاه غزنوی عاری از درایت وقابل پذیرش نبوده است ، چه سپاه غزنوی در پرتو چنین تصمیمی می اندیشیده اند که چنین اقدامی مفهوم سرنگونی دولت غزنوی را که روزی سلطنت بزرگی داشته اند دارد. بعداً شایعه یی براه افتاد که گویا قوای متمرد ، در وجود محمد آن درایت واستعداد را که یک بار هم مساعی و تلاش هایش در سال ۴۲۱ هجری قمری مطابق ۱۰۳۰ میلادی برای احراز مقام سلطنت به حیث یک منجی نظامی که اندیشه دست اندر کاری هایش آنشکوه وجلال پارینهٔ دولت غزنوی را احیا خواهد کرد وسپس فرجامی بارنیاورد نمی دیدند . بناءً محمد جز یک قیافه

تشریفاتی چیزی بیش نبود وصرف به این منظور برار یکه تاج وتخت گزیده شد تا عمل قشون متمرد را دربر کناری مسعود صبغه قانونی بدهند .

محمد هیچگاه چیزی بیشتر از یک آلهٔ دست سالاران جاه طلب ودیگر خود خواهان نبود وچنین مینماید که پاره یی از گزارش ها اندر باب نابینایی او صادق باشد. بهمه حال این مسئله وضاحت ندارد. نابینا ساختن محمد توسط مسعود بهنگام برکناری اش در مأخذ آنوقت از قبیل بیهقی وگردیزی بچشم نمی خورد، وحتی ابن الاثیر یا مجمع الانساب شبانکاری در ینمورد توضیحی ارائه نکرده اند مسعود محبوس بوده واز نعمت بینایی کامل برخوردار بوده است ، چنانچه نامهٔ مسعود را که عنوانی اش انشاد شد، وطی آن پیرامون مقدرات علی قریب یا خویشاوند سالار خائین ترکی گزارش ارایه شده خود قرائت نموده است. مأخذ گواهی داده است که حتی وی آن اشتر با دپای را که حامل نامهٔ سلطان از هرات برای او بوده از فواصل بعید دیده است (٤٣) گردیزی از همه روزگاران پیرامون نابینائی محمد اندر هنگام جلوس بار ثانی اش براریکه تاج وتخت غزنه توضیحی نداده است، بعضی مأخذ ومنابع متأخر مانند ابن بابا، حسینی ، ابن فندق ، ابن الاثیر ، جوزجانی وفرشته ذکری از نابینائی (مکحول ـ سمول) محمد بعمل آورده اند. بناءً درمورد نابینائی محمد حد احتیاط را باید حفظ کرد، گرچه احتمال میرود که وی درجریان ده سال زندان چشم خود را از دست داده باشد، ودرچنین موردی باید ماخذ ومراجع تنظیم و تلفیق داده شود . (٤٤) .

بنابر بیانات ابن بابا مسعود اندکی پیش از انکه قشون نش دست به تمرد زدند، از اندوس درویهند عبور نموده بود . (٤٥) مسعود همراه با یاران وفادار قشون خود به حصار ماریکله (ماری گله موجوده) که میان گذرگاه تپه های پست بین اتک ور او لپندی درچند میلی شرق حسن ابدال واقع است پناه بردند، بنابر روایت راورتی رهزنان ودزدان درین تپه ها آشیان داشتند و منشا نام گذاری آن همین است یعنی «ماری قلعه» قلعهٔ پناه گاه مسافران (٤٦) شورشیان متمرد علیه همراهان محاصره شده مسعود بهم در آویختند . شورشیان متمرد طور واضح بر محاصره شدگان برتری داشتند برخی از روایات حاکیست که مسعود بنابر توصیه و مشوره مادرش خود را تسلیم داده است ولی ابن الاثیر آن را یک پرداخت اساطیری میشمارد. بنابر قول گردیزی شورشیان متمرد با فیل ها یشان به ماری کله رخنه کرده ومسعود رادستگیر کردند وبستند. بنابر اقوالی محمد دستورصادر نمود تابمقابل برادرش مسعود پیشامد مناسبی مرعی شود، سپس مسعودو خانمش سارا خاتون ، صبیه قدرخان یوسف قره خانی به حصار گیری یعنی حصار مورد پسند خود انتقال یافتند ، وگردیزی آنجا را متواتراً یکی از استحکامات

غزنوی ها در شمال غرب هند خوانده‌است .(۴۷) ابن الاثیر روایت کرده است که مسعوددرین زندان از نابسامانیهای روزگار وخاطره های ضجه آورنا به داشته است ، چه تفاوتی بین گذشته وحال. (۴۸) دورهٔ دوم زمام داری محمد گذرا وکوتاه بود . قدرت واقعی درین زمان بدست فرزندانش قرار داشت . از وراي يا دداشتها پیدا است که درمیان فرزندان محمد احمد فرزند ارشد وی بیشتر زمام قدرت را در دست داشته است واکثر مأخذ ومنابع ازکارنامه های اویادآوری کرده‌اند اگرچه گردیزی وابن بابا پیرامون کارنامه های وی توضیحی نداده اند (مگر ابن الاثیر وحسینی اورا ابی باک وتند مزاج قلمداد نموده اند. احتمال دارد که مأخذ ومراجع متأخر بنابرتحت تأثیر قرار گرفتن اوضاع واحوال مسعود ، سلطانی که درین هنگام درمنجلاب ادبار و وارونگی روزگاروتألم طولانی دست وپامیزده است ، تصویری که بعداً از مسعود به حیث سلطان شهید ساخته شد احمد راچنان بد تصور کرده باشند که ازکارنامه های او یادآوری نکرده اند. ولی انوشتگین بلخی ودیگررهبرانیکه دردوران زمام داری مسعود مورد تبعیض یابی عطوفتی قرارگرفته بودند برای انتقام گیری ازمسعود از احمد حمایت واو را یاوری میکردند. سلیمان بن یوسف بن سبکتگین که درسال ۴۲۲ (۱۰۳۱ میلادی) پدرش توسط مسعود ازکار برکنار وبه زندان افگنده شده بود در زندان پدر ود زندگی گفت در ردیف این رهبران قرارداشت ، وکذا فرزند سپه سالار علی بن ارسلان مشهور به قریب یاخویشاوندکه پدرش از ابتدای دورهٔ اول سلطنت مسعود یکی از حامیان محمد بود ونسبت پیمان شکنی هامسعود اورا به غدر گرفته واعدام کرده بود ، درمیان مخالفان مسعود قرارداشت. هم چنان مسعود بمناسبت کینه توزی علیه محمودیان یا پدریان که در دوران پدرش شخصیتهای باقدرت بودند خواستار کاهش قدرت آنان بود وتا آنجا که این رویدادها خصومت متداوم را علیه مسعود برانگیخت و پیامد منجر برآن شد تا غلامان سابق یوسف و غلامان علی قریب وغلامان دوسالار دیگر یکی ار یارق و دیگر آسغتگین که مسعود علیه شان جفا کرده بود درکار زار دندانقان ترک خدمت نموده و باسلجوقیان هم دست گردیدند (۵۰)

مسعود مخلوع یک ماه در قلعهٔ گیری دربند گذراند تا اینکه بنا بر تحریک احمد پسر محمد بقتل رسید. گردیزی نظر دارد که محمد برادر مسعود از رویداد قتل برادر آگاهی قبلی نداشته است و حکم جعلی مبنی براعدام وی بزندان بان ارائه شده بوده است . حسینی وابن الاثیر که دربسا موارد معلومات قصه گونه ارائه کرده اند برانند که احمد از پدرش مطالبه کرده بود تا با حکم اعدام مسعود موافقت کند. بنابر همین دو مأخذ اخیر نظرها چنین است که مسعود ، اول اعدام و سپس درچاهی افگنده ویا خاک پرشانده شده است و یا اینکه زنده در چاهی رها و سپس انبار های خاک ، بروی

انباشته شده است. بنابر گفته ابن بابا سر مسعود از تنش جدا ساخته شده بود. گردیزی تاریخ مرگ مسعود را یازده جمادی الاول ۴۳۲ هجری قمری (مطابق ۱۷ جنوری ۱۰۴۱ میلادی ضبط نموده است) و ابن بابا اشتباهاً صفر ۴۳۳ (اکتوبر ۱۰۴۱ میلادی) را تاریخ مرگ مسعود خوانده است (به ضمیمه الف این اثر مراجعه شود تاریخی را که گردیزی سال وفات مسعود خوانده ظاهراً تاریخی است که در بخش مفقود الاثر مجلدات بیهقی از آن ذکر رفته بوده است زیرا که این توضیح بنابر تاویلی است که ابن بابا در حواشی یکی از نسخه های کتاب راس مال الندیم گزارش داده به نظر میرسد که وی به تاریخ بیهقی دسترسی داشته است (جهت معلومات بیشتر به صفحات بعدی این اثر رجوع شود.) جوز جانی نگاشته است که مسعود هنگام مرگ چهل و پنج سال داشته است. (۵۱) محمد به تعقیب مرگ مسعود غزنوی مودود فرزند مسعود که در تخارستان بود نامه یی نوشت و او را حالی نمود که پاداش توسط فرزندان احمد ینالتگین سپه سالار ار دوی مسعود در هند که در آنجا در سال ۴۲۴ هجری قمری مطابق (۱۰۳۳ میلادی) علیه مسعود یعنی کرده بودند بقتل رسیده است. (۵۲)

IV

انتقام جویی مودود

هر انکسی که طراح قتل مسعود بوده باشد حقیقت اینست که اوپدرود زندگی گفت ومودود فرزندش یک نیروی نظامی نسبتا بزرگی را در شمال افغانستان تحت اداره داشت ، بمنظور انتقام خون پدر سرزنش و مجازات کسانیکه حلف و فاداری و بیعت مسعود را نادیده انگاشته و به او غدر کرده بودند بپاخاست .

از ورای صفحات بیهقی میتوان جسته جسته مطالبی را اندر باب فعالیتها وجولا نگاههای زندگی ابوالفتح مودود وقبل از قرار گرفتنش بر اریکه تخت وتاج غزنه در سال ۴۳۲ هجری قمری (مطابق ۱۰۴۱ میلادی) گردآوری کرده بدون تردید وی باپدر در طرح کارنامه های نظامی انباز ووظایف ومسوولیتهای عدیده را متقبل بود بدین سان وی در شوال ۴۲۵ درسوقیاتی همراه با پدر (وسط سپتمبر ۱۰۳۴ میلادی) غزنه را ترک واز طریق بست ، هرات وشمال خراسان به گرگان وطبرستان گام نهاده بود. وی در جریان پیکارهای گرگان سالاری یک قشون چار هزار نفری سوار نظام را بعهده داشت . با دریافت اطلاعات پیرامون فعالیتهای ترکمنان در ری فیصله بعمل آمد تا مودود وسپه سالارعلی دایه را در موقع جشن مهرگان در پایان ۴۲۷ هجری قمری (مطابق خزان ۱۰۳۶ میلادی) در رأس قشون بزرگی بصوب بلخ اعزام دارد ؛ هردو سالار تاوسط جمادی الثانی ۴۲۹ ، آخر مارچ ۱۰۳۸ میلادی به غزنه باز نگشته وهمانجا ماندند . درین هنگام گزارش واصله مشعربران بود که اوضاع وادی های علیای آمو از اثر بورتیگن قره خانی در ختل آن چنان دستخوش آشوب و غارت قرار گرفته است که سلطان مسعود اوضاع را در آنجا بحرانی تر از آشوب ترکمنان توصیف نمود وللذا اسم مودود را بعنوان سالار یک نیروی متمرکز در ختل درمیان گذاشت ، مگر بنابر مشوره وزیر احمدبن عبدالصمد ازینکه فتنهٔ ترکمنان در خراسان شدید بود رونهادن به ختل درچنین شرایطی دشوار می نمود ، لذا اسم شهزاده از احراز این سمت حذف گردید . (۵۵) در صفحات قبل گزارش گردیدکه مودود در دندانقان شجاعانه رزمیده مگر نا فرجام .

مودود فرزندار شد سلطان مسعود همواره مقرب درگاه پدر بود چنانچه در جریان جشن رسم گذشت دشت شاه بهار ۴۲۸ هجری قمری (مطابق ۱۰۳۷ میلادی) مودود همراه با برادران خود مجدود

عبدالرزاق وسعید مورد الطاف پدر بودند. امیر سعید فرزند مسعود و لیعهد بود (کلمه سعید اگر چنانچه اسم خاص نباشد در انصورت امیرسعید امیر با سعادت را میرساند چنانچه سلاله سامانیان این کلمه را به همین مفهوم بکار برده‌اند؟) وی در ربیع الاول ۴۳۰ هجری قمری، مطابق ۱۰۳۸ میلادی چشم از جهان پوشیده، ومودود به عوض وی بمقام و لیعهدی گزیده شد یعنی موقفی را که درآغاز سلطنت مسعود بدست آورده بود، وسپس آن را از دست داد و با مرگ برادر باز همان موقف را بدست آورد. (۵۷)

تاریخ تولد مودود بصورت دقیق و واضح نیست تابه استناد آن سن واقعی اش مشخص گردد، گر چه بیهقی اورا بعنوان بزرگترین فرزند سلطان خطاب نموده است. بیهقی گزارش مبسوطی اندرباب از دواج مودود با یک شاهدخت قره خانی که بخشی از ستراتیژی مسعود را حتوا مینمود ده ارائه کرده است، بدین مفهوم که می خواسته که از طریق پیوند از دواج پسرش با شاهدخت قره‌خانی ع قدرخان یوسف کاشغرو ختن، او را درزمرهٔ متحدان خود حفظ نموده از برا درو رقیبش علی ابن حسن‌هارون بغرا خان معروف به‌علی تگین که درماوراءالنهر از رقبای سلطان محسوب میشد جداداشته باشد. (۵۸) چنانچه گفته آمده است که مذاکرات پیرامون از دواج سلطان مسعود باشاه خاتون صبیه خان واز دواج مودود باصبیه بغراتگین سلیمان فرزندارشد و ولیعهدخان در اوایل ۴۲۲/۱۰۳۱ میلادی شروع گردیده بود (بیهقی متواتراً اخیر الذکر را ارسلان‌خان یادکرده است بصفحات قبل رجوع شود.

مذاکرات پیرامون از دواج، چندی ادامه یافته است. گزارش حاکی است که عروس مودود در سال ۴۲۵ هجری قمری مطابق ۱۰۴۳ میلادی درراه حرکت بجانب غزنی چشم از جهان پوشید. (۵۹) چنین بوده است که شهزادگان قبل از بلوغ نامزد می‌گردیدند وهم چنان درخورد سالی عروسی میکردند، مگر عهده هاي راکه مودود در دوران سلطنت پدر متقبل برده گواه برآنست که وی در اوایل سلطنت پدر به سن رشد بوده است. بنابگزارش جوزجانی مودود درسی و نه سالگی پدرود زندگی گفته است، که با نظرداشت آن میتوان معتقدشد که‌مودود در سال ۴۰۱-۱۰۱۰-۱۰۱۱ میلادی یا در سال ۴۰۲/۱۰۱۱-۱۰۱۲ میلادی باید پا بعرصه وجود نهاده باشد. در ینصورت توضیح ابن الاثیر مبنی براینکه مودود بهنگام مرگ بیست و نه ساله بوده است صدق نمیکند. (۶۰)

خبر این همه رویدادها در تخارستان به اطلاع مودود رسید. اندیشه‌ها همه‌پیرامون تقویت نیروهای غزنوی دربلخ وانجام عملیات بمقابل سلجوقی‌ها برای مدتی متوقف ماند، مودود نخست بقرارگاه

اوپیان در هندوکش بازگشت وسپس بمشورۀ احمدبن عبدالصمد از معابر کوهستان ها عبور نمود وبمنظور استقرار نظم درغزنه راه آند پاررا درپیش گرفت . آگاهان را نظر بران بودکه با ورود موسم بهار محمد وقشون یاغی معیتی وی برای بدست آوردن پایتخت غزنه بانجاروی خواهندآورد. درغزنه از مودود پذیرایی شانداری بجا آورده شد ، و بقیه ما ههای زمستان را درغزنـه گـذرانـد (اواسط۴۳۲ هجری قمری مطابق اوایل ۱۰۴۱ میلادی) وطبق تشریفاتمعمول نسبت قتل پدرش به عزاو ماتم مرگ پدر پرداخت (امیرشهید) ونیروهای خودرا که با او دربلخ بودنـد به غزنـه فرا خواند. (۶۱)

گزارش هاحاکی است که نیروهای مودود بانیرو های محمد تا شروع فصل بهار باهم روبرو نگردیدند . ابن بابا مصاف نیروهای متخاصم را بتاریخ ۱۳ رجب ۱۰/۴۳۲ مارچ ۱۰۴۱ میلادی ضبط نموده است ، درحالیکه حسینی و ابن الاثیر وقوع این پیکار را بتاریـخ سوم شعبان /۸ اپریل (یک تفاوت بیست روزمیان گزارش‌ها) خوانده اند. دردونسخۀ زین‌الاخبارگـردیزی که ازگزند روزگارمحفوظ مانده پیرامون شرح جنگ میان نیروهـای‌مودود ومحمدکه نسبت انتقامگیری مرگ پدر مودود براه‌انداخته شده بود صرف با پایان پذیری جنگ بسنده شده وتاریخ درگیری جنگ را توضیح‌نمیدارد و مشکوک مینماید که درآغاز بخش‌گم‌شده تذکـری از تاریخ درآویزی شده باشد ابن‌بابا ظاهراً بربخشهای مفقود مجلدات بیهقی‌دسترسی‌داشته است. چنین‌مینماید‌که گزارش‌تاریخ درگیری میان نیروهای متخاصم همان تاریخ اولی موثق ترباشد. (۶۲) نیروهـای محمد زمستان را درناحیتی از مجاورت پشاوربسر بردند، مگر محمد بمقابل اضافه روبهای قشونش کاری از پیش بسرده نتوانسته ویک دسپلین را درمیان آنان تنظیم نمیتوانسته است . ابن الاثیر بـه این ارتباط چنین گزارش میدهد :-

نیروهای محمد تقاضا های متعددی داشتند ، ومحمد صلایت و اختیارات شاهانـه را علیه آنان ازدست داده بود ، نیروهای وی دار ایهای مردم را بی رحمانـه به یغما می بردنـد، زمین های بایر تخریب وسا کنان آن فرار کردند ، مخصوصاً که رویدادهادرپشاورپیر جستگی دارد، مشاهیر آنجا قتل عام واموال شان تلف گردیـد. بهای یک غلام به یک درهم رسیده بود که به آن صرف یک من می‌میسر شده‌میتوانست . وی سپس با چنین شرح گزارش‌داده که نیروهای محمد بتاریخ ۲۸ رجب مطابق ۲ اپریل پشاوررا بقصد جنگ علیه قشون مودود ترک گفتند . (۶۳)

گردیزی توضیحات مفصلی اندرباب وقوع درگیری های نیروهای متخاصم ارائه میدارد ولی جوزجانی محل وقوع درگیری هارا درناحیتی از ننگرهار ضبط نموده است (این منطقه در تنظیم اسمای ولایات افغانستان بعداز ۱۹٦٤ به همین نام مسمی بوده است ودرشرق به امتداد جادهٔ کابل احراز موقعیت نموده ، وجلال آباد مرکز آن است .(٦٤)برعلاوه دو مصاف دهنده عمده میدان پیکار محمد ومودود جانب سومی نیز وارد معرکه بوده است که یابطرفداری یکی از جوانب یاطور مستقل با نیروی متعلق خود می جنگیده است.این جناح سومی عبدالرشید عموی مودود بود . درواقعیت امر در صحنه پیکار دندانقان با مودود ومسعود همرکاب بود .(٦٥) تا آنجا که آگاهی داریم عبدالرشید یگانه فرزند درقید زندگی سلطان محمود بزرگ غزنوی طور واضح ادعای رهبری را از جانب سلالهٔ غزنوی داشت ، وسرانجام اندکی بعداز مرگ مودود به حیث سلطان بمسند تاج وتخت نیاکان خود تکیه زد. بهرحال اگر چنانچه مودود حمایت فعال عبدالرشید عموی خود را جلب نمی توانست دست کم در بیطرف ساختن او توفیق یافته بود ، مودود برای عبد الرشید عموی خود وعده داد که هرگاه برمسند قدرت تکیه زند سهم مهمی در اداره او وموقف اعزازی برایش اعطا خواهد شد وثانیاً سوگندوفاداری عبدالرشیدرا برای مسعود برادرخود به یادش آورد که خسارت وزیانی مواجه فرزندان مسعود نخواهد کرد ، وبااین ترتیب مودود بیطرفی عبدالرشید را کماهی واز تشویش اینکه عبدالرشید بانیروهای محمد بپیوندد واینکه عبدالرشید در هنگام برخورد نیروهای محمد و مودود دروادی ننگرهار موقف تماشاچی را گرفته منتظر شود که دوجانب همدیگر را تباه کنند تاخود در فرجام به نفع خود اقدام نماید ، فارغ البال گردید . (٦٦)

مودود بافراغت خاطر از امکانات کنار آمدن با عموی خود ضربات قاطع برجبههٔ دشمن وارد آورد وقشون محمد خرد گردید. سالار ارتگین وغلامان سرای طی حمله‌یی از عقب نیروی دشمن آنان را تارومار کردند. محمد با پسرانش وسالاران یاغی چون انوشتگین بلخی وفرزند علی قریب همه بدست مودود گرفتار آمدند. مودود جزای بالمثل را آنگونه که بر پدرش روا داشته بودند بر اسیران گرفتار آمده انجام داد، ابن بابا درز مره اسیر آمدگان اسمای انوشتگین بلخی ، فرزند امیر یوسف بن سبکتگین یکی از فرزندان محمد (احتمالاً احمد) وسه سالار دیگر را نام می برد که به اعدام محکوم گردیدند. بعضی از مآخذ بیان میدارند که به استثنای عبدالرحمن یا (عبدالرحیم) فرزند محمد متباقی تمام اعضای خانزاده محمد بشمول خودش ورهبران نظامی نیروی محمد همه اعدام گردیدند. نجات عبدالرحمن فرزند محمد بنابر شفقت وحسن

همنوایی که در جریان بازداشت مسعود در زندان قلعه گیری نشان داد، واحمدبرادرش را در قتل مسعود متهم میدانست صورت گرفته است(۶۷) مودود بمنظور تعیین ساحهٔ جنگ وتجلیل پیروزی اش در نبرد برسم یادگار آبادانی یی را در ان منطقه (دهکده، قصبه وراورتی در یاد داشتهای خود بر ترجمه طبقات ناصری آن بنای یادگاری راباز ار و مرکز تجارتی یاد نموده است) رباطی را در آنجا بنا گذاشت و قبل از مراجعتش به غزنه اسم فتح آباد ر ابرآن گذاشت . فخر مدبر مدعی است که فتح آباد رباطی بود در همین محل که سبکتگین بعنوان تجلیل ویادگار پیروزی اش برهند وشاه راجه جیپال اعما ر داشته بود که متعاقباً شگوفا گردید و بعنوان پایگاه غازی ها شهرت پیدا کرد (واحتمال دارد که این محل کمین گاهی بوده است برای تعقیب کافران منطقه مجاور کافرستان ؟) چارلس مسن سیا ح اوایل قرن نوزدهم موقعیت این منطقه را در قسمت چارمیلی جنوب بالاباغ کـه ازشهر جلال آباد دو از ده میل فاصله داشته و انمود کـرده است . روایت ها چنین است کـه فتح آباد باری در جریان جنگ اول افغان و انگـلیس توسط نیرو های انگلیس بسر کرد گی سرر ابرتس سیل اشغال گـردید . (۶۸)

ابن الاثیرورودمودود رابه غزنه بتاریخ ۲۳ شعبان ۴۳۲ قمری هجری(مطابق ۲۸ اپریل ۱۰۴۱ میلادی) وابن بابا جلوس اورا برمسند تاج وتخت غـزنـه بتاریخ شعبان ۳۳ (۴) ۴۳۲/) اپریل-می ۱۰۴۱ میلادی) یاد کرده است (۶۹) بنابر گزارش گردیزی وی به القاب شهاب الدین والدو له وقطب الملة مفتخر بوده است، که سکه زمانش نیز آن را تأیدمیدارد. مودود به القاب جمال الدوله و فخرالامه یادگردیده که، دره أخذادبی گرد یزی نسخه بدل آن قطب الدین آمده است. از آنجاییکه مودود در سکه های خود نام خلیفهٔ عباسی القائیم را ذکر نموده است پنداشته میشود کـه این القاب برای مودوداز طرف دربار بغداد داده شده، وهم احتمال دارد که وی بعضی ازین القاب را درزمان حیات پدر حایـز شده باشد . (۷۰)

مودود بعد ازشکست قاطع محمد با مخا لفتها وتهدید های خانـواده گی مواجه بود، مگر با بقدرت رسیدن، وعده های را که دربرابر عبدالرشید عمویش مبنی برمقام واشـتـراک او در دستگاه دولت داده بود ودر بالا ذکرش رفت وفانکرد، ودرینفرصت بی درنگ اورا درحصار مندیش به زندان افگـند، و درطول تمام دورهٔ سلطنت مودود همد رآنجا ماند. (۷۱)

V

تثبیت مجدد موقعیت درغرب توسط مودود

معهذا مودود سلطان جدید تکالیف فراوانی در پیش رو داشت. تهدید ترکمن ها در خراسان که اندیشه مسعود را نیز فرا گرفته بود، با یاری بخت وطالع به آن موا جه نشد ونیز مفکوره دستیابی سلجوقیان برسیستان ودستبرد آنان برمتصرفات دیگر غزنوی درجنوب وجود داشت. آشوب و ناآرامیها درهند غزنوی دردوران سلطنت مسعود آشکارا بود، چنانچه احمد ینا لتگین به اغتشاشات دست میازید، محمد دردوره سلطنت کوتاه دوم ازحمایت متصرفات هندی برخوردار بود، ولی حین مرور رویدادهای بعد ملاحظه میداریم که مودود بزودی باا غتشا شات بیشتر در هند مواجه میشود.

قبلاً دیدیم که مبارزات مودود درتخارستان بخاطر عودتش ازانجاجهت دستیابی واحر از قدرت نا فرجام ماند والتون تاش سا لار غزنوی که بعد ازمودود درانجا ماند، نتوانست از بلخ دفاع کند، ودرنتیجه بادست بردشدید ترکمن‌ها مواجه گردیده هرات بدست اغوز افتاد، ولی توأم با پیروزی مودود علیه نیروهای محمد درننگرها روبا جلوسش براریکه مسند در غزنه بار دیگر پایه های دولت غزنوی مستحکم گردید، و یکبار دیگر اعتماد خراسان شرقی به دولت غزنوی روان تازه گرفت. مردمان هرات علیه اشغالگران بپا خاستند، و بطر فداری غـزنویان آن دیار را از نفـوذ اغوز نجات دادند. گرچه، چـغری بیگ داود در سال ٤٣٤ هجری قمری مطابق ۱۰٤۲ـ۱۰٤۳ میلادی هـرات را محاصره نمـود، که در نتیجه هـرات و منطقه مجاور آن باد غیس بـدون تردید در مدارفرما نفرمایی سلجوق قرارمی‌گیرد. ازورای پارهٔ از گـزارش

های صدرالدین حسینی بر میآید که هنوز هم در فراز باج ـ قرا باج (؟) احساسات حمایت وجانبداری از غزنویان وجود داشته است زیرا مردمان آنجا درین هنگام هنوز هم مالیات شان را به غزنوی ها می پرداخته اند، که در نتیجه چغری بیگ علیه آنان بهسوقیات دست زدیکی ازین رهبران محلی قبل از بیعت به سلجوقیان مورد حمله قرار گرفته ودر محاصره در می‌آید .(۷۲) مودود یک بار دیگر بر بلخ دست یافت ، ترمذ تا بعداز ۴۳۵/۱۰۴۳/۱۰۴٤ میلادی در تصرف امیرک بیهقی قرار داشته است . (به صفحه قبل مراجعه شود) اتخاذ سیاست فعال و تصمیم مودود به استرداد قلمروهای ازدست رفته غزنوی درغرب پرستیژ وموقف اورا اندرین هنگام درمیان همروزگارانش بالا برد . درین جاهرگاه بگذشته نظر اندازیم وآنجلال وا بهت شاهنشاهی محمود ومسعود راکه برپایه های نیرومند واستواری پی افگنده شده بود از نظر بگذرانیم باشگفتی مواجه میشویم که چنین دولت بزرگی در اثرتاخت وتازکوچیان وحشی که از دشتهای آسیای مرکزی برخاسته بودند برای همیش درپیچ وخم امواج متلاطم فراشیبی تخریب ومشرف به سقوط شود. چنین آمده است که مودود در اوایل فرمانفرمایی خودیادداشت تابعیت پادشاه ترک در ماوراء ألنهر را بوسیله نماینده‌اش دریافت نمود. چنین پیداست که این زمام دار ترک یکی از سلاله قره خانیها واحتمالاً؟ بورتگین بوده باشد که بنابر شواهد سکه شناسی وی در سال ۴۳۳/۱۰٤۱ـ۱۰٤۲ میلادی بحیث نایب قاغان برادر خود ارسلان خان عین‌الله ولد محمد بن نصر ازروزجند یالقب بغراخان در بخارا فرمان می‌رانده است ، وی در سال ۴۳۸ هجری قمری مطابق ۱۰٤٦ میلادی تا۱۰٤۷ میلادی قوای غزنوی قره‌خانی را علیه دشمن مشترک سلجوقی در سمرقند تنظیم و بسیج نمود مگر این اقدام تا پایان سلطنت مودود درست از آب بدر نیامد. (۷۳)

مودود بااستماع خبرمریضی چغری بیگ داود در سال ۴۳۵/۱۰۴۳ـ۱۰٤٤ میلادی قشونی را به تخارستان اعزام نمود . این حمله توسط الپ ارسلان فرزند امیر سلجوق که درین هنگام دربلخ مقر داشت دفع گردید. درخلال این درآویزی نیروهای غزنوی بشکست مدهشی مواجه گردیده خسارات هنگفتی را متحمل گردیدند، و متباقی نیروهای منهزم غزنوی به غزنه باز گشتند . چنین مینماید که نسبت عواقب همین عقب‌نشینی بوده است که امیرک بیهقی حاکم ترمذ متقاعد گردید که علیه سلجوقیان بیش ازین ایستادگی نکند چغری بیگ داود در پرتو رویداد این شکست مودود بدرستی میتوانسته تشخیص نماید که درچنین فرصتی سلطان غزنوی فاقد منابع جنگی بود . وازین روجنگی را جهت اعاده خراسان براه انداخته نمیتوانسد. بنابر نگارش حسینی چغری بیگ الپ ارسلان فرزندخودرا

بطور رسمی بحیث نایب الحکومه تمام خراسان شرقی گماشت، که تا حوالی منابع آموکه بلخ، ترمذ ،تخارستان، قبادیان وخش وولوالج را در بر میگرفته است. (۷٤)

باآنچه گفته آمد مودود هنوز هم در خواب و خیال اعاده قلمروهای از دست رفته غزنوی بود، چنانچه مقارن اول سلطنت خود دست به تنظیم وتدارک یک نیروی ائتلافی جهت سوق علیه سلجوقیان زده منابع هنگفتی را بعنوان سرمایه گذاری بمصرف رساند ودرعین زمان با نیروهای متعدد سرزمین اسلام شرقی مخالف سلجوقیان تماس برقرار نمود وبه آنان حمکرانی همان مناطق را تحت اداره غزنویان وعده داد. از آنجمله مودود با شهزاده دیلمی از سلاله کاکویه جبال و ابوکالیجار گرشاسپ بن علاء الد وله محمد که در سال ٤۳۷ هجری قمری مطابق ۱۰٥٤-۱۰٥٦ میلادی ملکیت خود را به ابراهیم نیال، رهبر سلجوق وهمدان از دست داد و این ابوکالیجار سال های آخر عمرش را در تبعید همراه برادر خود بنام فرامرز در اصفهان ویا در فارس از قلمرو آل بویه گذرانید. (۷٥) مودود بااو در اصفهان تماس برقرار و ابوکالیجار گرشاسپ را ترغیب نمود که یک نیروی منظم را تدارک و بجانب شرق براه انداز د، مگر جریانات طوری چرخید که این نیرو در صحرای بزرگ از هم متفرق گردیدند وکاکو بحال مریضی به غرب فارس عودت نمود. مودود بار دیگر به قره خانی ها و به خاقان پاد شاه ترک ها که شاید تمغاج خان ابراهیم بن نصر همان بوری تیگن اسبق باشد روی آورد. خان یکدسته از نیروهای خود را از بخارا بمجاورت ترمذ گسیل نمود که آن محل را بویرانه مبدل کرد (این رویداد اشارات و توضیحات حسینی و ابن فندق را که ترمذ اندرین هنگام از اداره غزنوی ها خارج بوده تأیید میدارد.) (وکذا نیروی دیگری تحت امر سالار قشقه علیه خوارزم فرستاد که خوارزم توسط شاه ملک یکی از هم پیمانان سابقه دار مسعود تخلیه شد وسلجوقیان مسلط گردیدند. بهر حال هر دو سعایات خنثی گردید، چغری بیگ و تمغاج خان ابراهیم لاجرم طی دیداری درکنار آمو بهم صلح کردند. چنین پیداست که مودود شاید اندرین هنگام درقید زندگی نبوده است. مودود بمعیت قشون از غزنه بخارج در حرکت بوده است که ناگهان مریضی عاید حالش گردیده به پایتخت خود به غزنه باز میگردد و آفتاب عمرش غروب میکند و بدین سان تمام اینهمه ستراتیژی های بلند پروازانه او به یأس می گراید. (۷٦)

مودود در نهایه آنگونه که محمود سیستان را در حوزهٔ قلمرو غزنویها در آورده بودند حفظ نتوانست چنان چه در روزگار اواخر سلطنت مودود امیران برسر اقتدار صفاری سیستان را به یک قلمرو خود مختار در آوردند، گرچه این آزادی درسایه سلجوقی بود و سلجوقیان خود بران منطقه حکم

می راندند. مع هذا خود مختاری صفاری های سیستان یکی از نتایج مفید برای غزنویها محسوب میشود چه امیران صفاری تا جایی یک نوع ایالت حایل را میان غزنوی ها و ترکمن ها بوجود آورده بودند و تشنج و دستبرد ترکمنان را از طریق جنوب افغانستان علیه بست و زمین داور مربوط غزنویها وحتی علیه خود غزنه تاحدود زیادی کاهش داده بودند، چنانچه نسبت همین تشویش بود که مسعود حین بازگشت از دندانقان یکی از سالاران خود نوشتیگین نوبتی وسپس ابوسهل زوزنی را ابدان جا فرستاد تا امنیت منطقه بست را حفظ نمایند(به صفحات بالا رجوع شود).مالیات وخراج سیستان تا اواخر سلطنت مسعود جمع آوری وماموران رسمی برای اینکار موظف می گردیده اند. این ماموران جمع آوری مالیات به همکاری امیر ابوالفضل نصر بن احمد صفای ر که محمود قبل از وفاتش در سال ۴۲۱ هجری قمری مطابق ۱۰۳۰ میلادی اورا به حیث امیر تحت الحمایه خود گماشته بود، جمع آوری می گردید. (۷۷) مسعود تا مدت زمانی مالیات وخراج سیستان را از طریق ماموران جمع آوری مالیه که خود می گماشت جمع آوری مینمود، مگر در آغاز سال ۴۲۹/اکتوبر ۱۰۳۷ میلادی دونفر مامور موظف گماشته شده جمع آوری مالیات را در سیستان از وظیفه سکبدوش نمود ، و یک بار دیگر امیر ابوالفضل را موظف گرادنید تا جمع آوری مالیات را شخصاً انجام دهد. و اینست که یک بار دیگر وی به امر سلطان مسعود طور مستقیم موظف به جمع آوری محصول مالی آن ولایت میگردد .(۷۸) وضع اجتماعی وسیاسی در سیستان از روزگاران والیان خلفای عرب ، از نیاکان صفاری ها شکل پیچیده منقسم یافته بوده است که در آن دستهٔ عیاران وسرهنگان که نسبت احساسات نیاکان محلی سکزی خود ومخالفت باتسلط بیگانگان نقش مسلط را بر عمال آنجا بازی میکردند. (۷۹)

در اوایل ۴۳۲ (خزان ۱۰۴۰ میلادی) احمد طاهر یکی از متمردین اغتشاشی سگزی علیه امیر ابوالفضل دست به اغتشاش زد. ترکمن ها از و به حیث متحد خود دعوت بعمل آوردند. ابوالفضل برای سرکوبی این اغتشاش از دربار غزنه از مسعود مطالبه کمک نظامی بعمل آورد، ولی این تقاضا به هنگامی به غزنه مواصلت کرد که مسعود تدارک سفر هند راپی ریزی میکرد. بهرحال مسعود در ربیع الاول ۴۳۲ نومبر - دسمبر ۱۰۴۰ میلادی یک نیروی پنجهزار نفری سواره نظام را بسرکردگی بانصر(شاید این بوالنصر همان حاجب بوالنصر باشد که بیهقی در چندین مورد از وی یاد آوری نموده است ودرزمره رزم آوران گروه سلطان درپیکار دندانقان حضور داشته که از طریق غور به غزنه فرار نموده بودند.) (۸۰) جهت کمک و نجات بوالفضل که درین موقع توسط اغتشاشیون و رهبر سلجوقیان بنام ارتش که گفته میشود

برادر ابراهیم ینال ویکی از عموزادگان طغرل بیگ بوده است به محاصره کشانده بود ، فرستاد. ابوالفضل ناگزیر شد تابمنظور نجات خود باسلجوقیان راه توافق در پیش گیرد وازینرو باارتش به موافقه رسید که درزرنج خطبه بنام بیغو یا پیغو که یکی از اشخاص نسبتاً بزرگ سلجوقیان بود خوانده شود. (۸۱) نیروی بانصر به بست عقب نشست و بیغو شخصاً بتاریخ جمادی الثانی دسمبر ۱۰٤۰ میلادی (وارد سیستان شد، ونیروهای متحد ترکمن جانب بست پیشروی نموده، منطقه را به به ویرانه مبدل کردند، بهرحال میان ارتش وبیغو اختلافات بروز کرد ، واین موجب شد تا لشکریان سلجوق از بست عقب نشینی کنند وفرجام کار آنکه در نهایه ترکمن ها ولایت سیستان را تخلیه وبخراسان باز گشتند . (۸۲)

بدینسان حین جارس مودود نیروهای بیگانه تحت اداره امیر ابوالفضل از سیستان به تدریج طورموقتی پاک گردید، مگر مودود بمنظور برقراری نفوذ غزنوی درسیستان بی درنگ یکدسته نیروهای خودرا بدان جافرستاد تااز تهاجم ودستبرد مجدد ترکمن ها جلوگیری بعمل آرند . یکدسته از نیروهای تحت قوماندہ قیماس درسال ٤٣٢(بهار -تابستان-١٠٤١ میلادی) روانه سیستان گردید مگربه شکست مواجه شد، وبعداً ابوالفضل مکاتیب مودود را که عنوان مشاهیر سیستان انشادیافته بود مصادره کرد. بناءً ابوالفضل در جمادی الثانی ٤٣٣/ فبروری ١٠٤٢ میلادی یک تعداد ازهوا خواهان غزنوی بشمول روحا نیون اهل فقه ویک امام وسالارنظامی را توقیف وزندانی نمود . چنین بوده است که طبقه روحانیون درسیستان به نسبت شهرت سلطان دربلندبرا فراشتن مذهب اهل تسنن ونسبت اندیشه از خود سری واستبداد ترکمنان از سلطان غزنوی حمایت مینمود . دررجب همانسال مارچ ۱۰٤٢ میلادی یک قشون غزنوی متشکل از ۲۰۰۰ سواره و ۱۰/۰۰۰ پیاده واردسیستان گردیده درانجا باعناصر مخالف وپارتیزانهای قبلی چون احمد طاهر وعیاران گروه شنگلیان (۸۳) پیوستند . بدنبال جنگ های مدهش که با ابوالفضل براه افتادمدت چارماه درارگ زرنج درمحاصره قرارگرفت تا اینکه وی کتبی از ارتش امدادجست. سرانجام یک نیروی نجات بخش قدم فرا گذاشت ونیروهای ائتلافی غزنوی را به شکست مواجه نموده، تعداد زیادی ازرهبران آنها را بقتل رساند. عده یی ازفراریان را درصحرای دشت مارگو بسجانب بست تعقیب نمودند، ونیرو های ارتش وابوالفضل قبل از بازگشت شان درربیع الاول ٤٣٤ هجری قمری مطابق اکتوبر - نوامبر ١٠٤٢ میلادی به سیستان آن منطقه را تاراج وبه یغما بردند. شاید همین سرقیات بوده است که ابن الاثیر نیز ازان یاد

آوری نموده ، وتاریخ وقـوع این درگیری را در صفر ۴۳۵ هجری قمری مطا بـق سپتمبر - اکتوبر۱۰۴۳میلادی (اگرترجیحاً بعوض صفر۴۳۵ صفر ۴۳٤ خوانده شود این تاریخ باتذکری که ازین در گیری درتاریخ سیستان ذکربعمل آمده تطابق میتواند؟ (خوانده است وتوضیح میدارد که نیروهای مودود یک حملهٔ اغززرا ازبست درآن زمان دفع نمود (۸٤)

پیامد رویدادهای سال ٤۳٤/ ۱۰٤۲-۱۰٤۳ میلادی ورویداد های مابعد درسیستان ازجمله رخ دادهای قابل یا د آوری ظهور طغرل سالارغلام ترکی به حیث یک چهره متبارز درصفحه تاریخ است، که در دورهٔ سلطنت عبدالرشید نقش نادرستی ایفا کرده است اندرین هنگام طغرل همراه با ۲۰۰۰ نفر بجانـب سیستان در حرکـت افتـاد، واز طالـع سازگار انـدر میانـه راه یکی از اعضای خانـواده صفاری بنام امیر ابوالنصر یابا نصربن منصوربن احمد را در وادی دند انقان به اسارت گرفت سپس درجمادی‌الثانـی ٤۳٤(جنوری - فبروری ۱۰٤۳ میلادی) به سیستان وارد گردیده کرکویه‌را اشغال نمود، وسپس میان جمعیت مسلمانان وز رد شتیان بقتل وغارت گری مبادرت ورزید ابوالفضل یکدسته ازنیروهای خود را بمنظو ر دفاع ازارگ کرکویه به آن منطقه فرستاد. طغرل فیصله بعمل آورد تا در بازگشت به‌غزنه امیرابوالنصر را نیز با خود بیاورد. بعداً ابوالفضل در معاوضه آزادی وی یکی ازفرزندان احمدبن حسن میمندی وزیرارشد غزنوی را همراه باتعداد دیگرازسالاران به‌اسارت درآمده غزنوی مبادله نمود (۸۵) طغرل‌بعداً متوجه درگیری‌او ضاع نابسامان سیستان گردیده تاریخ سیستان برخورد های بیشتری را میان نیروهای ارتش و غزنویان در سال ۴۳۷هجری قمری مطابق ۱۰٤۵-۱۰٤٦ میلا دی ثبت‌نموده است، که طی‌آن پیکارها هربرسلجوقی مغلوب‌گردید، وبرای زنده ماندن به‌ارگ زرنگ روی آورد، وی سه سال بعد ازآن روزگاردرطبس بقتل رسید، ودیگر به ار تباط رویدادهای سیستان یادو بردی ازوی نشده است .(۸٦)

سلطنت مودود درحالیکه ثبات وآرامش معقولی درجناح جنوبی دو لتش حکم فرمـا برد پایان پذیرفت. ابوالفضل (که تا زمان مرگ خود در جمادی الثانـی ٤٦٥، مارچ ۱۰۷۳ میلادی به‌حیث امیرسیستان برد.)(۸۷)درین‌موقع میان‌دو قدرت‌رقیب بزرگ‌درکارموازنه‌بخشیدن موقف‌خود بود، مگرسلجوقیان موقف خود را درخراسان وکرمان تحکیم بخشیدند ابوالفضل بالتدریج در مدار نفوذ سلجوقی کشانده شد، بار هایی عده ازهواخواهان غزنوی در رجب ۴۳۹ / دسمبر ۱۰٤۷ جنوری ۱۰٤۸ میلادی که وی ایشان را شش سال قبل توقیف کرده بود مصوونیت بیشتراحساس‌نمود. (۸۸) مگرهنوزهم به‌حیث یک پناه‌گاه نیروی غزنوی درجنوب افغانستان احراز موقف داشته بود ودرواقعیت امر تاقیام غوری ها در قـرن متعاقب آن ازدیدگاه غزنویان دور بود (به فصل چارم رجوع شود) .

VI

فتوحات هندوستان

مسعود بعد از سرکوبی اغتشاش احمد ینالتگین مجدود فرزند خود را در ذوالقعده۴۲۷ هجری قمری مطابق آگست سپتمبر ۱۰۳۶ میلادی بفرماندهی نیروهای مستقر آنجا مقرر نمود ووی را باخلعت درخور مقام والی مفتخر نموده، سه سالارنظامی ویک نیروی کاملاً مجهز ویک منشی از دیوان رسالت را موظف به امورعدلیه ویکنفرمستوفی را بعنوان منشی مالی در تشکیل آنجا تکلیف نمود .(بیهقی شخصی اخیرالذکررا سعد سلمان خوانده است که واضحاً پدرمسعود سعد سلمان شاعر بوده وممکن است همین منشأ سکونت خانوادگی آنان درپنجاب بوده باشد.)مجدود باینگونه شناسایی ومعرفت خود را درهند قایم نمود وبدون شک بدین صورت برای خود شآنجا پایگاهی پدید آورد که دارای دستگاه نظامی و اداری وفاداربه او بوده است. بهرحال گفته‌ها چنین است که‌گاه وناگاه وی به غزنه حاضرمیشده است. بگونه مثال جهت تجلیل عید فطردر۴۲۸ هجری قمری مطابق ۱۰۳۷میلادی به غزنه‌آمد وبنابرقول گردیزی (بیهقی تذکری اندرین باب ندارد) مجدود بر مبنای دستور سلطان مسعود در اوایل خزان ۱۰۴۰/۴۳۲ میلادی موظف‌به تسلط برملتان شده است (به صفحات قبل رجوع شود.) (۸۹)

مجدود هنوز در هند بود که پدرش ازقدرت برکنارشد و بقتل رسید . واینکه وی بمقابل جلوس محمد براریکه تاج وتخت غزنه بعد از مرگ پدر چه عکس‌العملی بروزداده واضح نیست آنچه اندرین باب وضاحت‌دارد اینست که از برسمیت‌شناختن‌مودود بجانشینی پدر در غزنه امتناع نموده است . وی بغاوتی را در ملتان و لاهور براه انداخت . مگر سه روزبعد از عید الاضحی (شاید در سال ۴۳۲ که این عید مصادف برتاریخ۱۱ آگست۱۰۴۱میلادی اتفاق میافتد .) به نحو اسرارآمیزی جسد بی جان اوپیدا شد. بناً شورش‌مجدود ازهم‌پاشید، و مودود توانست سلطه خود را در سراسرهند غزنوی تحکیم بخشد. قشونی راکه مودود از غزنه بمنظور فرو نشاندن شورش‌مجدود درهند گسیل داشته شاید همه همان نیرویی بوده باشد که دریکی ازحکایات آداب الحرب والشجاعه فخرمدبرذکریافته که تحت سالاری سالاراحمد

بن محمد حاجب بزرگ به معیت فقیه سلیطی که به حیث والی لاهور موظف بوده سوق شده بوده است . (احتمال زیاد دارد که این اسما در صفحات بیهقی بگونه دیگری آمده باشد که تشخص هویت واقعی ناممکن است. (حکایت آداب الحرب و الشجاعه رویداد سوق این قشون ومواصلت آنان را به لاهور و تحکیم سلطه مودود را درآنجا باز گو میدارد . (۹۰)

با پیوستن به قرار گاه لاهور ، فقیه سلیطی نمایندهٔ خود را درلا هور گذاشت ، و قشون مشترک غزنوی علیه ملتان به پیکار رفت. درجریان قرن چارم (دهم میلادی) تبلیغات پروپا گندی افرا طی اهل تشیع اسما عیلی میان مسلما نان شهرک نشینهای قدیمه عرب از پیروزی های بر خوردار بوده است : این مناطق قدیمه سند و ملتان برتری خلیفه فاطمی را در شمال افریقاو قاهره یعنی المغرب را برسمیت شناختند ، (۳٤۱-۶۵/۹۵۳-۷۵) ومعبد بت پرستی معروف ملتان که بنام رب النوع آفتاب ادیتا گردیده برد ، توسط یکی از دعات اسما عیلی تخریب گردید . (۹۱) محمودغزنوی ازهواخواهان اهل سنت وجماعت درسال ۳۹۶ هجری قمری مطابق ۱۰۰۶ میلادی برابو الفتح داود ابن نصرفرما نفرمای محلی اسماعیلی ملتان حمله نموده، به شهر هجزم برد ، وبقتل عام هوا خواهان اسماعیلی دست یازید .(۹۲) از رخ دادها وپیامد های دیگر آینده ملتان گزارشی دردست نیست مگر اینقدرواضح است که مذهب اسماعیلی درآنجا بکلی ازمیان برداشته نشد، وزنده ماند. احتمالاً درسال ۱۰٤۰/٤۳۲ میلادی هنگامیکه اطلاع برکناری مسعود وبه امارت درآمدن وی در ماریگله درهندپخش گردید قدرت غزنویان در حضیض ناتوانی دست وپامی زد، شورش ها باز درآنجازبانه کشید. هنگامیکه لاهوربه نفع مودود برگردانده شد فقیه سلیطی علیه اغتشاشیون که در رأس آنان فرزند ابوالفتح داود (در اصطلاح عصر غزنوی قرامطه) قرار داشت . (۹۳) واسما عیلیان به او من حیث شیخ خود می نگریستند حمله کرد . نیروهای اسما عیلی بمقا بل قوای نیر ومند کار آز موده غزنوی تاب مقاومت نیاورده به منصوره جنوب سند عقب نشینی کردند . ملتان وا دار به تسلیمی شد، وبعد از تسلیمی خطبه بنام عباسیان ومودود جاری گردید تلمیحاً درین معنی که اغتشا شیون یک باردیگرتوانستند خطبه را بنام فاطمی ها قرائت نمایند (سپس فقیه سلیطی محمد حلیمی را قبل از عودت به لاهور به حیث والی ملتان تعیین نمود ودر مسیرراه جت ها و دیگر کافران منطقه وسط درهٔ سند را محو ونابود ساختند.(۹٥)

اخبار مربوط به پایان یافتن سلطه فرمانفرمایی مسعود ، را جگان متعدد هندی را تشجیع نمود تاعلیه مسلمانان بهحمله دست زنند. فخرمدبربه این ار تباط بیان میدارد که قشون غزنوی حین بازگشت از ملتان به لاهور درعرض راه مورد حمله قوای ائتلافی را جگان هندی که مشتمل از نیروهای را نگان ورایان وتکران کوهپایه های تحت اداره سندن پال و نواده کابلشاه خوانده شده (هندوشاه از هندوشاهان ویهند مخالف قدیمی غزنوی) (۹۶) قرار گرفتند. گفته شده که جنگی در محلی بنام قدر جور درگرفت، وطی آن قوای مربوط سلیطی بر مشرکان غالب آمد، آنان را تارومار نمود، و درجریان سندن پال بقتل رسید . (۹۷)

مودود با وجود نگرانیهای غیر قابل اجتناب از ناحیه سلجوقیها در خراسان ونگرانیهایش در سیستان با اغتنام ازفرصت، نقش نیاکانی سلاطین غزنوی را بازی نموده، چون چکشی برسر هندوهای مشرک ضربات وارد آورد ، واز خز این معابد در شگوفایی اقتصاد سرزمین های اسلام شرقی استفاده نموده است . بعد از دست دادن ایالت زرخیز خراسان یگانـه راه حیاتی تمویل مصارف اداری دولت غزنوی، براه انداختن جنگ و مساعد ساختن زمینه یغما وتاراج در هند بوده است . مودود در دوره حیات پدر از خود چنان تبارزنشان داده بود که رزم جوو شجاع خطاب میشد. وآمده است که وی مخصوصاً دراستعمال کمان مهارت بسزایی داشته است. اختراع یک نوع پیکان که معروف به پیکان مودودی میباشد به او نسبت دارد ، و حکایت شده است که پیکان او از طلا ساخته شده بوده و هرگاه شخصی هدف آن قرار می گرفته از بهای طلای آن مصارف تشیع او ویا از بهای آن مصارف جراحت وارده بر اندام شخصیکه هدف آن قرار میگرفته تدارک میگردیده است . با دوبودها از خاطره ها وپیکارهای سلاح های جواهر نشان ایندوره که اند ر هنگام تشریفات و پذیرایی‌های رسمی غلامان سرای غزنوی مجهز بدان میشده‌اند، وهم از پیکان‌طلای مودوداگرچه آمیخته با قصه وافسانه‌است سروده‌های ماندگاراست بدینگونه :

سلطان زمانه شاه مودود آنک	از بهر عدو زرکند پیکان
تا کشتهٔ اوازآن کفن یابد	تاخستهٔ اوازآن کند درمان (۹۸)

حکایتها چنین بوده است هر آن کسیکه هدف‌آن خدنگ قرارمی‌گرفته و پدرو دزندگی می گفته است مصارف تشیع ومداوای او از طریق بهای سرآن خدنگ کارسازی میشده است. ابن‌الاثیر از میانه مورخان گفتگو های اندر بابکار نامه های مودود درهند بیاد گار گذاشته

که وضاحت نداشته (عمدتاًتکراری‌است‌ومیر خواند آن ها را رنگ افسانوی داده است) وفاقد معلومات توپوگرافی است . واز شهزادهٔ هند ی بشکل تحریف شده ذکر بعمل آورده است .

درین عبارات‌آمده که درسال ۴۳۵ (۱۰۴۳-۱۰۴٤ میلادی) سه راجه هندی به لاهورحمله نموده آن منطقه را تامدت قابل ملاحظه‌ای درمحاصره درآوردند. والی‌آن جاواینکه این والی برمبنای حکایت فخرمد برهنوزهم‌همان‌فقیه سلیطی بوده یانه واضح نیست) ازمودود استمداد جست، ودرنتیجه کمک‌های تقریبی‌گسیل شد. درنتیجه قشون غزنوی عملیات تهاجمی‌را علیه راجگان هندی براه انداختند که‌در اثر آن یکی ازین راجه‌ها تحت تابعیت غزنویان درآمد، ازجمله دوراجه باقی مانده یکی‌بنام دیوبال (؟) (D.W.bal) و دیگری بنام هرباتیا (؟) دریکی ازقلعه‌های خود به محاصره‌گرفته شد، وسرانجام سرتسلیم‌فرود آورد، وراجای‌سومی‌بنام‌تابت‌رای‌درجریان‌جنگ با۵۰۰۰ از همراهان خود کشته شد. سرنوشت این راجاو لشکریان وی‌موجب گردید که‌سایرراجهای هندی که تابعیت شان ازغزنویان مشکوک می‌نمودموءدت ووفاداری‌خودها را مجدداً تأیید کنند. این موضوع اشاره به اتحادیه راجگان مقتدرهند است‌که درین موقع مناطق چون‌هانسی، تها نیسرواقع‌شمال غرب دهلی، نگرکوت ومحلات دیگر ی را بار دیگر ازتصرف مسلمانان بدرآورده بودند، ولاهورتا مدت هشت ماه در محاصرهٔ شان قرار داشت .از اعضای برازنده این ائتلاف پره مارا راجاازمالوا به نام بهوجه وهکذا بنا بقول ابن الاثیر دیوه پاله که شاید کجهه پگهته را جااین اسم فرزند فرمانفرمای گرالیارکیرتی راجه بوده باشد، واوشاید همان راجایی بوده است که خود را درسال ۴۱۳ هجری قمری مطابق ۱۰۲۲ میلادی تقدیم محمود غزنوی نمود بهمه حال شواهد وبراهین اثبات وجود ندارد .(۱۰۰)

برای تکمیل مبحث بالا معلومات بیشتر از مورخ دکنی محمد قاسم هند وشاه که بنام فرشته یادگردیده است واو گلشن ابراهیمی رادرقرن یازدهم - هفدهم‌میلادی برشته‌درآورده‌وازمأخذ متأخر محسوب مشیود بدست می‌آید . اینکه فرشته ازکدام مأخذ در ارائه معلومات خود استفاده نموده معلوم نیست وموثقیت معلومات اورا از مأخذ متقدم بررسی‌نمیتوانیم ودر آثارمیرخواند نیز انعکاسی نیافته‌است؛ هنگامیکه‌مسعود بقتل‌رسیدمجدود وفرزندوی بنابرتحریک ایاز خاص‌مشاور خودازملتان بحرکت افتاد وبخش‌های را دروادی سند وملحقات آن تاشرق ها نسی وتها نیسرقبل

از مرگ تا بهنگام و اسرارآمیزش به تصرف در آورد. مزیداً او بیان نموده که را جای دهلی و فرما نفرمایان دیگرهانسی، تها نیسر ومربوطات آن را ازید تصرف والی مودود درهند مجدداً اشغال نمود و تا چارماه نگرکرت را در محاصره کشیدند. راجگان را جپوت پنجاب تحریک گردیده وسه تن از آنان به لاهور حلمه نمودند، مگربه شکست مواجه گردیدند. این توضیحات اخیربا توضیحات ابن الاثیر مطابقت میکند، مگر فرشته نسبت به سلف‌خود مبهم ترسخن رانده وبصورت قطع اسمای راجگان هندی را که درین رخ دادها ذیدخل بوده‌اند توضیح نمیدارد.

ما دربچه یی یا دوبچه زاید و یاسه ... وین نارچرا ما در سیصد بچگانست
مادربچه را تاز شکم نازد بیرون ... بستر نکند، وین نه نهانست عیانست
اندرشکم اوخود بچه‌را بسترکی‌رزد ... کردست وبدو در زسربچه نشانست
انگور بکرد ارزنی عالیه رنگست ... و اورا شکمی همچو یکی غالیه دانست
اندرشکمش‌هست یکی‌جان وسه تادل ... وین هرسه دل‌اورازسه پاره ستخوانست
گویند که حیوان راجان باشد دردل ... آنرا ستخوانی دل وجانست وروانست
جان‌رانشنیدم‌که بودرنگ ولی جانش ... همرنگ یکی لاله که درلاله ستانست
جانرانبود بوی‌خوش وبوی‌خوش او ... چون‌بوی خوش غالیه وعنبرویانست
انگورسیاهست‌وچرماهت‌وعجب‌نیست ... زیرا که سیاهی صفت ماه روانست
عیبش جزاین نیست که آبستن گشست ... او نیز یکی دخترک تازه جوانست
بیشوی شد آبستن چون مریم عمران ... وین قصه بسی خوبتر وخوشتر از آنست
زیرا که‌گر آبستن مریم بدهان شد ... این دختر رزرا، نه لبست ونه دهانست
آبستنی دختر عمران بپسر برد ... آبستنی دختر انگور بجانست
آن روح خداوند همه خلق جهان بود ... وین راح خداوند همه خلق جهانست
آنرا بگرفتند و کشیدند وبکشتند ... وینرا بکشند و بکشند این بچسانست
آن، زنده یکیراو دوراکرد بمعجز ... وین زنده گر جان همه خال زمانست
ناگشتهٔ کشته صفت روح قدس بود ... ناکشته کشته صف این حیوانست
گر قصد جهودان بد درکشتن عیسی ... درکشتن این، قصد همه اهل قرآنست
آنرا، نگرازکشتن آن هاچه زیان بود ... اینرا، نگر از کشتن اینها چه زیانست
آنرا، پس سختی‌زهمه رنج‌امان بود ... وینرا، پس سختی و همه رنج امانست

آنرا بسموات مکان گشت و مر اینرا   بـر دست امیـران و وزیرانش مکـانست

چون‌دست وزیر ملک شرق‌که دستش   از باده‌گران نیست‌که ازجود گران است

شمس‌الوز را احمد عبدالصمد آنکو   شمس الوز را نیست که‌شمس الثقلانست

آن پیشـر و پیشـر وان همـه عـالـم   چـون پیشـر ونیـزه خطی کــه سنا نست

مهترزهمه خلق جهان اوبدو کوچک   مهتر بدو کوچک : بـا، است وبزبا نست

درانـه و دوزان بسر کـلـک نیایـی   درانـه و دوزان بسر کـلـک و بنا نست

اندرکرمش، هرچه‌گمان بود یقین‌شد   واندر نسبش ، هرچه یقین بود گمانست

VII

چرخ اجراآت داخلی دولت

یادگاریکه از صفحات بیهقی پیرامون کارکرد های سلطان مسعود ماندگار است به همان شرح وبست پیرامون کارکرد های دوره زمام داری مودود یوم به یوم دردواوین به نظرنمیخورد بناء اندرین جابنا چار بسنده می‌کنیم ومی پذیریم که دست آورد های عین مامورین که در دستگاه هردو دولت وظیفه داشتند تغییر ناچیزی را بعد از مرگ مسعود درچرخ حرکت امپراتوری باعث گردیدند تردیدی نیست که مشوره های اندیشمند وبا بینش وآزمون شده ابو نصر احمدبن‌محمدبن‌عبدالصمد شیرازی(۱۰۲)که اندرهنگام قتل مسعوددرتخارستان سمت مشاورت مودود را داشت برای بمسند رسیدن مودودبعد مرگ پدراوکارگرافتاد واحمد در اوایل سلطنت مودود عهده‌دارسمت وزارت گردید. وی درزمان محمود وظیفه کد خدایی‌را(معین یاوزیر) در دربار والی محمود درخوارزم، وبه حضورالتونتاش ، وبعد از مرگ احمدبن‌عبدالصمدبن حسین در ٤٢٤ هجری قمری مطابق ۱۰۳۲ میلادی بحیث وزیرمسعود عزتقرر حاصل نمود وبرروش اجراآت متلون وی نفوذ معتدلی داشت. بهرحال وی نتوانست سلطان‌رااز تصمیم رفتن هند که در فوق ازآن ذکر بعمل آمده است باز دارد. (۱۰۳ از همین ایام سمت وزارتش بود که ممدوح شاعران بزرگ همروزگار خویش چون منوچهری قرار گرفت که از وی بد نیگرنه مدح میکند.

المنته الله که این ماه خزان است	ماو شدن وآمدن راو رزانست
از بسکه درین راه از انگور کشانند	این راه رزایدون‌چره‌کاهکشانست
چون قوس‌قزح‌برگ رزان رنگبرنکند	درقوس‌قزح خوشهٔ انگورگمانست
آبی چو یکی کیسگکی از خزز دست	درکیسه یکی بیضهٔ کافور کلانست
و اندر دل آن بیضه کافور ریاحی	ده نافه وده نافگک مشک نهانست

وآن سیب بکردار یکی مردم بیمار — کز جملهٔ اعضاو تن اورا دو رخانست

یک نیمه رخش زرد و دگر نیمه رخش سرخ — اینرا هیجان دم و آنرا یرقانست

وان نار همیدون بزنی حامله ماند — واندر شکم حامله مشتی پسر انست

تامی نزنی بر زمیش بچه نزاید — چون زادبچه زادن و خوردنش همانست

خردک نگرش نیست، که خردک نگرشنی — درکار بزرگان همه ذلت و هوانست

دینار دهد، نام نیکو باز ستاند — داند که علی حال زمانه گذرانست

مر حاشیهٔ شاه جهان را و حشم را — هم مال دهنده است و هم مال ستانست

زیراکه ولایت چو تنی هست و در ان تن — این حاشیهٔ شاه رگست و شریانست

دستور طبیبست که بشناسد شریان — چون باضربان باشد و چون بی ضربانست

چون با ضربانست کند قرت اوکم — ورکم نکند، بیم خناق از هیجانست

چون بی ضربان باشد، نیرو دهد آنرا — ورنه دل ملک ملکت رابیم یرقانست

این کار وزارت که همی راند خواجه — نه کار فلان بن فلان بن فلانست

بود آنهمگانرا غرض و مصلحت خویش — اینرا غرض و مصلحت شاه جهانست

هرگز ندهد خرد منش را بر خود راه — کز خرد منش محتشمانرا حدثانست

ار پشه عنا و الم پیل بزرگست — وز مور، فساد بچه شیر ژیانست

خسرو و تنهٔ ملک بود او دایهٔ ملک — ملکت چو قرآن، او چو معانی قرانست

ملکت چو چراگاه ورعیت رمه باشد — جلاب بود خسرو دستور شبانست

لشکر چو سگان رمه و دشمن چون گرگ — وینکار سگ و گرگ و رمه بار رمه بانست

مار ارمه با نیست نه زو در رمه آشوب — نه ایمن از گرگ ونه سگ بقغانست

هرگز نکند با ضعفا سخت کمانی — باآنکه بداندیش برد سخت کمانست

تابر بم وبر زیر نوای گل نوش است — تابرگل بر بار خروش ورشانست

عمرو تن اورا (؟) نه قیاس و نه کران باد — چون فضل و تنشرانه قیاس و نه کرانست

بادا ببهار اندر، چندانکه بهار است — بادا بخزان اندر، چندانکه خزانست

او رهبر برجسته رهبران جهان است ، گوی که چون نقطه تیز ترین نزک نیزه خطی است وی از نگاه داشتن دو چیز کوچک یعنی با داشتن قلب فراخ و فصاحت زبان از همه ابنای بشر گوی سبقت دارد . (۱۰٤)

احمد مدت هشت سال در دربار مسعود منصب وزارت داشت ، و سپس دوسال بدر بار مودود ایفای خدمت نموده است ، مگر نسبت حسادت سالاران نظامی بعدها از نظر افتاد ، بنابر توضیحات بیهقی وی بعداز برکناری به زودی چشم از جهان پوشیده است ، مگر بنا بر توضیحات مآخذ تذکره نگاران متأخر گفته شده که وی توسط مخاصمانش مسموم گردید . (۱۰۵) مودود اندرین هنگام شخص دیگری را موسوم به طاهر ، که مستوفی دیوان استیفاو مربوط بخش محاسبه دیوان وزیر بود به منصب وزارت گماشت . بیهقی نگاشته که وی تاسال ۱۰۳۳/٤۲٤ میلادی مسوولیت این دفتر را بعهده داشته است ، و هنگامیکه غزنه را به صوب هند ترک همی گفت قبل از مرگ خود اجازه رسمی برای طاهر صادر داشته بود تاتحت اداره سلجوقیان بکار خود ادامه دهد . زیرا وی کاملاً متوقع بود که بعد از متواری شدن به هند سلاجقه غزنه را اشغال خواهند کرد (به صفحات قبل رجوع شود) بهرحال بزودی واضح شدکه صرف دانش محاسبوی ومالی برای احراز کرسی وزیرکافی نیست ، چنانچه انتساب طاهربه کرسی وزارت مدت کوتاهی رادربر گرفت ، ومودودبعد از انقضای دو ماه اورا ازکاربرکنارکرد . (۱۰٦)

سلطان مودود اندرین هنگام از درایت عبدالرزاق بن احمد بن حسن میمندی وزیر سوم خود مستفید بود. عبدالرزاق تا پایان سلطنت مودود باوی همکاری کرد ، وبعد از مودود درجلوس عبدالرشید نقش برازنده داشت ، ودر دوره کوتاه فرما نفرمایی او سمت هیئت ریاست اورا بعهده داشت(به صفحات بعد مراجعه شود.) بدیهی است که برای شخصی چون عبدالرزاق که خاندان اوسوابق خدمت درخاندان غزنوی داشت وهم وسیعاً قبول شده بودکه و ظایفی چون منشی دربار یاکار داری امورمالی به سلسله خانوادگی انتقال مییافت ، از ینرو بعید نبود که عبدالرزاق به چنین منصب عالی تکیه زند ، چنانچه خانواده های میمندی وشیرازی در دستگاه اداری غزنویان دست کم تا سه نسل سوابق خدمت بجا گذاشتند. چنین پیداست که عبدالرزاق وهم پدرش در اواخر سلطنت محمود از نظر افتاده بودند ، زیرا همینکه مسعود بر اریکه قدرت بعد از پدر تکیه زد ، وی احمد بن حسن را از زندان رها کرد ، وگفته شده است که درین هنگام مصادف با اوایل سال ٤۲۲ هجری قمری مطابق ۱۰۳۱ میلادی

عبدالرزاق نیز از نندنه یا نار دین که زندانی بوده است درکنار رود جیلم در پنجاب آزادگردیده است . بیهقی از آن روزگار به بعد از وی طور پراگنده یاد کرده است، وچنین مینماید که در دستگاه اداره مرکزی وظیفه انجام داده است ؛ وهم روایت گردیده که در معرکه دندانقان وی نیز حضور داشته است .گرچه ظاهراً وی در دوره فرمانفرمایی فرخ زاد وظیفهٔ وزارت ندا شته مع هذا از براهین همین پیداست که وی هنوزهم درچرخ دستگاه اداری سهم بسزاداشته است، چنانچه بیهقی ازوی درسال ٤٥٠ (١٠٥٨ میلادی) سخن بمیان آورده وافزوده است که اندرین هنگام هنوز هم به خدمت رسمی دولت اشتغال داشته وهم معلوماتی راکه از روزگاران حیات پدرش احمد بن حسن بدسترس وی قرار داشته من حیث یک گزارشگر بـه استفاده بیهقی گذاشته است . (١٠٧)

بادست رسی به خزاین وغنایم هندبنیه مالی غزنویان توانایی می‌یافته وازین روازپایه گزاران کاخها وایوان های مجلل محسوب شده اند، آنان به اعمار باغستان‌ها ومیدان های بازی علاقه فراوان داشتند. (١٠٨) متأسفانه ازکار نامه های مودود اندرین بخش معلوماتی دردسترس قرار ندارد، گرچه احتمال دارد که وی ازخط مشی نیاکانش اندرین بخش پیروی کرده باشد . بدین منوال چنین پیداست که دربار شاهی آراسته با آئین ونحوه موروثی سلاطین فارس واسلامی بوده است بدین مفهوم که دربار سلاطین غزنوی مشتمل برمامورین درباری ، خواجه‌هاو ندیمان بوده است واینان سلطان را اندرهنگام بزم نشاط ومحافل وباده نوشی همرایی میکرده اند . ما میدانیم که شهزاده کیکاوس بن اسکندر بن قابوس از خانزاده زیاری گرگان وطبرستان مدت هفت یا هشت سال را بدربار مودود که از اقاربش بوده به حیث «ندیم خاص» خدمت نموده است . وی در قابوسنامه ازمحافل باده نوشی مودود ووزیرعبدالرزاق برای شهزادگان یاد آوری میکنند (١٠٩) مزیداً اچنین می‌پنداریم که مودود با پیروی از سنت نیاکان خود در پرورش وتشریق شعرا واد با بذل مساعی نموده است . گرچه یک بار دیگر باید متذکرشد که معلومات مشخص درینمورد موجود نیست. چهره های نام دارادبی وشاعران شهیرادوارسلطنت محمود ومسعود چون عنصری ، فرخی و منوچهری یا اینکه در دوره سلطنت مودود پدرودر زندگی گفته و یا اینکه اندرین دوره سکوت اختیار کرده بودند . بهمه حال ابوریحان بیرونی دانشمند و عالم شهیرتا سال ٤٤٢ هجری قمری مطابق ١١٥٠م میلادی در قید زندگی بوده بعمر هشتادو یاچیزی درهمین قیدعمر درغزنه چشم ازجهان فروبسته باشد، وبدون تردید پیدا است که

وی رساله خود را اندر باب احجار کریمه کتاب الجما هیرفی معرفة الجواهر در دوره سلطنت مودود برشته در آورده است ، و احتمال دارد که وی آخرین اثر عمده اش در رشته علم الا دویه کتاب الصیدلة فی الطب را نیز در همین دورهٔ سلطنت مودود پایان آورده باشد . (۱۱۰)

طوریکه قبلاً خاطر نشان گردید همینکه مودود در پی تدارک انتقام از سلجوقیان در خراسان برآمد جهان فانی را و داع گفت . بنا بر قول ابن با همینکه مودود غزنه را ترک گفته سر بیالین مریضی گذاشته و در اثر بیماری قولنج آ فتاب عمرش غروب کرده است . برای وی صرف همین قدر فرصت وجود داشته تا عبد الرزاق وزیر را جهت دفاع از حمله ایکه علیه مودود تهیه دیده شده بود روانه سیستا ن بدارد . از ین مأخذ صرف فرشته معلومات ارائه نموده که مودود از طریق وادی سکاوند و لوگر رهسپار گردیده و میخواسته است حصاری را بنام سانکوت (؟) اشغال نماید تا بعضی خزاین کهدر اینجاگردآوری شده بود بدست آرد که مریضی گریبا نگیرش شد . (۱۱۱)

اسناد مربوط به تاریخ مرگ مودود ومدت دوام سلطنت وی نا مکمل و گاهی هم متناقض مینماید ، و این امرمزید آ با شک وظن مأ خذ پیرامون سلطنت زود گذر دو خلف مودود هر یک مسعود دوم بن مودود وعلی بن مسعود مغشوش ترمیشود . منابع معتبر از جمله اثر اس این پول تحت عنوان سلاله های اسلامی (طبع لندن سال ۱۸۹۳م) ص . ۲۸۹ تاریخ وفات مودود وسلطنت دوخلف او وجلوس عبدالرشید را درسال ۴۴۰ هجری قمری مطابق ۱۰۴۸-۱۰۴۹ میلادی ضبط نموده است . مگر ای - دی - زمباور در اثر خود تحت عنوان منول دی جینولوژی ات دی کرونولوژی پری هیستوری دی اسلام

E. de zambaur, In his Manuel de geneadogie et de chronologie et de coronologie yaur l'histoire (Hanover 1927)

ص ۲۸۲ تاریخ وفات مودود را در ماه رجب ۴۴۰ / دسمبر ۱۰۴۸ میلادی ضبط نموده و سلطنت کوتاه مدت دو خلف مودود را در جنوری ۱۰۴۹ که عین سال ۴۴۰ میشود ذکر نموده و جلوس عبدالرشید را براریکه مسند سلطنت غزنوی در سال ۴۴۱ هجری قمری مطابق جون ۱۰۴۹ - می ۱۰۵۰ میلادی یاد داشت نموده است . موءلف این اثر نیز در تألیف دیگر خود تحت عنوان اسلامیک داینستیز (طبع ایدن برگ ۱۹۶۷ ص ۱۸۱) که شرح احوال و انساب سلاله های اسلامی در آن پرداخته آمده به استفاده استناد گزارش

ابن الاثیر سال ۴۴۱ را سال وفات مودود، دوره کوتاه سلطنت دو خلف مودود وجلوس عبدالرشید براریکه مسند سلطنت غزنوی برگزیده است، مگر از آنچه در ذیل به گفتگو گرفته میشود این تاریخ مورد اختلاف نظر قرار میگیرد.

ابن الاثیر گزارش وفات مودود را بـه عمر بیست ونه سالگی بتاریخ ۲۰ رجب ۴۴۱ـ (۱۸ دسمبر ۱۰۴۹ میلادی) تذکرداده، وابن بابا تاریخ مرگ اورا رجب ۱۹/۴۴۱ دسمبر ۱۰۴۹ میلادی خوانده است، که با تفاوت یک روز هردوتاریخ باهم مطابقت میکند. لاکن معلومات ابن الاثیر درین جامبنی براینکه مودود مدت نه سال و دو ماه به گردش مهتاب سلطنت نموده لانی مینماید، میتوان آن را هشت سال و دوماه خواند. اگر چنانچه تاریخ ۲۳ شعبان ۲۸/۴۳۲ اپریل ۱۰۴۱ میلادی تاریخ ورود پیروز مندانه مودود به غزنه بدانیم وآنرا مبداء رسمی آغاز سلطنت مودود اتخاذ کنیم (به صفحات قبل مراجعه شود) درآنصورت بهاین نتیجه می رسیم که وی تخمیناهشت سال ویازده ماه به گردش مهتاب ویاهشت سال وهفت ماه بگرش آفتاب سطنت نموده است. حسینی تاریخ مشخصی را ارائه نکرده مگر متذکرمیشود که دورهٔ سلطنت مودود مدت هفت سال وده ماه قمری و دو روزرا احتوا میکند. این تذکر تاریخ مرگ مودود را بتاریخ ۲۵ جمادی الثانی ۴۴۰ هجری قمری مطابق ۵ دسمبر ۱۰۴۸ میلادی می نمایاند. (۱۱۲) بناءً درینصورت به دوتاریخ که تفاوت یک سال را درمورد وفات مسعود می نمایاند مواجه میشویم. ابن الاثیر وابن بابا در ارائـه تاریخ وفـات مودود وجـه مشترک معین دارنـد، تاریخی کـه به اساس تحلیل ارقـام ارائـه شده حسینی بدست میایـد تاریخی است که مستقیما درهیچ یک اثرکتبی بملاحظه نمیرسد. مع هذابه استناد شواهد بعضی از مسکوکات تاریخ دومی انـدر باب وفات مـودود قـوت بیشتر پیدا میکند ودی سوردل (D.Sourdel) نیز توجـه را به ایـن امـر مبذول میدارد. وی خاطر نشان میـدارد که دودینارمربـوط دوره سلطنت عبدالـرشید که یـکی آن در موزیم برتانیه (شاید به اساس شواهد همین سکـه بوده است که لین پول (Lanepoole) (کتلاک سازمجموعهٔ سکه‌های اسلامی برتش موزیم در اثرخود تحت عنوان سلاله‌های اسلا می جلوس عبدالرشید را برمسند سلطنت درسال ۴۴۰ ضبط نموده است) ودومی آن درموزیم کابل موجود است و درهر دوی آن سنه ۴۴۰ ضبط است، واین می نمایاند که تاریخ ارائه شده حسینی باید اندر باب وفات مودود مورد تایید قرار گیرد. (۱۱۳) واگر چنانچه همین سیستم اخیر مورد بحث قرارگیرد در آنصورت دوره مختصر سلطنت مسعود دوم وعلی درربع سوم سال ۴۴۰ (زمستان ۱۰۴۸ـ۱۰۴۹ میلادی) اتفاق میافتد وحکمروایی عبدالرشید بدینصورت درربع اخیر سال ۴۴۰ (بهار ۱۰۴۹ میلادی) باید آغاز یافتـه باشد.

VIII

دشواری های جانشینی و جلوس عبدالرشید

ازدونفر خلف مودود که بعد ازوی بمسند فرمانفرمایی سلطنت غزنه جلوس کرده‌اند معلومات دقیق در دست نیست . بسیاری مأخذ و مراجع از وجود آنان سخن بمیان نیاورده است (۱۱٤) بنا بقول جوزجانی مودود سه فرزند بعد ازخود بجا گذاشت ، وبقول ابن بابا مودود بهنگام مرگ فرزند پنجساله خودرا (به‌اسم‌مسعود) به جانشینی خودگزید، مگرروایت برآنست که مسعود بعداز مرگ پدر صرف پنج روز سلطنت نمود وسپس عموی وی ابوالحسن علی بن مسعود برادر مودود زمام قدرت را بدست گرفته است . ازقراین همین پیداست که علی چهره گمنامی بوده است. بیهقی و گردیزی اقلاً دربخش باقیمانده آثارشان ازنقش قبلی وی درامور کشور داری صحبتی بمیان نمیاورد. بنا بگفته ابن بابا همینکه وی چهل و پنج روز را بر اریکه سلطنت گذراند رهبران نظامی اورا از مسند قدرت برکنار نمودند و در حصاری باز داشتش کردند، مگر در جریان همین مدت بوده است اگر مآخذادبی اعتباری‌داشته باشند به اساس آن هاوی لقب افتخاری بهاء الدولة را حایز شد هیچ سکهٔ از وبیادگار نیست (۱۱۵) جوز جانی ابراز داشته که مسعود (اشتباهاً درینجا محمد خطاب گردیده) بن مودود وعلی بن‌مسعود طور مشترک زمام اموررا در دست داشته اند وشاید که مسعود کوچک نیابت . سلطنت را بعهده داشته است، ولی همینکه نا توانی وعدم استعداد زمام داری‌آنان برملاءگردید ازاریکه قدرت انداخته شدند. (۱۱٦)

شاید علی بن مسعود در ایت و استعدادی از خود بر وز داده باشد ور و شن ساخته باشد که ذاتاً فرمانفر مایئست نیرو مند لیکن نیروهـای نظامی او را به نفـع شخصی دیگر یکه از وی نرمش پذیر تر بوده از مسند برکنار کرده باشند . مگر ازهمه بیشتراین امکان وجود دارد

که عطالت ناشی از زندگانی در بین حرم و به تعقیب آن مشقات زندان توانائیهای علی‌را در تبارز قدرت ضعیف گردانیده باشد . درواقع رویدادهای تأسف بارمسئله‌جانشینی در سال ۴۲۱ هجری‌قمری‌مطابق ۱۰۳۰ میلادی‌و ۴۳۲ هجری‌قمری‌مطابق ۱۰۴۰ میلادی‌فضای‌خوف‌وسوءظن که دولت مطلق العنان غزنوی را احاطه کرده بود تشدیدنمود.(۱۱۷) وازینروغزنویان‌در همچو یک حالت‌تشنج یک‌سیاست شبیه سیاست به قفس‌انداختن عثمانیان متأخر را در پش گرفتند ، به این مفهوم که برای حفظ ما تقدم تمام اعضای مردانه اقارب آنانی را که طرح های جلوس برتخت غزنه را داشتند همه را در باز داشت قرار داد ند . از همین جاست که ابن بابا یادداشت نموده که عبدالرشید ، فرخ زادوابراهیم از زمره آن سلاطین غزنوی بحساب می‌آیند که درباز داشت بسر برده و بعد از رهایی اززندان برا ر یکه فرمانفرمایی جلوس کرده اند . چنین یک وضع نسبت به موقف و اوضاع امور غزنویان متقدم مباینت واضح داشته است . در دوره غزنویان متقدم فرمانفرمایان آنروز گار برا در ان و یا عموها یشان را بکارهای مهم و عمده می‌گماشتند ، چنانچه برادر ان محمود مانند ابوالمظفر نصر وعضدالدوله یوسف به‌حیث سالاران نظامی یا والیان ولایتی موظف و مقرر می‌گردیده اند .

مشکل است بدانیم که چه استفاده از معلومات فرشته کرده میتوانیم ، زیرا تاریخ فرشته منحیث یک مأخذ باوجود متأخر بودنش مواددلچسپی اندر باب این دوسلطنت غزنویان دارد ، که در مآخذ قبلی وجود ندارد . وی توضیح داده که در دوران فرما نفرمایی مختصر ابوجعفر مسعود بن مودود قدرت واقعی توسط سالا ران بزرگ نظامی ترکی تمثیل میشده است . وی اسمای دوجناح رقیب را بسر گردگی علی بن ربیع خادم و ایتگین حاجب (۱۱۸) ، ذکر میکند (در ماخذ متقدم چون گردیزی، بیهقی و ابن بابا از اسمای این سالاران ذکربعمل نیامده است، گرچه از ایتگین به‌عنوان غلام‌اسبق سلطان محمود یاد آوری شده است) هنگامیکه حامیان ایتگین مسلط بر اوضاع گردیدند مسعود را برکنار و بعوض وی کاندیدای مطلوب خود علی بن مسعود را بتاریخ اول شعبان ۴۴۱ هجری قمری مطابق ۲۰ دسمبر ۱۰۴۹ میلادی برتخت نشاندند. علی با بیوه برا درخود مودود ازدواج کرد مگر ولایات هندی شا هنشاهی غزنوی در اثر اغتشاش علی بن ربیع سقوط کرد . علی بن مسعود بیش از دو سال سلطنت کرد تا اینکه عموی وی عبدالرشیدبن محمود در اثر جریانیکه بطرفداری اش براه افتیده بود برار یکه

سلطنت جلوس کرده علی در قلعه یی بنام دیدی رو باز داشت گردید . (گردیزی از آن یاد آوری نموده است ، به صفحات قبل رجوع شود) همینکه عبدالرشید زمام امور غزنه را طور کامل در سال ۴۴۳ هجری قمری مطابق ۱۰۵۱ - ۱۰۵۲ میلادی بدست گرفت علی بن ربیع در هند تحت تابعیت دولت غزنوی در آمده و نوشتگین حاجب (شخصیکه بعداً در سرنگونی طغرل غاصب و بقدرت رساندن فرخ زاد سهم قابل ملاحظه ای ایفا کرده است ، به صفحات بعد رجوع شود) به حیث والی آنجا مقرر گردیده (۱۱۹)

این تفصیلات مبتنی برقراین کاملاً یک حدس وقیاس مورخ بوده نمیتواند، وقلت معلومات از مآخذ و مراجع متقدم راجع به رویداد های انتقال سلطنت از مودود به عبد الرشید دلیل غیر تاریخی توضیحات بالا نمیشود زیرامکان ندارد فرشته تفصیلات مزیدی را اختراع کرده باشد که دریک مقطع علی بن مسعود برادران خودهر یک مردان شاه وایزدیار را از باز داشت وزها نموده وباز با احترام با آنان معامله بدارد ؛ زیرا در مورد نخست از گزارشهای جوز جانی و درمورد دوم از بیهقی وگردیزی استشهاد میشود که بدون تردید این دوشهزاده وجود داشته است . (۱۲۰) از جانب دیگر ، تاریخ های ارائه شده فرشته تأیید شده نمیتواند، زیرا همین حالا ملاحظه نمودیم که شهادت کهن ترهم منابع کتبی وهم شواهد سکه های ضرب شد غزنویان مبرهن میدارد که دوره سلطنت علی نمیتواند از نیمه آخری سال ۴۴۱/ زمستان ۱۰۴۹ ۱۰۵۰ میلادی که دوام آن عوض دوسال نزد یک به دو ماه باشد آغاز شده باشد. احتمال عملی زیادی دارد که بعضی از رویداد های طبقه بندی شده فرشته در دورۀ سلطنت علی و اقعا متعلق بدوره سلطنت عبدالرشید بوده باشد.

با مراجعه به مأخذهای متقدم تاریخی راجع به برکناری علی وبدست گرفتن قدرت توسط عبدالرشید در می یابیم که اندرین هنگام عبدالرزاق میمندی وزیر ، بی درنگ دست اندر کار گردیده، از وقوع یک حالت انارشی در دستگاه دولت غزنوی جلوگیری بعمل آورده است . وی در راه حرکت بجانب بست و سیستان بود که اطلاع مرگ مودود را دریافت کرد ؛ سپس وی تصمیم اتخاذ کرد تا عبدالرشید بن محمود عضو ارشد خاندان محمود را که در قلعه مندیش در جنوب غور از طرف مودود در باز داشت کشانده شده بود براریکه تخت غزنوی بگمارد . (به صفحه قبل مراجعه شود) بنابر قول ابن بابا عبدالرشید بتاریخ ۲۷ شعبان ۴۴۱ (۲۴ جنوری - ۱۰۵۰ میلادی) برمسند امپراتوری غزنوی عز اجلال فرموده است (۱۲۱) (راجع به تناقضات

زمانی جلوس عبدالرشید برتاج وتخت، بصفحات قبل مراجعه شود (کار دیدگی و پختگی عبدالرشید واینکه وی درحقیقت امردر دوران سلطنت مسعود در اجرای امور نقش داشت اورا شخص با استعداد وقابل اعتماد، رهبر نظامی و محافظ چرخ سلطنت نسبت به دو سلف وی که دورهٔ سلطنت کوتاه مدتی را بپایان آوردند، می دانستند. و همین ملحوظات موجب پذیرش نظر عبدالرزاق در مورد جلوس عبدالرشید در غزنه گردید .

دورهٔ سلطنت عبدالرشید به زودی طورغم انگیزی راه زوال پیمودوچنان سلطنت کوتاهی را پایان آورد که برای ما مشکل است یک اشتباه واقعی پیرامون کرکتر ودست آورد های وی قائم کنیم . منابع و مآخذ ازوی به عنوان شخصی مستبد خود رائی وتا اندازه فا قد تصمیم و قدرت فکری یاد کرده است ، مگر این گفته ها شاید فرضیه و تصورات نویسندگان بعدی بوده باشد که در پر تو غلبه طغرل و گرفتن قدرت ازوی تراوش کرده است . بهمه حال جوز جانی از سجیه عالی اوبه فراگیری دانش واز اندوخته دانش تاریخی عنعنوی وی صحبت بمیان آورده است . (۱۲۲) گردیزی اثر خودزین الاخبار را(زینت تاریخ ها) در دوره سلطنت همین سلطان پایان آورده وبنام او کرده است . یکی از القا ب افتخاری وی زین الملله بود . درآن جا نسخه ظریفی ازیک اثر اندر باب عنعنات ورسوم باستانی موجود است که در غزنه نگارش یافته واز پیا مبر توصیف نموده است وبوسیله یک وراق وکاتب خاصتاً به کتاب خانه عبدالرشید مرتب شده بوده است. (محتوی وموضوعات این نسخه صریحاً توضیحات جوز جانی را اندرباب علاقه سلطان به سنن وروایدهای باستانی صحه میگذارد) . در دیباچه این کتاب معلومات مفیدی راجع به القاب عبدالرشید گزارش داده شده است . گردیزی القاب کامل اورا چنین ضبط کرده است: سلطان معظم، عزالدوله و وزین الملله، سیف الله، معز الدین الله ابو منصور عبدالرشید بن یمین الدوله محمود ...... درسکه های عبدالرشید طورساده کلمات چون عز الدوله وزین الملله و سیف الله حک گردیده است مگر القاب پیچیده تر چون معز الدین الله (در اثر گردیزی ذکر گردیده است) و مظاهر خلیفة الله که در دیگر جادیده نشده درمجموعه القاب بملا حظه رسیده است . صاحب نظران بعدی القاب اعزازی بیشتری را به او نسبت داده اند از جمله ابن الا ثیر القاب چون شمس الدین الله وسیف الدوله (مترادف آن جمال الدوله) و مجدالدوله را در زمره القاب وی یاد کرده است ؛ مگر سترن شاید در شک و تردید هایش اندر مورد این گذارش ها حق بجانب بوده باشد . (۱۲۳)

با وجود انتقال سلطنت بعد از مرگ مودود به سلطان دیگر بیرو کراسی اداری به سکته گی مواجه نگردید؛ ویک حالت نظم وآرامش دردستگاه دولت جاری بود، وچنین پید است که عبدالرزاق میمندی به حیث را هنمای با نفوذ دیوان ها برسرکار بوده است. (تذکری راجع به منصب وزارت کسی دیگری بد سترس نیست). در زمان سلطنت عبدالرشید ابوالفضل بیهقی مورخ به حیث رئیس دیوان رسالت عز تقرر داشته که از زمان سلطنت مسعود درهمین دیوان کار میکرده است. بهرحال وی این وظیفه را ازدست داد وبه سبب موضوعی چون عدم پرداخت مهرزنی متهم گردیده وقاضی غزنه اورابه حبس محکوم نمود. در دورانی که طغرل سلطنت راغصب کرده بود(در ذیل مراجعه شود)ابوالفضل بیهقی همراه با کار مندان رسمی دورهٔ سلطنت عبدالرشید در یکی ازقلعه ها باز داشت شد بهمه حال دریکی ازحکایات عوفی راجع به برکناری بیهقی از وظیفه دلیل دیگری ارایه شده است . در حکایت آمده که بیهقی یکی از غلامان عبدالرشید راکه مردمستبد بودوتومان نام داشت وبر مردمان منطقه پشاورفشار و شکنجه روا میداشت ازکار برکنارکرد مگر برکناری این غلام مستبد ازکار موقتی بود ، تومان حسن نظرسلطان را باز به خود جلب کرد ، درنتیجه بیهقی خود برکنار گردید . عوفی تاریخ ناصری راکه احتمال میرود ازمجلدات خود بیهقی باشد مأخذ این ادعای خود قلمداد کرده است . مگر با وجود تفاوت بین اسمای تومان و طغرل تعجب آور نخواهد بود اگر این حکایت باجریانات رویدادغصب سلطنت عبدالرشید از طرف طغرل ملتبس شده باشد . (١٢٤) واضح است که بیهقی به حیث یکی از وفاداران سلاله غزنوی دشمن آشتی ناپذیر غاصبین سلطنت غزنوی بوده ، و در مورد غصب سلطنت توسط طغرل دربخش اخیر مجلدات خود گفتگو بمیان میا ورد . گزارش این جریانات دربخش تاریخ خوارزم نمایان میشود که درین جاوی درمقالت سودمند خود راجع به فایده تاریخ ومثال های مفید که ازورای آن در یافت شده میتواند نگاشته است : و از وقت آدم علیه‌السلام الی یو میناهذا قانون برین رفته‌است که هربنده که قصد خداوند کرده است جان شیرین بداده است ، و اگر یک چندی بادی خیزد از دست شود و بنیشیند . و در تواریخ تأمل باید کرد تامقرر گردد که از ین نسخت بسیار بوده است درهر وقتی وهردولتی. وحال طغرل مغرورمخذول نگاه باید کرد که قصد این خاندان کرد و برتخت امیران محمودو مسعود ومودود بنشست چون شد و سرهنگ طغرل کش با ووپیوستگان او چه کرد . ایزد عزوجل عاقبت بخیر کناد. (١٢٥)

IX

توطئه طغرل برای غصب سلطنت

رویداد عظیم دوره سلطنت عبدالرشید که مآخذی مانندابن‌بابا، حسینی، ابن‌الاثیر وجوزجانی به تفصیل پیرامون آن سخن پردازی کرده اند عبارت از قیام وبقدرت رسیدن غلام ترک نژاد طغرل نام است. (در مأخذ از و به کلمات اهانت آمیز چون کافر نعمت، ملعون، نامبارک، بی جنس، مغرور، مخذول، متکبر وبی مقدار یا دگردیده است) که به سقوط خشونت بار عبدالرشید وکشته شدنش وکنار زدن موقتی دودمان غزنوی منتهی گردید، طغرل از پیروزی‌های خود درجهت سرنگونی خانوادهٔ غزنوی ومرگ عبدالرشید دراوج تکبروخود خواهی بود. مگراین تحول درچرخ دستگاه سلطنت غزنوی آنی وگذرا بود، چنانچه دیری نگذشت که بازهمان سلالهٔ غزنوی قدبر افراشت وبرمسند تاج و تخت مزاحمت شدهٔ شان تکیه زدند. مشابه همین رویداد درمورد چارلس دوم درانگلستان قرن هفدهم بملاحظه میرسدکه وی مجدداً نیروی خود را احیاکرد. رویداد دلخراشی حزن آور سقوط سلاله غزنوی بدست طغرل که پس از دودورهٔ دارای شک و تردید که به دنبال هم بعد از مرگ مردود پیرامون دورهٔ سلطنت کوتاه مدت دو خلف وی حادث شدند مارا اجازه میدهد که سال های پایان ۱۰۴۰ میلادی و اوایل سالهای ۱۰۵۰ میلادی را قبل از ینکه یکبار دیگر دولت غزنوی بر پایه های مستحکم خود در دورهٔ سلطنت ابراهیم بن مسعود استوار گردد سال های فتور و مشکل دوره سلطنت غزنویان بنامیم (بفصل دوم رجوع شود)

شاید در بدو امر کسی خاطر نشان بدارد که اخبار الدوله السلجوقیه وتاریخ بیهقی تنها از میانه مآخذ و مراجع به طغرل اسم دیگری را هم نسبت میدهند که محمد اقبال ناشر کتاب نخستین یعنی اخبار الدولة السلجوقیه نزان رامحتملاً صورت درست بزان که درنسخه آمده

است می‌داند ، در صورتیکه صورت دوم یعنی « بزان » بیشتر ترکی بـه نظـر میرسد : بوزن بزن به معنای کشنده و مخرب (۱۲۶) انتخـاب حرف ب آغازی متن دومی حفـظ گردیده : بدان ، بران (۱۲۷) . در ضبط های طغـرل از همان روز گارا ن اول امرای غزنـوی برسر کار بوده است .

در پرتو مخاصمت ورزی آینده طـغرل علیه سلاله غـزنـویان ودر پرتو این حقیقت که بعضی‌ازغلامان شخصی‌یوسف‌بـن‌سبکتگین قبل ازرویداد دندانقان‌بدشمن پناهنده گردیدند

وبه سلجوقیان روی آوردند (به صفحات قبل‌مراجعه شود) بیانات شبانکاره‌ای رابطه جالب است . او میگوید که طغرل « غالباً غلام یوسف نام بوده است که مقام افسری داشته و یوسف قلباً براومهربان بوده است وامازمانیکه یوسف درسال ۴۲۱ هجری قمری مطابق ۱۰۳۰میلادی جهت سرقیات روانه قصدار بلوچستان میشود این غلام اطلاعات آقای خود را به اختیارمسعود میگذاشته است که درنتیجه موقف وحسن اعتمادش را نزد یوسف از دست میدهد . بیهقی طور واضح یاد داشت نموده است که همین طغرل کافرنعمت درجوانی آفتاب عمرش غروب نموده وچشم ازجهان پوشیده است ، و بنا بران این طغرل‌همان طغرل مورد بحث ماکه سلاله غزنویان را برای مدتی سقوط‌داد نیست . (۱۲۸)

ازجانب دیگر جوزجانی مدعیست که طغرل یکی ازغلامان سلطان محمود بود که دردورۀ سلطنت مودود از خدمت غزنویان سرزده ومدتی تحت‌لوای سلجوقی پیکارنموده وتکتیک های جنگ آنان را آموخته بود و باز دراوایل سلطنت عبدالرشید به غزنه عودت کرد. چنین پیداست که یک انعکاس ازین‌حکایت دراخبارالدوله السلجوقیة باز تاب شده که طغرل ابتدا درسال۴۳۲ هجری قمری مطابق ۱۰۴۱ میلادی به شهرت رسیده و سپس ازخدمت باداران غزنـوی خود سرباز زده و بخدمت سلجوقیان پیوسته و سپس بمعیت یک نیروی قوای ترک (ترکمن ؟) علیه عبدالرشید بحمله پرداخته است ، گرچه گزارش های بدین سیاق یک موشگافی میان تهی واقعات مینماید ، تاریخ حسینی یگانـه منبع سزاوار شمرده میشود که گزارش میدهـد که در دورۀ کـوتاه زمام داری طغرل در غزنه وی سلجوقیان را حامی و مالـک الرقاب خود دانسته وآنچه که از مالیات جمع آوری شده مازاد میماند بالای قشون خود به مصرف نرسانده آن را به سلجوقیان پیش کش‌مینموده است. (۱۲۹) از رویدادها چنین پیداست که طغرل تادیر زمان حکمروایی نتوانسته است تا ازوی کارنامـه هـای منظمی یادگارهـی مانـد ، و از یک تعداد

مسکوکات کمی که از روزگار فرمانفرمایی وی با قیمانده (درذیل مراجعه شود) در آن ها ذکری از سلجوقیان نرفته است . تمام داستان ارتباطات طغرل با سلجوقیان صرف در همین مأخذهوا خواه سلجوقیان بیان گردیده وازینروارتباطات طغرل باسلجوقیان مشکوک مینماید. شاید تحقیقات بعدی بتواند ار تباط منطقی در زمینه دستبردها وغصب طغرل بیابد ضمناً یک زمینه التباس نیز میان نام طغرل غلام و طغرل بیگ رهبر سلجوق قابل تصور است .

بسی امکان دارد که طغرل در زمان سلطنت مودود به حیث سالار شجاع و نیرومند تبارز کرده باشد . ابن بابا و ابن الا ثیر گزارش مفصل اندر باب فرمانفرمایی دوره مودود ارایه نموده ، (گزارش آخری درذیل سال٤٤٤ / ١٠٥٢ ـ ١٠٥٣ میلادی ارائه یافته است) هر دو مأخذ ضبط کرده اند که مودود ، طغرل را به افتخارات خاص سر فراز داشته ، و حتی بوی وعده عروسی یکی از خواهرانش را داده بود و هنگا میکه عبدالرشید برتخت جلوس کرد ، طغرل را به حیث سالار نظامی خود یعنی حاجب الحجاب لشکر مقررداشت. شاید طغرل احساس کرده باشد که بسادگی وآسانی میتواند به عوض عبدالرشیدبرتخت‌غزنریان جلوس‌نماید، و از ینرو از عبدالرشید که آرزو مند رویا رویی با سلجوقیان نبرد تقاضا بعمل آورد تا قشون و منابع لازم را تهیه و تدارک نماید ، تاوی علیه سلجوقیان بسوقیات‌اقدام نموده ، خراسان را از وجود آنان پاک نماید . بنا بقول ابن با با طغرل بسرکردگی نیرویی در شمال افغانستان علیه شهزادهٔ سلجوقی الپ‌ار سلان به پیکار دست زد ، و به پیروزی های علیه او در هیبان / او پیان در هندوکش نایل آمد (اوپیان یا هیبان همان محلی بوده است که در اینجا نیرو های شهزاده مودود در روز گا ران پایان سلطنت پدرش منزل زده بودند (بصفحات قبل رجوع شود) . بهر حال ابن الا ثیر اذعان نموده است که رهبری این سوقیات را عبدالرشید شخصاً بعهده داشته است که در خزان و زمستان ٤٤٣/ ١٠٥١ میلادی علیه شخص چغری بیگ که بسر کردگی نیروی از کرمان بحرکت افتیده بود پیکار نموده است . (١٣٠)

بیانات جوز جانی گرچه مختصر است مگر دو توضیح فوق را یک هماهنگی میدهد (چنانچه ملاحظه خواهیم کرد که هر دو مآخذ ازتهاجم طغرل به سیستان سخن رانده است که در ذیل از آن به تفصیل پرداخته آمده است(. بنابر گزارش طبقات ناصری سلجوق از دوجناح بر متصرفات غزنوی فشار وارد آورده است ، که طی آن چغری بیگ از طریق سیستان بجانب بست پیشروی نموده و بنابوده است که فرزندوی الپ ار سلان از سمت شمال و از طریق

تخارستان بکابل و غزنه حمله نماید . عبدالرشید نخست طغرل را علیه الپ ارسلان بمقابله فرستاد که طغرل علیه شهزاده سلجوقی در محلی که جوزجانی آنجا را در ه یی میان کوهها و بعبارت دیگر نزد یک گذر گاه خمار (پیش‌دره خمار) قلمداد نموده است پیروزی کسب کرد . (۱۳۱) تعجب نخواهد بود اگر تصور شود که این محل‌با هیبان یا اوپیان التباس‌شده باشد ، در غیر این صورت فهمیده شده نمیتواند که این محل‌در کجا واقع بوده است . بهر صورت اگر چنانچه این محل همان اوپیان باشد در ینصورت معلوم میشود که نیروهای سلجوقی تامنطقه پروان نفوذ کرده بوده ، که در ینصورت خطر جدی متوجه غزنویان بوده است ، و اقدام قاطع طغرل احتمالاً درجهت نجات کشور در همچو یک مقطع‌زمان شاید این مفکوره را در اندیشهٔ او وارد آورده باشد که در قدم نخست قدرت حاکمه رادرغزنه بدست گیرد ، چنانچه جوزجانی بیان نموده که طغرل با کلمات اهانت آمیز و نسبت بی کفایتی به به عبدالرشید در بسیج کردتا علیه وی متشبث شده است . (۱۳۲)

بعد از ینکه جناح شمال قلمرو غزنوی تسخیرشد طغرل بجانب جنوب بسوی سیستان روی آورد . اندرین هنگام سیستان و امیران آن از غزنویان جدا ساخته شده (به صفحات قبل مراجعه شود) و به سلجوقیان متمایل بودند و این خطر احساس‌میگردید که آنان سلجوقیان را بار خرا هند داد تا از طریق قلمرو صفاری نفوذ نموده و علیه بست و سرزمین های غزنوی تاخت و تاز نمایند . تاریخ سیستان مأخذ مهمی در مورد عملیات طغرل در سیستان و بدست آوردن قدرت حاکمه در غزنه توسط وی محسوب میشود .

طغرل به سرکردگی یک قوا بتاریخ سوم رجب ۴۴۳ هجری قمری مطابق نومبر ۱۰۵۱ میلادی عازم سیستان گردید و بصورت غیر مترقبه در محلی بنام تاق ظاهر گردیده و به استحکام سنگر خود در اینجا مبادرت ورزید کوتوال امیر ابوالفضل نصر بنام هلال درقی تا آخرین رمق زندگی علیه طغرل جنگید ، و سپس‌سالارد یگری بحمایت نیروهای وطن پرست سیستان سر هنگان و عیاران آن دیار بجنگ ادامه دادند . نیروی غزنوی در ین جنگ مشتمل برپنجهزار سواره نظام محمودی (کار آزموده گان پیکارهای محمود) پنج فیل جنگی و دو هزار پیاده نظام سگزی و غزنوی بوده است . (۱۳۳) مع هذا حمله آوران علیه طغرل به پیروزی نایل نگردیدند ، و طغرل در عین زمان یک قطعه نیروی یک هزار نفری سواره نظام را طور مخفیانه جهت بسیج حمله بر زرنگ تنظیم‌نموده

در ینموقع بیغو بمنظور کمک و حمایت از ابو الفضل امیر صفاری از هرات وارد سیستان گردید. مگر تااین هنگام طغرل نیرو های سلجوق را از پای درآورده بود واذا بیغو وابو الفضل هر دو مأیوسانه به هرات متواری گردیدند . با این وصف طغرل نتوا نست تاق را اشغال نماید، و بتاریخ ۱۶ اشعبان ٤٤٣ هجری قمری مطابق ۲۳ دسمبر ۱۰۵۱ میلادی از محاصره تاق متصرف گردید اقلا با پیروزی بر سلجوقیان به غزنه روی آورد ، لاکن در ماه متعاقب آن ابوالفضل مجدداً به زرنگ عودت نمود و بنابرگزارش‌های مورخان محلی سیستان بتاریخ ۸ محرم ٤٤٥ هجری قمری مطابق ۳۰ اپریل ۱۰۵۳ میلادی خطبه نماز درپیشا پیش بنام چغری بیگ سجلوقی خوانده شد . (۱۳٤)

حال اندر باب کار نامه های طغرل به گزارشهای ابن بابا و ابن الاثیر توجه را مبذول میداریم . طغرل سرمست و سر شار از پیروزیهای خود علیه بیغو و امیر ابو الفضل تصمیم باز گشت به غزنه داشت و سرنگونی عبدالرشید را در سرمی پرورا نید . هنگامیکه بفاصله پنج فرسخی پایتخت غزنه منزل فرود آورد پیام اغوا آمیز عنوا نی سلطان ار سال نمود به آگاهی اورساند که نیروهای او در صدد اغتشاش و بغی میباشند و تقاضای اضافه حقوق دارند . عبدالرشید این نوشته را بر روی دیوارها آویخته دید و به قلعه غزنه پناه برد .

طغرل قصر سلطنتی و مرکز اداری را در تصرف خود در آورد ، و ظاهراً حمایت قسمت اعظم نیروی پادگان غزنه را بخود جلب نمود . وی همچنان در موقفی قرارداشت که میتوانست به ارگ سلطنتی حمله نموده وعبدالرشید را دستگیر نماید (ابن بابا) یا میتوانست حامیان و مدافعان سلطان را در چنان شرایط نا مساعدی قرار دهد که سلطان واژگون بخت را بوی تسلیم بدارند ، (ابن الاثیر ، میر خوا ند) . و به زودی چنان شد که در یک در گیری نزدیک ارگ تمام اعضای مردینه خانوادهٔ سلطنتی غزنوی قتل عام گردیده حمام خون از آنان جاری گردید . بنابر قول جوز جانی و ابن الا ثیر طی این پیکار خونین به تعداد یا زده تن شهزادگان غزنوی یعنی پسران مسعود بشمول سلیمان و شجاع بقتل رسیدند . (مؤلف اخیرالذکر یعنی ابن اثیر اشتباهً مقتولین را برادران عبدالرشید خوانده است .) حمداله مستوفی گزارش داده که به تعداد نه شهزاده غزنوی یعنی حسین ، ناصر ، ایرانشاه ، خالد ، عبدالرحمن ، منصور ، همام ، عبدالرحیم واسماعیل بقتل رسیدند، وصرف سه تن از شهزادگان یعنی فرخ زاد، ابراهیم وشجاع جان بسلامت بردند. طغرل همزمان با پیروزی وکسب قدرت با اکراه واجبار با یکی از دختران مسعود از دواج کرد . (۱۳۵)

طغرل بعد از پیروزی علیه عبدالرشید بر تخت غزنه تکیه زد، از دو اج اجباری طغرل با یکی از دختران مسعود که در فوق گفته آمد (برعلاوۀ دخترسلطان مودود است که قبلاً درحباله نکاح طغرل در آمده بود) اقدام طغرل در عروسی با شاهدخت های غزنوی بیشتر بدان منظور بوده است که غصب سلطنت غزنوی را برای خود به سلسله همین‌شاهدخت‌هاصبغه مشروعیت ببخشد که گویا در واقعیت امروارث تاج وتخت غزنه میبا شد . طغرل در زمان فرمانفرمایی خود بعضی سکه های طلا و نقره ضرب زده است . سه مسکوک یا دگار دورۀ وی عبارت انداز از یک دینا ر دارای تاریخ (تاریخ ۴۴۳(/ ۱۰۵۱ میلادی) و دو در هم بی تاریخ است که در آن نام ولقب وی ابوسعید طغرل و لقب قوام الدوله حک گردیده واز القایم خلیفه عباسی به‌عنوان خلیفه و فرمانفرما در آن تائید بعمل آمده است (۱۳۶)

با وجود این رویداد های اخیر وضربات که برپیکر چندین سلطنت کوتاه دوام غزنوی حواله شده بود هنوزهم حس همدردی وحمایت ازسلالۀ دگرگون شدۀ غزنوی درغزنه مشهود بود. نیروهای غزنوی هنوزهم اند رین هنگام در هند مستقر بود که میبائیست با آنان تصفیه حساب بعمل‌می‌آمد؛ وهنگام میکه طغرل عنوان سالار خرخیزسالارنیروهای غزنوی‌درهند نامه نوشت وطی آن حمایت و دستیاری اورا در مبارزه مشترک علیه سلجوقیان تقاضا کرد خرخیز فرمان بر داری ازین سالار غلام را در سر نداشت و از ینرو از تقاضای اوامتناع نمود و دستوراورا جداً ردنمود. سالار نیروهای غزنوی در هند قتل عبدالرشیدوشهزادگان غزنوی‌راتوسط طغرل محکوم نمود، وطی نامه های جداگانه عنوانی صبیه مسعود وسایرسالاران غزنوی درغزنه سکوت آنان را در مقابل فتنه طغرل بباد انتقاد گرفت . دوا صلت این پیام درغزنه احساسات سرهنگان غزنوی را علید طغرل برانگیخت . وسرانجام زمینه قتل آماده گردید. روایات متعددی پیرامون قتل طغرل گزارش گردیده که‌ازجمله‌ابن الاثیرومیرخواند نظردارندکه‌وی‌توسط یک‌دستۀ دسیسه سازان بقتل رسیده ، مگر ابن بابا مدعی است که وی بوسیله یکی از غلامان مجهول الهویه مرسوم به نو شتگین وبه د لیل خصومت‌وانتقام شخصی کشته شد، وبه قول حسینی اوبه دست‌غلامی از غلامان قصربنام انوشتگین یانوشتگین که‌ازغلامان‌سابقه مسعود بوده صورت‌گرفته ونظرجوزجانی ازینقرار است که نو شتگین سلاح دار به اتفاق یکی ازهمقطاران خود او راز پای در آورد وبعد سراو را بر داشته بالای چوبی‌نصب نموده در بازارها و کوچه های غزنه گردانیدند .

اینکه اقدام قتل طغرل یک عمل انتقام جویانه یا هرگونه توطئه دیگری بوده باشد یک امر مسلم درآن نهفته است وآن به ارتباط گزارش طبقات ناصری عبارت از بر انداختن استبداد وبی‌عدالتی است‌که طغرل مرتکب آن بوده است. گفته شده‌که خرخیز سالار نیروهای غزنوی درهند سه یا چار روز بعد ازحادثهٔ قتل طغرل به غزنه عودت نموده وبعد از مذاکره با ارا کین دولتی وافسران نظامی بـه این تصمیم گرائید که مجدداً یکی از شهزادگان غزنوی را به تخت غزنه بنشاند بنا برگفته جوزجانی‌از سلاله مسعود صرف دو شهزاده هریک بنام ابراهیم و فرخ زاد در قید حیات بوده انـد ، کـه اندرین هنگام هردوی‌آنان در قلعه برغند در باز داشت بسر می برده اند (برغند همان قلعه ایست کـه روزگاری محمد بن محمود در آن جا در باز داشت بسر می‌برده است). نامه صریح مبنی براعدام این دو شهزادهٔ غزنوی را عنوانی کوتوال قلعه بر غند صادر نموده بـود ، مگـر کوتوال برغند در اجرای حکم اعدام آنان تعلل و مسامحه بکار برده بـود تااینکه از قضا یازده ساعت بعد از صدور حکم اعدام شهزادگان غزنوی، خبر قتل طغرل پخش گردیدوجریان آن به بر غند هوا صلات نمـود. رهبران وار اکین دولت در غزنه جانشینی ابراهیم را برتخت غزنوی ترجیح می دادند ، مگـر از براهین چنین‌مشهود است کـه انـدرین هنگام وی مریض بوده است ولـذا فرخ زاد برتخت و تاج نیاکان خود در غـزنه تکیه می‌زنـد. در چنین فرصتیکـه موضوع جا نشینی رویـد ست‌بـود موضوع دستگیری و تصفیه حساب همکاران طغرل‌که در امرنقدرت رساندن وی دست داشتند بر انداخته شد. فرشته یگانه مولفی است که اندرباب رویدادهای اخیر حکمرروایی طغرل وگز ینش فرما نفرمای بعداز وی گزارش مفصل ارائه نموده است . بیانات وی نسبت به بیانات جوز جا نی اندکی تفاوت دارد بنابـر قول همین مولف تا این مقطع‌زمان یعنی تا واقعه قتل طغرل سه فرزند مسعود هریک فرخ‌زاد ابراهیم وشجاع در قید حیات بـود ه اند ، کـه از آن جمله فـرخ زاد بوسیله قـرعه به حیث سلطان گزیده میشود واین را نمیتوان باور کرد . (۱۳۸)

مسایل تسلسل تاریخی سلطنت عبدالرشید، غصب‌قدرت توسط طغرل وجلوس فرخ زاد همه ارتباط با همی دارند . بنابـر طبقات ناصری عبـدالرشید دو سال ونیم سلطنت نموده و در سی سالگی پدر و دحیات گفته است، در حالیکه فرخ زاد دریوم شنبه مورخ ۹ ذو القعده ۴۴۳(۱۳ مارچ ۱۰۵۲ میلادی)جلوس‌کرده است. اگرچنانچه تاریخ جلوس‌فرخ زاد راهمین تاریخ درنظر بگیریم گزارش جوزجا نی اند ر باب دورهٔ سلطنت عبد الرشید به عوض دو سا ل ونیـم دو ماه

را احتوا میکند و اگر توضیح این با را که گزارش ارائه نموده عبد الرشید بتا ریخ ۲۷ شعبان ۴۴۱ (۲۴ جنوری ۱۰۵۰ میلا د ی) به مسند سلطنت جلوس نموده و قتل طغرل را در ذوالقعده ۴۴۳ هجری قمری مطا بق مارچ ۱۰۵۲ میلادی مد نظر بگیریم درین صورت در مییابیم که دورهٔ غصب قدرت سلطنت توسط طغرل در محا سبه جوزجا نی در نظر گرفته نشده است. وهرگا ه مأخذی چون حسینی وشوا هد سکه شناسی را مدار اعتبار قرار دهیم (به صفحا ت قبل رجوع شود) چنین استنباط میشود که عبد الرشید در ربیع اخیر سال ۴۴۰/ بهار ۱۰۴۹ میلادی باید جلوس کرده باشد ، که در ینصورت با نظر داشت دوره دو نیم سال عبد الرشید حادثه پایان یافتن سلطنت وی مصادف با جمادی الاول سال ۴۴۳ مطابق اگست ـ سپمبتر ۱۰۵۱ میلادی میشود ، که بااین محا سبه دورهٔ غصب سلطنت طغرل صرف شش ماه را در بر می گیرد . این گزارش تا جایی تطبیقی مینماید ، زیرا طغرل میتوانسته در خلال این مد ت به ضرب مسکوکات مبادرت نماید. گزارش های طبقات ناصری مبنی براینکه گویا طغر ل صرف مدت چهل روز سلطنت کرده است کوتاه مینماید. حسینی گزارش جوزجانی را اندرباب قتل طغرل و جلوس فرخ زاد را در ذو القعده سال ۴۴۳ تأ یید نموده وهم بنابرتاریخ چند دیناریکه از روز گاران دوره سلطنت فرخ زاد بیاد گارمانده و در آن ها سال ۴۴۳ حک گردیده برملاء میدا رد که فرخ زاد قبل ا ز پایان سال ۴۴۳ هجری قمری بـه سلطنت رسیده ا ست ، نه در سال ۴۴۴. (۱۳۹) گرچه ابن الاثیر گزارش مفصلی ازین رویداد ها ارائه نموده مگر تاریخی ارائه نکرده ومحضاً تمام داستان را در سال ۴۴۴ هجری قمری مطابق ۱۰۵۲-۱۰۵۳ میلادی حوا له نموده است . وابن بااین رویداد ها را منوط بسا ل ۴۴۳ و بخشی از سال ۴۴۴ وانمود کرده که با نظر داشت این گزارش میتوان به بخشی از سال ۴۴۴ بعنوان دوره ابتدایی جلو س فرخ زاد و دوره آرامش پادشاهی او رجوع داد . (۱۴۰)

X

سلطنت فرخ زاد

ابوشجاع فرخ زاد سلطنتی را آغاز نهاد که هفت سال و سه ماه قمری را دربر گرفت (هفت سال وسه هفته شمسی) که در مقیاس رویداد های اخیر درغزنه مدت طولانی محسوب میشود . القاب افتخاری جمال الدولد و کمال المله در سکه های فرخ زاد خوانده میشود ولی سوردل موضوع دل چسپی دیگری را در رابطه با القاب افتخاری فرخ زاد در میان گذاشته وآن عبارت از نوشته روی یک درهم است که مار کوف اندران باب گزارش داده در همی که در موزیم ار میتاژ لیننگراد موجود است ، وبرروی آن عبارت السلطان المعظم که خاصه او صاف غزنویان متأخراست خوانده میشود و بیگمان بیهقی نیز معمولاً اقب سلطان معظم یا السلطان المعظم را بـه فرخ زاد نسبت داده است . (۱٤۱) گزارش های مربوطبه موضوع این لقب و انتخاب و گزینش آن ازجانب ابراهیم جانشین فرخ زاد ذیل فصل دوم مورد بررسی قرار گرفته است.

فرخ زاد شخصاً تا اندازه یی چهره مبهم میباشد ، گرچه نسبت عدا لت وزمام داری خیراندیشانه اش از وی تمجید شده است ، که برجراحات ناشی از رویداد های سال های ماقبل مرهم گذاشته و فضای آرامش را تأمین داشته بود . اگرچه بخاطر عدالتو حکومت . بیهقی از مرگ نا بهنگام وی در جوانی ناله وشیون سر داده است که هنوز کار کرد زمام داری او مفید بوده ابراز تأثر کرده است . اگرچه بخاطر عدالت و حکومت مشفقانه خود فرخزاد مورد ستایش قرار گرفته با این و صف شخصاً تا اندازه یی نا آشناباقیمانده است. ستایش وی به دلیل فضای آرامش که در کشور پس از یکدوره طوفان و شورشایجاد نموده قابل یا آوری است : بنابر گزارش ابن بابا جلوس فرخ زاد بـرتخت غز نوی آب رفته

باز به جوی جریان یافت ، و یکبار دیگر جلال و شکوهی ازدست رفته غزنویان بدرخشش در آمد ؛ بنابر گزارش جوز جانی وی در حصص مختلف اراضی غزنوی رفاهیت را احیا کرد و مالیات کمرشکن را که برمردم زابلستان روا داشته شده بود عفو نمود (عوارض و مونات) . (۱۴۲)

از جانب خیرخیز که جلوس فرخ زاد بر تخت غزنه مرهون کار های علی الفور اوست ، دست کم در مورد تنظیم امور در بخش اول سلطنت فرخ زاد دارای مقام معتبری بوده است ، گرچه بعد از دفع حمله سلجوقی که در ذیل از آن تذکر بعمل میباید در مآخذ و مراجع ازوذکر ویژه‌یی بعمل نیامده است . (۱۴۳) عبدالرزاق میمندی یکی از وزیران اسبق در دورهٔ سلطنت مودود و عبدالرشید در زمان سلطنت فرخ زاد نیز مصروف خد مات ملکیه بوده ، گرچه مقام وزارت نداشته است (به صفحات قبل رجوع شود) فرخ زاد بهنگام جلوس، حسین بن مهران را بمقام وزارت گماشت . وی در روز گار دورهٔ سلطنت محمود سمت نائیب و کتخدایی شهزاده محمد را بعهده داشت دریکفرصت مساعد به امور اسراف خزانه مسعود فاتح مقرر گردید . وی در دورهٔ سلطنت فرخ زاد مدت دو سال انجام خدمت نمود و سپس از وظیفه برکنار گردید بزندان کشانده شد . (شاید در آخر سال ٤٤٥ و آغاز سال ٤٤٦ بهار تابستان ۱۰۵۵ میلادی) ابوبکربن ابی صالح مرد متجربی که سی سال به حیث والی هند انجام خد مت نموده بود و کارنامه های خیریه و عامه از و بیادگار بوده به حیث خلف وی عزتقرر حاصل نمود . وی تاپایان سلطنت فرخ زاد به سمت وزیر ایفای وظیفه نموده و سپس تا پیش از روز گار ادبار خود که از مشخصات دورهٔ کار بسیاری از وزیران دورهٔ غزنوی بوده بحیث وزیر اول ابراهیم ایفای وظیفه نمود . (١٤٤) در ذیل (بفصل دوم رجوع شود) .به شهادت تاریخ بیهقی از کار مندان عالی رتبه دیگر سلطان یکی‌هم ابوسهل زوزنی است که از زمره کار مندان بلند پایه سلطان محسوب میشود که عهده دار دیوان رسایل بود و مسعود رخودی (یعنی از خود یارخج ، ارا کوز یای قدیم مرادف زمین داور امروزی) وعهده دار دیوان عارض یا عهد ه دارقوای لشکری سلطان فرخ زاد بود وی درزمان مود ود نیزمتکفل همین سمت بود . (١٤٥) بیهقی‌خود نیزباید باسرنگونی طغرل از زندان آزادگردیده باشد و در حالیکه باز نشسته بود به تألیف مجلدات خود همت گمارید ودر عین زمان به نگارش

روز نامچه تاریخی اداری خود آغاز نهاد ، یعنی هنگا میکه فرخ زاد وابر اهیم در صفر ۴۵۱ مطابق اپریل ۱۰۵۹ میلادی بمسند سلطنت نشستند ولی آنگونه که در ذیل فصل دوم توضیحات بعمل آمده بمنظور پیش برد امور دارالا نشا و تسوید پیمان صلح در شمال افغانستان میان غزنویان و سلجوقیان بیهقی باز بکار فرا خوانده شده است. (۱۴۶ دورهٔ سلطنت فرخ زاد قبل از دورهٔ فعالیتهای ادبی که در دورهٔ سلطنت ابراهیم و بعد ازوی آغاز یافته مصادف است مگر حکیم جوهری که عرفی اسم مکمل او را ابوالمحا مد محمود بن عمر الجوهری السایغ الهر وی خوانده قصیدهٔ طولانی را ازوی نقل قول میکند کـه به فرخ زاداهدا گردیده، وازمدیحه‌سرایان‌برجسته‌دوران سلطنت‌فرخ زاد محسوب میشده است .

پیرامون روابط خارجی فرخ زاد صرف توضیحا ت فشرده یی در دست است. هنگامیکه دولت غزنوی نسبت غصب سلطنت توسط طغرل و بـه تعقیب آن در اثر رویداد قتل طغرل فرازو نشیبها می پمیود چغری بیگ سجلوقی با استفاده از ینگونـه رویداد ها البته تحریک گردید ، وهنگامیکه گزارش رویدادها به اطلاع فرمانفرمای سلجوقی مواصلت ورزیـد ، وی نیرویـی را بمقابله دولت غزنه سوق داد، که توسط خرخیز متوقف وبه شکست مواجه گردید. (۱۴۸) فخر مدبر آنگاه که از شجاعت و دلاوری فرخ زاد سخن بمیان میاورد توضیح نموده که سلاح مورد پسند او در میدان پیکار ناچخ (تبرزین) بـوده است . (۱۴۹) فرخ زاد در او اخـر دوره سلطنتش که طور نسبی در قلمر واو ثبات وآرامش حکمفرما شده بود ، سوقیاتی را علیه سلجوقیان در تخارستان سازمان داد، که تا حدودی با پیروزی همراه بود، در جریان نبردها سالار نیروی سلجوقیان بنام اتا بیگ قطب الدین کلساریغ به اسارت نیروهای غزنوی افتـاد، ونیرو های تحت فرماندهی وی فرار را برقـرار تـرجیح داده میدان رزم را ترک گفتند الپ ار سلان سلجوقی در رأس یک نیروی تازه دم سلجوقی علیـه قشون غزنـوی حمله نمود کـه باز هم به شکست مواجه گردیدند و درجریان عملیات جنگ سالاران چندی از نیر وهای آنان به اسارت در آمدند. در پایان این در آویزی ها بنا بود تا موافقت صلح میان نیـروهای متخاصم عقد گردیده و اسرای جنگی مبادله شود مگـر چنین پیداست کـه مرگ نـا بهنگام فرخ زاد اتفاق افتاده باشد چه مأخذ متقدمی که ازین رویدادها گزارش ارائه نموده حسینی وابن الاثیر میباشند ابراز شک و تردید نموده‌اند که این معاهده توسط فرخ زاد صورت گرفته ویا ابـراهیم پس از جلوسش مراتب آن راطی نموده‌است . (جهت مزید معلومات بفصل دوم مراجعه شود)

هر یک از جانبین که حقیقتاً مراتب صلح را به پایان آورده باشد. آنچه از سخنان حسینی به به نفع صلح استنباط میشود این است که داوران سلجوقی و غزنوی موافقت نمودند که هر یک از دولتها آزاد باشند و در داخل قلمروخود شان استقلال داشته باشند وهر یک از حمله بر دیگری احتراز نماید. (۱۵۰)

فرخ زاد درسی و چار سالگی بتاریخ ۱۷ صفر ۴۵۱ هجری قمری مطابق ۴ اپریل ۱۰۵۹ میلادی (تاریخ موثق ارائه یافته ابن بابا) چشم از جهان فانی پوشیده. دورهٔ سلطنت فرخ زاد از آشوب های مزمن بری نبود، وغلامان سرایی که در اثر اداره ضعیف سلاطین بعد از وفات مودود انگیزهٔ تازه یافته بودند علیه هم دیگر حسادت داشتند. همین غلامان توطئه قتل اورا بتاریخ ۴۵۰/ ۱۰۵۸ میلادی در حمام وی چیدند، گرچه فرخ زاد ازین توطئه جان بسلامت برد، مگر یک حس انزجاروناخشنودی براو طاری گردید، وناملایمات زندگی براو سایه افگند تااینکه یک سال بعد از توطئه به مرگ طبیعی خود در اثر بیماری قوانج زندگی را پدرود گفت. (۱۵۱)

دوم

سلطنت ابراهیم

سنگر بندی مجدد ودوام

I

ابراهیم وسجلوقی ها

طبقات ناصری کامل ترین مأخذیست که گزارشهای جلوس ابراهیم برتخت سلطنت غزنوی‌را بازگومیدارد. ملاحظه نمودیم که‌درزمان احیای مجدد سلطنت غزنوی بعداز دستبرد و غصب سلطنت توسط طغرل فرخ زادوابراهیم هردو درحال بازداشت درقعله برغند بودند، که‌فرخزاد برروی‌صحنه فرمانفرمایی‌کشانده شد وبه‌حیث سلطان درغزنه چهره کشود. روایات تاریخی بیان میدارد که بعد ازرهایی فرخ زاد از قلعه برغند ابراهیم تا مدتی دیگر هم در همانجا در حال باز داشت بسر برده است ، تا اینکه وی به قلعه نای واقع وجیرستان‌یا اجیرستان که منطقه ای بوده است واقع در غرب غزنه در جوار منبع آبهای از غنداب و هلمند (نبایست این منطقه را باوزیرستان سرحد شمال غرب پاکستان ملتبس نمود) محلی که ازنگاه استحکامات و بازداشت شهزادگان غزنوی جای مطمئین نگریسته میشده استمنتقل گردید (۱) مسعود سعد سلمان از شاعران نامور غزنوی دورهٔ اول باز داشت خود را در همین جای گذرانده است (به صفحات بعد مراجعه شود) . هنگامیکه فرخ زاد به جهان ابدی شتافت بزرگان و سران دولت غزنه متفق الرای شدند تا ابراهیم بر مسند سلطنت جلوس نماید ؛ از ورای گزارش های تاریخی پیداست که ابوالمظفر ابراهیم آخرین فرزند ارشد در قید حیات سلاله غزنوی بوده است که ازنگاه سیاسی برازنده ومهم نگریسته میشده است (در مورد شجاع فرزند دیگر خانواده سلطنتی که در جریان قتل عام شهزادگان

غزنوی به هنگام فاجعه طغرل جان بسلامت برده بود گـزارشی‌از ماجراهای‌بعدی زندگی وی در دست نیست) و بعد از مرگ فرخ زاد سر هنگ حسن یکی از سرهنگان غزنوی به حضوروی شتافت با تشریفات نظامی او را به غزنه بدرقه نمود بـه یوم دوشنبه تاریخ ۱۹ صفر ٤٥١ هجری قمری مطابق ٦ اپریل ۱۰۵۹ میلادی تاریخ که بیهقی ابراز نموده است (۲) از وی به حیث امیر و سلطان غزنه اعزازواکرام بعمـل آمـد .

از مهمترین و جائیبی که زمام دار جدید به آن روبرو بودیکی تأمین امنیت اجتماعی و شگوفایی اقتصادی در متصرفات سلطنت غزنوی بود که آن را فرخ زاد نیکو پایه گـزاری کرده بود (جهت معلومات مزید بفصل اول این اثر رجوع شود) دومین وجیبه‌عمده ایکه درپیش روی‌زمام دارجدید قرارداشت همانا تأمین یک صلح باثبات وپایدارباسلجـوقی‌ها بـود تـا انـدرین باب میبایست دست کم مـوافقتی میان دو دولت بـزرگ صورت می گرفت . جوزجانی به ارتباط فعالیتهای ابراهیم در امر شگوفایی و احیای اقتصاد دولت غـزنوی که وجیبهٔ اولی زمام دار جدید در امـر امنیت اجتماعی و اعـلای اقتصاد امپراتـوری اش بشمار می‌آمد گزارش داده که وی به اعمار شهرهای جدید و ساختمان مجدد قصبات و شهرهای که در اثر جنگ ها و تصادمات داخلی در د هه های قبل بویرانه مبدل شده بودند همت گماشت ، که از جمله میتوان شهر های خیر آباد و امین آباد را یاد آور شد (راورتی اینجا ی را بنام جنرآباد وچتر آباد یاد آوری کرده است) متأسفانـه این شهرک ها و اینکـه از چه نوع شکوه وجلال برخوردار شده بوده اند مشخص نگردیده است ولی شکوه وجلال آن پایه دار نبـوده است (٤) .

و اما پیرا مون دو مین وجیبه ابراهیم که کنار آمدن با سلجوقی ها و تأمین یک صلح پایه دار بوده است ازگزارش ها ورویداد ها چنین پیداست که ابراهیم خود یک واقعیت بین بود وی تحت تأثیر رویا قرار نگرفت تا آن بخشهای از متصـرفات مربوط قـلمرو نیاکانش را که در جریان رویداد ها از د و لت غزنوی مجزاساخته شده بـود و اپس گیرد ابن الا ثیر از وی حکایت نمـوده (دریـن مـورد بـه صفحات ما بعد رجوع شود) که گفته است : ـ اگر بعوض مسعود پدرم میبودم ، بعداز وفات پدر کلانم محمود ، متصرفات دولت ما راه زوال نمیدید و سقوط نمیکرد ، مگر حال که دست تطاول روز گار برخی از متصرفات ما را از سر زمین عمده غزنوی قطع نموده است من هر باز گرداندن آن ناتوانم ، زیـرا

سلاطین دارای قلمرو های وسیع و قشرن متعدد سرزمین های ما را فتح کرده اند . (۵)

تا آنجا که فکتورجغرافیایی مساعد بوده است سلاجقه شرقی چون چغری بیگ داود و الپ ارسلان از ناحیت شرق در افغانستان گسترش جوی کافی کرده بودند وخطوط تیغه‌های غربی سلسله کوه پاروپا میزس ، کوههای غور و هندوکش سر حد طبیعی بین دولت غزنوی و سلجوقیان را تشکیل می داده است .

طوریکه در فصل اول در بخش مربوط به سلطنت فرخ زاد خاطرنشان گردید درمورد اینکه مذاکرات صلح و پایان یافتن مخاصمت ها میان غزنویان و سلجوقیان در روزها ی اخیر سلطنت فرخ زاد بوقوع پیوسته ویا اینکه در او ایل دوره سلطنت ابراهیم مرعی گردیده اسناد وضاحت ندارد . حسینی از آگاهان امور سلجوقی ا برازرأی نموده که فرخ زاد باچغری‌بیگ پیمان صلح را عقد نمود . سلطان غزنوی توافق نمود که آن زند انیان سلجوقی را که در جریان جنگ به اسارت غزنویان در آمده اند بشمول امیر قطب الدین اتا بیگ کلساریغ محترمانه به سلجوقیان بازگرداند، وهردو جانب موافقه نمودندکه در حدود سرحدات مشخصه دولت شان قرار داشته باشند . پیمان نامه صلح (کتاب الصلح) توسط ابوالفضل بیهقی مورخ که اندرین هنگام ازباز نشستگی برگردانده شده بود (درزمان سلطنت عبدالرشید بیهقی از وظیفه دیوان رسالت برکنارشده بود، جهت تفصیل موضوع به صحفات قبل رجوع شود) وتا کنون منزوی ومصروف تألیف مجلدات خود که آن را تا زمان حوداث‌سال ۴۵۱ هجری‌قمری مطابق (۱۰۵۹ میلادی) به‌اتمام رسانیده، اثری است جدا ازکتاب صلح وی . (٦) ابن الاثیرعقد پیمان صلح‌میان‌غزنویان وسلجوقیان را دردورهٔ سلطنت ابراهیم وانمردکرده است. اوضمن گزارش این مطلب‌افزوده که آگاهان هردوجانب (غزنوی و سلجوقی) بعد ازبررسی، تأمل واندیشه پیرامون برخورد های نافرجام میان سلجوقی و غزنوی به این مفکوره گرائیدند که ترک مخاصمت و وصر فنظر نمودن از گسترش جویی برقلمرو وخود و در عوض‌عطف توجه بسرامر جلوگیری از زیان مالی بمنافع جوانب در گیر تمام میشود، از ینرو صلح برستیزه جویی که فرجامی ندارد ترجیح داده شد و در پیامد ابراهیم وچغری بیگ بر امر صلح توافق نمودند (Peace on an uti possidetis basis) احتمال دارد که مذاکرات صلح میان غزنویان و سلجوقیان دراو اخردورهٔ سلطنت فرخ زاد واو ایل دورهٔسلطنت ابراهیم بوقوع پیوسته باشد . ویا چنین بوده‌که مذاکرات‌صلح‌همانادرپایان‌روزگار فرخ زادپایان‌آورده‌شده باشد وبازدردورهٔ

ابراهیم به این دلیل که وی از عقد پیمان صلح که سلفش بسته است مسوولیت نداشته تجدید گردیده باشد .

تا آنجا که از براهین پیداست روابط بین دولت غزنوی سلجوقی در سال های اخیرامارت چغری بیگ والپ ارسلان حسنه باقی ماند، ولی در دورهٔ ملک شاه همهمه‌های جنگ طنین انداز بوده است . گزارش ها حکایت دارد که ملک شاه بعد از فوت پدرطی یک برخورد کوتاه با عموی خود قاورد کرمانی که هر دو بر موضوع جا نشینی اختلاف داشتند گوی سبقت ربود به سال (۴۶۵-۱۰۷۲-۱۰۷۳ . میلادی) وبرمسند فرمانفرمایی تکیه زد قاورد استدلال میکرد که بنابر عنعنه قبیلوی وحقوق بزرگی‌خودرا مستحق میداند که دررأس قدرت عالی کشور تکیه زند؛ تردیدی نیست که برادران ملک شاه نیز آرزوی بقدرت رسیدن را داشتند. چنین پیداست که ابراهیم ازین گونه اختلافات درونی جانب سلجوقی سود جویی نمود وبناءً از پالیسی مشخصی که با سلجوقیان‌درجریان چارده سال نخست دوره سلطنت خود آغاز کرده بود سرباز زد واندیشه های باز گرداندن متصرفات اسبق دولت غزنوی را در نواحی بلخ، قندز ویا ولوالج و طالقان یعنی ولایات تخارستان و بدخشان درسر پرورانید ، وآن هنگامیکه قاورد درجمادی الاول ۴۶۵ جنوری - فبروری ۱۰۷۳ میلادی در صدد براه انداختن اغتشاش واشغال ری بود. ابراهیم دست به صف‌آرایی زدو نیرویی را جهت اشغال سکلکند اعزام نمود. سکلکند نا حیتی کوچکی در جنوب بغلان و درشمال هندوکش وکوتل چهاردره است که بجانب غوربند ووادی دریای کابل امتداد یافته است چنین پنداشته میشود که شاید این منطقه در جوار سرحد دولت غزنوی وسلجوقی موقعیت داشته واحتمالاً در حوزه رود کابل وحوزه بستر آمو بوده باشد . (۸) عمری ملک شاه امیر الامرا عثمان بن چغری بیگ سمت والی گری این منطقه را عهده دار بود و در جریان حمله غزنویان درین منطقه باعده از ملتزمین به اسارت نیروهای غزنوی درآمد وبا خزاین وهمرکابانش به غزنه منتقل شد. بهرحال اندرین هنگام امیر گرمشتگین بیلگه بیک سلجوقی به سر کردگی یک نیرو بشمول انوشتگین غرچه، موسس آینده خانواده خوارزم شاهی وارد منطقه گردید ، قوای غزنوی را تعقیب و سکلکند را به ویرانه مبدل نمود . (۹)

یگانه حادثه دیگر شقاق میان غزنویان وسلجوقیان که از آن معلوماتی در دست است رویدادی است که در زمان سلطنت ملک شاه بوقوع پیوسته ، مگر تاریخ وقوع آن مشخص شده نمیتواند ،

مآخذ مربوط آن ظواهر داستانی دارد تایک تاریخ علمی، مگر شاید مبنای تاریخی در آن نهفته باشد. حسینی وابن‌الاثیر یاد داشت نموده‌اند (شاید بعد از درگیری در بدخشان که در بالا از آن تذکر بعمل‌آمد وبعد از اینکه سر انجام سلطان شورش قاورد را سرکوب نمود که ملک شاه به اسفزار سوقیات نمود. اسفزار (به کسر یا فتح اول) ناحیه‌یی است در مسیر جاده سیستان که در جنوب هرات واقع وهمان سبزوار هرات است. بهمه حال این منطقه از قلمرو غزنوی به یک فاصله طولانی دور واقع بوده است؛ سلطان در نظر داشته تا قبل از نفوذ برعمق دولت غزنوی نخست از طریق سیستان علیه بست به‌سوقیات مبادرت نموده وسپس برزمین‌داور رخنه‌کند چنین پنداشته میشود که اندرین هنگام جا سوسان ابراهیم ازتمرکز نیرو های ملک شاه در اسفزار را اطلاع داده باشد. بهمه حال منابع تاریخی توضیح میدارند که ابراهیم از طریق براه انداختن یک جنگ روانی‌علیه سلطان سلجوقی زیرکانه بمقابله پرداخت. وی نامه‌های عنوانی سالاران نیروی سلجوقی ارسال نمود وازآنان نسبت اینکه ملک شاه را به بهانه سوقیات بقلمرو غزنوی بدام افگنده اند، تا او را در جریان این سوقیات سرنگون نموده وبعداً بطرفداری غزنویان قد علم مینمایند ابراز سپاس گزاری کرد. فرستاده غزنوی به حضور به اصطلاح سالاران خائن ملک شاه خود را در اسارت ملک شاه قرار دادند. ملک شاه با دریافت معلومات از همچو یک توطئه تصنعی‌غزنویان بدون آنکه سالارانش‌آگاهی یابندکه سلطان نسبت به وفاداری آنان مظنون است از محاذ جنگ برگشته وبمرکز خود اصفهان عقب نشینی کرد. (۱۰)

هرآنچه که واقعیت این‌گزارش تاریخی بوده باشد پیگیری وتعقیب نکردن این‌حمله متن مطول حکایت فخرمدبر مبارکشاه را تشکیل میدهد که مهتر رشید از درباریان ابراهیم به حیث قهرمان این حکایت تجسم نموده است، که تکتیک های رزمی‌در آن نسبت به تکتیک های که در راپور های حسینی وابن‌الاثیر تظاهر نموده ماهرانه تر مینماید. این مهتر رشید با ید همان جمال‌الملک ابوالرشد رشید بن محتاج (از سلاله آل محتاج از امیران اسبق چغانیان) ازممدوحان مسعود سعد سلمان وابوالفرج رونی بوده باشد اندر مدح وی قصیده یی ازمسعود سعد بیادگار است که در مورد بازگشت وی ازین ماموریتش سروده شده است، مسعود سعد که در بازداشت بسر می‌برده امیدوار بوده که ابوالرشد رشید از جانب وی به حضور سلطان ابراهیم شفاعت کند. (۱۱) فخرمدبر ترضیح میدارد که ابوالرشد رشید مدرسه‌یی را درجوار مقبره سلطان محمود بنا نهاده بوده است که در عصروی هنوز هم وجود داشته است.

در حکایت آمده که مهتر رشید محمولهٔ از تحایف گران بها را بدر بار ملک شاه پیش کش نمود تا بدان وسیله وی را تحت تأثیر قرار دهد. این تحایف مشتمل بر تکه های نفیس محمول‌ه های اشتر، یک صدبارخر، پیل امرود از غزنه از نواحی نوغ (؟) ،خمار، لمغان وشاهبهار و حیوانات و پرندگان قابل ملاحظه بشمول‌پیل، میمون ها، شترمرغ ها،طاوس‌ها، طوطی‌ها و پرنده یی از نوع شارک که نه تنها حرف زده میتوانسته بلکه قرآن را قرائت می‌توانسته اند و چیزهای دیگر طور تحفه بدربار ملک شاه تقدیم نمود. مهتر رشید بعد از تقدیم این همه تحایف گفت : اگر چنانچه سلطان آرز ومند صلح میان دو دولت است باید از خواهشهای عاقبت نیندیشانه منصرف شود. وی ضمن گفتگوهایش افزوده که شرط نخست ایجاد صلح آنست که سلطان باید از نقشه سوقیات خود برغزنین منصرف‌گردد، زیرا قشون شما بمقابل نیروی غزنوی تاب مقاومت ندارد، تمام نیروهای سلطان از یک دسته نیروی مشخص متشکل گردیده، درحالیکه نیروهای غزنوی متشکل ازده نوع است. (۱۲) سپس اتحاد ذات البینی دو دولت را از طریق از دواج بین دو خانواده سلطنتی پیشنهاد میدارد که با موافقت جانبین انجامید و به عروسی دخترچغری بیگ موافقت شد ومتعاقباً با تشریفات عروسی از عراق عجم به غزنه بدرقه گردیده سرانجام مهتر رشید تزویری بکار همی بند دکه مراجع تاریخی آن کار نامه های ویرا چون‌خدعه‌یی جهت تطمیع سالاران نظامی سلجوقی‌ضبط کرده‌اند، به این معنی که وجوهی برای سالاران سلجوقی طور مخفیانه فرستاده میشد و از همین نقطه نظر برده است که ملک شاه ووزیران وی در نهاد از حسن وفا داری سالاران نظامی شان دراندیشه‌بوده اند، واز همین رهگذر برده که نظام الملک عقب نشینی بهنگامی را به غرب ایران یعنی در عراق عجم توصیه میکند. (۱۳)

این حکایت آمیخته با ابهام و اشتباهات است نا درستی های درلای بیانات آن بملاحظه می‌رسد وازآنجمله اشتباه عروسی مهد عراق‌یعنی دخت ملک شاه سلجوقی با مسعود بن‌ابراهیم والتباس این از دواج با دخت چغری بیگ از زمره این گونه اشتباهات شمرده شده میتواند. مگر با آنهم چنین مینماید که یک حقیقت تاریخی درورای‌این تزضیحات‌نهفته‌باشد، وآن عبارت از ظهور ملک شاه همراه قشونی در حاشیه شرق خراسان، مذاکرات صلح به تشبث ابراهیم وپیش برد این مذاکرات توسط ابوالرشد رشید، واستقرار یک دیتانت میان دودولت بوده میتواند که تأمین آن از طریق پیوند از دواج میسر گردیده است. این پیوند از دواج

اولین حلقه ارتباط میان سلجوقیان و غزنویان نبوده ، زیرا درسال ۱۰۶٤/٤٥٦ م یعنی سال جلوس سلطان سلجوقی ، ارسلانشاه فرزنده الپ ارسلان یا یکی از دختران ابراهیم عقد مزاوجت نمود ،درعین زمان الپ ارسلان یکی از شاهدختهای قره خانی را بهعقد نکاح فرزند دیگر خود ملک شاه درآورد (۱٤) تاریخ مشخص عروسی مسعود بن ابراهیم با جوهر خاتون بنت ملکشاه یعنی مهد عراق (عجم)در دست نیست.گرچه مذکرر است که مسعود قبلاً با یکی از دختران الپ ارسلان عروسی کرده بوده است . (شاید مآخذ معلومات فخر مدبر همین عروسی نخست ابراهیم با یکی از دختران چغری بیگ پدر الپ ارسلان بوده باشد (؟)

بهرحال واضح است که دو دولت بزرگ جهان شرق اسلام باهم معاملات با لمثل و متقابل انجام دادند، واگرچه سلجوقیان جانشین غزنویان بودند ، مگر آنان به سلاله کهن سال غزنوی از دیدگاه احترام به بزرگان گذشته می‌نگریستند . منابع متأخر بیان میدارند ، که احتـــرام سلجوقی بمقابل ابراهیم تا آنجا بودکه اورا بهعنوان پدر بزرگ خطاب می کردند. ومستوفی میافزاید هرآنگاهیکه سلاجقه با اومکاتبه می‌کرده اند برسم احترام درنامه شان طغری یانشان دولتی شان را نقش نمیکردند، حسینی میگوید که محمدبن ملک شاه سلطان عالیمقام سلجوقی در قرن ششم / دوازدهم میلادی نظر به احترامی‌که به خانواده غزنوی داشـــت نمیخواست از مداخلات برادر خود سنجر در غزنه بطر فداری بهرامشاه که او علیه برادر خود ارسلان مخاصمت میورزید . حمایت کند . (۱٦)

تردیدی نیست که شروع از دوره ابراهیم ودردوره‌ها خـلاف وی بعضی روابط اجتماعی و فرهنگی میان در بار دو دولت (سلجوقیان و غزنویان) وجود داشته است . شعرا ونویسندگان ازدربار یکی بدیگری یعنی از در بارغزنه بدربارسلجوقیان و برعکس ازدربار سلجوقیان‌بدربارغزنویان‌رفت‌وآمد میکردندوشعراونویسندگـان به‌متصرفات‌آنان درایران شرقی حضوریهم می‌رساندند. بدین سان در میان اشعار عثمان مختاری قصایدی می‌یابیم که عنوانی امیران صفاری سیستان از توابع تحت الحمایه سلجوقی (مخصوصاً بنام امیر تاج الدین ابوالفضل یا ابوالفتح نصربن خلف که در حوالی سال ۱۱۰٤/٤٩٦ میلادی جلوس کرده بود) وعنوانی امیران کرمان سلجوقی سروده شده است. و عثمان مختاری برای‌مدتی بدربار آنان ووزیران شان رحل‌اقامت افگنده بود. (۱۷) حکیم سنایی مدایحی بنام سنجرسروده ودو قصیدهٔ بنام او نگاشته وبامقامات رسمی سلجوقیان‌اعم‌باقوام‌الدین‌ابوالقاسم‌الدرگزینی‌الانسابادی

بدربار سلطان محمود بن محمدبن ملک شاه مقام وزارت داشت و سپس بدربار سنجر ایفای وظیفه نموده مکاتبه می نموده است . حکیم سنایی هم چنان یک قصیده بنام معین الدین ابو نصر احمد بن فضل وزیر در بار سنجر دارد . (۱۸) القاب السلطان المعظم که از خصایص القاب سلطنتی سلجوقی بوده در سکه های ایندوره غزنوی که از نفوذ سلجوقی در یندوره نمایندگی میکند بچشم میخورد . ابراهیم در زمان خلیفه القائم یعنی قبل از ۴۶۷ هجری قمری مطابق ۱۰۷۵ میلادی لقب سلطان را برای خود اتخاذ کرده بود و چنین مینماید که در روی یک دیناروی که درموزیم ارمیتاژ لیننگراد نگهداری میشود این لقب درج است تاریخ روی این سکه رامارکوف بدرستی تشریح نتوانسته ، مگر احتمالاً تاریخ ضرب این سکه درسال ۴۶۲هجری قمری مطابق۱۰۶۹ـ۱۰۷۰میلادی بوده باشد . (۱۹) با این وصف پادشاهان غزنوی البته از قدیم بصورت غیررسمی ودر روی اسناد سلطان ونیز امیرو ملک خطاب شده اند واین چیزی است که هم منابع تاریخی و نیز مآخذ ادبی به حدکافی شهادت میدهند . کلمه السلطان المعظم برای اولین مرتبه به روشنی روی درهمی از دورهٔ سلطنت فرخ زاد ظاهرگردیده و بعدها در دوره سلطان ابراهیم واخلاف وی کلمه السلطان المعظم والسلطان به حیث یک معیار روی سکه ها ظاهر گردیده است . (۲۰)

شاید اکنون بهترین فرصت جهت تذکراین مطلب باشد که سکه غنی ترین القاب فراوان ابراهیم است . حیثیت ابراهیم در نتیجه دوره طولانی زمام داری وی که نسبت بهر یک از دیگر زمام داران غزنوی طولانی تربوده نضج گرفته است . بدین ترتیب عبارت السلطان۔ المعظم ـ الا عظم که در فوق ازان ذکر بعمل آمد وبر علاوه آن در مآخذ ادبی وسکه شناسی القاب افتخاری دیگری مانند ظهیرالدوله، ظهیرالملله، ناصریا (نصیر) المله، نظام‌الدوله، رضی الدین ، سیدا السلاطین ، ملک الاسلام، فخرالامه ، قاهر الملک و موید امیرالمومنین بچشم میخورد، به اساس کتیبه های‌که از غزنه مکشوف گردیده برعلاوه القاب فوق القابی چون موید الدین، معین المسلمین و مالک رقاب الامم نیز در زمره القاب سلاطین غزنوی علاوه شده است مولف نا شناخته مجمل التواریخ و القصص کسی است که اندر باب القاب سلطان ابراهیم معلومات ارائه نموده ومیگویدکه توقیع رسمی ابراهیم باالله الکریم یثیق ابراهیم میباشد (۲۱) یعنی ابراهیم توکل‌برخداوند (ج) که بخشا یشگر است بخداوند اعتقاد دارد. (۲۱)

یک جلوه دیگر عمل ابراهیم که احتمالاً از نفوذ سلجوقی ورابطه ابراهیم با ملک شاه سلجوقی متأثر بوده باشد همانا تمثال شیر بر بیرق غزنوی است؛ به اعتبار این شعر ابوالفرج رونی.

نظام عالم وخورشید ملک وذات هنر — نصیر دولت وپشت هدی وروی ظفر
ابوالمظفر شاه مظفر ابراهیم — که اختیار خدای است وافتخار بشر
سپهر دولت عالیش را کهین برجی است — زمین ولایت صافیش را کهین کشور
ز حزم اوست بهر کامگاه صد ناظر — ز عزم اوست بهر تیر دار صد لشکر
گشاده چشم بدیدار او شهور وسنین — نهاده گوش بگفتار او قضا وقدر
اگر شمایل حلمش بباد بر گذرد — دهد شکوه تجلیش باد را لنگر
وگر فضایل طبعش بکوه بر شمرند — سبک زخاصیتش کوه را برآید پر
لطیفه‌های عرض را زبهر خویشی جنس — همی بچرخ برد همتش گرفته به پر
گرد بجنس عرض نیستی بدین معنی — فرود چرخ نهشتی فراز یک جوهر
چگونه گوبی کزکوکنار یابد خواب — کسی که اورا سودادهد سهر به سحر
ازآن سپس که همی عدل وسهم شاه دهند — بچشم راحت خواب بچشم رنج سهر
بهشت ملک جهان را زتیغ نصرت شاه — صراط وار پلی مشکل است پیش اند
که جز بقوت ایمان و امر طاعت او — برو نیارد دور سپهر کرد گذر
کسی که فکرت او برنهد بدروه قدم — کسی که حکمت او برکشد بجیحون سر
زدولتش بهو ابر گرفته بیند جای — زنصرتش بزمین در گشاده یابد در
خیال هیبت او گربه بیشه عبره کند — دراو بعبرت بگذر بحال او بنگر
بجوی آب درش آب رنگ مانده سراب — بروی خاک برش خاره گشته خاکستر
نه هیچ ساکن وجنبان براو مگرا نجم — نه هیچ طایر وسایر دراو مگر صرصر
چو شیر رایت شیر دلیر او بیدل — چو شاخ آهو شاخ درخت او بی بر
تویی که با دنیا بد ببارگاه ترا — تویی که خاک ندارد بدستگاه تو زر
زامن عدل تو درصید باز گیرد کبک — زسهم تیغ تو دررزم ماده گردد نر
بجای جد تو دهر آلتی است هزل نمای — بشان ملک تو عدل آیتی است حق گستر
نهد یقین تو بر طبع سنگ مهر ووفا — نهد نگین تو درمهر موم سمع وبصر
همیشه تا که بود در نظاره گاه سپهر — یکی زشادی فربه یکی زغم لاغر
کمال دولت یاب وجمال نعمت بین — نهال ملک نشان و بساط عدل سپر
دهان عالم برمدحت گشاده زبان — میان جوزا بر طاعتت بسته کمر

شاعران فارسی گوی عصر سلجوقی بر تمثال شیر روی بیرق مولایشان به تواتر اشاره کرده اند ، به گونه مثال در قصیده ایکه انوری در وصف سنجر و سالار نظامی او در خراسان سروده از صورت شیر در بیرق مدح نموده است (۲۲) .

مزیداًاندرباب امکان نفوذ سلجوقی بر دولت غزنوی ، مورخ ترکی فواد کوپرولو در حدودسی سال قبل پیشنهاد نمود که سیستم اعطای زمین (اقطاع) که در قرن سوم ، چارم ، نهم و دهم میلادی در عراق و غرب فارس مرعی گردیده بود و سپس سلجوقیان به تعقیب آن را مرعی نمودند در اواخر قرن پنجم و اوایل قرن ششم / دوازدهم میلادی در اراضی غزنوی راه پیدا کرد . از سکوت مورخان غزنوی متقدم چون عتبی ، بیهقی گردیزی در مورد اقطاع موروثی در دولت غزنوی چنین بر میاید که این سیستم لا اقل قبل از نیمه قرن پنجم / یازدهم میلادی در متصرفات غزنوی وجود نداشته است ؛ دسترسی سلاطین غزنوی بر منابع سرشار هند مبین این واقعیت است که آنان نسبت به رژیم های نظامی مستقر در غرب بیشتر میتوانستند مصارف نیروهای نظامی شان را از مدارک نقدی تکافو نمایند (۲۳) کوپرولوبه استناد چند بیت از دیوان سنایی که بنام سلطان بهرامشاه در ۵۱۲ هجری قمری مطابق ۱۱۱۸ میلادی برشته تحریر در آمده میگوید که شاعر درین ابیات خود شکایت سر داده است که رژیم نظامیگر ترکی زمین های مردم را غیر قانونی تصرف نموده است :

(سنایی) این ابیات را اندر باب انقلاب حال مردمان و تغییر دورزمان فرماید :

ای مسلمانان خلایق حال دیگر کرده اند
از سر بی حرمتی معروف منکر کرده اند

در سماع و پند اندر دیدن آیات حق
چشم عبرت کورو گوش زیرکی کر کرده اند

کار و جاه سروران شرع در پای او فتاد
زانکه اهل فسق از هرگوشه سربرکرده اند

پادشاهان قوی بر داد خواهان ضعیف
مرکز دادگاه را سد سکندر کرده اند

ملک عمرو وزید را جمله بترکان داده اند
خون چشم بیوگان را نقش منظر کرده اند

شرع را یکسو نهاده ستند اندر خیر و شر
قول بطلیموس و جالینوس باور کرده اند

عالمان بی عمل از غایت حرص و امل
خویشتن را سخره اصحاب لشکر کرده اند

گاه وصافی را (۱) برای وقف وا درار وعمل
با عمر در عدل ظالم را برابر کرده اند

از برای حرص سیم و طمع در مال یتیم
حاکمان حکم شریعت را معتبر (۲) کرده اند

خرقه پوشان مزور سیرت سالوس ورز (۳)
خویشتن را سخره قیماز (٤) و قیصر کرده‌اند

گاه خلوت صوفیان وقت با موی چو شیر
ورد خود ذکر برنج و شیر وشکر کرده اند

قاریان زالحان ناخوش (۵) نظم قرآن برده اند
صوت را در قول همچون زیر مزمر کرده اند

در مناسک از گدائیی حاجیان حج فروش
خیمهای ظالمان را رکن و مشعر کرده اند

مالداران توانگر کیسه درویش دل
در جفا درویش را از غم توانگر کرده اند (٦)

سرز کبر و بخل برگردون اخضر برده اند
مال خود بر سایلان کبریت احمر کرده اند

زین یکی مشت کبوتر (۷) باز چون شاهین بظلم
عالمی بر خلق چون چشم کبوتر کرده اند

خواجگان دولت از محصول مال خشک ریش (۸)
طوق اسب و حلقه معلوم استر کرده اند

بر سر بر سروری از خوردن مال حرام
شخص خود فربی (۹) و دین خویش لاغر کرده اند

---

(۱) از برای جرسیم (۲) میسر (۳) ورق (٤) زاهد (۵) خانهای (٦) تونگر
(۷) مشتی (۸) خشکدریز (۹) فربه

از تموز زخم گرم و بهمن گفتار سرد
خلق را با کام خشک و دیدهٔ تر کرده اند

خون چشم بیوگانست آنکه در وقت صبوح (۱)
مهتران دولت اند ر جام و ساغر کرده اند

تا که دهقانان چو عر اتان قبا پوشان شدند
تخم کشت مردمان بی یار و بی برکرده اند

تا که تاز یکان چو قفچاقان کله داران شدند
خرا جگان را برسرازدستار افسرکرده اند(۲)

از نفاق(٦)اصحاب دار الضرب در تقلب نقد(۳)
مومنان راز فت (٤) بی زوروبی زر کرده اند

کار عمال سرای ضرب همچون زر شده است
زانکه زر مردمان یکسر مزور کرده اند

شاعران شهر ها از بهر فرزند و عیا ل
شخص خودرا همچوکلکی زردولاغرکرده‌اند

غاز یان نابوده در غز و غزای روم وهند
لاف خود افزون زپول زال ونوذرکرده اند

حبه دز دان از تر ازوها بر اطراف دکان
طبع را در حبه دز دیدن مخیر کرده اند

ای دریغا مهدئی کامروز از هر گوشهٔ
یکجهان دجال عالم سوز سر برکرده اند

مصحف یزدان درین ایام کس می ننگرد
چنگ و بربط را بها اکنون فزو نتر کرده اند

کودکان خرد را پیش مستان می دهند
مر مخنث را امین خوان و دختر کرده‌اند

ای مسلمانان دگرگشته است حال روزگار
زانکه اهل روزگار احوال دیگر کرده‌اند

ای سنایی پند کم ده کاندرین آخر زمان
درزمین مشت خرو گاو سروبر کرده‌اند

---

(۱) درهنگام صبح (۲) ازوفاق (۳) درتعین نقد (٤) مومنان وقت را

دانشمندان موقفی ندارند و از معاش زندگی چیزی در کف شان نیست آنان طوری وا داشته شده‌اند که طماع وچشم امید بسوی هدایا و بخشایش داشته باشند وحقیر و درگیر تظلم پاشنه آهنین نظا میان اند.

نظاره گری ایند وره را چنان میابد که گویی یکدوره و عصر خدمت به مشتی ساالوسان و مداهنه گران است چنان گویی که دوره وعصری است که ساالوسی،مداهنه گری وتوطئه‌گری برای بدست آوردن وقف (جهت خدمات مذهبی) یا بدست آوردن یک دفتر وبدان میماند که که جابران را به معیار عدالت عمر (رض)وانمود کرد .

براین اساس کوپرولو انـد یشید ه است که شاید رواج سیستم اقطاع در سرزمین هـای غزنوی در دهه های نخست قرن ششم (دوازدهم میلادی) به جواب ، ماشین جنگی سلجوقیان بوده باشد که از ابتدای مداخلد سنجر در ۵۱۰ هجری قمری مطابق ۱۱۱۷ میلادی که‌بطرفداری بهر امشاه علیه ارسلان شاه برادروی در سرزمین غزنوی گسترش می‌یافته در دست اجرا بوده است (۲٤) اگر چنانچه واقعا همین سیستم اقطاع در سرزمین غزنوی را یج شده باشد پروسه آن باید خیلی وقت تر در زمان سلطنت ابراهیـم که اندران زمان مناسبات غزنوی و سلجوقی باهم نزد یک بوده است صورت گرفته، چه درین هنگام روابط ذات البینی اجتماعی و کلتوری سلجوقی -غزنوی حسنه بوده است . (۲۵)

II

قشون غزنوی در دورهٔ متأخر

اراضی اقطاعی که ترکان غزنوی و سایر نظامیان در تصرف داشتند ما رابه اهمیت لشکر دورهٔ سلطنت ابراهیم متوجه میسازد .

در دورهٔ غزنوی متأخر چنان گزارش های مفصلی که عتبی ، گردیزی و بیهقی ازدوره نخست غزنوی بجا گذاشته اند دردست نیست ، بناءً فرض می کنیم که عنعنات نظامی ، عملیات وکارکردهای اینان نیز با سیاق وگونه اسلاف ونیاکا نشان بوده است . (۲٦) حتی اگر هم پالیسی گستر شجویی غزنویان عهد اول در دورهٔ محمود و مسعود بیش ازین مرعی نبوده با آنهم یک حالت و سیعاً سکون در سر حدات غربی مستولی بوده است وهند هنوز صحنهٔ دست اول عملیات نظامی نگر یسته میشده که منابع عظیمی از طریق قا بلیت نیروی نظامی ازآن بدست میامده است .

منابع و مآخذ تا کید نموده که ابراهیم درپرتوداد وعدالت‌گستری خود (جهت معلومات مزید بصفحات ما بعد رجوع شود) به غزوجهاد علاقه داشته ، و در حقیقت امرجهاد یعنی جنگ مقد س‌درهندگسترش داشته‌است؛ واگرچه درمورد رهبری درینگونه جنگ‌ها معلومات اندک است مگر فخرمد بر متذکرشده که نیزه و کمان از جمله وسایل حربی مورد علاقه سلطان ابراهیم بوده است (۲۷)

آثار شعری برخی از شاعران معلومات با ارزشی اندرباب موضوعات نظامی ایند وره ارائه میدارد، گرچه گزارش های مبنی بر پیکارها معمولاً ذهنی و آمیخته با تصورات است ومعمولاً تاریخ وقوع درگیریها ذکر نیافته و بنا برآن اغلب حوادث و تفصیلات آنها را به دوره های مشخص کدام سلطان راجع گردانیدن ممکن نیست بدین گونه که گاهی فعالیت ادبی شاعران

دورهٔ سلطنت ابراهیم تا دورهٔ سلطنت بهرامشاه را در بر می‌گیرد. مجموعه نظم شاعران دوره غزنویان متأخر ایجاب بررسی و مطالعه عمیق تررا مینماید، مگر با وجود اینهمه میتوان بعضی از مطالب مربوطه را استخراج نمود.

چنین پیداست که قوای نظامی از نگاه اداری از طریق دیوان عرض اداره میشده است. دیوان عرض در دورهٔ غزنویان عهد اول که تمام قدرت دولت برای فتوحات و حفظ ماشین نیرومند جنگی دولت تنظیم یافته بود از اهمیت ویژه یی برخوردار بوده و از طریق همین دستگاه به گردش می‌افتاده است. (۲۸) اشعار متعددی به یادگار است که بنام شخصیتها و مقامات عارض اهدا و از آنان مدح شده است، و از آنجمله است منصور بن سعید بن احمد بن حسن میمندی، امیرابوالفتح و یکی دیگر یکه نامش مذکور نیست و عارض لشکر بوده و مسعود سعد سلمان از و مدح کرده است وابوالفرج رونی از منصور بن سعید مدح نموده است، مگر به گونه مثال به ما واضح نیست که این مقامات رسمی آنگونه که در روزگار غزنویان عهد اول مرکز اداری شان در غزنه بود و از آنجا به عملیات مبادرت (۲۹) می ورزیدند ویا اینکه مقر اداری شان در لاهور در هند بوده واز آنجا دستور صادر می‌داشته اند.

قشون ابراهیم از نگاه ترکیب نژادی مشتمل بر چند ملیتی بود، چنانچه مهتر رشید در مباهات بمقابل ملک شاه سلجوقی بیان داشته که مولای وی ده قشون مختلفِ النوع دارد (به صفحات قبل رجوع شود). این لشکریان مشتمل بوده اند برغلامان سرای وسایر نیرو های نظامی. مسعودسعد گزارش داده‌که شهزاده محمودبن ابراهیم، آنگاه که بهآگره لشکر کشی نموده سرائیان و غلامان در آگره می‌جنگیده اند. (۳۰) در گذشته غلامان سرای عبارت از عساکر احتیاط ترک بود، مگر چنین پنداشته میشدکه احتمالاً اندرین هنگام یک بخش آنان را هندی ها تشکیل داده باشد، زیرا در تشکیل سایر نیروها نیز وسیعاً پرسونل هندی برای خود احراز موقف کرده بودند گرچه اندرین باب مستقیماً معلوماتی در دست نیست. (۳۱) از ورای مأخذ و مراجع چنین استنباط میشود که غزنویان متأخر دیگر بر منابع عسکر ترکی یعنی آسیای مرکزی دسترسی مستقیم نداشته اند، چنانکه اسلاف شان تا زمان مرگ مسعود داشتند، و نفوذ مسعود تا ماورای آموبه خوارزم و مناطق واراضی علیای آمو از قبیل چغانیان وختلان رسیده بود، و کم‌ازکم با بعضی ازشاخه های دودمان قره خانی درماوراءالنهر روابط حسنه داشته وازآنطریق غلامان ترکی صحاری آسیای میانه را برای لشکر غزنوی تهیه مینمود. (۳۲)

بناءاً واضح نیست که غلامان ترک در زمان سلطنت ابراهیم بقلمرو غزنوی چگونه آورده میشدند. ولی چنین پیداست که هنوز هم یک بخش قابل ملاحظه قشون غزنوی را تشکیل میداده اند. سنایی هجویه یی اندر باب خرابکاری وظلم ترکان در اطراف غزنه انشاد کرده است که در فوق اشاره شد، مگر بمقابل قصیده مدحیه یی از مسعود سعد سلمان را می یابیم که بنام سلطان عنوان گردیده و پیرامون آن از از شادات ورزم جویی ترکان قشون ارسلان شاه بن مسعود سخن رانده است، (دریک جای ازین مدحیه اسم قبایل مشخص ترک یاد شده است) ، و آنان را چون طوفان درحالت جهیش به پیش خوانده وبگونه صخره استوار ستایش شده است، واندر باب شان اینگونه داد سخن رفته است: ترکان اندرهنگام رزم طبع سلحشورانه واندرهنگام حمله چون قهرمانان، آرزو مند ادامه پیکاراند.

در مدحیه ذکر است که ترکان مشتمل از مردمان یغما (yaghma) ، قی یاقای Qay وتاتار بدور سلطان (علم) حلقه زده اند.

هکذا مسعود سعد سلمان قصیده یی اندرمدح مسعود بن ابراهیم ورشادت سربازان ترک دارد :

ستودن ترکان وستایش سلطان مسعود

ترکان که پشت وبازوی ملکندو روزگار — هستند گاه حمله بزرگان کار زار
گردان سرکشند و دلیران چیره دست — شیران بیشه اند و پلنگان کوهسار
درد ستشان کمان ها مانند ابرها — درز خم تیرها شان باران تند بار
درچشم نیک خواهان رسته چوتازه گل — درجان بد سگالان رسته چو تیزخار
پولاد را بستبذ گاه زخم — خورشید را به تیر بپوشند روز بار
باره برون جهانند از آتشین مصاف — بیلک برون گذارند ازآهنین حصار
رحمت برین سران سرا فراخته چو سرد — کاندر سرای ملک از انند روز بار
رحمت برین یلان که بمیدان کروفر — خیزند وقت حمله چوشیران مرغزار
جان بردن عدو را بسته میان بجان — درپیش شهریار جهاندار کامگار
مسعود شاه مشرق ومغرب که دورچرخ — بر تاج او مسعود کند هرزمان نثار
ای یافته سپهر زتو قدرو مرتبت — وی کرده روزگا رزرای تو افتخار
توبد سگال مال وزکف تو روز بزم — چون بد سگال مال ترکم بافت زینهار

تیغ برهنه تو چنان یافت کسو تی کان ملک را شعار بود عدل را دثار
تاعزم راه و قصد سفر کردهٔ شد ست فصل خزان بخرمی فصل نوبهار
گردی روان بطالع میمون و فال سعد اقبال را دبر شده و بخت کارگار
برتیز خیر کوهی تند سبک رکاب رخشی چوباد درتک وچون چرخ در مدار
وین شهزادگان که بدیشان شد ست باز اصل بنای دولت ودین سخت استوار
بافروجاه خسرو پرویزو کیقباد باپاس وزور رستم وگیو وسفندیار
جلمه ترا عزیزان چون جان وتن لیک امر ترا بر غبت مامور و جانسپار
در گرد چتر ورایت تو کرده تعبیه شیران بی نهایت و پیلان بیشمار
خوکرده دستهان‌شان‌بالعب طعن وضرب خوش‌گشته‌گوشهاشان بابانگ‌گیرودار
یک شاهزاده را تو اگر نامزد کنی گوئی‌که تخت‌قیصر وتاجش بحضرت‌آر
را ند سپه بروم وکند روم را خراب یکمه ترانده ارد بیش اندر انتظار
آراسته ست دولت ودین از تو تابحشر کایزدز بهر دولت ودین‌کردت اختیار
شاها زمین هند بخون تشنه گشت باز زینجا بسوی هندسپاهی کش ابر وار
سیراب کن زمین را یکسر بتیغ تیز هر سوز خون فروران بخاک جویبار
امروز بارد آنچه نباریدتیغ دی امسال بیند آنچه ندید ست هند پار
امروز بت پرستان هستند بیگمان در بیشها خزیده و در غارها نثار
اکنون چنان در افتد در هند زلزله کز هرسویی بلرزدها مون وکوه‌وغار
از بوم وخاک هند بروید نبات مرگ وزجان اهل شرک برآید دم ود مار
در هند بشکفاند آن تیغ برق زخم هنگام کار زار بدیماه لاله زار
بپرا گند زهول تو چون گرد هر سپاه بشگافد از نهیب توچون نار هر حصار
وز سهم آبرنگ حسام تو خسروا آتشکده شود دل را یان گنگبار
از جمع بت پرستان وز فوج مشرکان بانگ و نفیر خیزد روزی هزار بار
گویند باز خاست زجای آن سپید شیر کور از جان باران با شدهمه شکار
کردست عزم آنکه بشوید زکفر پاک مرهند را بضربت شمشیر آبدار
در دست تو بجمله علمها بکند باز آنرخش با دسیرتوو آنگرزگاو سار
وین هردورا بکوشش‌یاری د هند نیز آنرمح جانشکار تووتیغ عمر خوار

از سطوت توشرک بنالد چورعدسخت — وز ضربت تو کفر بگرید چوابرزار
گر در ظفرقوی وشود فتح زورمند — زان بیلک نحیف تووخنجر نزار
گیرد زمین زتیغ همه پاک رود خون — گردد فلک زگرد هوا جمله بحرقار
ای جاه توچومهرزرتبت فلک فروز — وی کف توچوابربیخشش جهان نگار
توسایه خدائی و خورشید خسروان — جز توکه دید هرگز خورشید سایه‌دار
اختر کجا فروزان باشد بنقش مهر — شاهان بتو چه مانندای شاه و شهریار
حقاکه چون توراه ندیدست دورچرخ — والله‌که چون توشاه ندیدست روزگار
دیوان ملک بیش نیابد چوتوملک — میدان ملک بیش نبیند چوتو سوار
درجمله ملک‌برد ترا دایه زین‌سبب — که برکتف نشاندت و گاه با کنار
تاتیغ تیز مادر فتحست روز رزم — گردد بگاه زادن گریان و بیقرار
برزادن فتوح قوی باد تیغ تو — تاهر زمانت فتحی زاید چوصد نگار
بادت خجسته عزم وره نهمت وغزات — کام مراد تو همه حاصل زکردگار
چرخت غلام وعمر بکام وزمانه رام — دولت رفیق وبخت معین و خدای یار

در مدح سلطان مسعود بن ابراهیم

چه‌خوش عیش وچه خرم روزگاراست — که دولت عالی و دین استوار است
سخا را نو شگفته بوستان است — امل را نود میده مرغزار است
هنر در مدو دانش در زیادت — طرب شادان وعشرت خوشگوار است
فراوان شکر ها زیبد که برخلق — فراوان فضلهای کردگار است
سریر دولت و دهیم شاهی — علائی رنگ و مسعودی نگار است
جلالت رافزون ترزین چه روزاست — سعادت را روان ترزین چه کار است
که شه مسعود ابراهیم مسعود — بگیتی پادشاه کامگار است
جهانداری که بردرگاه جاهش — جهان اندر پناه زینهار است
فلک بارتبتش یک تیر پرتاب — زمین با همتش یکمیل وار است
بلا با حزم او عاجز پیاده است — قضا با عزم او قادر سوار است
ز هولش صحن های تفته میدان — بوحشت عرصه روز شمار است
زسهمش پنجه‌ها شرزه شیران — بسستی پنجه و شاخ چنار است

زمانه شهریارا کس نگوید | که جز تو در زمانه شهریار است
ز تخت مملکت را شادمانیست | ز تاجت خسرو و یرا افتخار است
زبان ملک را عدلت عیار است | یمین گنج را جودت یسار است
شب اندر چشم فرمان تو روز است | گل اندر دست انکار تو خار است
فروغ و دست تا بنده نور ست | شکر هیبتت سوز نده نار است
نسیم دولت تو بیز و الست | شراب نعمت تو بی خمار است
محاسب را بیکر وزه عطا هاست | چو خوا هدکرد یکساله شمار است
منجم را ز بهر ابتدا هات | چو بند یشد همه روز اختیار است
بهجا دشمنت گر شیر زور است | علاجش زخم گرز گاو سار ست
به تندی گر حصارش هست خیبر | به تیزی خنجر تو ذوالفقار است
و گر چه هست فرعونی طبیعت | چه شد رمح توشعبانی شکار است
و گر هست او بخلقت عاد پیکر | چو آمد رخش تو صرصر دمار است
فری کینت زگوهر نقش تیغست | که نصرت را بکوشش حقگزار است
بلا در باد آن خاکی سرشت است | اجل در آتش آن آبدار است
خرد هرچیز را ازوی صفت کرد | بگر حمد او گفتن نیار است
وزان شبدیز تندر شبهۀ تو | زمانه پر صدا چون کرهسار است
براق برق چه کز کام زخمش | گنه گاران دین را اعتبار است
سر یسن و سینه او سخت فربی | میان و گردن او بس نزار است
چو نقش قندهار از حسن لیکن | بلای حس نقش قندهار است
دز روین زبانگش پرشکافست | ره سنگین زسمش پر شرار است
شتابش عادتی زاده طبیعی است | در نگش باز جویی مستعار است
زچرخ ارهمرکاب افتد ش ننگست | زبا درا همنان گرددش عار است
هژبری زشت روئی وقت پیکار | همائی خوب فالی روز بار است
بپای دولت آوردت سپر دست | سری کش تن ترانه جانسپار است
چو کافر حمله گان خون هیونست | چو منکر جثه گان سنگی حصار است
روان کوهیست وز جنبان شخ او | معلق از دها در ژرف غار است
دلش بر حرص اغرا عدا وت | سرش در عشق شور کار زار است

میان آبکش فواره او — بجوشید ن چو چشمه پربخار است
بزخم آن عمود خرط کارش — عجب حصن‌افگن خارا گذاراست
شها امروز روز دولت تست — براینسان باد تالیل و نهار است
مراد دین و دنیای توزین غزو — برایند وین دلیلی آشکار است
که این هفت اختر تابان مطیعند — کلاهی را که ترک او چهار است
با پیروزی بر او با طالع سعد — که نصرت خنجرت را دستیار است
همه ابر ست هرچت ره نبرد دست — همه نیرست هرچت رهگذر است
زمین از منزلت زرین بساط است — هوا از لشکرت مشکین غبار است
به خارستانت اندر گلستانست — به ریگستانت اندر جویبار است
ره انجام دل اندر خرمی دار — که روز خرمی ایند یار است
ترا هندوستان موروث گاهست — که از خاقت زمستانش بهار است
بزن بیخی که آنرا کفر شاخست — ببر شاخی که انرا شرک بار است
قیاس لشکرت نتوان گرفتن — که یک مرد تو در مردی هزار است
بنا میزد تواینجا ترک داری — که با چرخش چخیدن سهل کاراست
به پیکانش تف آتش دمنده — به پیکارش دل آتش فگار است
ترا مالیدن شیران بیشه — بدان شیران یغماو تتار است
زتاب تیغ و بانگ کوس امروز — جهان بربت پرستان تنگ وتار است
درخش برق این درسومنات است — خروش رعد آن در گنگبار است
بدین آوازه هر جائی که شاهیست — بغایت ناشکیب و بیقرار است
زفکرت نوش این‌هم‌طعم زهراست — زحیرت روز آن همرنگ قار است
دم اندر حلق آن چون تفته شعله — مژه بر پلک این چون تیز خار است
همه بگذاشته گنجی گرفته — توگریی عابد پرهیزگاراست
گهی درخاک چون آهن خزیده — گهی درسنگ چون آتش قرار است
بگیرش ارهمه درکام شیراست — برآریش ارچه در سوراخ مار است
بپالائی به پولاد زدوده — زمینی کان زدیران یادگار است
بتازی گر زشیران صد مصافست — بیاری گر زپیلان صدقطار است

فتوحت را کـه خواهد بـرد امسال | نموده فـتـح دست شهـر یـار است
همی تـا مـرکـز طبعـی سکـونست | هـمـی تـا گنبد والـی مـدار اسـت
کمـینـه کـار سازت آسمـانست | کهنـه کـار دارت روزگـار است
مـرادت‌را زملـک دهـر هـر چیز | کـه تـوخـواهـی نهاده در کنـار است

اشعار مدحیهٔ شاعران مآخذ خوبی محسوب میشود که اندرباب افسران بلند پایه وسالاران نظامی ونامهای شان که به القاب متعددی چون امیر، سرهنگ یاسپهسالار یاد میشده‌اند. معلومات وگزارش ارائه نموده است، ولی شگفت انگیزاین است که دربین این نامها اسامی مشخص افسران ترکی خیلی کم است، درمقابل نامهای ایرانی مانند بهرام، ماهو (Mahu) وکیکاوس(۳٤) یا نام‌های اسلامی مانند محمد بن خطیب هروی والی سند، محمود روباهی، محمد بن فرج نوآبادی وتعداد زیادی اعضا واحفاد خانوداده شیبانی (اندرمورد اعضای خانـواده شیبانـی بصفحات بعد رجوع شود) مانند نجم الدین وعمادالد وله سرهنگ محمدبن علی نیز ازجمله اسمای اندکه میان افسران غزنوی معمول بوده است. (۳۵) را ست است که عثمان مختاری را بنام امیر عضدالدین لاچین (لاچین یعنی بازشکاری) خازن سروده است، گرچه واضح نیست که این افسر ترکی درقوای نظامی غزنوی خدمت کرده باشد، مسعود سعد شهری را بنام سلیمان اینانج بیگ(Sulaiman InanjBeg) عنوان نموده، وابوالفرج رونی قصیده یی درمدح امیربدرالدین ایازالملکی (این نام بااسم ایاز معروف کـه در سال ٤٤۹ هجری قمری مطابـق ۱۰۵۷ ـ ۱۰۵۸ میلادی چشم ازجهان پوشیده واز غلامان سلطان محمود بوده است التباس نشود) دارد وجوزجانی مینگارد که حاجب طغان تگین درراس نیروهای مهاجم غزنوی به امتداد گنگا حضور داشته است، که در دوران سلطنت مسعود بن ابراهیم تا حدود دو آب نفوذ کرده بودند . (۳۶) بعد ها احتمال دارد عساکـر ترکـی نژاد بااولاد آنان بارو بکاهشـی گزار دن مفکوره ترکـی بردن ، اسما ی ترکی را ترک گـفته یا اینکه در اثـر قـطع رابطه مستقیم غزنویان با صحاری آسیای مرکزی تعداد ترک ها در قشون غزنوی کاهـش اختیار نموده ، و لذا نا گزیر در قشون غزنوی تاجیک ها ، افغان ها و مسلمانان هندی بحیث افسر ان بلند پایه سهم گرفتند.(۳۷) نقش چشم گیر پیلان جنگی درکار زار که درسازمان نظامی غزنوی از همان آغاز نقش قابل ملاحظه یی را ایفا نموده، (۳۸) توجه خلاق شـعری نویسندگان را معطوف داشته است. بگونه مثال مسعود سعد چندین باردراشعار خود به روشنی ازجنگ های خطر ناک فیل درجنگ های هندوستان سخن رانده ودر یک شعر دیگر از ناچخ (تبرزین) سلطان وصف میکند که در فصل اول ازآن یاد آوری شده است. ناچخ ازسلاح های دلخواه ودوست داشتنی فرخ زاد بود .(۳۹)

III

فتوحات ابراهیم در هندوستان وغیره

در مورد بررسی فتوحات ابراهیم در هندوستان صرف به یک عبارت مناسب ضبط شده درمنابع اساسی تاریخی بر میخوریم وآن هم کتاب ابن الاثیر است، که درتحت وقایع سال ۴۷۲(۱۰۷۹-۱۰۸۰) بررسی عمومی فتوحات ابراهیم درهندوستان را داخل نموده وآنهم چنان چه خودش گریدبه دلیل که نخستین واقعه درهمین سال اتفاق افتاده (۴۰) واما این موضوع که ابراهیم بعد ازانقضای بیست سال سلطنت به هند سوقیات نموده غیر قابل فهم است وابن الاثیر معترف بوده که از فتوحاتابراهیم درهند برای اوکه در عراق تاریخ خود را مینوشته معلومات زیادی حاصل نموده است ، واز جانب دیگر تاریخ نویسانی چون عتبی که در دربارپدرکلانش می زیسته رویدادهای آن زمان رابه نثرمی‌نوشته اند متاسفانه اندرین هنگام وجود نداشته است، تااز دوره سلطنت ابراهیم درهند بررسی می‌نمود. ازگزارش‌ها چنین پیداست که مآخذ فرشته ودورخان هندوومسلمان در باره توضیحات فتوحات ابراهیم درهند را همانا نوشته هـای ابن الاثیر نیز تشکیل داده است.(۴۱) چون گزارشهای ابن الاثیردر ذات خود منحصربفرد است درینجا ترجمه کامل عبارت او آورده می شود.

(سال ۴۷۲ هجری قمری مطابق ۱۰۷۹-۱۰۸۰ میلادی)

ذکر فتوحات ابراهیم فرمانفرمای غزنه درهنـد

ابراهیم بن مسعودبن محمودبن سبکتگین سلطان و حکمروای غزنه اندرین سال به هند هجوم برد. سپس وی قلعه جود* راکه در یکصدوبیست فرسخی لاهور واقـع بوده واز زمره حصارهای مستحکم و تسخیر ناپذیر بحساب میامده است حمله ورشد، این قلعه‌تاآن حد پهنا داشت که گفته میشده درآن تاده هزارمرد جنگی‌می گنجیده است . مردان جنگی از داخل این

قلعه بمقاومت برخاسته و علیه مهاجمان ابراهیم که از بیرون قلعه می جنگیدند مدت زیادی پیکار نمودند. گفته شده که سلطان حمله های متوالی را جهت تسخیر این قلعه براه انداخت، تا آنجاکه رزم آوران اندرون قلعه از شهادت وعزم متین لشکریان ابراهیم درپیکار به رعشه اندر شدند، بناءً برامرمقدرات گرائیده و بتاریخ یازدهم صفر همانسال (سیزدهم آگست ۱۰۷۹ میلادی) به تسلیمی قلعه و ادار گردیدند. گفته شده است که دریکی از حواشی دیگر هند قلعه‌یی وجود داشته که آن را روبال (رودپال) گفتندی ودر قله تپه ای که دامنه‌های آن را جنگل انبوه احاطه کرده بود و بحراز عقب آن جریان داشت واقع بوده است . گزارش هاحکایت دارد که گذر گاه کم عرضی از میان جنگل انبوه که آنهم توسط چندین هزار پیل جنگی مملو شده بود من حیث یک راهیکه ازآن طریق به قلعه‌حمله صورت گرفته میتوانست وجود داشت. قلعه را چندین‌هزارمرد جنگی حراست مینمودند سلطان بابراه‌انداختن‌حمله‌های متوالی وکار بردهای متعدد جنگی برمحا فظان قلعه عرصه را چنان محصورنمود که نا گزیر آنان سر تسلیم فرود آوردند .

در محل دیگری بنام وره نوره مرد مانی می زیسته انـد که گفته شده از نژاد خرا سانی بوده باشند که پدران ونیاکان شان در روز گاران قبل توسط افراسیاب ترک در آنجامستقر شده بودند هیچ زمامداری برآنان حمله ور نشده بود ، مگر ابراهیم بسوقیات علیه آ نان متشبث گردیده نخست‌به اسلام دعوت بعمل آمد دگر از آوردن اسلام امتناع نموده به جنگ متشبث شدند، مع هذاوی درین جنگ پیروزی بدست آ ورد، و به کشتـار بی امسان آنان پـرداخت . آنانیکه فرارکردند در سراسر منطقه پرا گنده گردیدند. وابراهیم در حدود یـکصد هزارزن وطفل شان را دستگیروبعنوان برده بخدمت گماشت. درین قلعه مخزن آبی بود که گفته شده نیم فرسخ عرض و عمق بـی پایان داشته است که از منبـع همین آب افراد قرارگاه وتمام حیوانات می‌نوشیدند و با تمام اینهمه مصارف هیچ کاهشی در سطح آن دیده نـمی‌شد .

هم‌چنین درهند محلی‌است‌که آنرا وره نامند، وآنجایکه‌قطعه زمین‌باریک‌است واقع میان دوباریکه آب. سلطان ابراهیم به آنجا نیز سوقیات نمـود ودر جمادی الاول پس از طی‌طریـق ازلای سراشیبی‌ها ونقاط دشوار گـذار وجنگلهای انبوه بدانجا رسید ومدت سه ماه آنجا بماند لشکریان وی باشدایدو مشکلات سرمای زمستان دست وگریبان گردیدند، مگر تازمـان پیروزی نهایی نیاسودند تا اینکه خداوند (ج) پیروزی نصیب بندگان خود کرد، وسرافگندگی نصیب دشمنان او. سپس بدون آنکه به وی آسیبی رسیده باشد پیروزمندانه به غزنه بازگشت .

من جزئیات کامل داستان این سرقیات را نمیدانم، اما اینقدر مبرهن است که تهاجم آغازین در همین سال بوقوع پیوسته است. وبنا بران من تمام سرقیات مابعد را در توالی همین سال در آوردم.

عبارت واقوال ابن الاثیر واضحاً مبهم وخیال انگیز است، معلومات تاریخی و توپوگرافیکی اندکی را محتوی است. یگانه تشخیص مدلل ومطمئن ازین سرقیات ابراهیم در هند توضیحاتی در باره جود (J.W.d) است که به نظر میرسد اجودان باشد (این منطقه سرقیات در محلی بنام پاک‌پتن نقطه گذرگاه رود ستلج در جنوب پنجاب بوده است که در منطقه مسیر غرب ملتان بجانب دهلی واقع است ودرروز گاران پس از غزنوی ازرا هگذ رزیارتگاه صوفی مشهور سهروردی- فریدالدین گنج شکر معروف بوده است ومورخ یعنی ابن اثیر پیروزی ابراهیم را درین سرقیات در سال ۴۷۲ / ۱۰۷۹ میلادی یاد کرده است. واما درمورد سایر مسایل تشخیص واضحی از محال وتاریخ ارائه نمیتوانیم. در موارد این فتوحات چنین فرض شده میتواندکه دریکی از محالاتی که «وره» وره ذکر گردیده جایی باشد بنام بربین خلیجین واقع بوده کوهساران شمال شرق پنجاب میان ملتقای دودریایی که درانجا نیروهای مهاجم غزنوی باسرمای زمستان مواجه گردیده‌اند.

سال‌های میانه قرن پنجم (قرن یازدهم میلادی) همراه بحرانات متوالی که دران روزگار یکی پی دیگر دامنگیر دولت غزنوی گردید وادوار خیلی کوتاه و موقف بی ثبات وزود گذر دورهٔ فرمانفرمایی سلاطین غزنوی اندرین هنگام لابد برامر پیشروی نیروهای غزنوی تأثیر داشته است. بعد از مرگ مودود هیچ یک از سلاطین دهه های بعد از مرگ سلطان فاتح در هند تبارز نکرد و فتوحاتی از خود بیادگار نگذاشت. گرچه یادداشت شده که در زمان سلطنت عبدالرشید نوشتگین سالار ترکی محلی را بنام نگرکوت یا کانگرا اشغال نمود واین همان محلی است که سلطان محمود آنرا در سال ۳۹۹ هجری قمری مطابق ۱۰۹۹ میلادی به تصرف خود در آورده بود، (۴۲) مگر بعدها راجه های هند آنرا درسال ۴۳۴/ ۱۰۴۳ میلادی واپس گرفته بودند. از روزگار سلطان مسعود بن محمود به بعد دوسلاله مقتدر که عبارت بوده‌اند از دودمان پرمار های مالوا و دودمان قلاچوری تری‌پوری در مادهیه پرادیش امروزی تحت زعامت اولاً بهوجه (درحدود سال های ۱۰۰۰-۱۰۵۵ میلادی) وثانیاً کرنه یا لکسمی کرنه (بین سال‌های ۱۰۳۴ و۱۰۴۲ تا ۱۰۷۰ میلادی) در شمال هند سربر آوردند این راجگان نیروهای غزنوی را از موضع هایشان در شرق پنجاب عقب راندند مگر بعد از مرگ کرنه، دیری نگذشت که باز مسلمانان عملیات تعرضی‌شان را از قرارگاه لاهور از سر گرفتند (۴۳)

لاهور در حقیقت حیثیت مرکز دومی دولت غزنوی را داشته است ، دفاترا داری جهت وارسی از امورهند در همین جای موقعیت داشت،غازیان و علاقه مندان جهاد در همین شهر متمرکز و در آرزوی بدست آوردن غنایم از دارا لکفر بودند. در تعینیات و مقرری های سالاران وکار مندان دولت در لا هور سلاطین غزنه وقت و احتیاط فراوان مبذول مینمودند تا اشخاص مطمئین بکار گماشته شوند ، زیرا همینکه یک مرتبه این قوماندانان با دسته های از قشون نظامی و منابع سرشار مالی در انجا مستقرهمی شدند سپس به اندیشه اغتشاش وخود سری می افتادند. چنانچه ثروت گرد آمده از باج و خراج را جگان هندو، به علاوه غنائیم فاضله از سفربری بنارس درسال ٤٢٤ (مطابق ۱۰۳۳ میلادی) منجربه بغاوت و سرکشی احمدینا لتگین سپه سالار سلطان مسعود در هند وستان گردیده (٤٤)

در فرق از ندرت ار قام تاریخی پیرامون فتوحات ابراهیم اشاره نمودیم ، مگر میتوان اذعان داشت که دیوان شاعران هم روزگار سلاطین غزنوی تا انداز ۀ اندرباب فتوحات ابراهیم و دو فرزندش هر یک سیف الدوله محمود وعلاألد و له مسعود (سلطان آینده) روشنی‌ها انداخته اند، زیرا اندر هنگام پیروزی های فرمانفرمایان غزنوی در معرکه ها این شاعران قصایدی بنام آن زمام داران سروده اند . د. س . گنگولی در گزارش های خود از اشعار مسعود سعد سلمان استفاده وخاطر نشان نموده که شاعر پرروزی های ابراهیم و دستیار والی پنجاب در سال های اخیر زمام داری ابراهیم واو ایل سلطنت مسعودسوم موسوم به ابو نصر فارسی را تجلیل نموده است . (به چگونگی موضوع در دیل توجه شود) (٤٥) ازینکه گنگولی حین نگارش گزارش ها باوجود میسربودن دو دیوان مطبوع فارسی بازهم به متن این دیوان‌ها مراجعه نکرده تا اندازه گزارش های اورا نفی میکند. در عوض وی از تو ضیحات متن انگلیسی سر هنری ایلیت که بخش یا برخی از اشعار مسعود سعد را خلاصه نموده استفاده کرده است . (٤٦) دو شعر نخست این اشعار را ایلیت ترجمه نموده و در دیوانی که بکوشش یا سمی زیورطبع یافته ملاحظه شده میتواند . یکی ازین اشعار بنام ابونصر فارسی مندرج صفحات ١٦٩ـ ١٧٦ وشعر دیگر بنام سلطان ابراهیم درج گردیده ومندرج صفحات ٣٧٠ـ٣٧٣ میباشد .

مدح ابو نصر پارسی

ای یل هامون نورد ای سرکش جیحون گذار — از تو جیحون گشت هامون روز جنگ و وقت کار
عزم تو در هر نخیری آتشین راند سپاه — حزم تو در هر مقامی آهنین دارد حصار
مانده گرداز باره تو خاره را در سنگلاخ — گشته خون از خنجر تو آب در هر جویبار
تاتو نافذ حکم ومطلق دست گشتی در عمل — بیش یک ساعت ندیدند از برای کار زار
در عهاذل مضیق وخودها رنج غلاف — تیغها حبس نیام و مرکبان بند جدار
زان نهنگ کوه شخص وزان هژبر چرخ زور — ز آن هیون ابر سپر وزآن عقاب باده سار
کوه یا مغز کفیده چرخ بر روی سپه — ابر با پر شکسته باد با پای نگار
رودها گویی بروز وبیشه ها مالی بشب — روز های روشن دشمن کنی شب های تار
کرده بدرود وفرامش وعشرت تمام — نه هوای رود سار ونه نشاط می گسار
داستان رزم های تو کند باطل همی — در زمانه داستان رستم واسفندیار
یک شب از دهگان بجالندر کشیدی لشکری — چون زمانه زورمند وچون قضا کینه گذار
در هوا بگداخت ابر از تاب تیغ تو چو موم — بر زمین بشکافت کوه از نعل رخش تو چونار
کوهها در هم شکسته ابرها بر هم زدند — تازیان اندر عنان و بختیان اندر مهار
پویه کردند از ره باریک بر شمشیر تیز — غوطه خوردند از شب تاریک در دریای قار
ابرها بردی زگره اندر هرتند شخ — رود ها راندی زخون اندربن هرژرف هار
گرفتی هرلحظهٔ تا کوفته هرگز بر آن — باد های تیز قوت ابر های تند بار
چون علم های گشاده بند های سبز سرز — باستان های کشنده شاخهای تیر خار
لشکر ما موج رحمت ساخته بر کوهسار — راست چو سد سکندر حصنهای استوار
شخص ها شان برده از خلقت نهاده نار ون — مغزها شان خورده از غفلت شراب کوکنار
آب خورده با هژبران بر سر هر آبگیر — خواب کرده با پلنگان بر سر هر کوهسار
صبحدم ناگه چو تسا تکبیر بگشادی عنان — خاست از هر سو خروش گیرگیر ودار دار
شد حقیقتشان که اکنون را از آن گروه — یک زمان زنهار ندهد خنجر زنهار خوار
بر فرا ز کوهها کردند یک لحظه درنگ — در مضیق غارها ماندند یکساعت نشار
تو در آن بقعت پراگندی بیک نعره سپاه — تو از آن تربت بر آوردی بیک حمله دمار
چاشتگه نا گشته زآن حمله در آن بقعت نماند — یکسر پیکار جوی ویک تن زنهار دار

مغز ها شان را نثاری دادی از برنده تیغ   خان‌ها شان را بساطی کردی از سوزنده نار
سعد ونحس دوستان و دشمنان آمد پدید   چون ظفر کرد از مسیر باد پایان آن شمار
از برای آنکه در پیکار گه روی هوا   پرستاره آسمانی کردی از دو دو شرار
چون‌سمن زاری کند زین پس صبا از استخوان   دشتهائی‌را که‌ازخون کردهٔ چون‌لاله‌زار
ره نوشتی فتح و نصرت یارمندو پیشرو   باز گشتی بخت ودولت بریمین وبریسار
آمد از دهگان سبک پائی که یکجا آمدند   از سوارو از پیاده فتنه جر ئی ده هزار
تو شبا نگه بر گرفتی راه واندر گردتو   بسته جانها و میانها بند گالت استوار
طبع از اندیشه بجوش وجان ازآشفتن برنج   تن زعلت نا درست و دل زفکرت بیقرار
از میازاده بگذ شتی بیک منزل چو باد   نا شده تر تنگهای مرکبان را هموار
رفته وجسته ز هول وسهم تیغ وتیر تو   در کشن تر بیشه شیر وتنگ ترسوراخ مار
ره بریدی و ترا توفیق یزدان رهبر   جنگ جستی وترا اقبال سلطان دستیار
تا گه آمد بانگ کوس را بری ازسیرا   راست گوئی بود نالان برتن او زارزار
توزعین‌تنگ وحرص‌جنگ جوشیدی چنانک   شیرنر شورد زبانگ آهو اندر مرغزار
در میان گرد بانک کوس بونصری‌بخاست   نصرتش لبیک ها کرد از جوانب هر چهار
چون پدید آمد مصاف دشمن پرخاشجوی   تو زجا انگیختی نعره زنان باسی سوار
زیرران آن بادای رعد با تگ برق دو   درکف‌آن‌تارک شکاف عمرخوارجان شکار
برلب دریای کینه آمد ویارید وخاست   رزم‌را ازخنجرابر ازخون سرشک‌ازجان‌بخار
کرد بر دیگرصف رنگین زمین و آسمان   خون چون آغشته روین‌کردچون سودشخار
نیزجان جانرا بخست از هیبت تا بنده تیغ   نیز کس‌کس را ندید از ظلمت تاری غبار
کشته مانده دست برد پرد لان اندر نبرد   ازدوجانب همچرد ست نرد مانده درقمار
خاسته در کوشش ازگر زگران زخم سبک   ساخته در حمله با تیغ تنک تیر نزار
عمرومرگ آویخته‌دریکدگرچون روزوشب   ابروگر آمیخته در یکدگرچون پودوتار
تیغ بران مغز های سرکشان را مشتری   تیر پران عمر های گرد نان راخوا ستار
آتش خنجر پس پشت آب زاده پیش‌روی   توچه‌گوئی‌مرگ دادی هیچکس را زینهار
تیغ هندی چون زخونهای‌دلیران راندجوی   نیزه خطی زسر های سران آورد بار
گشته پران از کف او نیز ه وزوبین وتیغ   در هوا ده تیروار راست درده تیروار

کشته بر کشته فگنده پشته بر پشته نمود   پنج فرسنگ کشیده طول وعرض رهگذار

نوسبک زان آذری کیشان ز بهر کرکسان   دعوتی بس باتکلف کردی ابراهیم وار

یک سوار رزم ساز از پیش تو بیرون نشد   اینست سعی چرخ وعون بخت وفضل کردگار

صابری کان نصرت بر نصر دید از آسمان   سطوتی بنگر نهیب ولشکری دیگر شعار

دشمنی مرگ تلخ اندرسر افگندش گریز   دوستی عمر شیرین دردش خون کرد عار

نه میسر گشتش از ادبار خود ساز نبرد   نه مهیا گشتش از اقبال تو راه فرار

چون مخیر شد میان جستن و آویختن   کرد آب زاده را بر آتش تیغ اختیار

درعزیمت جنگ بودش چون بدید آن رستخیز   درهزیمت خویش راه برزد بآب از اضطرار

آب زاده گردنش بگرفت وچندانش بداشت   تاسبک مالک روانش را بدوزخ داد باد

جان او در انتظار زخم شمشیر تو بود   هرشب آن پتیاره اندر خواب دیدی چندبار

من چنین دانم که او این مرگ را فرزی شمرد   زانکه برهانید او را از عذاب انتظار

زین پس آب زاده راچون خدمتی زاینسان بکرد   از سپاه خود شمر وزبندگان خود شمار

تیرمه میدان رزم ومرسم پیکار تو   آمد وآورد فتح سابری پیشت نثار

درنهان عصیان همی ورزند رایان سله   ورچه ازبیم تو طاعت مینمایند آشکار

این زمستان گرچنین ده فتح خواهی کرده گیر   من بهرده ضامنم لشکر سوی چالندر آر

کمترین بنده‌ت منم واندک ترین عدت مراست   تو بر این عدت مرا بر دیده ایشان گمار

من بتوفیق خدا و قوت و اقبال تو   نیست گردانم رسوم بت پرستی زین دیار

تا در قلعه من از کشته بپوشانم زمین   تا لب زاده من از برده بپیوندم قطار

وین هنر بشمر بدیع ازمن که قابل طبع من   هر هنر کو دارد از طبع تو دارد مستعار

ای زمردان جهان اندر کفایت برده دست   دست بردت شد جهانرا صورتی از اعتبار

شاد باش ودیرزی کامروز بزم ورزم را   آفتابی با فروغی آسمانی بامدار

رستم تاور دگردی حیدر پیکار ویل   از تو تازه نام رخش و تازه ذکر ذو الفقار

ملک ودین را نصرتی کردی که از هندوستان   این حکایت ماند خواهد تا قیامت یادگار

نامجوئی دولت آموزد همی بیشک ترا   نامجوئی را چودولت نیست هیچ آموزگار

بخت تو پیروز باشد برهمه نهمت که او   لشکری دارد قوی ازحسن رای شهریار

تاترازد یک اودرکارکرد این چاشنی است   گوهر اقبال تو هرگز نگرداند عیار

ای فروزان رای ومعطی دست ساکن طبع تو — آفتاب عقل و بحر رادی وکوه وقار
بوم هندوستان بهشتی شد زفر وجاه تو — بددلی و نیستی نابرد شد ازبیخ وبار
آن ظفر یابی بروز جنگ کا هل کفرو شرک — شدز پیکار تو نا قص دوده وابتر تبار
وانشجاعی روزکوشش راکه همچون روزحشر — زلزله از هیبت تو در جبال ودرقفار
وان جوا دی صدر بخشش را که امید جهان — دا رد ازکف تو معشوق حصول اندر کنار
با گل بی رو می جود توجمع سایلان — ایمنند از زخم خار و بیغم از رنج خمار
نا توانان گشته از اقبال تو رستم توان — بی یساران گشته از احسان تو قارون یسار
ازپی انگشت وکفت آفریده ایزد مگر — خامه گوهرنشان و خنجر گوهر نگار
تاهمی پیروجوان گردد جهان از دو رچرخ — پیری او در خزان باشد جوانی دربهار
از جوانی تابه پیری درصلاح ملک ودین — رای پیرت باد با بخت جوانت سازگار
همچنین بادی زدانش درهنرها چاره دست — همچنین بادی بدولت بر ظفرها کامگار
همچنین از شاخهای بخت بارفتح چین — همچنین در باغهای طبع تخم مدح کار
هم بصدرت قصه های زایران را التجا — هم ز نامت نظمهای مادحان را افتخار

ستایش سلطان ابراهیم

همه زمین و زمان خرمست و آبادان — بپادشاه زمین و بشهریار زمان
ابو المظفر سلطان عالم ابراهیم — که روزگار نبیند بحق چو او سلطان
خدا یگانی تو قیع و ذکر او منشور — جهان ستانی نامه ست ونام او عنوان
ز دست فتنه بر آمد برزم او چنگال — بکام مرگ بر آید ز تیغ او دندان
یکی حصاری گیرد چو برگشاد دوچنگ — یکی سپاهی خاید چو باز گرد دهان
بگرید آنکه خلاف خدا یگان خواهد — که کار نامه بی مغز را یکی بر خوان
نگاه کن که چه بر خویشتن بپیچد ازوی — چگونه روی بدو داد محنت وحرمان
بر اه مرکب او برد پیر لاشه خری — زچوب کرده رکاب وز لیف کرده عنان
همه فراغت او آنکه گرم خفتی شب — همه تنعم او آنکه سیر خوردی نان
لباس خویش پشم وبساط نرمش خاک — سلیح و آلت خاشاک و خون او انبان
بفرو دولت و اقبال شهریار اجل — بقدر ورتبت بگذاشت تارک از کیوان

چو یافت ازملک شرق زور وزهره شیر — بدو سپرد ملک مرغزار هندوستان
زرزم جویان دادش چهل هزار سوار — چو تیغ آخته قدو چو نیزه بسته میان
ولایتی که بدو داد خسرو عالم — هزار رای فزون بود در نواحی آن
بطول برد ز مهپاره تا بآسا سرو — بعرض بود ز کشمیر تا سیستان
چو مار پیچان بودی زحد تیغش رای — چوبرگ لرزان بودی زنوك تیرش خان
چو از قبایل نسبت همی بشیبان کرد — شدند بر فلک از مفخرش بنی شیبان
بدانسپاه و بدانخواسته فریفته شد — بگشت در سر بیهوش و مغز او عصیان
بنیم ساعت کفران زهرچه نعمت داشت — تهی نشاند ش آری چنین کند کفران
بپایها بر بندی شد ش دوال رکاب — بگردن اندر طوقی شد ش زه خفتان
طلوع بودش چون نجم ونجم نام دلیست — غروب با شد آری پس از طلوع بدان
بقرب خسرو شد محترق چنین باشد — هر آنستاره که آفتاب کرد قران
کدام حصن زهند اوحصار خواست گرفت — که نه بدولت سلطان برو شدی زندان
نه پند بودش از حال قتلغ بیرون — نه عبرت اوفتاد او را از یبخبر دبمیان
نه از استادن یاد آمدش که در سنور — چه ره گرفت چو اصرار کرد بر طغیان
زراجه پیران ووزرایکان چه لشکر داشت — برآن حصار برافروخته چو چرخ کیان
چو فوجی از سپه شاه رویداد بدو — همه نشاط وی اندوه گشت و سود وزیان
شدش فرامش از بویه لباح ودمن — فرو گرفت به نیرنگ وتنبل ودستان
همی بقوت گردن فراخت همچون شیر — همی بکوشش آتش فشاند چون شعبان
غریو مرکب خسرو چو گرد حصن بتاخت — گرفت سخت گریبان او خذلان
سعادت ملک او را فرو کشید رحصن — به غل دو دست وهمیخواست زینهار امان
شکوه شاه نجم کرد چون کمان پشتش — گاوی او بزه اندرکشید همچون کمان
زنورو ساده نه محکمتر است فرهنده — کزین دو جای حصین تر نبود در گیهان
خیال آنرا گردون نکرده بود قیاس — سپاه آنرا گیتی ندیده بود کران
نه در دیارش بادی وزیده از اسلام — نه در زمینش بوئی رسیده از ایمان
چو رایت ملک آنجا بگاه سایه فگند — زنای دوکب عالی نجاست بانگ وفغان
سری نبود که آن را نبود هوش وخرد — تنی نماند که آن را نخست جان وروان

خدای عزوجل نصرتیش داد که چرخ — بخسروان گذشته نداده بود نشان
هزار بتکده هریک هزار ساله فزون — سپاه خسرو کردش بیک زمان ویران
دگر فتوح ملک باد چون توانم کرد — که عاجز است ز اوصاف او نیان وبیان
بگویم اکنون زان جمله مختصر لختی — که نیست قادر اندیشه در تمامی آن
زفتح بود نکرده یکی بنظم آرم — حقیقتست که افزون نبود ز صد دیوان
عمر چو دید که آمد سپاه خسرو شرق — بتاب آتش سوزان و زور باد وزان
ز گردایشان خورشید و ماه گشته سیاه — ز بار ایشان ماهی وگا و گشته گران
در آب جست چو ماهی از آنکه آنست او — که تیغ خسرو مرگست ورستاز ونتوان
زبهر جنگ ملک مرکبان چوبین ساخت — نهنگ وار درافگند شان به آب روان
نشسته در شکم هر یکی دویست سوار — بزیر ایشان آن مرکبان برآب ستان
بر آب کشتی خسرو روان چو کشتی نوح — زمین گرفته ز شمشیر تیر او طوفان
جوشد زمانی اندرمیان آب جام — فروخت آتشی ازخون وجان شرارودخان
در آب غرق عمر با سپاه چون فرعون — ملک مظفر گشته چو موسی عمران
عدو شکسته و سحرش فرو خورده — بدست شاه جهان آنحسام چون ثعبان
زفتح غورو وزحال محمد علاش — چه شرح دانم دادن بصد هزار زبان
چو صعب حصنی وافراخته حصاری داشت — که بود کنگر باره اش گذشته ازسرطان
چو کوه شهلان آسوده بود از جنبش — چو چرخ گردان بیباک بود از حدثان
نه از فراخی پهنای او برون شد باد — نه بر بلندی بالای او زده باران
چو قصد کرد به پیکار رزم او خسرو — چو حلقه بست سپه گرد آن حصار کلان
ز بسکه خون راند آنجا سپاه خسرو گشت — جبال غور همه بر شقایق نعمان
نه دیر دیدند او را سرا ثیان ملک — بپالهنگ کشان پیش خسرو ایران
خدای داند تا از خزانه های ملوک — ازان حصار چه برداشت شهریار جهان
زهی بدولت ملک توچرخ کرده زمین — زهی به نصرت وفتح تودهر کرده خمان
نه بسیر ضای تو اختر همیکند تأثیر — نه بی هوای توگردون همیکند دوران
کدام کار که رایج نبودت از گردون — کدام کارکه حاصل نگشت ازیزدان
کدام شاه است از شاهزادگان بزرگ — که اوبنوسید آن فر خجسته شادروان

همیشه تابود اند ر زمین ضیا و ظلام	همیشه تا رسد اندر جهان بهار وخزان
چو آفتاب بتاب وچونو بهار بخند	چو روز گاربگر دوچو کوهسار بمان
بیزم بنده نوازو برزم خسروبند	بجود گیتی بخش وبه تیغ ملک ستان
خدای عزوجل مستجاب گردا ناد	بخیر دعوت مسعود سعدبن سلمان

نویسنده در چکامه نخستین از یک شبیخون برهبری (ابو نصر پارسی بر جالندر یا چالندر (یعنی جلندر واقع در کوهپایه‌همالیه شمال شرقی پنجاب یعنی منطقه‌ایکه قبلاً درسال ۴۰۸ هجری قمری مطابق (۱۰۱۷-۱۰۱۸ میلادی) توسط ایتگین‌سالا ر سلطان محمود ویک لشکر غاز ی آمده از پار دریا (ماوراء النهر) مورد حمله قرار گرفته بود (۴۷) یاد آوری میکند که این سالار غزنوی از محلی بنام دهگان براه افتاده بود وبه هنگام شبخون خود درینجا یکی از زمام داران این محل را مقتول وآن جارافتح نمود. ایلیت وگنگولی نام این زمام دار را سایر سمبرا (Sair Sambra) ضبط کرده‌اند مگردرمتن یاسمی طورساده سایرا ضبط شده است . (۴۸) در شعر دوم مسعود سعد به وصف ابراهیم ورهبری و سفر بری‌او درجایی پرداخته که ایلیت و گنگولی آنرا تبرهنده (شاید سرهند واقع در ایالت سابقه پتیاله در پنجاب شرقی به پیشنهادا یلیت) وبوریا، در کنار دریا جمنا در ناحیه امباله‌خوانده است .

در اثر این سوقیات راجه محلی درین محل مقتول و سپس یکجای با قشونش در دریا غرق گردیده است بااین وصف‌متن چاپ یاسمی‌مطالب موثقی درینباره بد ست نمیدهد درین اثر به عوض اسم تبر هنده کلمه فرهنده وبه عوض‌اسم بوریا ب.و.د. (شایدنکرده) جاب توجه میکند . (۴۹) بین اسمای محالا تیکه ابراهیم درانجا بفتوحات دست زده با آن اسمهای محالا تیکه در عبارت ابن الاثیر آمده ودر فوق ترجمه گردیده است درمتن یاسمی توافق دیده نمیشود ؛ وچون متن یا سمی دیوان مسعود متن غیر انتقادی است ، لذا محض‌بابررسی نسخه های دیوان توأم با معرفت توپوگرافی شمال هند ومعلومات ازسیاست داخلی سلاله های هند وموقع میدهد که بتوانیم از گزار شهای دیوان مسعود سعدویا از ابن الاثیر درمورد فتوحات ابراهیم درشمال هند معلومات مهم استخراج نمائیم . در حال اکثر استنتاج های گنگولی خیلی نظری میتواند بود (۵۰)

استفاده از آثار نویسندگان محلی هندی اندر باب این گز ارش ها نیز عاری از معایب و دشواری نیست. زیرااین‌منابع نیزکاستی های‌دارندچون عدم توضیح تاریخ دقیق ، عدم

تشخیص و توضیح مقام و مناصب مسلما نان مهاجم مانند تر شکاها وهمیراها (درمورد این اصطلاحات در ذیل مراجعه شود (واستعمال اصطلاحات مبهم وپیچیده وذکر نکردن اسمای زمام داران و افسران مسلمان . بدین ترتیب شاید شرتـه شرما در مقایسه خود که ماتنگه ها یا ملیچ های ذکـر شده در اخبار زبان سنسکریت از قلم پرتـریـرا راجـه و یجه یه با حمله نیروهای مسلمان که در روز گاران ابراهیم محلی از شرق را حیوتانه را مورد تاخت و تاز قرار داده و در جریـان حمله شان چاهـه مانـه زمام دارشا کمبهری ، یعنی دو ابهراجـه سوم مقتول وبه پریت و پیاله نا دول تهاجم بردند حق بجانب بوده باشد ؛ لاکن متن‌سنسکریت خود در ارائه این مطلب‌مبهم‌است واتکای شرمابرتاریـخ فرشته (بامعلومات‌یکه از ابن الاثیر یااز مأخذ او منشاء گـرفته (بمنظور ا رائه سال ۱۰۷۹ میلادی به حیث سال فتوحات ابراهیم بـکلی نادرست است . (۵۱)

سال ٤٦۹ هجری قمری مطابق ۱۰۷٦ میلادی ازجمله یکی‌از تاریخ های مستندو موثق مینماید که درین سال ابراهیم سیف‌الد وله محمود را بنابر شهامت وشجاعتی که او از خـود در جریان پیکار هایی هند بروز داده بود بـه حیث والی هند مقرر نموده مسعود بمناسبت گرامی داشت انتساب سیف‌الدوله محمودبمقام والی‌گری (دارالحکومگی) هنداین رویداد را طی قصیدهٔ زیبایی تهنیت‌گفته وبه شرح القاب وخلعتهای که سلطان درحق این شهزاده مبذول نموده‌پرداخته‌است. ازهمین‌شعراست‌که سنه ٤٦۹ بحساب ابجدازان استخراج‌میشود.هکـذا از ابوالفرج رونی‌نیزقطعه شعری بیادگاراست‌که طی‌آن ازین رویداد تجلیل‌بعمل آورده‌شده است. (۵۲) مسعود سعد درهمین دوره خد متگذاری اش باشهزاده محمود ازمرحمت والطاف باز افتاده وسلطان ابراهیم اورا در قلعه نای باز داشت نموده که ده سال به در از آکشیده است . از شـواهـد رویـداد هـا چنین پیداست کـه ارتباطات مسعود بـا شهزا ده محمود موجبات باز داشت اورا در قلعه نای فراهم آورده است : ز یرا به این ارتباط نظامی عروضی گفته که شایعات زهر آگین به سلطان مواصلت مینمود‌ه که‌محمود فرزندش‌با ملک شاه سلجوقی ار تباطات خائنانه قایم داشتـه و تمایل پیوستن با سلجـوقیان را دارد . طبقاً ابراهیم شهزاده محمود را همـراه با دستیاران وی بـاز داشت و در قلعـه نای زنـدانی نمـوده است . مراجع تاریخی هیچ یک از همچو اتهامات مشکوک علیـه محمود تـذکـر نـداده و همه در مورد موضوع اتهامات وارده بر محمود سکوت‌اختیار نموده اند، واما اینکه چطور ازمنصب والی

گری هندسبکد وش گردیده وچراوی نتوا نسته بعوض پدر درسال ۴۹۲ (۱۰۹۹ میلادی) به سلطنت رسد و اینکه سرنوشت چه بازی های را در زندگی او پیش آورده معلومات در دست نیست، لاکن بعید بوده نمیتواند که پیروزی های محمود در هند انگیزه یی را جهت نا فرمانیهای وی از هدایات و دستور سلطان بار آورده باشد، زیراهمچو اتفاقاتی قبل برین چندین مرتبه صورت گرفته بوده است . قزوینی از لحاظ انعطا ف نا پذیری سلطا ن در برابر مراجعهٔ آنانیکه رهایی شاعررا التجا مینمودند به مجرمیت ودست داشتن مسعود سعددر ین توطهٔ هانظر داشته ، گرچه وی گزارش های نظامی عروضی را که تقریباً تمام این رویداد ها در سال ۱۰۸۰/۴۷۲میلادی واقع شده صحه نمیگذارد ومدعی است که این رویدادهادرسال ۱۰۸۷/۴۸۰ ۱۰۸۸ میلادی بوقوع پیوسته است حتی در واقعیت امر هر آن چه که ما راجع به پیکار های محمود در هند مرکزی و در منطقه ایکه اکنون بنام اتار پرادیش موسوم است می دانیم و در ذیل پیرامون آن سخن رفته حتی همین تاریخ هم بایدتاجایی پیش از وقوع حادثات بوده باشد.(۵۳)

مسعود سعد اشعاری سروده است که از جمله دو شعر وی اندرباب پیروزی های شهزاده محمود در آگره است وچنین گفته شده است که درسنه های ۱۰۸۶/۴۷۹ و۱۰۷۰/۴۸۳ میلادی شهزاده محمود قشون متشکل از چهل هزار غازی سواره نظام (اگر این شماره را قابل قبول بدانیم) را تا قلب او تار پرادیش سوق نمود. قشون شهزاده محمود به هنگام مواصلت به اوتار پرادیش بر راجه جیپال حمله نمود (در شعر نخست مسعود سعد جیپا ل همین گونه ضبط شده است) تهاجم آوران برای چندین روز نبردسخت بامدافعان راجه جیپال ازاندرون حصاری در گیر ماندند که از داخل قلعه بر هجوم آوران تیر وآتش می بارید. سر انجام قشون شهزاده محمود فایق برآمد ، و آن قلعه را تسخیر نمودند. به تعقیب عده از حکم روایان دیگر نیز وادار به تسلیم شدند و خزاین وفیل ها را بعنوان تحفه به محمود پیشکش کردند، این فیل ها در قنوج از چندرای (در شعر همین گونه ضبط شده است) پاسداری همی کردند، . (۵۴) نام راجای آگره یعنی جیپال را گنگولی راجه گوپال مربوط به دودمان راشتراکوتا دانسته است ازو به نیکویی یاد میکند . این دودمان بر منطقه یی بنام پنچالـه که از دامنه های چمیا ل پهنا و تا شاخهٔ ساحل راست جمنا گسترش داشت وآگره وقنوج را احتوامیکرده فرمانفرمایی داشتند. ازقراین پیداست که مرکز فرمانفرمایی این دودمان درمحلی بنام ودامایوتا (Vodamautha) یعنی بداون حالیه که دربریلی اوتار پرادیش موقعیت داشته واقع بوده است . (۵۵) گنگولی

چند رای قنوج را همان چند رادیوه‌فرزند مهی تاله از دودمان‌گاهه دوالهٔتشخیص‌نموده‌است. به نظرمیرسد که چندراد یوه با شهزاده محمود روابط حسنه داشته و ازپیلانی که به تصرف و به گونه خراج بدست آورده شده‌بود نظارت همی‌کرد، و به‌منظورگسترش سیطره خود به قنوج که بعد ها گرپاله آنرا به تصرف در آورد از حمایت غزنویان بر خور دار بوده حضور نیرو های غزنوی در اراضی قنوج‌حتماً تشویش قابل ملاحظه‌یی را بار آورده و روابط موجوده سیاسی آنجا را مکدر نمود، که این تیرگی او ضاع موجب انتقال قدرت درقنوج‌گردید که کمی‌بعدتر از ۱۰۹۰ بوقوع پیوست . دربنجااین حقیقت دل چسپ است‌که کتیبه های گاهه ده واله‌ها که‌از ۱۰۹۰میلادی‌به بعد تاریخ زده شده ازیکنوع مالیه‌ایکه بنام‌توروس‌کدنه (Turuskadana) خوانده شده تذکر میدهد،که ممکن است که یک مالیه دفاعی بوده است تا مصارف تها جمات مسلمانان را تکافو بدارد ، ویابه احتمال زیاد عبارت از نوع مالیه‌یی بوده که چند را دیوه بنمظور افزایش تأدیه خراج به غزنویان دربدل کمک آنا ندر بدست آوردن تاج وتخت قنوج بوده است .(۵٦)

اگر شهزاده محمود دراو اخر سلطنت سلطان ابراهیم از منزلت و موقف خود بازمانده (بصفحات بالار جوع شود)در ینصورت ناگزیر باید شخص دیگری عوض وی به حیث والی هند تقر ر یافته باشد ، و این شخص احتمالاً برادر وی مسعود بوده باشد ، بنابرین بعضی از اشعار مدحیه شعراکه به او پیش کش شده باید قبل ازجلوسش برمسند سلطنت‌در۱۰۹۹/٤۹۲ میلادی سروده شده باشد . هنگامیکه برمسند فرمانفر مایی جلوس نمود عضدالدوله شیرزاد فرزند خودرا (سلطان آینده برای یک روز ،۵۰۸-۵۰۹/۱۱۱۵-۱۱۱٦ میلادی) به حیث والی هند مقرر نمود .(۵۷) در همین روز گار بوده که مسعود سعد سلمان از قلعه نای رها گردیده وبه‌حیث یکی ازمقربان شیرزادوعلی الخصوص به حیث یکی ازمقربان قوام الملک نظام‌الدین ابو نصر هبة الله فارسی (۵۸) که یک شخصیت اداری ، نظامی وشاعر بود درآمد (در مورد کار نامه های ادبی وی بصحهات بعد رجوع شود.) (۵۹) در دیوان مسعود سعد اندر باب مدح ابو نصر پارسی یک تعداد اشعار قابل ملاحظه بچشم میخورد. ابونصر پارسی مسعود سعدرا بنا برمعلومات محلی قیمت داری که مسعود سعد من‌حیث یک لاهوری از پنجاب داشته است به حیث حاکم جالندر یاجالندر مقرر داشته است(مسعودسعد دریکی از اشعاش این اصطلاح را قهره وان خوانده است که مسعود سعد سلمان در چندین جای از

اشعارش ازان یاد کرده است. مگر توأم با سقوط ابونصر فارسی (پارسی) بار دیگر ستاره بخت شاعر افول کرد واین بار در مرنج یکی از زندان های هندباز داشت گردید (٦٠)

اندرین هنگام یکی از اهداف عمده عملیات نظامی غزنوی قرار گرفته بود ، ودومین محل فعالیتهای نظامی غزنوی ها (به استثنای درگیری در غرب با سلجوقی ها) غوریکی از مناطق کوهسار صعب العبورناحیت مرکزی افغانستان بوده است ، عمدتا ما از ورای فراورده های تاریخی طبقات ناصری جوز جانی و مأخذ دیگری چون شعر مسعود سعد که در مدح فتوحات سلطان ابراهیم در غور وهند ازوی ستایش شده معلومات حاصل نموده‌ایم .

غور در دورهٔ غزنویان عهداول توسط سلطان محمود ، فرزندش مسعود به حیث یک خطهٔ نسبتاً تحت الحمایه به غزنویان در آورده شد ؛ آن ها در سال ٤٠١ هجری قمری مطابق ١٠١١م ، ٤٠٥ هجری قمری مطابق ١٠١٥- میلادی و ١٠٢٠/٤١١ هردو به غور سوقیات نمودند و دین اسلام را به عوض دین بومی بت پرستی در انجا جاری نمودند و یکی از سران آنجا بنام ابوعلی بن محمد بن سوری از خانواده شنسبانی آهنگران واقع علیای هریرود را به حیث نماینده غزنوی گماشتند . (٦١) هنگا میکه سلجوقیها بر خراسان و افغانستان غربی مسلط گردید ند ، درین موقع غور حیثیت یک منطقه‌حایل را میان دو دولت احراز کرده بود . (غوریکی از مناطق دارای اهمیت سوق الجیشی بحساب میاید که ازداخل آن میتوان به نقاط همجوار تهاجم و تاخت و تاز کرد .) و به نظر میرسد که اندرین‌هنگام‌میان غور و غز نه روابط بر قرار بوده است . از جمله مأخذ تنها فرشته توضیح میدارد که در سال ٤٣٨ هجری‌قمری مطابق ١٠٤٦-١٠٤٧ میلادی مودودسالاربرستگین یکی‌ازافسر انخودرا در رأس قشونی به غور فرستاد تا از فرزند یحیی‌غوری علیه ابوعلی حمایت نمساید . برستگین دژ نظامی ابوعلی را به تصرف در آورد و ابوعلی و فرزندیحیی‌غوری هر دو را به غزنه فرستادند که هر دویشان در غزنه اعدام گردید ند . طبقات ناصری که یکی از ماخذ مفصل و موثق رویداد های‌غور در قرن پنجم (قرن یازدهم میلادی) بحساب میرود هیچ توضیحی از جریان نداده و از فرزند یحیی غوری ذکر نکرده است . بسی امکان دارد که موضوع قتل دوسرکرده غوری توسط مودود یک انعکاس ازرویداد های قرن متعاقب که اند رین هنگام بهر ا مشا ه غزنوی سرکوبی نیروی در حال قیام شنسبانی بعضی‌از خوانین‌این‌سلاله‌را اعدام‌نمرده‌باشد،واین جریان درذیل فصل چار گزارش گردیده‌است.(٦٢)

بهرحال درجه نظارت غزنه برغور درقرن پنجم (یازدهم میلادی (بدون تردید مستقیماً متناسب با نیرومندی و سلطه شخصی هر یک از سلاطین غزنه بوده است؛ یکی ازمأخذ بیان میدارد که غورو غرجستان در دورهٔ سلطنت عبدالرشید و دورهٔ غصب طغرل بصورت کلی ازسلطه وحیطه تصرف غزنویان بیرون بوده است (٦٣) مگر آنگاه که ابراهیم نیرو مندگردید با اغتنام فرصت درصدد حراست برغورافتاد؛ متأسفانه تاریخ واقعات پیرامون برخورد های میان غزنوی ها وغوری ها دردست نیست . امیرشنسبانی ابوعلی ضمن یکی ازدرآویزی های داخلی توسط برادر زادهٔ خود عباس بن شیث بن‌محمدبن‌سوری که تاریخ آن واضح نیست و احتمالاً در نیمه سال های قرن پنجم (یازدهم میلادی) بوده باشد سقوط کرد. عباس یک فرمانفرمای نیرومند و مستبد بود مطلق العنانی وخودخواهی های اونارضا ئیتی‌ها را وسیعاً در غوردامن زد، تا آنجا که‌یکد سته ازسرکرده‌گان محلی ازسلطـــان ابراهیم‌تقاضا بعمل آوردند تا درادور آن منطقه مداخله کند.بناءً ابراهیم با اغتنام‌فرصت با یکدسته ازقشون خرد درانجابه سوقیات دست زد، وبا حمایت‌منافع محلی‌آنجا عباس را سرنگون وبازداشت نمود وبه عوض وی محمد بن عباس‌فرزند ش‌را جایگزین پدرساخت . مسعود سعد طورغیرمستقیم دریکی از قصاید خود از ین سوقیات ابراهیم یاد آورشده، وطی آن ازفتوحات غور وماجرای جانشینی محمدبن عباس (متن یاسمی‌لاش) گزارش‌داده، ازمشکلات ودست نیافتن به دژنظامی‌عباس وازتکالیف‌نظامیان مهاجم‌به‌این دژبیانات ارا ئه نموده است . هکذا گفته شده که اندرین‌هنگام سرائیان غزنوی در خط مقدم نبرد بوده‌اند که طی این‌کارزار بدانسان خون هاریختانده شد که گویی کوههای غورمملوازگلهای رنگین شده باشد .((٦٤) جوزجانی محمد بن‌عباس را نسبت تقوی وحس بشردوستانـه ، اوصاف نیکوو مخالفتهایش علیه استبداد پدرمدح کـرده وافزوده است که محمد من‌حیث یک د ست نشاند ه وتحت الحمایـه ابراهیم به اووفاداربوده وبالنوبه برای ادای احترام به غزنی همی‌آمد وطورمنظم خراج معینه رابه غزنویان می‌پرداخته است (٦٥). اینکه تا چه حدوحدود غزنوی هابرتمام غورنظارت داشته اند واین نظارت آنان ازقلمرو شنسبانی‌متمایزشده،باشدمعلوم نیست ؛ جوزجانی‌من‌حیث‌یک مورخ‌رسمی‌سلاله‌غزنوی سعی‌بران داشته تاحرزه نفوذ واهمیت‌سلاله غوری رابرجسته بنما یاند،مگربسی‌امکان دارد که تا او ایل قرن ششم (دوازدهم میلادی) غور از نگاه سیاسی متجزامانده و سران محلی آنجاهرکدام‌طور جداگانه‌برهر یک از وادی های آن حراست داشته اند.

IV

ادارهٔ داخلی شاهنشاهی غزنوی

پیرامون ادارهٔ امور داخلی عهد سلطان ابراهیم وخاصتاً اند رباب چگونگی امور سلطنت وی معلومات اندک در دست است. درین جاجهت آگاهی ازچگونگی سیستم اداری عصر ابراهیم ناگزیریم سیستم اداری دورهٔ سلطنت محمودرا ورق بزنیم که بیهقی به تفصیل ازان سخن رانده است، ودرپرتوآن تاحدودی به‌کم وکیف اداری دوره سلطنت ابراهیم پی ببریم(٦٦)

در دوره ابراهیم حوزه عملکرد و اقدامات اداری نسبت به روز گاران عهد اول غزنوی که دران هنگام غزنه به حیث مرکز و پایتخت دولتی از لاهور تاهمدان پهناداشت ، ودرین‌هنگام‌آن وسعت نمانده بود محدودشده بود،گرچه‌شبکه اطلاعات داخلی وسیستم برید و اشراف عین همان موقف قبلی خود را درداخل دستگاه دولت حفظ کرده بود، زیرا از طریق‌همین شبکه اطلاعات وسیستم خبررسانی ارتباطات مرکزامپراتوری با سرزمین های افغانستان شرقی وواحه های‌شمال شرقی‌هندتأمین میشده است؛فخرمد برگفته که تعداد زیادی ازصاحب بریدان سرانجام مناصب ومقامات وزارت را بدربارسلطان احرازنمودند،یا اینکه کرسی‌های عالیه وزارت‌خانه هارا اشغال‌کردند.(٦٧) ازهمین مولف حکایت شده که‌شریف - ابوالفرج صدیقی خزانه دارد معتمد ابراهیم سالانه از نواحی مربوط دولت دیدار بعمل آورده وازچگونگی جریان امورمطلع میشده است،اویک سال درمیان نخست اززمین‌داورو بست و سپس از طریق بلوچستان وارد ملتان و پنجاب و واپس به غزنه باز میگشته است، و سپس درسال متعاقب برعین‌مسیر مگر ازجناح و سمت مقابل مسافرت‌سال پارش از قلمرو امپراتوری دید ار میکرد ه است . (٦٨)

بنا بگفته فخر مدبر شریف‌ابوالفرج دردو این متعددی ایفای وظیفه نموده پدری کا تب ومصنف بوده است و از جهت‌سلطان رضی‌ابراهیم بیست ویک شغل داشت و کندوی استهظار بوی داشت و تولیت اوقاف عینی و سوای ضرب وطر از همه او داشت و سلطان را بروی اعتماد تمام بود وبدان سبب که هم شیر وهم‌دبیرستان قرآن و آداب و خط بود ودر حصاری نای یکجای بودند ودر نشوو نما یکجا بزرگ شده‌بودند چون کد خدای قصرسلطنتی ، حرم و شهزاد گان را متعهد بود ، و هکذ ا رسماً توظیف گردیده بود که از قصر ، تهیه مواد در گدام ها ، بشمول امداد و تغذی فقرا ، سرپرستی از مایملک خانواده غزنوی در اوقاف سر پرست ضرا بخانه و طراز اقمشه ، خزانه دار و محافظ البسه نظارت کند (٦٩) وی تا آن اندازه مقرب سلطان بود که بنابر قولی (به اساس نسخه محفوظ آداب الحرب در دفتر هند به تعداد چهار صد غلام (وبه اساس همان کتاب در موزیم بر تانیه) هفتاد نفر غلامان ترک باالباسهای فاخره اندرتن بخدمت او کمربسته بوده اند ، که یونیفورم و معاش شان مستقیماً از طرف سلطان ابراهیم پرداخت میشده است ، چنین آمده است که در روز گار فخر مد بر یعنی او اخرقرن ششم (دو از دهم میلادی) و اوایل قرن هفتم(سیزدهم میلادی) در غزنه محله یی وجود داشته که آن را کوی زرین کمر ان خواندندی که اند رانجا این زرین کمران رحل اقامت داشته اند . (٧٠)

آمده است که ابراهیم در برابر مشوره اندیشمندانه شریف ابوالفرج اندر باب چگونگی قحطی که در غزنه روی داده بود او را مورد عنایت و الطاف قرار داده است وازین قحطی چنین حکایت شده است :

« حال غزنین به سبب قحط غلا سعری بجای رسیده است که در های خانه بر آورده اندو از شهر رفته بسبب بیغارهٔ ملکشاه نیک اندیشه مند شده ام زود تر غم این کار بخورو این اندیشه از پیش خاطر من برگیر که‌جمله اعیان وار کان دولت اتفاق کرده اند که تدبیر این کار تو‌توانی کرد در حال خدمت کرد و گفت پادشاه‌اسلام بفرما ید تا شب‌را منادی گران براسپ و اشتر سوار شوند و جمله شهر وبازار ها ومحلت‌ها منادی کنند که بفلان‌محلت که کندوی نهنگ است فردا جمله علافان وطباخان حاضرآیندتا هرکس را بر اندازهٔ او غله‌داده شودو سلطان بفرمود تا دویست سراسپ و اشتر بمنادی گران دادند تا در شب جمله شهر را اعلام دادند و چنین گفتنددر ان و قت در غزنین شش‌هزارطباخ و شش هزار علاف بوددیگر ،

روز بفرمود تا هزار کیا نکش حاضر شدند هر طباخی و علافی را ده گان ده گان خروار غله هر روز بدادند تا دکان های طباخان و علافان بر کار شد و نان در شهر فراخ گشت چنانکه بامداد منی نان به هفتاد درم بود نماز شام پنجاه درم شد و دیگر روز بسی درم شد و دیگر روز بهفده درم باز آمد چون ازین حال سلطان را خبر شد سر بسجده نهاد و خدای را حمد و شکر گفت که در خدمت من مردیست که چنین دل نگرانی از پیش خاطر من بگرفت و مرا ازین اندیشه بزرگ بیرون آورد درحال بفرمود تا جماز گان و سواران مسرع را بهرطرف بفرستادند تا سه روز راه و چهار روز برفتند و رفتگان را باز آوردند و شب آدینه دیگر بر بام قصر رفت و حال شهر را مطالعه کرد هم چنانکه در قدیم الایام بود بدید نیک شاد گشت دیگر روز شریف ابوالفرج را بخواند و بسیار معذرت کرد و عاطفت فرمود و گفت کاری کردی که بر روی روزگار یادگار ماند اکنون متهم در حق تو تربیتی فرمایم که بر روی روزگار یادگار ماند بهر شغلیت تشریفی دهم و بیست و یک شغل را بیست و یک بار خلعت فرمایم شریف ابوالفرج خدمت کرد و گفت خداوند عالم را عاطفت و تربیت بسیار است و بنده پیر شده است طاقت چنین تربیت ندارد ، اگر خداوند عالم را مرا داینست هر سه شغل را یک تشریف فرماید ، براین جمله قرار گرفت و دیگر روز هفت بار تشریف فرمود بامهد و مرقد و طبل و علم و پیل و سپر و ناچخ و علامت هر بار که تشریف پوشیده بخانه آمدی و بنشستی حاجبی بیامدی که خداوند عالم میخواند باز بخدمت رفتی و تشریف یافتی هم بر آن جمله که بار اول یافته بود تا نماز دیگر هفت بار تشریف پوشید و نواخت و تربیت فراوان یافت واز وقت آدم علیه‌السلام تا این روزگار هرگز هیچ پادشاهی هیچ خدمتگاری را در یک روز دو تشریف نداده است و هم ندهد . » (۷۱)

غیر از آثار داستانی تذکرات عدیده اندر باب بلند پایگان و وزیران ابراهیم در آثار چون آثار الوزرای ناصرالدین کرمانی ، سیف الدین عقیلی و خواند میر و در کتب تذکره ادبی لباب الالباب عرفی که یک بخش مخصوص اندر باب وزیران ومردان بلند پایه دولتی که در عین زمان شاعر نیز بوده اند در یافت شده میتواند . اشعار مدحیه وبعضی اوقات ،متن و محتوای اشعار یکه در دیوان شاعران این عهد وجود دارد در مورد کار مندان دولتی زمان ابراهیم معلومات ارائه میدارد . احتمال دارد نگارنده یی از همه اول این نکته را که در دورهٔ غزنوی عهد اول فرزندان و نواده های کار مندان بلند پایه دولتی یکی بعد دیگر همان مقامات

و مناصب عالیه دولتی را نیز بعهده گرفته اند یاد داشت بدارد ، بدین مفهوم که دردوره غزنویان متأخر نیز فرزندان و بازماندگان ما موران بلند پایه دوره محمود و مسعود همان عهده‌های بزرگ دولتی را بعهده داشته اند . این گونه شیوه برخورد و توظیف کار مندان عالیه دولتی در رشته های تخصصی یکی پی دیگر درین روز گار ان یک عمل کاملا طبیعی نگریسته میشده است ، چه آراء عاماً پذیرفته شده درقرون و سطی اسلامی بر این اصل استوار بود که مهارت در کار ها وفهم و تبحر دریک رشته خاص در وجود یک فامیل شکل موروثی دارد چنان چه شغل جمع آوری مالیات ، یا وزارت مالیه و هکذا و ظیفه رئیس الوز را را متوالیاً به فامیل های که سوابق چنین وظایف را داشتند همچو وظایف به اولاده های شان نیز انتقال و سپرده می‌شده است .

ناصرالدین کرمانی ومأخذ متکی براو اسم سه کارمند بلندپایه راکه در دربار ابراهیم سمت وزارت داشتند فهرست نموده‌اند. درین فهرست اسماء از ابوبکربن ابی صالح ذکررفته که او در زمان سلطنت فرخ زاد عهدهٔ وزارت داشت و در زمان ابراهیم نیز درعین سمت مشغولیت داشته است (به فصل اول رجوع شود) مگر او بوسیله سالار ترک وغلامان قصر بقتل رسیده است . شاید ابراهیم اندرین هنگام به تازگی پادشاه شده بود که هنوز هم متکی بحمایت رهبران نظامی که وی را بقدرت رسانده بودند بوده لذ اندرین هنگام از محافظت و دفاع وزیر خود نا توان بوده است . اسم وزیر دومی درین فهرست ابوسهل خجندی یاد گردیده که از زمان سلطان مسعودبن محمود سمت منشی دوایر مرکز را متعهد بود، لاکن ازنظر افتاد وابراهیم اورا نا بینا ساخت.

درپایان باید گفت همین مأخذ از عبدالحمیدبن احمدبن عبدالصمد شیرازی سخن بمیان میاورند که در دورهٔ سلطنت ابراهیم مدت بیست ود وسال در مقام وزارت تکیه داشته است و درزمان مسعودبن ابراهیم شانزده سال در مقام وزارت خد مت نموده است. هیچ تاریخی اندرباب آغاز ماموریت این اشخاص ارائه نیافته، ولی اگر چنانچه عبدالحمید قبل از شمول خد مت به دربار مسعود مدت بیست و دوسال را در وزارت ابراهیم پدر مسعود گذرانده باشد، در ینصورت باید درسال ٤٧٠(١٠٧٧-١٠٧٨ میلادی) بمقام وزارت تکیه زده باشد . واما اندر باب اینکه مقامات عالیه دولتی شکل موروثی و از بین احفادو خانواده های رسمی بلند پایه دوره های قبلی گزیده می‌شدند در ینجا گزینش عبدالحمید بمقام وزارت در عهد

ابراهیم و مسعود فرزند او بگونه یک مثال پیش کش شده میتواند ، زیرا چنانکه در فصل قبل مرور گردید احمد بن عبدالصمد پدر عبدالحمید در زمان مسعود و فرزندش مودود مقام وزارت واز منزلت فرق‌وزارت برخوردار بود. در دورهٔ سامانیان ،ماوراء النهر وخراسان این خانواده نیزسوابق خدمت داشته‌است ، روایتها حاکیست که منشأ نسبی این خانواده در غرب ایران جوانه زده است و نسبه شیرازی دلیل آن است و شعری از دیوان مسعود سعد انتساب وی به ذریه عباسیهای بغداد را نشان میدهد که بدین مطلع سروده شده است :

در هوای گنبد امید و هراس — گردش آس هست وگرنه آس
سبز وخرم چو آسی اندر چشم — باز بر فرق تیز کرد چو آس
نه غلط میکنم تو داری تو — فعل الماس و گونهٔ الماس
این چنین آفریده گشت جهان — شغل از انواع و مردم از اجناس
فلک سفله نحس گردد و سعد — خوشه عمر دانه دارد و داس
ای فلک شرم تاکی این نیرنگ — ای جهان توبه تا کی این وسواس
مژه بر پلکم ار شود پیکان — موی بر فرقم ار شود سر پاس
نایدم باک از انکه ایمن کرد — تن و جان من از امید وهراس
خواجه عبدالحمید بن احمد — مفخر گوهر بنی عباس
آنکه او را قیاس وصف نکرد — زانکه شد وصف او محیط قیاس
نیست بی اوجهان جهان چونانک — بی می ناب کاس نبودکاس
رتبت جاه و کثرت جودش — در جهان نه امل گذاشت نه یاس
رای او از فلک نشاند جرون — حلم او از زمانه برد شماس
خنجر آبداده را ماند — آن دل باد طبع آهن باس
ای نبرده ترا خرد معیار — وی نگشته ترا هنر مقیاس
تیر وهم توکز کمان بجهد — نجم برجیس باشدش بر جاس
تیغ رای تو خود سپر نکند — گرچه چرخ فلک شود پر آس
در شب نقش و انجم معنی — در کف تو فلک شود قرطاس
روح را لفظ تو لطیف سخن — چشم را خط تو ابدید نعاس
ای زنعت تو عاجز و حیران — وهم حذاق و فکرت کیاس

از امارت دل ترا است غذا / وز وزارت تن تر است لباس
گر زوسواس خیزد اصل جنون / بجنون میکشد مرا وسواس
دل من تنگ کرد و مظلم کرد / وحشت آز و طلعت افلاس
روز چون عندلیب نالم زار / همه شب چون خروس دارم پاس
کرد گردون ز توزی و دیبا / کسوت فرش بشال وپلاس
چون قلم از دم و نزار و نوان / اندرین روزگار چون انقاس
با چنین حال و هیأت و صورت / باز نشناسدم کس از نشناس
شغلم افزون زشغل غواصی است / روزیم کم ز روزی کناس
نیست چون من کس از جهان مخصوص / باللیات من جمیع الناس
همه انفاس من مدایح تست / زان همی زنده داردم انفاس
جز سپاس تو نیست برسر من / آفریننده را هزار سپاس
بشنوم نیک وبد ببینم راست / منم امروز مانده در فرماس
تو شناسی همی که شعر مرا / نشناسد تمام شعر شناس
بر زر مدح نفکنم حملان / دیبه نظم را نیافم لاس
از توقیمت گرفت گفته من / نه عجب زر شود زمهر نحاس
فرق کن فرق کن خداوندا / گوهر از سنگ ودیبه از کرباس
مادح خویش را بعدل ببین / بنده خویش را بحق بشناس
متنبی نیکو همی گوید / باز دانند فربهی ز آماس
این قصیده که من فرستادم / دل وجان را بدوست استیناس
بوی از وی یافت طبلهٔ عطار / شکل از و برد کلبه نخاس
ماه را تا بدل شود هر ماه / شکل سیمین سپر بزرین داس
چرخ گردان بود بهفت اقلیم / جسم کوشان بود به پنج حواس
همتت را چو چرخ باد علو / دولتت را کوه باد اساس

این ادعا بازهم در کلیه سیدحسن شاعر در بار بهرامشاه انعکاس یافته آنگاه که در دربار به ذکر شرح وبیان ابوالمجا سن عبدالصمد (ظاهر[؟] اشاره به عبدالحمید است) می پردازد وی

راز گوهر عباس میخواند . (۷۲) تبحر او در منصب منشی و سیعاً مدح گردیده است ، کرمانی ودیگر مآخذ متکی براوشعری از سروده های ابوالفرج رونی درین موضوع را که گویی ورد زبانها بوده بدین گونه نقل میکند:

ترتیب ملک و قاعده حلم ورسم وداد — عبدالحمید احمد عبدالصمد نهاد
رایش بمشرق اند ر جرمی منور است — خورشید ازو براید هر روز بامداد
بی حلم او بطبع بپرد چو باد خاک — بی امراو ز جای نجنبد چو خاک باد
عقل او ستاد اوست ولیکن کفا یتش — بگذشت از انچه حاجتش آید باوستاد
زو بختیارتر بفلک بر فلک نبود — زو نام دارتر بجهان در جهان نزاد
برخاست بخل وخواست که باجود برزند — چون دست اوبدید زپای اندراوفتاد
بنمود خاصیت بهرکف راد او — ابرا ز هوادر آمد و باران در ایستاد
یارب گشاد دار همه سالـه کار او — چونانکه کار غزو بشاه جهان گشاد
این غزواین بزرگی این جاه و ین جمال — تا چرخ پاید اربود پایه دار باد . (۷۳)

مسعود سعد سلمان اند رمدح او در زندان اشعاری سروده و شفاعت وی را نزد سلطان در رابطه به بازداشتش جویا شده است.چارقصیده ایکه در مدح عبدالحمید سروده شده در دیوان مسعود موجود است (۷٤) بنابقول کرمانی عبدالحمید در آغازسلطنت بهرامشا چشم از دنیا پوشیده (کمی بعد از ٥١۲ / ۱۱۱۸ میلادی) و جام شهادت نوشیده است. ممکن است تصور شود که اوچون یکی از اشخاص نزدیک ملک ارسلان ، سلطان سابق بوده و بهرامشاه از همین نگاه زمانیکه در تصفیه دستیاران برا در خود دست بکار شده او را بقتل رسانده باشد . (۷٥) چنین پیداست که ابوالمعالی نصر ، یا نصر الدین محمدبن عبدالحمید شیرازی مترجم معروف کلیله و دمنه عربی ابن المقفع به نثر ا ستادانه دری که بعداً وزیر خسروشاه بن بهر امشاه شد ، نواسه همین عبدالحمید بن احمد بن عبدالصمد بوده باشد .(۷٦) (ازعین همین خانواده شیرازی گرچه درجه قرابتش با اینخاندان واضح نیست ، شخصی بنام قاضی عبدالودود بن عبدالصمد وجود داشته که در عهد مسعود بن ابراهیم از جمله ممد وحان سنایی و قاضی اعظم غزنه بوده است . (۷۷) یکی از مسایل دیگر در بررسی وزرای عهد ابراهیم اینست که در بعضی از مآخذ معلومات واضح اندر باب وزیر چارم این سلطان وجود دارد، مگر کرمانی ، عقیلی و خواند میر ازان تذکر نداده اند . این شخصیت بنام محمدبن بهروز

بن احمد یا چنانکه گاهی دیده میشود بهر وزبن احمد بوده است (کاملاً غیر محتمل به نظر میاید که گفتگوی ما در ینجا بر سر پدر و پسری بوده باشد که هردو مقام وزارت داشتند بازهم در کتب وزرا از مآخذ تاریخی ایشان ذکری بعمل نیامده است . (۷۸) مسعود سعد سلمان از محمدبن بهر وز مدح نموده و یک بیت از قصیده عثمان مختاری و دو قطعه از قصاید سنایی در رثای او بیادگار است ، که یکی ازین قصاید مرثیه برای سنگ مزار او تصنیف و در لحد سنگ وی منقور شده است . ازین قطعات چنین برمیاید که لقب محمدبن بهر وز نظام الملک بوده است .تحت‌عنوان نام وی در جوامع الحکایات عوفی آمده که وی خوابی دیده بوده که در آن رسیدن وی بر مکنت جاه و مقام وزارت پیش بینی میشده است . سنایی از فرزند محمدبن بهر وز بنام خواجه عمید مردان شاه بن محمد بهر وز مدح‌نموده ، که او در زمان مسعود سوم مقام عالی داشته است . اندر مورد عهده های محمدبن بهر وز تاریخ مشخصی در دست نیست، لاکن احتمال دارد که‌در خلال نوزده‌سال اول سلطنت ابراهیم و قبل از به وزارت رسیدن عبدالحمید بن احمدبن عبدالصمد وی عهده های داشته است . بمقایسه قصاید زیادی که مسعود سعد سلمان در مدح بزرگان دیگر سروده فقط دوشعر را در مدح اومی یابیم . این شاعر وعثمان مختاری قصیده گوی وزراء شاید درآغازین مراحل‌شعر گویی شان بوده اند که محمدبن بهروز ترک وظیفه‌و یاجهان‌فانی راوداع گفته است (۷۹).

در مجموعه داستان ها از تعداد بیشتر از وزرای ارشد وبلند پایگان در بار سلطان ابراهیم ذکربعمل آمده‌که ممدوح‌شاعران‌همروزگارخود بوده اند. بدینگونه بعد ازفوت احمدبن‌حسن در ۴۲۴ هجری قمری مطابق ۱۰۳۲ میلادی که د ر فصل اول از ان ذکر بعمل آمد بازهم خانواده میمندی بوظیفه وزارت ادامه داده اند . عبدالرزاق فرزند احمدبن حسن در دوره سلطنت مودود مدت هفت سال وظیفه وزارت داشت ،ودر واقعیت امر بعد ازسقوط احمد بن عبدالصمد من حیث جانشین او چهره گشود ،و در سال ۴۴۰ هجری قمری‌مطابق۱۰۴۹ میلادی یا ۱۰۵۰/۴۴۱ میلادی‌سلطا ن عبدالرشید را ازقلعه مندیش بدر آورده بمقام فرمانفرمایی رساند . هکذا ابو نصر یا ابوالمؤید منصور بن سعید بن احمدبن حسن یکی از نواده های احمدبن حسن در عهد سلطنت ابراهیم عهده دار مقام عارض یاوزارت حرب بوده،و شعر ا او را خواجه عمید یا د کرده اند، شعرای دیگرچون ابوالفرج رونی، سنایی ،عثمان مختاری‌و مسعودسعد سلمان اندر مدح‌او اشعاری سروده اند (دوشاعراخیر لقب عمادالدین

به او داده اند (چنین پیداست که وی در دوران سلطنت مسعود سوم چشم ازجهان پوشیده زیرا دو شاعر در رثای او قصائدی سروده اند . (۸۰)

ثقته الملک طاهربن علی احتمالاً منسوب به یکی ازخانواده های مشهور غزنویان بوده است . از جمله صاحب نظران نظامی عروضی شجره او را به ابونصر مشکان میرساند و او را از نواسه‌های معروف ابونصر مشکان که تحت نظر سلطان‌مسعود بن مودود عهده دارصدر دیوان رسایل بود خوانده است . (۸۱) علی پدرثقته الملک طاهر عهده‌دار خزائن‌سلطان‌بود که در عهد سلطان ابراهیم از چهره های با نفوذ بود ، که با بر خوردار داری از اقب خاص یعنی ازمعتمدین شاه ، عدهٔ از صاحب نظران چون عوفی گفته اند که وی در زمان‌سلطان‌مسعود سوم رتبه وزارت داشته است ، و در سرنامه های اشعارسنایی که به او نسبت‌داده‌شده از و به حیث‌خواجه عمید یاد شده ، ودر یکی از دهه های ۵۰۰ ـ ۵۱۰ (۱۱۰۷ ـ ۱۱۱۷ میلادی) چشم از جهان پوشیده است . چار شاعر بزرگ این روز گار قصاید ی‌در مدح او سروده اند از ان جمله مسعود سعدسلمان قصاید متعددی بنام او دارد ، زیراز مانیکه شاعردر زندان‌بوده از و التماس زیادی مبنی برزهایی خود بعمل آورده است ، و هم همین مداخله‌ثقته الملک طاهر بودکه موجبات رهایی او را از زندان مسعود بعد از هشت سال زندان دوم در هند فراهم آورد . ۵۰۰ هجری قمری مطابق ۱۱۰۶ ـ ۱۱۰۷ میلادی) . (۸۲)

در انجام شخصی در ینجا خواهد افزود که یکی ازحکایات عوفی مشعر بر آنست که ابوالقاسم‌حصیری از مشاوران معتمد ابراهیم بود او که درصفحات بیهقی به قیافه ریاکارانه ظاهر میشود ، همراه با پدر ش فقیه ابو بکر حصیری در سلوک نامطارب بمقابل یکی از نوکران میمندی وزیر مظنون گردید و میمندی آنان را مورد عتاب قرارداده بود (۸۳)

V

زندگی دربار وفرهنگ

ابراهیم به نظر آیندگانش (ا حفادو اعقاداو) بعنوان مرد با درایت و فرما نفرمای با تدبیرشهرت دارد . او آرز ومند و مشتاق رفاه وآسایش اتباع خود بود، و گویند مردی بو د متقی واز باز خواست خداوند (ج) هراس داشته است . به نظر میرسد که این شهرتش در حدود یک قرن پس از وفاتش بار آمده است . زیرا ابن‌الاثیر دریاد نامه خود از دینـد وستی این شاهنشاه غزنوی و ازین نکته که او هر سال بدست خود قرآنی را کتابت همی کرده وباهدا یا وتحایف دیگر یکجای به مکه میفر ستاده یاد کرده است . (٨٤) بطـور عام (به استناد اشعار همر وز گارانش) ابر اهیم بعنوان سلطان رضی (از لقب رضی الدین) یاد شده ، واین لقب خودگواه آنست که‌سلطان‌خواستارگسترش این‌جلوه سلطنت بوده‌است. دریکی‌ازحکایات‌ادبی‌از و بگونه زمام دار فرزانه یاد گردیده است . عوفی حکایاتی دارد که در باره توجه به استفاده ومشوره باوزرا ومشاورین خود تا وظایف را به چگونه اشخاص بسپارد ودربارهٔ مثلاً جبران خسارت‌به‌پیره زنی که منزلش مصادره گردیده، توافق اوپیرامون عدم‌و ضع مالیه بر بعضی اماکن ورفع مشکل سنگ شکنی در غزنه حکایتهایی‌دارد . (٨٥) فخر مدبر اندر باب نگرانی ابراهیم در برابر یک قحطی که در غزنه روی داده بود حکایت مطولی دار د ، بدین نهج که در اثر قحطی‌یی‌که غزنه را فرا گرفته بود تعداد زیاد مردم شهربه جاهای‌دیگـرمهاجرت نمودند، وسلطان از گدام های سلطنتی به نانرایی‌هامواد ارتزاقی توزیع‌نمود وبا حوادث قحطی مقابله و مشکلات را مرفوع نمود. نظام الملک یکی از همروز گـارانش شرح ایـن رویداد ویا محمدمغربی که آن را در کتاب داخل کرده است موضوع را چنین باز گو نموده است: در سال قحطی در غزنه سلطان بر انحصار گرانو احتکار گران آرد سخت گرفت و مرتکبین را زیرپای پیل می‌انداخت و بادین صورت سایر منفعت جویان را هوشدار میداد . (٨٦)

خواننده درینجا بیشتر مواجه باارزیابی جهات بیو گرافیکی آثار قرون و سطا یی اسلا می می‌شود چه‌شاعران‌همروزگار ، ابراهیم‌را شبیه خرقیه دود مانش تمیثل‌نموده ودرذهن‌وفکرعموم صورت سلاطین غزنوی بطور عموم مرادف تاز یانه و شلاقی گشت برپشت کفار و ابراهیم را چون یکی‌ازسلاطین بنی اسرائیلی دودمانش ترسیم‌نموده‌اند (اشاره‌به توضیحات‌انجیل‌اندر با ب یکی از سلاطین بنی اسرائیل ازفرزندا ن یعقوب علیه السلام ا ست که دربخش جنوب فلسطین قدیم سلطنت داشته است). تا ریخ یمینی تألیف عتبی‌به عربی‌که شرح و احوال بعضی رجال این سلاله دران راه یافته به خاطر سبـک خیـلی عالی ادبی خود در بخشهای مرکزی شرقی جهان اسلام و سیعاً پخش گردیده و درین اثر بو یژه سلطان محمود به حیث یک قهرما ن اسلامی علیه هندو های کافر وعلیه مسلمانان مخالف مانند اسما عیلیه و دیگر گروه‌های شیعه تصویر یافته است.

شکی نیست که ابرا هیم با پیروی‌ازنیا کان، در بار خود را به حیث مرکز فعالیتهای ادبی و فرهنگی در آورده بود ، انگیزه ابراهیم در امر شگوفا یی فرهنگ و ادبیات چه منشاء از یک علا قه کذایی باشد یا منشاء از آرز ویی باشد که متباقی‌جهان اسلام رادرپرتوتوجهات کریمانهٔ در بارش در تشویق ادبیات خیره بسازد ، در زمینه هر آن امریکه دخیل باشد مسلم اینست که ابراهیم به امر تشویق ادبیات وفرهنگ بذل توجه کرده بود. معیار تولید شعرو ادبیات به حد قابل‌ملاحظه یی بالا رفته بود شهرهٔ ادبی درین عصر تا آنجااوج گرفته بودکه ایجادیات ادبی برابری با عصر عنصری ، فرخی ، منوچهری ، مختاری وغیره شاعران غزنویان عهد نخست می‌کرده است. وهم چنان اوج ادبی‌ایندوره چنان شکوه داشت‌که‌شعرای چار گانه چون ابوالفرج رونی ، سنایی ، عثمان مختاری و مسعود سعد سلمان که در صفحات قبل از آنان ذکربعمل آمده و فعالیتهای خلاق آنان‌تا آنجا بوده که دورهٔ سلطنت ابراهیم را با روز گاران نخست زمام داری بهر امشاه پیوند میدهد. بعضی شاعران دیگر ی نیـز درین عصر وجود داشته اند که از انان آثار اندکی یا هیچ باقی مانده است . (۸۷)

از همین رهگذرا ست کـه مـاز ابوحنیـفه اسکافی دوست بیهقی که درسال های نخست سلطنت ابراهیم باز ارو رونقی دا شت به استثنای قصایدی که توسط خود بیهقی درتاریخ مسعودی درج گردیده وازجمله دو قصیدهٔ آن درمدح سلطان ابراهیم سروده شده (بفصل دوم رجوع شود) بیشتر چیزی نمی‌دانیم . مگر اینکه قول علی‌بن‌الحسن البا خرزی را قبول کنیم که او ازین شاعر به‌عنوان ابو حنیفـه پنج دهی یاد کـرده است . (۸۸)

رشیدی شاعر حتی بیشتر درگم نامی قرار دارد زیرا زندگی نامه او در تذکرة الشعراها بملاحظه نمی‌رسد لاکن نظامی عروضی طی فهرست اسمای شاعرانی که دودمان غزنوی را به اوج شکوه ادبی رساندند از ویاد کرده است. چکیده های خامه او ناپیداست ولیکن از قراین واضح است که وی یکی از شاعران دربار ابراهیم بوده وبا مسعود سعد سلمان مناظره و- مشاعره داشته است و این شاعر بمنا سبت انشاد قصیده یی عنوانی ولی نعمت خود شهزاده سیف الدوله محمودبن ابراهیم در هندمباهات میکند.

بمقابل انشا دهرقصیده ایکه رشیدی یک ماه تمام را درسرودن آن وقف نموده من فی البدیهه بمقابل بهترازان پاسخ گفته ام و لیکن بمنظور احترام بتو ای شاه بحقانیت خدا که اگرهر اس تونمی بود من او را هم از شهرت وهم از اسباب زندگی محروم می نمودم . (۸۹)
واین ابیات مسعود سعد گویای این مدعاست :

شب دراز وره دور وغربت واحزان — چگونه ماندتن یا چگونه ماند جان
بسان مردم بی هوش گشته زارو نزار — دلم ز درد غریبی تن از غم بهتان
مرا دودیده بسیر ستارگان مانده — که کی برآیدمه کی فرو شود سرطان
بنات نعش بگیرد زهفت کوکب بیم — که باشد از سپری لاجورد گون تابان
رهی دراز و دروجای جای یخ بسته — درین دوخاک بکردار راه کاهکشان
مرااز سودا دل در هزار گونه هوس — بکار خویش فرو مانده عاجزو حیران
زروی گنبد خضرا نهان شده پروین — مه چهارده تا بان شده زچرخ کیان
چو روی خسرومحمود سیف دولت ودین — که افتخار زمین است و اختیار زمان
مظفری ملکی خسروی خدا وندی — که جاه وقدرش بگذشته است ازکیوان
شهی که هند شد ازفراو بسان بهشت — چوروی داد زغزنین بسوی هندستان
خدایگا نادانی که بنده ترچه کرد — بشهر غزنین باشاعران چیره زبان
هرآن قصیده که گفتیش را شدی یکماه — جواب گفتم زان بربدیهه‌هم بزمان
اگرنه بیم توبودی شهابحق خدای — که را شدی را بفگندمی زنام ونشان

اگر دوتن را جنگ اوفتادی اندر شعر — زشعربنده بدیشان شواهد وبرهان
یکی بدیگر گفتی که این درست بود — اگر بگوید مسعود سعدبن سلمان
چوپیا یگاهم دیدند نزد شاهنشه — که داشتم براو جاه ور تبت و امکان
به پیش شاه نهادند مرمرا تهمت — بصد هزاران نیرنگ و حیلت و دستان
مگر زپایگه خود بیفگنند مرا — پیش شه همه سود مرا کنند زیان
چومن جریده اشعار خویش عرضه کنم — نخست یابم نام تو بر سر دیوان
سزد که نام من ای نا مدار ثبت کنی ؟ — بملک غفلت در متن دفتر نسیان
مرامدار بطبع و هنرگران وسبک — که من بمایه سبک نیستم بطبع گران
همیشه تا بجهان خالی و تهی نبود — جواهر از اعراض و عناصر از الوان
دو حال نیک و بد آید همی زسمت ملک — بهفت کوکب وازپنج وحس چارارکان
چوسروولاله بناز و چو صبح وباغ بخند — چوماه ومهربتاب وچوعقل وروح بمان
خجسته دولت و فرخنده بخت توهرسال — چوآفتاب منیر وچونو بهار جوان
بجز مراو نگویم بدار زیرا من — بهر نیکویی حقم بهربهاارزان
همیشه بادی در ملک بی کرانه عزیز — همیشه بادی از بخت جاودان شادان
نشاط کن ملکابرسماع نای علی — نبید رنگین خور برکنار آب روان
چنانکه چرخ بپاید توهمچو چرخ بپای — چنانکه کوه بماند تو همچو کوه بمان

بدین سان یکی از شاعران گم نام دیگر در بار که در بارهٔ او هیچ نمیدانیم و تخلصش اختری بوده و مسعود سعد مدحیه بنام او عنوان کرده که برکلمه اختر و دیگر اصطلاحات نجومی شوخی ها کرده است (۹۰)

ابوالعلا عطابن یعقوب منشی متخلص به ناکوک تاجایی در گم نامی قرار دارد ، عوفی چند سطری اندر باب او نگاشته است . و چون از و دیوان عربی و فارسی بجای مانده باخرزی در کتاب ادبی خود از ویا د کرده است . دوره های بیشتر مصر و فیتهای وی بعنوان یک کار مند بلند پایه (لقب عمید براو اجابت شده بود) در هند سپری شده بوده ابراهیم وی را برای مدت هشت سال در زندان لاهور باز داشت گرفته بود که درسال ٤۹۱ هجری قمری مطابق ۱۰۹۸ میلادی فروغ زندگی اش خاموش گردید. شاید تحمل همین مشقات زندان موجب روابط صمیمی او با مسعود سعد شده باشد ، زیرا مسعودسعد سلمان در یکی از اشعارش از و نام برده و مر ثیه یی در مرگ او سروده است (۹۱)

لاهور به حیث مرکز دومی غزنوی ها در متصرفات‌هندی آنان محسوب میگردیده است که در محوطه دولت حیثیت در بار دومی را احراز داشته بود و از ینرو در بار و الیان هند همان در باریان سلطان غزنه بودند و هر دو در بار (غزنه و لاهور)در نزد شعر ا و نویسندگان حیثیت یک مکه را داشت . مسعود سعد سلمان خود از دیارلاهور از خانواده یی سربدر آورده بود که مدت های طولانی بخد مت غزنویان در هند زندگانی خود را و قف نموده‌بود و با شهزاده سیف الدوله محمود بن ابراهیم که در سال٤٦٩ / ١٠٧٦ میلادی‌سمت والی گری را در هند عهده دار بود و به لقب شاه هند خطاب همی شد روابط بر قرار داشته بود که اشعار مدحیه زیادی بنام او سروده است . (٩٢) ابوالفرج رونی در قصایدش از محمود متواتراً به القاب شاه یاد نموده و بوضوح پیدا ست که درین هنگام وی از موقف گورنری هند پایگاه بلندتری نداشته است و اما بنا بر ملاحظات ستراتیژیکی و جغرافی موقف تقریباً مشابه بایک سلطان راداشته است (هکذا مسعود سعد سلمان در بخش بعدی سلطنت ابراهیم واوایل دورهٔ سلطنت مسعود فرزند او ، و در دوره ابونصر هبة الله فارسی دستیاروی (معاون والی لاهور) از حمایت آنان برخوردار بود (بصفحات قبل رجوع شود) وبنابران مسعودسعد اشعاری اندر مدح او دارد ، مگر او خود نیز به نوبه یک شاعر خوب بود ، عوفی او را در شمار وزیران و مقامات بلند پایه که در عین زمان شاعر بودند یاد کرده است نظامی‌عروضی اذعان میدارد که در ملکه شعر گوئی چون او از شاعری دیگری نشنیده است (٩٣)که‌قصاید چنان ناب وغزل شهوار که از نبوغ آتشین او تراوش کرده گفته باشد .

از شاعران دیگر مربوط به عصر غزنویان هند صرف معلومات گسسته در دست است باخرزی از شاعری بنام ابوالقاسم احمد بن ابراهیم خراسانی منشأ ویکی از همروزگارانش یاد میکند که در لاهور ماءوا داشته ولابد در دهه های وسط قرن که اوایل سلطنت ابراهیم باشد به اوج شهرت رسیده است. مولف گل چین ادبی از تعاطی نظم عربی میانابوالقاسم احمد و فقیه ابوالمظفر ناصربن منصور بن ابراهیم بستی که بنا م غزل (گرینده اشعار عشقی) یاد گردیده ذکر بعمل آورده است. چنین اخبار گردیده که ابولمظفر رتبه عارض‌داشت وهمی پیداست که دران روزگاران وی تصدی امور اداره بزرگ نظامی را در هند عهده دار بوده است . (٩٤)

شاعران ودانشمندان سده های میانه اسلام به آسانی میتوانسته اند از محلی به محل دیگر مسافرت نمایند واگر چنان چه این شاعران از محل سکونت شان بدربار فرمانفرمای قلمرو

دیگری قدم اگر هم نمیگذاشتند بازهم به امید بدست آوردن عدایاوصله بنام آنان‌مدح میگفتند بناء" خارج از متصرفات غزنویان شاعرانی چون معزی شاعر دربار سلجوقی وشاعر سمرقند و مداح ملکشاه ابومحمد بن محمد رشیدی میزیسته اند که بنام سلاطین وفرمانفرمایان قصاید همی سرودند وبا مسعود سعد سلمان شاعر که اندرین هنگام در بازداشت بسرمی برده مبادله شعری بر قرار داشته بودند (۹۵) .

عوفی در مجموعه حکایاتش (جوامع الحکایات) آورده است که سلطان ابراهیم خود مولف کتابی بنام دستور الوزرأ است واز آن حکایتی را اندر باب سالار سرائیان غزنه آورده است که وی به سلطان ابراهیم خاطر نشان داشته که چگونه در زمان سلطان محمود در شهر نظم برقرار برده است . نظام‌الدین با اتکأ بر تصویر سلطان ابراهیم به حیث پادشاهی که حکومت عدل وانصاف را بر قرار کرده واقبال از دست رفتهٔ غزنوی راکه بعد از تلفات در غرب امپراتوری شان از دست داده بودند برگردانید متمایل بود که این کتاب را معتبر و موثق بداند.

اگرچنانچه این اثر وجود داشته باشد احتمال دارد که عبارت‌ازیک مجموعه فشرده پیرامون کار های دولتی باشد و درینصورت به وجود نگارنده آن نیاز وضرورت احساس میشود، ولی درصورت عدم سند مشخص موجودیت آن معقول ترین رویه این است که اندرین باب سکوت گزیده شود (۹۶)

VI

روابط با خلفای عباسی

گرچه معلومات مشخص پیرامون نماینده های‌سیاسی عهد ابراهیم در دربار خلفای عباسی در دست نیست ولی غزنویان متأخر روابط مستحکمی با خلفای عباسی باید بر قرار داشته بوده باشند محمود ومسعود مخصوصاً در بخش اول‌شروع قرن که زمام داری شان نضج‌داشته‌علاقه‌مند حفظ روابط با عباسیان بودند، وخود ها را بعنوان مدافعان مذهب اهل تسنن علیه افراطیون تشیع وسایر بدعتهای‌مذهبی انگاشته در صدد رهایی خلفای عراق‌از تأثیراهل تشیع بویهی عراق بودند . (۹۷) در حالیکه سلجوقیها خلفا را از قیود دیلمی‌ها و ارهاندند، خود بر عباسیها قیمومتی وضع کردند که نسبت به فشار آل بویه سبک تر بوده است ؛ قلمرو دولت عباسی ها از جانب شرق باقلمرو دولت ابراهیم واخلاف او مواجه میشده است، فرمانفرمایان این عهد غزنوی‌مانند دورهٔ محمود ومسعود که بعد از فتح ری وجبال در ۴۲۰ هجری قمری مطابق ۱۰۲۹ میلادی‌با عراق روابط نزدیک جغرافی داشتند، این دوره غزنویان آن روابط نزدیک جغرافی را از دست داده بودند. بهر حال تا آنجا که معلومات داریم سلاطین غزنوی قانونیت‌ادامه سلطنت‌خودرااز نقطه نظرهای مالکیت حقیقی وقانونی جلوه‌دادن سلطنت‌شان را درنزد رعایایشان رعایت نموده و برای این منظور منشور خلفا راکه نمایانگر برسمیت شناختن دولت شان بوده از دربار خلفا به حیث یک وثیقه بر حق بودن شان بدست میاوردند. در زمان سلطنت‌ابراهیم مورخی چون بیهقی وجود نداشته است تا چگونگی های دوره سلطنت ابراهیم را آنگونه که در سال ۴۲۱ هجری قمری مطابق ۱۰۳۰ میلادی مسعود درنیشاپور ازطرف نماینده خلیفه ـ القادر پذیرایی شد طور مشرح گزارش میداد. چنانچه همین نماینده خلیفه القادر منشور والقابی راکه از طرف خلیفه عنوانی مسعود صادر شده بود طی دیداری که با مسعود بعمل آورد بوی

ارایه نموده که مسعود با استفاده از ان چون سلاح برانی در استقرار سلطنت خود علیه محمد برادرش بکار برد (برای معلومات بیشتر بفصل سوم رجوع شود) وهم ما کدام متن کاملی چون متن اعلامیه مسعود در رابطه به جانشینی خلیفه القائیم در ۴۲۳ هجری قمری اواخر ۱۰۳۲ میلادی و اعلام تابعیت مسعود از خلیفه جدیدرا بدست نداریم . (۹۸)

ما متن فتح نامه مزینی را در دست داریم که توسط ابن موصلایا منشی عیسری برشته آمده واز جانب القائیم عنوانی ابراهیم ارسال گردیده است . درین سند از جانب خلیفه اندرباب شکست نهایی ارسلان بسا سیری یکی از اغتشاشیون (ذوالحجه ۴۵۱ / جنوری ۱۰۶۰ میلادی) در بغداد سخن رفته است ، مگر درین فتحنامه سوای آنچه که خلیفه سلطان رایکی از امرای معاصر آزاد خود که سند عنوانی او باید گسیل شود ، دیگر چیزی راجع به روابط عباسیها و غزنوی ها در ان راه نیافته است . بهر حال متن فتحنامه را کنارمیگذاریم، ممکن در انشاد همچو سندی جهات قانونی و دپلوماتیک وجود داشته است ، در واقعیت امر سر آغاز فتح نامه آنگونه که قلقشندی ارائه نموده مبین است که ابوسعید العلابن موصلایا این فتح نامه را از جانب القأیم بالله برشته در آورده و عنوانی عضد الدوله الپ ارسلان و مسعود بن محمود (ابراهیم بن مسعود خوانده شود) فرمانفرمای غزنه درحواشی نزد یک هندفرستاده شده است . (۹۹) اگر این گزارش ها موثوق باشد و التباسی در اسمای رهبران غزنوی و سلجوقی راه نیافته باشد در انصورت چنین مینماید که سلجوقیان اندرین زمان متوقع بوده اند که مکاتبه خلفا با غزنویان از طریق سلجوقیان صورت گیرد ، (الپ ارسلان اندرین هنگام هنوزهم چون سلطان مطلق العنان نبود بلکه وی به عوض پدربیمار خود چغری بیگ داود فرمانفرمای واقعی سر زمین های شرقی سلجوقی بود) . یک زمام دار نیرو مند همواره قادر بوده تا ازهمسا یگان و تحت الحما یگان مطالبه نماید ، در صورتیکه نمایند گان میان خلفا و غزنویان ردوبدل شود که از داخل قلمرو شان عبور کند در ینصورت آنان باید مراسلات شان را به یکدگر ازطریق سلجوقیان سازمان دهند . غزنویان نیزدر ابتدا خود شان هم چنین شرایطی را وضع نموده بودند.درسال ۴۰۴ـیا ۴۰۵ هجری قمری مطابق ۱۰۱۴ میلادی ابوالعباس مامون بن مامون از سلاله خوارزمشاهیان مامونی از دریافت تحفه ها وانعامات ، خلعت والقاب اعزازی و نشان های سلطنتی طوررا سأوبدون اجازه غزنویان ترس داشته است، تا مبادا سلطان محمود ازین معامله منزجر شود ؛ درسال ۱۰۳۱/۴۲۲

میلادی خلیفه بمقابل مسعود تعهد نمود که بدون اطلاع غزنوی یا قره خانیان ماوراء النهر مراوده یامعامله نخواهد کرد . (۱۰۰) اندرین هنگام سلجوقیان تمام راه های زمین امتداد فارس که عراق و غزنه را بهم وصل مینمود در اختیارخود داشتند، وحتی قادربودندکه محدود یتهایی را اگر برغزنویها آنقدر محتمل نبوده بربغداد تحمیل دارند.

ابراهیم بویژه یک سلسله طولانی افتخارات و منشورهای در جریان سلطنت طولانی خود حاصل کرده بود (جهت تفصیل موضوع بصفحات قبل رجوع شود) در عدم معلومات واضح پنداشته میشودکه ابراهیم دربدل ذکرنام خلفای عباسی در خطبه و در سکه های مروج خود (سکه های زمان ابراهیم شاهد این مدعاست) ودربدل پیش کش غنا یم سرشار هند به بغداد به دریافت القاب و خلعتها از در بار خلفای عباسی نایل آمده بود و القابی که ازجانب خلفا عنوان سلاطین غزنوی صادر گردیده بیشتر در متن اشعار برخی از شاعران بملاحظه میرسد تا اینکه در مأخذ تاریخی از ان توضیحاتی شده باشد بدین سان در اشعارمدحیه متعدد مسعود سعد سلمان بنام سیف الدوله محمودبن ابراهیم دو شعر بملاحظه میرسد(بدون تردید بعد از دست آورد نظامی درهند بدان نایل شده است) که دران القابی چون صنیع امیرالمومنین وعز المله ازجانب القایم مترفی ۱۰۷۵/٤٦۷ میلادی (یا ازجانب المقتدی خلف وی) (۱۰۹٤-۱۰۷۵/٤۸۷-٤٦۷ میلادی) بوی اعطاشده است. دریکی ازاشعاراین گونه آمده است :

ای ترا خوانده صنیع خود امیرالمومنین — هم چنین بادا جلالت برزیادت هم چنین
سیف دولت مرترا ازین بیشتر بوده لقب — عز ملت را برا فزون کرد امیرالمومنین
اصحبت شمس العلی فی دولة من مشرق — نحمد الرحمن حمداً و هو رب العلمین
این بشارت حورعینانرا همی گوید بخلد — برنبشته بردو پرخویشتن روح الامین
بخت زیبنده لقب کردند شاهان مرترا — این لقب خواهند کردن خسروان نقش نگین
هرکه خواهد تابود همواره یا شادی وناز — این لقب راگوبخوان وصا حبش راگوببین
هرکسیرا هست یک عید وتراشا ها دوعید — هردوبارا مش عدیل و هردوبا شادی قرین
آن یکی این عیده فرخند که می آید مدام — وان یکی فرخ لقب کامد ترا اکنون بچین
فرخجسته بادومیمون این همایون هردوعید — دوستانت شاد بادند ویداند یشان غمین (۱۰۱)

بدین ترتیب دریک مقطع زمانی بعد ترمسعود سعد سلمان قطعه شعری را در مدح ملک ارسلان بن مسعود (احتمالادر۱۱۱۵/۵۰۹ میلادی به صفحات بعد رجوع شود) که بتازگی برمسند سلطنت تکیه زده بود سرودهواو را بمنا سبت دریافت منشور خلیفه بشمول لوا وعهداز جانب خلیفه شادباش گفته است . (۱۰۲)

ابراهیم به حیث سلطان

با آنکه مدیحه سرایان ، نویسندگان اهل ادب متأخر ، کتب و آثار دیگر ، تصویر سلطان ابراهیم را بگونه یک زمام دارد رخور اسلام ، دیانت دوست ، شبان و پاسبان رعایا و پارسای زمان ترسیم نموده اند ، مگر ما علی الفور از ورای پندار و اندیشه او تمیز کرده میتوانیم که سلطان یک مرد متقی ساده یا متعصب نبوده ، بلکه برخلاف را د مرد حقیقت بین بود مشی عمومی پالیسی سیاسی او در رابطه با سلجوقیها آنگونه که در بالا ملاحظه نمودیم دلیل تائید این ادعاست و هکذا ارز یابی موقف و منابع دولت غزنوی در عهد وی مقایسه با اسلاف او (بصفحات گذشته رجوع شود) شاهد این مدعا شده میتواند و اشتباه نخواهد بود اگر استدلال نمائیم که او چون پدر و نیاکانش یک فرمانفرمای مطلق العنان بود وی از اتباعش و فاداری واطاعت بلاشرط را خواستار بود ، این توضیح از ورای قاطعیت او علیه وزیر ابو سهل خجندی از مقام افتاده ، ودقتی که او در نظارت نقائص امور هند و نشانه و علایم اغتشاش های بین ماموریین وسالاران خویش درین نقطه پر تشویش کلاسیک نشان میداد هوید است .

بهره برداریهای مالی بی باکانه از ولایات متعلقه دلیل آغاز ین سقوط مناطق جبال و خراسان حین دستبرد سلجوق در زمان سلطنت مسعود از دولت غزنوی محسوب میشود . (۱۰۳) باوجود که گسترهٔ کار کرد دولت غزنوی محدود بود واز جانب دیگر از چپاول و یغماها منابع ما لی بر ایشان میسر می گردید و از خراج و مالیات های هند مستفید میشدند با آنهم این عواید در برابر مصارف دولت غزنوی و تکافوی مصارف اردوی آنان در زمان سلطنت ابراهیم با مشکلات و بن بست های مواجه بوده است .

سلطان زندگی مرفه، باغ ها و ایوان های زیبا داشته است، و اینکه سلطان یک گارد گزیده داشته که معاش فراوان دریافت میداشته اند وعساکر او کاملاً مجهز بوده است معلومات واضحی دردست نیست، بدون تردید وی بسان نیاکان و اسلاف خود مردان ادیب ودانشمند و شاعر را در دربارش گرد آورده بود. جوزجانی خاطرنشان میدارد که مسعود فرزند وخلف ابراهیم حین جلوسش برمسند فرمانفرمایی خواسته از ولخرجی های بی جای اسلاف خود اجتناب کند، فصل سوم ملاحظه شود،

ابراهیم بعد از چهل ودوسال سلطنت بحساب گردش مهتاب بعمرشصت وهشت سالگی در سال ۴۹۲ هجری قمری مطابق (۲۵ آگست ۱۰۹۹ میلادی چشم از جهان پوشیده است) (۱۰۴) آرامگاهش از قرار یک سروی کتیبه های غزنه و منطقه ایکه درسال ۱۳۲۶ (۱۹۰۸ میلادی) نوشته شده در بخش شمال شرقی غزنه (قرون و سطایی) در جوار آرامگاه شیخ رضی الدین علی لالا (طبق یک سروی نبشته سنگ های تربت های غزنه) قرارداشت. این معلومات شاید از کدام عنعنه شفاهی که زیارت جدیدی را بنام سلطان ابراهیم و آرامگاه ابدی او قلم داد کرده است نشأت یافته باشد.

۳

مسعود سوم و فرزندانش

حالت تعادل و فتور

۱

سلطنت مسعود

فاصله تقریباً نیم قرن از مرگ ابراهیم در ٤۹۲ هجری قمری مطابق ۱۰۹۹ میلادی تا ایام قدرت طلبی در افغانستان شرقی بین غوریان و غزنویان که در حدود ١١٤٨/٥٤٣ میلادی آغاز یافت (در ذیل به فصل چارم رجوع شود) فاصله یی است که مشتمل میشود بر دوره سلطنت مسعود سوم بن ابراهیم (٤٥٢-٥٠٨) وسه فرزندش یعنی شیرزاد (٥٠٨-٥٠٩) ملک ارسلان (٥٠٩-٥١١) وبهرامشاه (٥١١-٥٢٢؟) که متوالیاً به سلطنت رسیدند. ایندوره بعدازاینکه ابراهیم مجد و ثبات دولت غزنوی را یکبار دیگر احیا نمود یکدوره نسبتاً متوازن دولت غزنوی محسوب میشود، مگر سرانجام مبارزهٔ قاطع غوری ها پیکر این دولت را ازهم پاشید. حتی در خلال همین دهه ها که سلطنت مسعود پایان پذیرفته بود آثار و علایم فتور تدریجی در پیکردولت غزنوی پدیدار میشد. مرگ مسعود با نا آرامیها و کشمکش های داخلی میان فرزندان اوکه چارسال را احتوا نموده انجا مید، که از میانه بهرامشاه به یاری سلطان سنجر سلجوقی شرقی بر دیگر برادران پیروز بدر آمد، و در زمره تحت الحمایه سلطان سنجر قرار گرفت. بدین ترتیب بعد ازسقوط سلطه سامانی توسط محمود بن سبکتگین در۳۸۹ /۹۹۹ میلادی این نخستین مرتبه یی بوده که دولت غزنوی به حیث تحت الحمایه ومطیع یکقدرت بیگانه قرار گرفته است.

طوریکه در خاتمه فصل دوم اشاره گردید، ماز چگونگی انتقال قدرت به مسعوداندر هنگام مرگ پدرش در شوال ۴۹۲/آگست ۱۰۹۹ میلادی به استثنای اشارهٔ مختصر ابن‌بابا مبنی بر کشمکش‌های‌برا دران درین مقطع زمان معلومات مزیدی دردست نداریم. اگر موضوع بقدرت رسیدن از میان اولاده ابراهیم را مورد مداقه قرار دهیم شگفت نخواهد بود کسی (آنگونه‌که‌شرح‌موضوع توسط جوزجانی گزارش گردیده)جانشینی مسعود برمسند سلطنت را مورد مخالفت قرارداده باشد. شهزاده سیف الدوله محمود فاتح جنگ های بسیاری‌درهند (بفصل دوم رجوع‌شود) ورقیب جدی مسعودنگرسیته میشد که برتخت وتاج غزنه اجلال نما ید. عدم تذکر از وی اندرین هنگام نما یا نگرآن است که یا او درین وقت چشم ازجهان پوشیده بوده ویا متباقی حیات را در یکی ازقلعه‌هادرباز داشت‌بسرمی‌برده‌است.

ابوسعید مسعود به القاب اعزازی چون جلال الدین (بنابگفته ابن الاثیر ، علاءالدوله والدین، سناء المللة، ظهیرالامه (روجر زسکه‌ای راکه روی آن لقب ظهیرالامام تحریربوده خوانده است) و نظام الدین والدنیا یاد گردیده است. لقب ثانی وی علاء الدوله والدین بوده که از ان در مآخذ ادبی خیلی زیا دذکر رفته، در حالیکه بقیه القاب‌توأم باعبارت پرطنطنه‌یی چون مو لا السلاطین ، الملک المؤید القادم بامرالله والقائم‌بی حجته‌الله (۱) درسکه های او خو انده میشود . دولقب مسعو د دربیتی از قصیدهٔ عثمان مختاری که در مدح وی سروده شده ذکر گردیده است بدین صورت . (۲)

خدایگان سلاطین‌علاء دولت و دین نظام دنیا،مولاءالملوک،شاه جهان اسم خلیفه عباسی المستظهر (۴۸۷ ـ ۵۱۲/۱۰۹۴ـ ۱۱۱۸ میلا دی) برروی سکه هـای وی نقش یافته‌و ایـن بیانگر این واقعیت است که مسعود با پیروی از سیاست عنعنوی غز نویان مبنی برفوقیت مذهبی وروحانیت خلفای بغداد رعایت احترام آنانرا مرعی مینمود، چنان چه مسعود از همین اصل پیروی نموده واصل لقب ناصر خلیفة الله بر کتیبهٔ منار مسعود در غزنه جلب توجه میکند. (۳)

با ملاحظهٔ دورهٔ طولانی شانزده سال سلطنت ظاهرآموفقیت آمیزمسعود باتأسف از بعضی رویداد های معینی که در یندوره اتفا ق افتاده معلومات دردست نیست .مسعود بایکی از شاهدخت‌های سلجوقی بنام مهد عراق جوهر خاتون بنت ملک شاه از دواج نمود ، که این وصلت احتمالاً درسال‌های ۴۷۵ هجری قمری‌مطابق ۱۰۸۲-۱۰۸۳ میلادی‌بوقوع پیوسته

باشد، مگر تاریخ واقعی آن معلوم نیست (بفصل دوم رجوع شود) . در دورۂ زمام داری مسعود روابط غزنوی و سلجوقی شرقی حسنه و متوازن بوده است . باز دیدهای آزادانه عثمان مختاری از در بار غزنه و سلجوقیان کرمانی دربار صماریان در ز رنگ خود گواه بر موجودیت همچورو ابط صلح جریانه بوده میتواند . در مأخذ تاریخی یگانه اشاره یی بر وقوع رویداد نا مطلوبی درین هنگام ذکر رفته‌است که حتی این امر موجب آشفتگی روابط مسعود و سنجر نگر دیده است .

بنابر گزارش مفصل از قلم ابن اثیر ، در رابطه به وقایع سال ۴۹۵ (۱۱۰۱ - ۱۱۰۲ میلادی) و خلاصه تراز قلم بنداری ، قدرخانجبر ئیل‌بن عمر امیر قره خانی خان نشین غربی بخاراو سمر قند به خیال استفاده اولاً از غیابت سنجر درسال ۴۹۴ هجری قمری مطابق (۱۱۰۰-۱۱۰۱ میلادی) که در بغدادبود،به حمایت محمدبن ملک شاهدر مقابل پادشاه رقیب اوبرکیارق شد (٤) و مریضی شدید وخطرناک سنجر در همین هنگام به حمایت وی از محمدبن ملک شاه موثر افتاد. کونتوغدی یکی از افسران ترک نژ اد سنجر که قبلاً غلام تتوش بن الپ ار سلان شهز اده سلجوقی بودخان را در تحریک این حمایت مشوق بوده مگر دست اندر کاری های وی جهت تهاجم خراسان از ماوراء النهر در ترمذ ، کنار آمو متوقف گردید . خان در جریان جنگ مغلوب شد ، سنجر اورا دستگیر و به انتقام نقض پیمان اطاعت از مقام منبع سلجوق وی را اعدام نمود (دوم شعبان ۴۹۵ / ۲۲ می۱۱۰۲میلادی) مگر کو نتوغدی یا اینکه بگونه خزیده از طریق کانال سر پوشیده بعد از طی دو فرسخ مسافت از باز داشت فرار نمود و یا اینکه اجازت یافته از متصرفات سلجوق خارج شود .
جریان رهایی کونتوغدی از باز داشت سلجوقیان بهر صورتیکه بوده باشد وی از چنگال مرگ نجات یافته و سر انجام مقدرات او را به غزنه کشانده است که دراینجا از وی به‌عنوان یک افسر با تجربه در قشون غزنوی استقبال شده است . اوبعد از یک حمله ناکام سلطان مسعود بریک سنگر اغتشاشیون در کوهساران او تان که در چهل‌فرسخی غزنه واقع بوده بدان جا حمله و ر گردیده و آن محل را به تصرف در آورده است که این امرمورد ستایش‌سلطان مسعود قرار گرفت . مگر قربت وی بدربار سلطان موجب حسادت سایر سالاران غزنوی گردید و کونتوغدی بار دیگر بمنظور صیانت حیات خود به هرات واراضی سلجوقی روی آورد و در همانجا پدرود زندگی گفت . (٥)

فعالیتهای نظامی مسعود به استثنای همان یک موقیات انتقام جویانه نافرجام از اغتشاشیون در غزنه که در فوق از یکی آن ها ذکر بعمل آمد متباقی همه در هند بوده است . چنان چه در فصل دوم به ملاحظه رسید، شاید مسعود با سقوط برادرخود سیف الدوله محمود دراواخر سلطنت ابراهیم به عوض وی بمقام قدرت درهند رسیده باشد ، وبدین منوال است که عثمان مختاری‌اندر مدح مسعود قصیده یی سروده که در آن غزنوی بعنوان غازی و صف گردیده و احتمالاً* تاریخ آن ازسال‌های نایب الحکومگی اودرهند بوده باشد. (٦)

بنا بگفته فخر مدبر مسعود رزم‌آورشجاعی بوده و درجنگ از سلاح های گونه گون گرز بلگیتگینی (بنام سالار غلام الپتگین ، بلگیتگین که او قبل از بقدرت رسیدن سبکتگین در غزنه‌حکومت می‌رانده است) و ازشمشیر قلاچوری که منحنی شکل بوده استفاده همی کرده است . (۷) شاعران همروز گار مجدانه سیمای سلطان وفرزند شیر زا دراچون رزمجویان دلیر برای پخش عقیده مذهبی درهند ترسیم نموده اند . بدین سان عثمان مختاری بار دیگر از سلطان سخن میگوید (یا از شهزاد ، اگر این شعر پیش از مرگ ابراهیم بوده باشد) :

دگر بار ارملک مسعود ابراهیم دین پرور
خرامد باز هند از بهر زور دین بز دانش

بهندستان بکن کاری چنان کاری و باحشمت
که عبرت نامه یی سازند مردان درخراسانش

ترا ای مشتری طلعت ملک جاهی‌چنان سازد
که هشتم چرخ پندارد ز هفتم چرخ کیوانش

بلندی غایت وصف توعلم غیب را ماند
همی از قوت خاطر بدست آورد نتوانش

بهاری کاندر و باشد هوا را خوشی‌خلقت
ستاره و آفتاب آید شگوفه وگل‌بستانش (۸)

از موارد دل چسپ‌اندرین باب یکی هم قصیدهٔ مطولی از همین شاعر است آنگاه که وی در در بار امیر سلجوق به کرمان برد وفتح نامه مسعود از ، دیار هندوستان بکرمان رسید که حاکی از فتوحات هند بود بوی مراصلت کرده بمنظور بزرگداشت ازان آن را تصنیف کرده است . درین شعر از فتح قلعه‌یی بحث شده که ،از هزارسال به این طرف تسخیر ناپذیر بوده است ، و درجریان این فتح ستاره بخت درحضیض مغاک اندر شده است ویک معبد بت پرستی از هم متلاشی وبه آتش کشیده شده است . خنجر سلطان بسان‌طوفان نوح بابریدن کله ها وجاری گردانیدن خون معجزه نموده وغنایم‌بی‌شماری طی این کار زار به غزنه انتقال یافته است . عثمان مختاری این رویداد راطی قصیدهٔ با مفهوم فوق چنین به بیان گرفته‌است :

---

* دیوان عثمان مختاری ص ۳۰۲

ترا بشارت بـا دای ولایت کرمـان   بفتحنامه شاه از دیار هندستان
خدایگان سلاطین علاءالدولت ودین   نظام دنیا و ولی الملوک شاه جهان
سپه بکشور هندوستان کشید بغزو   برأی روشن وتدبیر پیر وبخت جوان
همی بجای عنانش هوا نمود سبک   چنانک پیش رکابش زمین نمود گران
چو سایه گستر خورشید رایت عیالش   بتافت از فلک فتح بر زمین وزمان
بسجده خاک ببوسید ماه رایت رای   چنانکه فتنه در افتاد زو بخانه خان
زچتر شاهان خورشید را نبود مجال   که بوسه دادی برخاک حضرت سلطان
زبندگانش مگر بنده یی که بود مطیع   برورقم زده بودند دشمنان عصیان
به پیش شاه فرستاد مال وپیل وپسر   زیأس جان گسلش زینهار خواست بجان
چو رمح شاه جهان را عصای موسی دید   بدست هارون گنج وخزانه کرد روان
هزار گاوز خفتان و تیغ وگرز وسپر   هزار گاوز کافور و عود و عنبر و بان
هزار گاوز فرش وسلاح وگوهر وزر   هزار گاوز عطر و طرایف الوان
پدیده بود که همسنگ خاک بود آن گنج   ازان چو خاکش بر پشت گاو ساخت مکان
چهار پیل روان کرد بارشان زر سرخ   ز بیم زردی رخساره و فساد روان
خدایگان جهان جان او بد و بخشید   زنور اختر عفوش نمود ظل امان
بفتح باد همه روز کار شاه چنین   زعجز باد همه گنج دشمنانش چنان
خبر رسید که اندر نواحی سنام   سر حصاری کرده است با ستاره قران
ز موج دریا سنگ نیایش چون مینا   زتف مهره گلباره هاش چون مرجان
هزار سال زباران بسرا وزیان نرسد   اگر بجای سرشک از هوا فتد سندان
زآفتاب نهاده است افسری بر سر   زجوزهر کمری ساخته است گرد میان
بر او زکشور اسلام نا گذشته صبا   در او نبرده کس از هستی خدای گمان
ملوک را از رسیدن بدو گسسته امید   سپاه را بگشادن بر او نبوده توان
بسان حلقه انگشتری است بحر محیط   بگرد مرکز و سیاره چون نگینه آن
زیادت از دو هزار و چهارصد شهر است   بگرد او همه خوش چون بهشت وآبادان
زدخل گویی سیم است شاخشان ببهار   زخرج گویی زراست برگشان بخزان
در او قرار گرفته است صد هزار سوار   همه فلک تن کیوان دل شهاب سنان

پیاده سپه آرای او دویست هزار　　چو پیل مست و نهنگ دمان و شیر ژیان
ز بس که باشد اندر جوا رآتش تیغ　　دو دیده همه چون اخگر است و رخ چو دخان
سر ملوک جهان بر نشاط غز و براند　　بعزم نصرت اسلام و قوت ایمان
وان یکاد همی خواند جبرئیل امین　　همی دمید بر آن پادشاه ملک ستان
غبار لشکر خسرو و چو زنگ بر آهن　　فرو نشست بر آن باره های شارستان
فلک نخواند با آواز لشکر منصور　　بر آن ملاعین جز کل من علیها فان
حصار بستد و بتخانه ها بکند و بسوخت　　ز شهر و دشتش گلزار کرد و آتشدان
زحلق گردان بسرشت خاک را بخون　　بقتل مردان بنشاند مرگ را بر خون
سرانشان همه در پای مرکبان بردند　　بزیر چتر نگونسار خویش خفته ستان
دلیل معجزه نوح بود خنجر شاه　　همی نمود ز طوفان بکافران طوفان
بهند اگر حکما نگروند طوفان را　　از ین خبر برایشان درست شد طوفان
ز گنجها بکشید نسد از تنگ به تنگ　　بدان قیاس کز آن آفتاب شد حیران
ز بس غنیمت شکر طریق لشکرگاه　　پر از جواهر وزر شد چو راه کاهکشان
بر یگ رود ز باران چشم برده رفت　　که پیش بردند از ریگ و قطره باران
کنون بغزنین کوهی بر آید از آهن　　اگر بریزی زنجیر گردن ایشان
نشان خنجر مسعود یان چنین باشد　　که تا قیامت باد این نشان فتنه نشان
دریس زمانه همه همت ملوک زمین　　شکار و گویی سماع است و باده و بستان
همیشه همت سلطان اعظم این بوده است　　بغز و تاختن و حفظ کردن قرآن
گهی فرستد خلعت بقبله تازی　　گهی بسوزد بت را بقبله دهقان
شود زمین فلک هفتم را بخواهد شاه　　ستاره گردد خورشید اگر دهد فرمان
بروز بار ملک بهره یابد از لب حور　　دهان تا جوران از ان خجسته شادروان
دو دیده در سر این بندهٔ ثنا گستر　　نیافت روشنی الا ز گرد آن میدان
اگرچه حرمتکی هست بنده را اینجا　　بدانچه دارد از آنحضرت بلند نشان
خدای داند کز ملک اینولایت به　　بچشم بنده در آن قصر خوب لاب رها ن
اگر بعز قبول این فراق یافته را　　بشارتی رسید از بخت نیک ناگهان
زخاک تیره گرآید برروضه فردوس　　ز ریگ تافته آید بچشمه حیوان
همیشه تا شود از ابر درقه زرین　　بدست خار زره پوش زمردین پیکان
زعکس تاج ملک باد نور چشمه روز　　ز تاب تیغ ملک باد معادن زر کان
سپهر پایهٔ تخت و زمانه حاجب یار　　ستاره گوهر تاج و ملوک مدحت خوان

مسعود سعد سلمان وابوالفرج رونی در دست یابی مسعود (در شعر رونی تلمیحاً و در شعر مسعود سعد واضح) برزمـام دارقنوج که متعاقباً در بدل پرداخت غرامت از جانب فرزندش (مگر بعد از یک وقفه طولانی) معاف گردیده اشارت رفته است. از را جای اسیردرین اشعار به‌حروف م. ه. ل. ی. یا م. ت. ل. .ی نام برده شده که مجال میدهد اسم اورا مهیتله یامهیاله پدر راجه قنوج چندرا دیوا خواند (بفصل دوم رجوع شود) ولی این امر از نگاه تسلسل وقایع تاریخی ناممکن مینماید، وبناءً گنگولی ابراز نظر نموده که درواقعیت امرماالادرین جا باید او را فرزند چندرادیوه وولیعهد مدنه چندره یا مدنه باله انگاریم (از ۱۱۰۰-۱۱۱٤ میلادی درقنوج فرمانفرمایی کرده است) این را جای اسیررا فرزند وجانشینش « گوندا چندرا » ویا مدن پال (سلطنتش از ۱۱۱٤ تا پس از ۱۱٥٤ بوده) از اسارت مسلمانان در بدل پول (فدیه) آزاد کرد، واین مطلبی است که از شهادت کتیبه‌های «گاداوالا» مربوط به‌سنوات ۱۱۰۰-۱۱۱٤ بدست می‌آید. (۱۰)

تهاجمات ترغان تگـین (ترغان تگین دریـکی از اشعار عثمان مختاری که‌بنام ملک ارسلان فرزند مسعود سروده شده بصورت واضح با اسم‌الپ سنقرسالارفیگر ترکی همراه ذکر گردیده است) (۱۱) که تاحدود گنگا جمنا دو آب نیزذکر گردیده است.

(بفصل دوم رجوع شود) وبسیار ممکن‌است که فعالیتهای سالارنجم الدین زریرشیبانی فرزند بوحلیم شیـبانی در هند مـرکـزی در دورهٔ سلطنت مسعو د بر قوع پـیوسته با شد . در یکی از اشعارمسعود سعد سلمان که بنام نجم الدین زریر انشاد گردیده گفته شده که چگونه وی به همراهی‌قشونی‌بسوی‌مالوه درهند مرکزی وسپس بسوی‌قلعه‌کالینجر(کالینجره) در بند یلکند ازطریق تراین (نرایپوردر ایالت اسبق الوار که درمسیر رود جمنا و منطقه آگره قرار دارد در حرکت افتاد لذا چنین مینماید کـه این تهاجمات‌دامنه یا ادامـه همان تهاجماتی با شد که شهزاده محمود آنگونه که در فـوق بیان گردید در آگـره و قنوح براه اندا خته بود . ممکن است نجم الدین زریربمنظورتاخت و تازعلیه شاهان پره ماره دراوجین از یک قشون عمده یی افراز شده بوده باشد کتیبه یی از ناگپورمربوط ۱۱۰٤ میـلادی زمانیکه نره ورمن را جای پره ماره بوده است حکایت دارد که کشمه دیوه برادر و جانشین را جای پـره ماره (دربین سال های ۱۰۸۸- ۱۰۹٤ سلطنت نموده‌است) حمله‌یی را که توسط تروشکا براه انداخته شده بود به عقب زده شاید حرکت و هوشدار دادن همین را جا انگیزه وانحراف قشون غزنوی ازمالوا در شمال شرق کالینجرقلمروچند یله که‌درانجا بمقابل کرتی ورمن را جای چندیله(۱۲) درنبرد بودند وقبل ازینکه بوادی‌جمنا به پنجاب عودت نمایند رهسپار پره مـاره شده باشند .

مانسبت به مأخذتاریخی میتوانیم بیشتر از ورای تذکرات شاعران همروزگار پیرامون اسم یک دو نفر از مقامات رسمی و افسران مسعود در هند کسب معلومات نمائیم . یکی از ممدوحان سنایی سرهنگ امیر محمد هروی است که کار نامه های شجاعانه وی در قنوج وصف گردیده است (۱۳) و به استناد اشعار عثمان مختاری ، مسعود سعد سلمان و سنایی شخصیت دیگر عبارت از سرهنگ محمد خطیبی است . این شخص دانشمند و شاعر بودوبا دوست خود مسعود سعد سلمان مشاعره همی‌نمود او یک سالار و یک شخصیت‌اداری نظامی بود ، و قبل از ینکه توطئه گران زمینه سبکدوشی و باز داشت او را در قلعه مرنج انجام میدادند سمت دار الحکومگی‌قصدار درشمال شرق بلوچستان را بعهده‌داشت . عثمان مختاری شعری اندر مدح او سروده که در ان از وی بعنوان صدر ، عمید ، سرهنگ محمد بن خطیب و بعنوان عامل و گرور نرسند یاد کرده است ؛اینکه او این وظیفه مهم‌را قبل یا بعداز باز داشت خود متعهد بوده معلوم نیست . (۱٤)

مسعود در دوران شانزده سال سلطنت خود از خدمات شخصیتهای چون عبدالحمید بن عبدالصمد که در دربارابراهیم پدرش وزارت داشت و نیز از خدمات سایر شخصیتهای بلند پایه دوران ابراهیم چون ثقته الملک طاهربن علی برخوردار بود (بفصل دوم رجوع شود .) نسبت فشرده گی و اختصار مآخذ از دوره سلطنت مسعود چگونگی اوصاف وی بشکل مجسم‌شده میتواند . در طبقات ناصری یادداشت شده که مسعود بهنگام جلوس از بسیاری عملیات مالیاتی ظالمانه که در دوره قبل مرعی بود منصرف گردید :

او تمام آنچه قروض طاقت فرسا را که تشبیت شده بود ملغی قرار داد ورسوم ظلم‌راکه پیش از و وضع شده برد جمله برا نداخت وعوارض قلمی که زواید بود در تمامت‌سربند، محمودی وزا ولستان همه‌محوکرد وباج کل نواحی وممالک ببخشید وکل ملوک (وامراء) و اکابر ممالک بر قرار یکه در عهد سلطان ابراهیم بوده بگذاشت ، ورسوم پادشاهی هرچه نیکوتر پیش گرفت . (۱۵)

چنین کار های خیر خواهانه درمواقع جانشینی یک پادشاه عمل غیرمعمولی نبوده است ، چه یک جاروب جدید برای مدتی خیلی تمیز جاروب میکند ؛ مگر سپس جهت در یافت منابع جدیدمالی باز به شیوه پیشین روی آورده میشود تا قشون خود را بهنگام در گیری ها تمویل نموده و شوکت و شأن سلطانی را کسب نماید . دودستان ازفخر مدبر وجود دارد

که مدارای سلطان مسعود را به مقابل اتباعش بازگومیدارد . در داستان نخستین که مربوط سال ۵۰۳ هجری قمری مطابق ۱۱۰۹ - ۱۱۱۰ میلادی خوانده شده‌است حکایت گردیده‌است که « در تاریخ سنه ثلث و خمسمایهٔ سلطان کریم علاء الدوله مسعود ابراهیم طیب الله ثراهما بر طرف بست حرکت فرمود دری نفیس و قیمتی بی مثل از منتار باز چترش بیفتاد و خواص در هم شدند وبجستن آن مشغول گشتند سلطان کریم گفت ، بگذارید و بگذارید باشد که درویشی بیابد اعقاب و اخلاف او از ان بر آسایند و دعای آن در ویش یادگار ماند وبعد از وفات ما باز گویند . » *

در حکایت دومی آمده است که سلطان در جریان یک قحطی « بتاریخ سنه اربعه و خمسمایه احوال حضرت غزنین پریشان گشت وبه سبب‌آمدن ملخ غلاسعری پیدا آمد مردمان بدان قحط در ماندند واز حال عجز و اضطرار بسلطان کریم علاءالدوله مسعود بن ابراهیم طیب الله ثراهما قصه نوشتند و حال عجز خود اعلام دادند سلطان کریم برپشت قصه توقیع کرد که هر زهری را پازهری و هر دردی را در ما نیست فرمودیم تا غله ها بیرون افگنند و بران نرخ که هست بده همت بفروشند تا رعیت آسوده ماند وولایت آبادان گردد در حال غله ها بیرون افگندند و بران نرخ که مثال فرموده بود بفروختند وسعتی پیدا آمد و در مدت چند روز بقرار اصل باز گشت و غلاسعری بر افتاد ورعایا بر آسودند و پادشاه بسبب آسایش رعایا خوشدل گشت و نیکنامی بر روز گار یادگار ماند ایزد تعالی جمله پادشاهان عادل نیکو سیرت را بیامرزاد و توفیق خیر بارز انی داراد بکرمه وجوده . »

در جوامع الحکایات عرفی نیز دو داستان بملاحظه می رسد در داستان اولی‌آمده است که مسعود بهنگام جلوس خود تمام سکه‌های قلب که درهند دردوران بوده جمع آوری‌نموده ودرعوض‌آن ازخزانه سلطنتی‌سه‌ملیون‌درهم رایج‌جدید رادربازارعرضه داشته است ودرحکایت دومی‌آمده است که وی دست دعابه بارگاه خداوندی (ج) برداشته والتجا نموده است که‌خشک سالی‌را که غزنه را متضرر گردانیده مرفوع نماید (۱۷)

مسعود چون نیاکان خود در قصر های مجلل و بستان‌های احاطه شده امرار معیشت داشته و این موضوع باکشف یکی از قصرهای وی در غزنه مجسم شده است . یک تیم باستان شناسی ایتالوی از سال ۱۹۵۷ به اینطرف مصروف کاوش‌های باستانی محوطه این قصر بوده اند این محل در قرب منار معروف مسعود سوم (قبلاً بنام سلطان محمود یاد میشده است) قرار

---

* ص ۵۲ آداب الحرب والشجاعه

دارد تیم باستان شناسی ایتالوی یک کتیبه عربی را کشف نمود که در آن چگونگی اکمال کار ساختمانی قصر بدست محمدبن حسین بن مبارک در رمضان ۵۰۵ درج شده بوده است به این دلیل ارتباط قصر به مسعود سوم مشکوک میگردد ، نام سلطان بر پارچه سنگی در روی محراب مسجدی که بعداً در ساحه این قصر اعمار گردیده ملاحظه میشود . (۱۸) ساختمان این قصر نیز هم ما نند سا یر ایوان ها و قصر های غزنو یـان که در غزنه و لشکری باز ار نزدیک بست اعمار گردیده اند از خشت خام بنا یافته (دیوار محوطه مستطیل شکل بوده و هریک دار ای یک ایوان که از خشت پخته اعمار گردیـده میباشد) که عمر کو تاه داشته است . احتمال میرود کـه این قصر در دورهٔ فرزندمسعود متروک بوده باشد لاکن بروایتیکی از اشعارعثمان مختاری کـه بومبا چی آنرا خوانده است چنین آمده که ملک ارسلان پادشاه آینده قصر دیگری برای خود اعمار نموده و در همین جای مرا سم تاجپوشی وی بر گزار گردیده ودوایر اداری نیز در جوار همین دولت خانه خودش بوده است.

بهر حال در قصر مسعود سنگ مر مر نیز بکار رفته بود که آنـهم از یک معدن حوالی قصر استخراج شده ، وازتخته سنگ های آن در پیزاره‌های داخلی محوطه استفاده بعمل آمده است. ظاهراً درین تخته سنگ ها متونی از اشعار دری ، مثنوی های در مدح مسعود و هـم چنین در دورا دور محوطه ابیاتی منقور است. بومباچی تا آنجا که ممکن بوده با پیوند دادن تختـه سنگ های با قیمانده از چپاول روز گار یک متن شعری را مدون کـرده است . دریـن اشعار مدح سلطان محمودبن سبکتگین بمثابه علم بردارعقیدت اسلامی وفرزند وجانشیـن وی مسعوداول سلـطان شهیدبچشم میخـورد ، وبـدون تردید اشـعاری در مدح مسعود بن ابراهیم در آن وجود داشته است .

بومباچی به نحو دقیقی طور عام پیرامون ارج تاریخی واهمیت فرهنگی قصر و طوراخص اندر موارد کتیبه های شعری این قصرنگاشته است. ازکشف مجسمه بر هما توسط تیم باستان شناسی ایتالوی در ین قصر (در افغانستان) بوضاحت استنباط میگردد که مصارف ساختمان قصر ازغارت های که در اثر مبارزات در هند صورت گرفته بود تمویل گردیده است. ازنگاه فرهنگی تصدیق جالبی از چنان پروسه یی را در دست داریم که براساس آن غزنویان ترک نژاد دیده میشود که خود را با محیط حواشی دنیای ایران توافق داده و نظر به آن باشو ق تمام فرهنگ ملی ایرانیان و رسوم جهانداری شان راتعقیب وحمـایت نمودنـد. کتیبه های‌شعری مذکـور

یکی از قدیم ترین نمونه های فارسی جدید یعنی زبان دری است که بمنظور کتیبه و به ویژه قالب شعری که به این هدف بکار رفته استعمال‌شده است این اشعار صرف بمنظور تزئین قصر مسعود توسط شاعر گمنامی سروده شده است. بومباچی عقیده‌دارد که احتمالاً گوینده این اشعار همان عثمان مختاری است، که در دورهٔ سلطنت مسعود از کرمان به دربار غزنه برگشته است یا مسعود سعد سلمان است که در اوایل سلطنت مسعود از زندان رها شده و بمنظور سر پرستی کتابخانه سلطنتی به غزنه توظیف گردید است. (۲۱) شاید درین هنگام ابوالفرج رونی در قید حیات نبوده است، و سنایی شاید هنوز مقام شاعری خود را ثابت نساخته بوده (۲۲) اشعار منقور روی دیوار های محوطه به بحرمتقارب است همان وزنیکه شاهنامه فردوسی درآن سروده شده، ودر اشعارظاهراً ازافراد وسلاله غزنوی بـه همان نحوقهرمانی کـه درشاهنامه فردوسی از یلان وگردان ایران باستان یاد شده ستایش بعمل آمده است. بدین سان محمود را یک شخصیت دو بعدی می‌یابیم‌که از یکطرف علم بردار دین اسلام مینماید و از جانب دیگر یک رزم آورقهرمان ایرانی است. « همچو نظریات درین موقع بخشی از فرهنگ محیطی غزنویان بحساب میامده است، و یا احساسات جهاد از براه انداختن مبارزات در هند منشأ میگرفته است. ابوالفرج رونی‌طی یکی از اشعارش مسعودرا سلیمان زمان وفریدون فرزند آبتین خوانده است، درحالیکه مسعود سعد سلمان درقصیده مدحیه ایکه بنام سلطان سروده فرزندان او را بعنوان وارثان برحق سنن ایران باستان یاد کرده است.*

وین شاهزادگان‌که بدیشان شد ست‌باز	اصل بنا ی دولت ودین سخت‌استوار
با فرو جاه خسرو و پرویزو کیقباد	باباس و زور رستم و گیوو سفند یار
جمله ترا عزیزان چون‌جان‌وتن ولیک	امرترا برغبت مأمور و جانسپار
درگرد چتر و رایت تو کرده تعبیه	شیران بی نهایت و پیلان بیشمار
خوکرده دستهاشان بالعب طعن وضرب	خوش‌گشته گوشهاشان‌بابانگ‌گیرودار
یک شاهزاده را توا گر نامزد کنی	گوئی که‌تخت‌قیصر وتاجش‌بحضرت‌آر
راند سپه بروم کند روم را خراب	یکمه ترا ندارد بیش اندر انتظار

* منظور از ایران درین جاوهرجای این اثر عبارت ازایران شرقی سرزمین اصلی آریاناست که مراداز افغانستان امروزی‌است .مترجم

آراسته ست دولت و دین از تو تا بحشر — کای زدز بهر دولت و دین کردت اختیار
شاها زمین هند بخون تشنه گشت باز — زینجا بسوی هند سپاهی کش ابروار
سیرآب کن زمین را یک سر بتیغ تیز — هر سو زخون فروران بر خاک جویبار
امروز بارد آنچه نبارید تیغ وی — امسال بیند آنچه ندید دست هند پار
امروز بت پرستان مستند بیگمان — در بیشها خزیده و در غارها نشار
اکنون چنان درافتد درهند زلزله — کز هر سوئی بلرزد هامون و کوه و غار
از بوم و خاک هند بروید نبات مرگ — وزجان اهل شرک برآید دم و دمار
در هند بشکفاند آن تیغ برق زخم — هنگام کارزار بد یماه لاله زار
پیرا گند ز هول تو چون گرد هرسپاه — بشکافد از نهیب تو چون نار هر حصار
وز سهم آبر نگ حسام تو خروا — آتشکده شود دل رایان گنگبار
از جمع بت پرستان وز فوج مشرکان — بانگ و نفیر خیزد روزی هزار بار
گویند باز خاست زجای آن سپید شیر — کور از جان یاران باشد همه شکار
گردست عزم آن که بشوید زکفر پاک — سر هند را بضربت شمشیر آبدار
در دست تو بحمله علم ها بکند باز — آنرخش باد سیر تو و آنگرز گاو سار
وین هر دو را بکوشش یاری دهند نیز — آنرمح جانشکار تو و تیغ عمر خوار
از سطوت تو شرک بنالد چو رعد سخت — وزضربت تو کفر بگرید چو ابر زار
گردد ظفر قوی و شود فتح زورمند — زان بیلک نحیف تو و خنجر نزار
گیرد زمین زتیغ همه پاک رود خون — گردد فلک زگرد هوا جمله بحر قار
ای جاه تو چو مهر زرتبت فلک فروز — وی کف تو چو ابر ببخشش جهان نگار
تو سایه خدائی و خورشید خسروان — جز تو که دید هرگز خورشید سایه دار
اختر کجا فروزان باشد بنقش مهر — شاهان بتو چه مانندای شاه و شهریار
حقا که چون تو راد ندید ست دور چرخ — والله که چون تو شاه ندید ست روزگار
دیران ملک بیش نیابد تو چو ملک — میدان ملک بیش نبینند چو تو سوار
درجمله ملک بود ترا دایه زین سبب — گه بر کتف نشاندت و گاه با کنار
تا تیغ تیز ما در فتحت روز رزم — گردد بگاه زادن گریان و بیقرار
برزادن فتوح قوی باد تیغ تو — تاهر زمانت فتحی زاید چو صد نگار
بادت خجسته عزم وره نعمت وغزات — کام مراد تو همه حاصل زکردگار
چرخت غلام وعمر بکام وزمانه رام — دولت رفیق وبخت معین و خدای یار

عثمان مختاری در اواخر سلطنت مسعود درسال ۵۰۹ هجری قمری مطابق(۱۱۱۵ میلادی) مثنوی‌حماسی‌خود شهر یار نامه را به سیاق و قالب شعر فردوسی سروده است ، جلال الدین همایی که بخشهای باقیمانده شعر را نشر نموده شاید در ارائه این پیشنهاد خود برحق بوده است که برزونامه عطا بن‌یعقوب کاتب که برای سلطان ابراهیم بن مسعود نگارش یافته بفرمایش مسعود سوم بوده و عثمان مختاری را درسرودن آن تشویق نموده است . از بخش موجوده این منظومه همین پیدا ست که زمینه و قوع آن هند وستان بوده است و محتوی آن پیرامون پیروز یهای شهر یا ر فرزند بر زو و مبارزات قهرمانان ایران قدیم (در حقیقت مفاهیم و محتوی آن با غازی های عصر شاعر مقارنه شده است) علیه هندو های ملحد چرخ میخورد ؛ الهام و انگیزه انشاد این شعر همانا مبارزات مشخص مسعود در هند بوده است .(۲۴)

II

مبارزات فرزندان مسعود جهت بدست آوردن قدرت

مسعود در حالیکه پنجاه و پنج بهار زندگی را به گردش مهتاب پشت سرگذاشته بود در شوال ۵۰۸ (مارچ ۱۱۱۵ میلادی) چشم از جها ن پوشید ازوی آنگونه که کثرت اولاد یک امر معمول میان سلاله غزنویان بحساب میامده فرزندا ن زیا د ی د ر قید حیا ت بو د ند که جوزجانی اسمای حدود شش تای آنان را یا دداشت نموده است .

اندر باب اینکه مسعود به شیوه معمول روز گار برادران و اقارب بلند مرتبت خود مخا لفان ورقبای تاج وتخت خود را به زندان همی افگنده معلومات واضحی در دست نیست ولی مبرهن است که جاروجنجال فرزندان وی بزودی درسال های بعد از مرگ پدراوج گرفت و برای بمسند رسیدن بهم در آویخته اند . (۲۵)

بنابر وصیت نامه مسعود شیرزاد فرزند دومش بعد ازمرگ پدربراریکه قدرت تکیه زده است، مگراو صرف یکسال سلطنت کرده ازدورهٔ سلطنت شیرزاد مانند دورهٔ سلطنت زودگذر دو خلف دیگر مودود یعنی مسعود دوم بن مودود و علی بن مسعود اول در اکثر مآخذ ذکر بعمل نیامده است . (بفصل اول رجوع شود) واما اگرمآخذی چون ابن الاثیر وآثار دوره سلجوقی از موجودیت شیرزا د بی ا طلاع بوده باشند آ نقدر محل شگفت نخوا هد بود که یک مورخ محلی چون جوزجانی ازوبی اطلاع باشد وازوی سخنی در میان نیاورد؛ تنها در بعضی از مآخذ متأخرچون حمدالله مستوفی وحتی در مآخذ نسبتآ متأخرمانند فرشته سخنانی درمورد اومی یابیم آنگاه که شیرزاد دردورهٔ سلطنت پدرخود سمت والی گری هند را بعهده داشت بهلقب عضدالدوله مفتخربود ودر بعضی از مآخذ لقب کمال الدوله نیزبه او نسبت داده شده باشد، هیچ یک سکه‌ای

از دوران او در دست نیست . بقول مستوفی شیرزاد صرف یک سال سلطنت کرده است و سپس ملک ارسلان یکی از برادرانش او را درسال۵۰۹ هجری قمری مطابق ۱۱۱۶ میلادی از مسند قدرت سرنگون نموده و بقتل رسانده است و در عوض خود براریکه تاج وتخت جلوس نموده است. (۲۶) این گزارش ناقص از یادداشتهای ابن اسفندیار مورخ محلی طبرستان تکمیل میشود. این مورخ در بخش باوندیان که یکی از سلاله‌های قدیم منطقه کسپین بوده‌اند مینگارد که شیرزاد بدربار سپهبد علاء الدوله علی بن شهریار پناه برد وبرایش وسایل حج بمکه تدارک گردید، وسپس شیرزاد موفق به بازگشت به غزنه گردیده است . (۲۷) بنابر تسلسل وقایع تاریخی باید این زیارت در ماه ذولحجه ۵۰۹ (اپریل- می۱۱۱۶میلادی) اتفاق افتاده باشد. از ظواهر امر پیداست که شیرزاد در شوال ۵۰۹ (فبرو ی ۱۱۱۶ میلادی) ازسلطنت معزول گردیده و بر سرزمین های کسپین فرار نموده واز همانجا قصد حج نموده و سپس برای بدست آو دن مجدد تخت وتاج غزنه کوشش نافرجام بعمل آورده که در پایان توسط ملک ارسلان کشته شده است .

ملک ارسلان (در مآخذ گاه گاه بنام ارسلان شاه یاد شده است) فرزند سوم مسعود بوده و احتمالاً از بطن مهد عراق ، جوهرخا تون شا هد خت سلجو قی بدنیا آمده باشد، زیراد و شعر مسعود سعد سلما ن که بنام ملک ارسلان سروده شده از وبنا برارتباط د وشجره ئی بود نش یعنی از یکطرف از احفاد محمود غزنوی واز جانب دیگر از شجره سلجوقی ابوسلیمان چغری بیگ داود تمجیدشده است. دریکی ازین سروده ها این ابیات بچشم میخورد .

تویی زگوهر محمود وگوهر داود	کدا م شاه از چنین دو نژا د
من مایه عدل و مایه جودم	سلطان ملک ارسلان مسعودم
خور شید جهان فروز شد رایم	باران زمین نگار شد جودم
محمود خصال ورسم وره رانم	زیرا شرف نژاد محمودم
با قوت وقدرت سلیمان	زیرا از اصل و نسل داودم
خورشید ملوك هفت اقلیمم	تا سایه کرد گار معبودم
ایزد داند که جز رضای او	ازملک نبودونیست مقصودم(۲۸)

اگر ملک ارسلان بدان گونه که ممکن به نظر میاید هنگام قتلش در۵۱۲ (۱۱۱۸ میلادی) بیست وهفت بهارزندگی راپشت سر گذاشته باشد دریصورت باید او درسال۴۸۵ هجری قمری مطابق (۱۰۹۲ میلادی) چشم به جهان گشوده باشد که با این محاسبه درهنگام جلوس بروز چارشنبه

تأریخ ٦ شوال ٥٠٩ (٢٢ فبروری ١١١٦ میلادی) باید بیست وشش ساله بوده باشد. مسعود سعد به هنگام این تاجپوشی قصیدهٔ درمدح اوسرود ووی را بـه لقب سلطان الدوله خطـاب نمـوده است ؛ این لقب در بسیاری از سکه های موجود زمان وی تو أم بانام المستظهر خلیفه عباسی بچشم میخورد.(٣٠) کنیهٔ وی راازقصایدمدحیه عثمان مختاری(از یک تعداد قصایدیکه اودرجریان دوره کوتاه سه ساله سلطنت بنام ملک ارسلان سروده چنین استنباط میشود که وی(ملک الشعرا دورهٔ ملـک ارسلان بوده است) به کنیه ابوالملوك نیز مسمی بوده، واما این آرزومندی پیامبر متشانه که درین کنیه ابراز گردیده البته هیچگاه تحقق نیافت ، زیرا سه فرمانفرمای آخرسلاله غزنوی یعنی جانشینان بلافصل ملک ارسلان عبارت بوده اند از برادرش بهرامشاه واولاد اخیرالذکر. درمآخذ ، اسم فقط یـک فرزند ملـک ارسلان بنام خسروملـک ذکر گردیده است . مسعودسعد سلمان (مانند عثمان مختاری در دورهٔ ملـک ارسلان مـوردالطـاف پادشاه بـود) در قصیده یی ولادت فرزند ملک ارسلان را تهنیت گفته و او را به لقب جمال الملله خوانده است او در دوران سلطنت پدر چشم بجهان گشوده است. هکذاعثمان مختاری منظومه یی درمدح خسروملک کوچک دارد. بهمه حال ازسرنوشت سال های مابعد این شهزاده کوچک معلوماتی در دست نیست.

ملک ارسلان اندر هنگام بقدرت رسیدن، بـه استثنای بهرامشاه کـه از مساعدت روزگار درینوقت در زمین داور بود، متباقی برادران خود را نظر به تجارب و سوابق مبارزات خود زندانی و یا نابینا کرد . (٣٢) شمس الوزرا قطب الدین نظام الملک ابوالفتح یوسف بن یعقوب (یکی از برادران ابوالعلاء عطا بن یعقوب کـه در دربارسلطنت ابراهیم خـدمت نموده است بفصل بالا مراجعه شود .) یکی از وزرا دربار او بود ، از کارنامه های او چیزی بیادگار نیست .به اساس کتب راجع به وزرا آخرین وزیر سلاله غزنوی وزیر ابراهیم بن مسعـودیعنی عبدالحمید بن احمد بن عبدالصمدخوانده شده است، لاکن عثمان مختاری چندین قصیده دروصف ابوالفتح یوسف که یکی از مردان صاحب نفوذ و از اعیان دولت بود سروده است (٣٣) یگانه رویداد دورهٔ سلطنت ملک ارسلان بنابر ضبط مورخان عبارت از آتش سوزی خانه ویرانکن بازار های غزنه بوده که از اثر نزول صاعقه حادثه شده بوده است ، و نویسندگان متأخر این رویداد و عواقب ناگوار آن را فال بد جهت کوتاهی سلطنت وزوال او وانمود کرده اند . (٣٤)

ملک ارسلان نسبت حفظ تاج وتخت و پارهٔ مشکلات وتهدید های که بزودی از جانب بهرامشاه برادر شعلیه او بروز نمود هیچگاه مجال مبارزه درهند را که یک وظیفه مقدس

سلاطین غزنه محسوب همی شد نداشت ، صرف در پایان دورهٔ سلطنتش بعد از نخستین استقرار بهرامشاه در غزنه در حوالی سال ۵۱۰ (۱۱۱۷ میلادی) به هندمتواری گردید تا با شد قشونی از آنجا تدارک و بمنظرر انتقا م آنرا جهت حمله به غزنه بسیج نماید، در دوران سلطنت وی به استنا د یکی از ا شعار مسعود سعد سلمان که بنام ملک ارسلا ن سروده شده امور اداره ولایت و امور اداره نظامی هند به دوش دو برادر از خانزاده بوحلیم شیبا نی هریک عمادالدوله محمدبن علی که لقب سپهبد داشت وربیع محول گردید . عما دالدوله محمدبن علی سپهبد برد مگر ساحهٔ کار ربیع مشخص نیست ، چنین پیداست که وی مصر وف امور ملکی بوده است. این توضیح از ورا ی یکی از اشعار مسعود سعد سلمان که بنام ملک ارسلان سروده مبین میشود (بصفحات قبل رجوع شود) مسعود سعد در ین شعر از پیروزی قریب الوقوع و از غنایم سرشار یکه این دور هبر از هند به سلطان خواهند آورد سخن گفته است مزیداً داد سخن داده که محمدبن علی تا سیلون پیشتازی خواهد کرد و دست آورد این غنایم مشمرل یکصدفیل از نوع ملک پسند خواهد برد، در قصیدهٔ دیگری همین شاعر که عنوانی ملک ارسلان سروده از تحایف که محمد و ربیع اندر هنگام جشن ها ی ایرانی از هند فرستا ده برده اند سخن گفته است بدین مطلع است :

ای ماه دوهفته منور	این هفته مه زدست ساغر
برخیز و طرب فزای ومی ده	بنشین و نشاط جوی و می خور
کاقبال خدایگان عالم	از چرخ مرا کشید برتر
خورشید ملوک جای من کرد	باز هره و مشتری برا بر
ای روی تو سوسن شگفته	وی چشم تو نرد میده عبهر
در عبهر تو ز سحر سرمه	بر سوسن تو زمشک چنبر
این بزم چو روی خویش بنگار	بنشین و بر روی عقل بنگر
تا جان و روان خویش بندم	در خدمت شهریار صفدر
سلطان ملک ارسلان مسعود	تاج ملکان هفت کشور
آن شاه که وقف کرد یزدان	بر نامش ملک تا بمحشر
ای رتبت جاه و خطبهٔ تو	براوج سپهر برده منبر
ای رتبت جاه و خطبه تو	براوج سپهر برده منبر

از حزم تو رسته کوه بابل　　در عزم تو زاده باد صرصر
از تیغ تو یافت عدل قوت　　وز عدل تو یافت ملک زیور
بر روی زمین نماند درویش　　از جود تو شاه جود پرور
وز خلق جهان نماند مظلوم　　از داد تو شاه داد گستر
ناهید به پیش همت تست　　بر چرخ بکف گرفته مزمر
از بهر عطای بندگان هست　　در قصر تو ای بجای قیصر
در بسته میان هزار دربان　　برکار شده هزار زرگر
در ساخت بزم تو زمین را　　جود تو تهی نشاند از زر
بر عرصه ملک تو جهان را　　بتیغ تو کند بجان توانگر
جان خورده زکوشش تو هیبت　　کان برده زبخشش تو کیفر
زآن باهم دولت تو پایند　　بر گردون جفت شد دو پیکر
خورشید بابر در کشد روی　　چون بر سر تو بیند افسر
از شادی روی تو بیفروخت　　در تاج تو رنگ روی گوهر
وز هیبت پاس تو بیفسرد　　در صفحه خنجر آب خنجر
تا امر هوای تو نباشد　　گردون نشود بدور محور
تا حکم رضای تو نخواهد　　قائم نبود عرض بجوهر
ای بزم تو خلد پرز نعمت　　گویی تو بصحن خلدی اندر
از امن تو رست شاخ طوبی　　وز جود تو زاد حوض کوثر
ور عدل تو هیچ خسته‌دل را　　ای شاه نگشت یارد آذر
در دست تو تیغ چون بخندد　　خون گرید زار درع و مغفر
ای بر عالم بحق خداوند　　وی در گیتی بعدل داور
آن یافتم از شرف که هستند　　در حسرت آن ملوک یکسر
تا مانند بنده ثنا گوی　　در وصف تو ای شه ثنا خر
پر مدح کنند هزار دیوان　　پر شکر کنند هزار دفتر
ای بخت بفر تو مزین　　وی تاج بر روی تو منور

سرهنگ محمد علی را | شغل دادی بزرگ ودرخور
آن مرد که هست شیرشرزه | وان شیر که هست مرد منظر
از حشمت این ستوده بنده | وزدانش این گزیده چاکر
این شغل ز مشتری زندلاف | وین قلعه با آسمان کشد سر
زین پس‌همه‌درمصالح ملک | دارد شب و روز را برا بر
پرکار بود بروز چون چرخ | بیدار بود بشب چوا ختر
وان چیست زرای‌توکه اقبال | آنرا نبود بطبع رهبر
امروز ربیع تو چو بفز ود | این رتبت و این سعادت وفر
در هند کشد سپاه بی حد | در غزوه کند فتوح بی مر
امسال محمد سپهبد | کوهست ربیع را برا در
از مرکزخویش تا سرندیپ | یکسر بکشد سپاه و لشکر
در هند ورابدولت تو | صدفتح قوی شود میسر
درغزو بخد مت شتابد | منصور مؤید و مظفر
آرد ملکا برسم خدمت | پیلان جهان گشای نکر
صد پیل دگر بیارد امثال | از پیل ملک پسند بهتر
هر جاکه روند هر دو یادند | در نصرت ایزد گرو گر
زیرا که چنین دوبنده نیک | هرگز نبود بگیتی اندر
تاگوی زمین بود معلق | تاچرخ فلک بود مدور
جزیرکه غزو ناز منشین | جز فرش نشاط و لهومسپر
ایدای ترا قضا متابع | فرمان ترا قدر منحر (۳۵)

بعد از بقدرت رسیدن بهرامشاه به غزنه محمد وربیع بازهم به ملک ارسلان وفادارماند ند.
همینکه بهر امشاه برمسند تاج وتخت‌غزنه مستقرو استحکام یافت یکی از اقداماتش‌سوقیات انتقام جویانه به هندبود تا د رآنجا محمد را به اطاعت وادار نماید (در ذیل رک)
بهرامشاه به تاج وتخت برادر اندر خود ملک ارسلان حسد برد واجازه نداد که اوبرتخت سلطنتی به حکمروایی‌ادامه دهد .غلام مصطفی‌خان موضوع سکه بودن دو برادر ملک ارسلان و بهر امشاه را مورد شک و تردید قرار داده و گفته است که او (ارسلان)

فرزند جوهر خاتون که خانم مسعودسوم‌باشد بوده است ؛ با آنهم بسیاری از مورخان (مانندراوندی و حمد الله مستوفی) ابراز نظر نموده اند که بهرامشاه خواهر زاده و خویش سنجر است که سنجر خود برادر مهد عراق است . در ینجا به تناقض مواجه میشویم ، زیرا بنابر توضیحات رشید یاسمی مصحح دیوان مسعود سعد سلمان به رابطه یک شعر مدحیه شاعر ذکر گردیده که شجره بهرامشاه صرف به محمود غزنوی می‌پیوندد نه به سلاطین سلجوقی ، ثانیاً اینکه‌به‌اساس یک حکایت‌از آداب الحرب ، سنجر در مسأله حمایت از بهرامشاه برسر یر سلطنت غزنوی و مداخله در امور داخلی غزنویها بی تفاوت بوده واز آن امتناع داشته است : « علاوتاً سلطان از آن خوف داشته است که اگر بهرامشاه رادر سرنگونی ملک ارسلان یاری رساند دیگر ان خواهند گفت که سنجر درسرنگونی یکی از خویشاوندان و اقارب خود یک اجنبی را یاری داده است . سوم اینکه غلام مصطفی خان ابراز میدارد که‌هرگاه‌مهد عراق مادر بهرامشاه نیز می‌بود در انصورت طوریکه برخی مأخذ و منابع ذی ربط بیان میدارد ملک ارسلان او را بصفت‌نماینده خود به حضور سنجرنمی‌فرستاد وهم‌ازسلطان سلجوقی‌محمدبن ملکشاه تقاضا بعمل نمی آورد تا سنجر را از تهاجمی که جهت بقدرت رساندن بهرامشاه برار یکه تاج و تخت غزنه دارد منصرف نماید . (۳۶)

مراحل متواتر مبارزه نظامی و دپلوماتیک میان ملک ارسلان از یکطرف ، و بهرامشاه و سنجر از جانب دیگر از طریق گزارش مفصل ابن الاثیر واز طریق چند سطر مختصر جوزجانی‌ومورخان سلجوقی ، وبرخی‌ازجوامع الحکایات عوفی‌وفخرمدبربهم مرتبط شده‌میتواند.

زمانیکه ملک ارسلان بحیث فرمانفرمای غزنه درشوال ۵۰۹ /فبروری ۱۱۱۶میلادی رسماً شروع بکار کرد بهرامشاه درین هنگام در زمین داور بود ودر صدد شد تا از همانجا ادعای پادشاهی خود را علنی نماید. در گیری‌ها در تگین آباد روی داد که نیروهای او از هم متلاشی شد ؛ توأم با متلاشی شدن نیروهای بهرامشاه ، ملک ارسلان قشون خود را به قسمتهای متعدد متصرفات غزنوی جهت اعمال نفوذ وتحکیم سیطره اش گسیل نمود ، مسعودسعد سلمان این رویداد ها را در اشعارش بازتاب داده است. (۳۷) اندرین هنگام بهرامشاه بجانب‌غرب متواری گردید. به اساس یکی از حکایات‌عوفی‌بهرامشاه صرف با یک‌نفر معیتی‌خودآواره‌شده بود وچون تعقیب میشدند لذا برای نجات‌خویشتن نعل اسپان شان را بازگونه زده بودندتا تعقیب کنندگان را فریب داده باشند . (۳۸) بهرامشاه از طریق سیستان‌وارد کرمان گردیده بدربار محی الدین-

ارسلان شاه بن کرمان شاه امیرسلجوقی روی آورد(۴۹۵-۵۳۷/۱۱۰۱-۱۰۴۲میلادی) که وی چند سال قبل ازین رویداد از حامیان عثمان مختاری بوده شهزاده سلجوقی از بهرامشاه تکریم بعمل آورد ، مگر بدون استیذان سنجر بزرگ سلاله شرقی از ارائه هرگونه کمک نظامی به او امتناع نموده اظهار نمود که چون سلطان معظم « سنجر برسریر سلطنت قرار دارند لذا برای من مقدور نیست که نیرویی را در اختیار شما بگذارم». شهزاده سلجوقی در عین حال ابراز داشته که آنچه برای او اندرباب کمک مالی مقدور است مضایقه نخواهد کرد. سپس شهزاده سلجوقی برای بدرقه بهرامشاه یکی از افسران خود را موظف نمود تا به دربار سنجر در مروو وی را همراهی کند. (۳۹) بهرامشاه در دربار سنجر مورد عنایت واقع شد ودر حلقه همراهان شکار واعتمادی سلطان قرار گرفت بنابگفتهٔ فخر مدبر مهارت های بهرامشاه درنیزه زنی وتیره اندازی درمیدان های شکار سنجر را مسحور ومجذوب نمود و لذا برآن شد تا جهت اعاده تخت غزنه به نفع او از تصرف ملک ارسلان کمک های نظامی را در اختیار بهرامشاه بگذارد ، و زمانیکه ازو درین موضوع سوال کردند سنجر در پاسخ چنین گفت: «سلطان بهرامشاه با جمله سران لشکر ومعیتان ملک و مقربان دولت چنان زندگانی کرده بود که همه هـوادار وهواخواهان او شده بودند و سلطان از کار او باهرکس از اعیان وارکان خویش رأی میطلبید وباز جستی میکرد جمله متفق بودندکه مدتیست که خود را پیش تخت افگنده ست وبدین درگاه التجا ساخته وخدمت های پسندیده کرده وبمحاسن اخلاق دل مبارك پادشاه را در یافته ودر حق او تربیت کردن و معونت فرمودن از عادت پسندیده واخلاق حمیده پادشاه اسلامست سلطان از آنچه اندیشه میکرد فارغ شدودل بر تربیت کردن او نهاد ولشکردادن وبتخت وملک رسانیدن همت دربست وروزی بشکار برنشسته بود ومیگفت از هرنوع شکار میاوردند ناگاه جفتی مرغ درهوا پرید ند نیک بلند، ماده در زیر می پرید ونر در زیر ماده ، سلطان سعید بهرامشاه تیری بینداخت وهردوسر مرغ را بدوخت مرغان هم برآن جمله دوخته پیش صف سلطان بیفتادند چنانکه بسیاری اسپان برمیدند واسپ سلطان هم اندکی ، خبریافت بپرسید این مرغان را که زد جمله گفتند امیر بهرامشاه سلطان سخت تحسین کرد وتشریف فاخر فرمود وهم از آن روز تدبیر ساختن لشکری کرد که با او خواست فرستادو هم درآن هفته او را با لشکر گسیل کرد تا بیامد برادر را بیرون کرد و ملک فرود گرفت ویکی از اعیان ملک از سلطان سنجر پرسید که در فرستادن لشکر وامیر بهرامشاه تعجیل فرمودی و اعزازواکرام نمودی سبب چه بود، سلطان فرمود که جمله اعیان وارکان وسران لشکر را هوا

خواه او دیدم و جمله نیک زبان ونیک گوی ودر مردانگی و شجاعت مستثنی ودر تیر اندازی بی‌همتا اندیشیدم که اگر برین جمله تیر که میاندازد یکی در کارمن کند واین مملکت من فروگیرد از دست او که بیرون کند، هرچه کند برمملکت پدروجد خود کند نه بر مملکت من.» (٤٠)

این که در واقعیت امر تاچه حد سنجر آرزومند مداخله‌در امورداخلی غزنویها بوده فهمیده شده نمیتواند، ولیکن وی به اتخاذ یک پالیسی‌فعال وآگاهانه متشبث‌گردیده روابط میان‌دولت غزنوی وسلجوقی طی چندین دوره متشنج بوده ولی تمام ارتباطات عادی که در زمان سلطان ابراهیم میان غزنویها وسلجوقی پی افگنده شده بود از تطاول روزگار در امان مانده بود . ولی سنجراکنون در شرق ایران زمین به ایجاد یک سلطنت قوی توفیق یافته بود ودر راه احیا وساختار مجدددولت وسیع پدرش ملک شاه بود . امپراتوری سنجر نسبت به روزگاران بعد از مرگ محمد بن ملک شاه که اندران هنگام یک‌بخش‌بزرگ غربی‌دولت‌سلجوقی‌بزرگ سقوط نموده بود مستحکم تر همی نمود سنجر در ماوراءالنهر ، در سمرقند وبخاراامیر دست نشاندهٔ خراج گذاری به نام ارسلان‌خان محمدبن‌سلیمان از اقارب‌خود (٤٩٥-٥٢٤هجری قمری مطاق ١١٠٢ ١١٣٠ میلادی)داشته است‌که‌در جمله تحت‌الحمایگان وی محسوب همی‌گردید وسنجر هنوز از والی خوارزم از سلسله خوارزمشاهان سلاله انوشتگین غرچه‌خراهان اطاعت و فرمان برداری بود، مسأله در مدار نفوذ در آوردن دولت غزنه به دولت سلجوقی‌وتحت‌الحمایه‌آن نمودن‌آن دولت اندرین هنگام در مذاق سنجر قویاً گوارا می‌آمده است .

مع هذا سنجر چنین تمایل نداشت که بر غزنه خوامخواه حمله‌ور شود ، چنانچه در وهله اول به‌ملک‌ارسلان‌نوشت‌تابابهرامشاه‌بموافقت‌برسد.مگربنابقول‌ابن‌الاثیرسنجرپاسخی‌بمقابل‌تقاضا های خود از غزنه دریافت نداشته است، مگر یکی از حکایات عوفی مبین است که ملک ارسلان قاضی ابوالبرکات را همراه با تحایف گران بها بدربار سنجر فرستاده است تاوی بتواند موقف بهرامشاه را بدربار سنجر ضعیف گرداند ودر فرجام سلطان سلجوقی را از ارائه هر گونه کمک نظامی به بهرامشاه باز دارد هکذا بنا بر قول جوزجانی ومآخذ مابعد چون فرشته گزارش شده که ملک ارسلان علیه مادر خود مهد عراق بی احترامی مینموده است و لذا همین مراوده ناهنجار میان مادر وفرزند و عاقبت نااندیشیهای ارسلان علیه مادرش که یک خانم والاتبار سلجوقی بود طبعاً موجبات خشم سنجر رابرانگیخته است؛ گرچه محتمل‌به نظر نمی‌آید که ملک ارسلان چنین یک کار غیر معمول وعاقبت نا اندیشانه را مرتکب شده باشد. (٤١) مگر حاصل اینگونه سلوك

یقیناً آن شده که سنجر در موضوع متنازع فیها بابدست آوردن قدرت میان ملک ارسلان و بهرامشاه، در امر ارائه کمک به بهرامشاه مصمم بوده است . ملک ارسلان با استماع جانب داری های سنجر از بهرام شاه با محمد بن ملک شاه رئیس عمومی دودمان سلجوقی در غرب ایران تماس برقرار نمود، واز پیش آمد غیر دوستانه سنجر شکایت نمود. سلطان محمد بنابر روابط حسنهٔ ازمنه‌های دیرین میان دول غزنوی وسلجوقی آرزومند مداخله در امور داخلی غزنویان نبود ، وازینرو به سلطان سنجر دستور داد تا ازمداخله دست بردارد. بنا بقول حسینی سلطان محمد به سنجر ابراز داشته که : «برادرم این کار را مکن زیرا دودمان غزنوی یک تبار دیرین است و لذا برآنان حمله مکن »؛ گفته آمده است که باوجود این تذکرات وی باز هم به نمایندهٔ خود که حامل پیام بوده هدایت داده که هرگاه قشونی برای حمله سوق شده باشد پیام را نرساند. جریان رویدادها چنین بوده است ، یک نیرو از مروتحت سرداری اونر(unar) قبلاً بمعیت بهرام شاه علیه ملک ارسلان بحرکت افتاده بود . همینکه این قوا به بست مواصلت میکند درینجا نیروی دیگری بسرکردگی تاج‌الدین ابوالفضل نصر بن خلف یا طاهر (مستوفی ۵۵۹/۱۱٦٤ میلادی) داماد واز زمره تحت‌الحمایگان سنجر نیز به نیروی بهرامشاه می پیوندد. (٤٢)

نیروهای ملک ارسلان در معرکه این درگیریها علیه قوای متحد خراسان وسیستان به شکست مواجه گردیده و تعداد از نیروهای که در جریان در گیری ها جان بسلامت برده بودند از هم متفرق‌وفرار را برقرار ترجیح داده وراه‌غزنه در پیش‌گرفتند. درین‌هنگام ملک ارسلان خراج معتنابهی را بمقابل فراخوانی نیروهای سنجر به عقب به وی پیش‌کش نمود، مگر اندرین هنگام سنجرمصمم برآن بوده است‌تا خود شخصاً به افغانستان شرقی قدم‌گذارد . ملک‌ارسلان مأیوسانه باز هم به یک دیپلوماسی نافرجام متشبث شد، وبه قول‌مآخذ متأخر چون فرشته، ارسلان مادر خود مهد عراق را با (۲۰۰/۰۰۰ دینار) بعنوان تحفه بدربار سنجر گسیل نمود تا سنجر را از تصمیمش باز دارد ، مگر همینکه مهد عراق بدربار برادرخود مواصلت میکند او را برخلاف ملک ارسلان وبه نفع بهرامشاه تشویق و ترغیب داشته است. اگر چه در صحت این قول شک وتردید های وجود دارد . جوزجانی اندرین مورد ابراز نظری نکرده است ، ابن‌الاثیر توضیح نموده که همسر نصر بن‌ابراهیم‌عموی ملک ارسلان(درفهرست‌اسامی‌فرزندان سلطان ابراهیم از قلم جوزجانی نصر از زمره فرزندان ابراهیم برده است) که از شاهدخت های

ص ۲۷ آداب الحرب والشجاعه .

سلجوقی بود و مسعود سوم شوهر اولی او را مقتول وبه اجبار وادار به عقد نکاح خود نموده بود به حیث نماینده ملک ارسلان بدربارسنجربار یافته است. مگر هرگاه هر کدام ازین شاهدخت هادرین مأموریت توظیف شده باشند نتیجه فقط یک چیز است وآن اینکه وی سنجر را تحت فشار گرفته که علیه ملک ارسلان عمل کند، زیرا که پادشاه غزنوی بابرادر بی گناهش بهرامشاه برخورد بی باکانه رو اداشته است سنجر را بطرفداری از بهرام شاه ترغیب نموده اند. از جانب دیگر ملک ارسلان نسبت زندانی ساختن یکی از نماینده سنجر که بدربار وی فرستاده شده بود خشم سنجر را برافروخته بود . (۴۳)

نبرد فیصله کن میان سنجر وملک ارسلان در یک فرسخی خارج غزنه در دشت شاه آباد (شاید این همان جایی بوده باشد که بیهقی وگردیزی آنرا بنام شاه بهار یاد میکند که در آنجا قشون غزنوی مورد معاینه واقع میشده است ؟) در گرفت بنا بقول حسینی وبنداری قشون غزنوی درین کارزار پنجاه زنجیرفیل در اختیار داشتند که ابن الاثیرآن را ۱۲۰ خوانده است که همه زره پوش بوده اند وتیر اندازی بالای هریک سوار بود . (٤٤) این فیل ها عموماً در خط میان قطار جای داشته وچنان بوده که بهنگام تهاجم درقلب سپاه که برزم آنان پیش تازی می کرده رعشه واضطراب بار همی آوردند. در آغاز فیل ها قشون سنجر را به واهمه فرو برده وبداخل قراه قرار گاه سنجر رخنه کرده است، تا آنجا که آنان ناگزیز متشبث بحمله از جناح چپ جبهه گردیده اند ، مگر تاج الدین ابوالفضل سالار محاذ جنگ سنجر شخصیت دلیر وشجاع بود. عساکر خود را مجدداً سازمان داد وشخصاً متوجه گردید که از ناحیت شکم پیلان که بازره پوش محافظت نگردیده اند میتوان با خنجر بدن شان را درید. شجاعت ودلاوری تاج الدین درین جنگ بلند آوازه گردید، و سنجر او را مورد الطاف وانعام بی پایان قرار داد ، وشاعران همروز گار مانند عبدالواسع- جبلی غرجستانی قصاید مدحیه در وصف دلاوری او سرودند. (٤٥) سپس امیر اونر از جناح- راست قشون سلجوقی حمله یی را علیه ستون جناح چپ قشون غزنوی ن رهبری کرد که طی آن قشون غزنوی از هم متلاشی شد، پیلان جنگی پراگنده شده و سوارکاران و تیراندازان از فیل هایشان متفرق شد ند که درین هنگام راه فرار برویشان بسته شده بود ، که سرانجام همه بقتل رسیدند . سنجر بهمراهی بهرامشاه بتاریخ ۲۵/۵۱۰ فبروری ۱۱۱۷ میلادی وارد پایتخت غزنه گردیدند. از توضیحات ابن الاثیر همین پیداست که ملک ارسلان در قلعه غزنه پناه برد ولیکن بعداً بدون کدام جنگ به سنجر تسلیم گردید. ولی چنین به نظر میرسد که ملک ارسلان بدون آنکه آسیبی

برایش رسیده باشد بقلمرو های غزنوی واقع شمال هند متواری شده (بنا بقول حمد الله مستوفی وی به لاهور متواری شده است). واز محمدبن‌علی از سلاله بوحلیم شیبانی والی آنجا تقاضای کمک نموده است. هنگامیکه سنجر ظفرمندا نه وارد غزنه گردید بهرامشاه درپیشاپیش سواران سلطان‌سلجوقی پیاده درحرکت بود وبابمسند قرارگرفتن‌حیثیت یک پادشاه تحت‌الحمایه‌سنجر را اختیار نمود واسمش‌درخطبه‌هابعد از ذکراسم‌المستظهر خلیفه عباسی‌ومحمدبن ملک شاه سلطان بزرگ سلجوقی و سنجر خوانده میشد. وی بنا برروایت راوندی روزانه مبلغ یک هزار دینار وبنا بقول حسینی سالانه ۲۵۰،۰۰۰ دینار بعنوان خراج به سنجر می پرداخته است ، چنین آمده‌است که سیدحسن‌شاعر اندر هنگام تاج پوشی بهرامشاه به‌حضورسنجر قصیده مدحیه ذیل را سروده است :

منادی بر آمد ز هفت آسمان   که بهرام شاه است شاه جهان (۴۶)

عساکر سلجوق پس از فتح غزنه دست به میگساری و چور و چپاول زدند ، دارائیهای اعیان و بزرگان ، قاب های نقره‌یی تزئینی روی دیوارهای منازل و شیر دهن های نقره یی ، تزین های روی دیوار های منازل و نلهای نقره یی که بمنظور آبیاری باغ ها ساخته شده بود همه را به یغما بردند تا اینکه سنجر مداخله نموده و دسته‌یی ازیغما گران و تاراج گران را به دار آویخت . باوجود این نمایش سنجر در یغما و چپاول گنجینه های غزنه خود نیز کوتاهی نکرد ، چه در جریان چهل روز اقامت اشغالی اش در غزنه یک مقدا رمعتنا بهی از گنجینه های اندوخته شاهان غزنه را که در جمله پنج تاج ، هفده تخت طلا ونقره و یکهزار وسه صد سیت فلزات قیمتی وجواهرات شامل بود به تاراج برد . بعد از انقضای سی و پنج سال از ین رویداد، علاءالدین حسین جها نسوز فرمانفرمای غوری به تاراج شدید تر از آنچه سنجر مرتکب شده بود دست یازید، حسینی و بنداری خاطر نشان نموده اندکه غزنه شهری بود که تطاول روز گارکمتر دیده واز عهد غزنویان متقدم در قرن چارم (قرن دهم میلادی) تازمان دستبرد جهانسوز چنین ضربات کوبنده را موا جه نشده بود . سنجر بعد از فتح غزنه یکی ازسلجوقیان را به حیث عامل (مامور جمع آوری مالیات) در غزنه مقرر نمود تا از جمع آوری خراج نظارت بعمل آرد . بعد از پایان درگیری های سنجر در غزنه فتح نامه تدوین گردیده و به حضور سلطان محمد بن ملک شاه که اندرین هنگام از بیماری شدیدرنج می برد

و با مرگ پنجه نرم می‌کرد ارسال گردید (سلطان محمدبن ملک شاه در نتیجه همین بیماری بتاریخ ۲۴ ذوالحجه ۵۱۱ هجری قمری مطابق ۱۸ اپریل ۱۱۱۸ میلادی زنده‌گی را وداع گفت) (۴۷)

با این حال ملک ارسلان در هند مصروف تدارک نیرو های خود جهت مقابله به غزنه بود هنگامیکه سنجر در پایان سال ۵۱۰ مطابق بهار ۱۱۱۷ میلادی غزنه را ترک گفت ملک ارسلان با نیرو های خود بصوب پایتخت غزنه پیشروی کرد . بهرامشاه بدون آنکه استقامت و پایه داری از خود نشان دهد بجانب شمال به نا حیت بامیان فرار نمود و یک بار دیگر از سنجر امداد جست که او از بلخ قشونی را گسیل نمود .ملک ارسلان بعد از یک ماه محاصره غزنی دانست که نمیتواند با قشون سلجوقی پنجه نرم کند لذا از شهر خارج گردیده و به کوهسار او غنان (چنین است در متن ابن الاثیر آیا این منطقه عبارت از همان نا حیت اورگون است که در سرحد ولایات غزنی و پکتیا موقعیت دارد ؟) (۴۸) متواری گردید که سرانجام بدست‌لشکریان سنجراسیرگردید. بهرامشاه ازینکه مبادا روزی ملک ارسلان اززندان رها شود وبخراسان منتقل وآنگاه در آینده یک منبع تهدید و تشویش برای اوباشد، اورا از نزد سالار نیروی سلجوقی‌در برابر پرداخت وجرهی‌خرید. ابن الاثیرطورساده‌بیان‌نموده‌که بهرام شاه بعد از دستگیری او را در جمادی الثانی ۵۱۲ هجری قمری مطابق سپتمبر اکتوبر ۱۱۱۸م با خفه نمودن بقتل رسانده است . وی اندر هنگام مرگ بیست و هفت‌بهار زندگی را پشت سر گذاشته بوده است (بنا بقول جوز جانی سی وپنج) . درمآخذ متآخر بیان شده که بهرام شاه در بدو، ملک ارسلان را بزندان افگنده و سپس‌او رااز قید رها داشته‌است، مگر بعد ها نسبت طرح دسیسه یی علیه سلطان ، بهرامشاه سرانجام او رابقتل رسانده است ، مگر بعید مینماید که بهرامشاه او را یکمرتبه در زندان افگنده‌و باز رها کرده باشد، چه رها نمودن‌دشمنی چنان به اثبات رسیده مانند ملک ارسلان از عقل سلیم بعید مینماید . ملک ارسلان بعد از پدرود زندگی در خطیره که پدرش مسعود سوم در غزنه مدفون بوده در همانجابخاک سپرده شده است . (۴۹)

III

سلطنت بهرامشاه : تابستان هند قبل از تهاجم غوری

ابوالمظفر بهرام شاه (۵۰) اکنون از یک نیروی بدون رقیب در شهر غزنه مستفید بود، وبی خدشه برسر یرفرما نفرمایی امپراتوری غزنوی قدرت را در دست گرفت . بهرام شاه همانند جدش ابراهیم بن مسعود سلطنت طولانی که چارده ه را احتوا نموده بپایان آورد . از آنجاکه بهرام شاه بعنوان فرمانفرما ، دوره طولانی سلطنت را گذرانده منابع ازو به چندین لقب یادآوری کرده است . یکی از ین القاب و اضحاً یمین الدوله و امین الملله خوانده شده که در مآخذ تاریخی و سکه های او زیاد بچشم میخورد . القاب منسرب به بهرام شاه همه مباهات آمیزاست تا آنجا که از وبه عین القاب جدبزرگش سلطان محمود یادآوری شده است. (۵۱) ومعاصران ازاکتساب لقب بهرامشاه‌که ازمحمود گرفته بخوبی آگاه بوده اند. جرزجانی از سلطان به لقب معین الدو له و الدین (یا معز الدوله و الدین) یاد کرده و چندین ، مآخذ تاریخی از و بعنوان علاء الدولة یا علاء الدین یادکرده اند . در یکی از اشعار سید حسن بهرامشاه به لقب علاء الدولة و الدین مخا طب گردیده ، مگر این لقب در سکه‌ها به ملاحظه نمیرسد ، و هکذا زمانیکه بهرام شاه در سرکوب اغتشاشات‌سالار محمد بن علی از سلاله بوحلیم درهند توفیق یافت عثمان مختا ری در مدح این‌پیروزی ، وی را به لقب یمین الدوله وظهیر الملله خطاب نموده است (۵۲) نشان های دیگر افتخارت سلطنتی‌عبارت بوده است ازپرچم های سیاه رنگ دارای‌تصویرمشابه‌پرچم‌های‌که سیاه رنگ دارای تصویرمشابه پرچم های که نیاکانش داشته بردند ، از زمرهٔ افتخارات بهرام شاه یاد گردیده و شاعران مداح از آن یاد آوری نموده اند ؛ سید حسن از یک سمبول هلال شکل (هلال رایت) یاد کرده که منقوش

بود. و آن یا بشکل یک نشان در بیرق او دست دوزی شده بوده یا بگونه دیگری شکل هلال مهتابی را داشته‌که بردسته بیرق‌نصب بوده و نیز به چترسایه انداز آن اشاره نموده است.(۵۳)

این سمبول ها همه نشان و علامت نیرو مندی یک حکمروای مستقل بحساب میآمده است . با آنهم بهرام شاه به استثنای یک رویداد د استا نی که در ذیل از آن باز گو میشود د ر طو ل تما م دورهٔ سلطنت طولا نی خود به حیث تحت ا لحما یه سنجروسلجوقیان بو د ، و این موضوع طو ر واضح د ر سکه ها ی ضرب زد ه شد ۀ ا و مشهود است ، در اکثر یت نشر یات موجود بهرام شاه ، اسم خود سلطاند ر عقب سکه ولی اسمای خلفا ی عباسی (المستر شد ۵۱۲ ـ ۵۲۹ هجری قمری مطابق ۱۱۱۸ ـ ۱۱۳۵ میلادی و المقتفی ۵۳۰ ـ ۵۵۵/ ۱۱۳۶ـ۱۳۶۰ میلادی‌در صفحه‌راست‌سکه حک گردیده مگراسم الراشد ۵۲۹ـ ۳۰/ ۱۱۳۵ ـ ۱۱۳۶ میلادی (که دوره سلطنتش کوتاه بوده درهیچ یکی از سکه های موجود غزنوی‌بملاحظه‌نمیرسد) درروی سکه‌ظاهر گرد یده است . محتملاً تمام ا ین سکه ها بمنظور دوران پولی در شرق افغا نستان در غزنه ضرب زده شده است ؛ سکه های از سیم و مس را یج در هند در دوران بوده صرف اسم بهرام شاه در آن منقور بوده است . این سکه به اشکال معمول سکه ها ی هند غزنوی بوده تصویر گاو نا ندی و شرح سری شامته د یوه به ا لفبای نگری (Nagari) در آ ن منقور بوده است . (۵٤) گرچه زما نیکه قشو ن سنجر بمنظور تخت نشانی بهرام شاه و ارد غزنه گردید ، اسم محمد بن ملک شاه سلطان سلجوقی در خطبه ذ کر میگرد یده است . مگر این مورد درسکه های موجود بهرامشاه به نظر نمیخورد (ازتعدادکمی که در دست است سکه قابل تاریخ گذاری در دست داریم) بهر حال طوریکه‌در بالا ملاحظه نمودیم سلطان محمد صرف یک سال بعد از جلوس بهرا مشاه و فات یافت . و سپس سنجر به حیث سلطان عالی سلجوقی جایگزین وی شده است .وی در سال ۵۱۳ هجری قمری مطا بق ۱۱۱۹ میلادی به تمام قلمرو های خراج ده خود و متعلقات آن بشمول بهرا مشاه غزنوی نگاشته که اسم محمود بن محمد سلطان جدید در سر ز مین‌ها ی قلمروغربی دولت‌سلجوقیان بزرگ بعد از ذکر اسم سنجر در خطبه ها قرائت گردد. (۵۵)

غلام مصطفی خان به استنا دابیاتی از حدیقه سنایی نوشته که اعزام و اقامت دولت شاه فرزند ارشد بهرام شاه در دربار سلجوقی من حیث یک گروگان، خود نمایانگر سلطه وحاکمیت سنجر برسلطنت غزنه بوده است. (۵٦)اقامت این شهزادهٔ غزنوی من‌حیث یک گروگان

در مروبدر بار سلجوقی مصادف با اوایل سلطنت بهرامشاه مینماید ، زیرا سنایی این سطور را بتاریخ ۵۲٤ / ۱۱۳۰ میلادی مرقوم داشته واین زمانیست که دولت شاه وا پس به غزنه مراجعت نموده است ؛ که متعاقباً درمصافی بتاریخ ۵٤۵ هجری قمری مطابق۱۱۵۰ میلادی در تگین آباد علیه غوری ها بقتل رسیده است . (بفصل چار رجوع شود) .

درین جا آ ن چه که به اساس یکی از حکایات آداب الحرب یک اندازه ابهام آمیز جلوه میکند هما نا تداوی و علاج یکی از کنیزکان بهرام شاه توسط یک پزشک عیسوی مسافرمتعلق بهگروه مهتر جوهر یکی‌ازملتزمین بهرام شاه که وظیفه اتابیگی داشت بوده است . منصب اتابیگی یعنی شخصی متکفل امورتدریس شهزاده را که هنوز درمقام زمام داری بوده متعهد بوده است ، در همچو یک مقطع زمان همچو مقامی بشکل کلا سیک آن در قلمرو سلطنت سلجوقیان بزرگ ودر امارت نشین های متحد و بصورت عام در غرب فارس ، عراق ، سوریه واناتولیه درحال گسترش بود ؛ مگر ازآن میان ازغوری ها و غزنوی ها سراغی نمیشد ، و در واقعیت امر در حواشی سر زمین های ایران و هند گسترش نیافته بوده در چنین مقطع زمان بعید مینماید فخر مدبر یا مراجع هند و افغان از کلمه تخنیکی اتابیگ بگونه ایکه میان سلجوقیان معمول و بمفهوم آن آشنا بوده اند بلدیت داشته بوده با شد . بنا بر آن آیا احتمال دارد که همین مهتر جوهر آنطور یکه ابن الا ثیر بازگو نموده از سالاران مقرب سنجر و متصد ی اقطاع وی بوده است ، و آن زمانیکه (۵۳۰ /۱۱۳۵ - ۱۱۳۶ میلادی)بهرامشاه در پی استقلال نافرجام‌خود چنانکه درذیل‌شرح میشود بوده وی سمت نمایندگی‌سنجررا بدربار بهرام شاه متعهد بوده است ؟ اگر این تشخیص ممکن باشد در ین صورت ما میتوانیم بگوییم که مهتر جوهر قبل از ین تاریخ یاسمت نمایندگی در بار سلجوقی را بدر بار غزنه متعهد بوده (چیزی مانند وظیفهٔ شحنه یاوالی نظامی که نظیرآن را سلجوقیان بزرگ در کنار خلفای بغداد نیزوضع مینمودند . ویابعد از رخداد های ۵۲۹ - ۳۰ / ۱۱۳۵ - ۱۱۳۶ میلادی‌غزنه واطاعت بهرام شاه ازسلجوقیان اوضاع را درغزنه مراقبت میکرده تا بدنبال وقایع بهرام شاه سر از اطاعت نپیچد. (۷۵)

با آنکه بهرا مشاه در اثر فتوحات خود درهند خزاین خود را از طریق غنایم آ ن تمویل همی نمود چنان چه دردیل شرح خواهد شد باآنهم نسبت پرداخت خراج به سلجوقیان وضع مالی‌شان‌باید وخیم بوده باشد . نسبت همین فشارها ومضیقه مالی‌بهرام شاه بتاریخ ۵۲۹/ ۱۱۳۵

میلادی از تابعیت سنجر سرباز زد، و از پرداخت خراج امتناع نمود. سنجر بمنظور تلافی، اعاده و تأمین سلطهٔ خود بر غزنویان دست اندرکار گردید مراجع تاریخی سلجوقی توضیح نموده که بهرام شاه اتباع خود را تحت فشار قرار داد و آنان را از دارایی شان محروم همی داشته است (این الزامات تاجایی میتواند با شکرالیه های سنایی که از بیدادیهای نظامیگران ترک غزنوی سخن رانده و در فصل دوم توضیح یافته پیوند داشته باشد؟) روایت ها حکایت دارد که قشون سلجوقی بصوب شرق از طریق سیستان بجانب بست و زمین داور درحرکت آمد. این سوقیات مصادف با یک زمستان خیلی سرد در سال ۵۳۰ هجری قمری مطابق ۱۱۳۵میلادی اتفاق افتاد که در نتیجه همین سرمای شدید و کمبود مواد غذایی وعلوفه حیوانات قشون سلجوقی متحمل خسارات هنگفت گردیدند، قلت علوفه تا آنجا شدید بوده که بقول حسینی و بندا ری علوفه از طلا گران تر بوده است، مع هذا با تمام اینهمه مشکلات قشون سلجوقی به پیشروی جانب غزنه ادامه دادند تا از تقرب شان رعشه برجان بهرام شاه افتاد وی نماینده خود را فرستاد تا با امیرجوهر امیرری و نمایندهٔ سنجر که در فوق از وی ذکر بعمل آمد دیدار کند. وی از جانب قوای غزنوی به نیروهای سنجر سر تسلیم فرود آورد مگر همینکه بهرامشاه صولت و نیروی سلجوقی را نظاره کرد به هراس اندر شد، و لذا فرار را بر قرار ترجیح داده بجانب ایالت هند بـراه افتاد، و سرانجام سرحدش به لاهور کشید. سنجر برای دومین بار غزنه را اشغال نمود و لشکریان وی بار دوم به یغما و غارت شهر دست بردند. او با بهرامشاه تماس برقرار نموده، برایش اطمینان داد که در صدد ضمیمه ساختن قلمرو او به دولت سلجوقی نیست. سپس بهمراه قشون خود راه دیار خود در پیش گرفته و در شوال ۵۳۰/جولای ۱۱۳۶ میلادی وارد بلخ گردید بدین سان بهرامشاه توانست به غزنه مراجعت نموده و بر مسند خود تکیه زند مگر حدس و گمان این است که مجدداً به حیث یک تحت‌الحمایه وباجگذار سلجوقی در آمده باشد، ولی معلومات دقیق اندرین باب در دست‌نیست. (۵۸) معلومات جزیی دیگریکه راجع به روابط سلجوقی و غزنوی‌قبل از در گیری جنگ غزنویهاوغوری‌ها در دست رس‌است این‌است‌که زمامدار سیستان، غور، غزنه ومازندران درسال ۱۱۴۱/۵۳۶ میلادی از سلجوقی‌ها در جنگ شان علیه قره‌ختای در دشت قطوان درماوراء النهر طرفداری کردند، مگر تفصیلات چگونگی رویداد این جنگ در دست نیست (۵۹).

متأسفانه از سوقیات و مبارزات بهرام شاه درطول تمام دورهٔ سلطنت طولانی وی علیه راجگان هند و در شمال هند که طبقات ناصری به تائید از همچو در گیری ها سخن رانده معلومات در دسترس نداریم .(۶۰) و نه مراجع هندی‌مخالف با سلطه اسلام از آن‌توضیحات بعمل آورده اند این روزگار عصری را احتوا میکند که سلاله های بزرگی مانند سلاله های شمال و مرکز هند چون سلسله پره مارا در مالوا ، سلسله کله چوری مدهیه پرادیش ،سلسله گادهه والا در قنوج و دیگران وجود داشتند که سد مستحکمی راعلیه گسترش نیروهای‌اسلامی تشکیل داده بودند . از زمره معلومات دست داشته که با دوران سلطنت بهرامشاه مطابقت دارد یکی هم موجودیت چاهه مانه فرمانفرمای ساکهمیری از نوراجه (قبل از ۱۱۳۳ تا قبل از ۱۱۵۳ میلادی‌سلطنت نموده است (.وی توروشکه ها یا مسلمانان را که از طریق صحرای بزرگ تهار یورش‌برده‌بودند وموجب‌کشتار وقتل یک تعداد کثیر اتباع آنجاشده بودند بعقب راند(۶۱). معلوماتی که ما از بهرام شاه و کار روایی های او در هند داریم همانا تثبیت سلطه او درهمان حدود و حیطه قلمرو هند غزنوی بر محمد بن علی از سلاله بوحلیم شیبانی سالارقوای نظامی ملک ارسلان (در بعضی‌مآخذ دیگرتنهابه کنیه با حلیم یاد گردیده) است ، که او ملک ارسلان را در آخرین‌اقدامش‌درسال ۵۱۰ / ۱۱۱۷میلادی جهت بدست آوردن مجدد غزنه کمک نموده بود . قبلاً توضیح گردید که محمد بن علی در جریان بر خورد های داخلی جهت اعادهٔتاج و تخت غزنه ، ازملک ارسلان حمایت نمود . واز پیروزی و برسمیت شناختن بهرام شاه برمسند تاج و تخت غزنه امتناع نمود. جریانات و رویداد ها میان محمد بن‌علی وبهرام‌شاه را از ورای یک حکایت مطول اداب الحرب ، تذکرات مختصر طبقات ناصری و مآخذ متأخری مانند میر خواند و فرشته در یافت میتوانیم .

بهرام شاه بمنظور تأمین سلطهٔ خود برقلمرو های غزنوی در شمال هند دست اندر کار گردید ، مگر محمد بن علی دو مرتبه علیه این تشبث او دست به بغاوت زد . محمد آشکارا از برسمیت شناختن سلطان جدید در غزنه سرباز زد ، و لذا بهرام شاه با تعداد نیروی قابل ملاحظه خود بجانب هند براه افتاد ، و در میدان پیکار محمدبن علی مغلوب شد و بتاریخ ۲۷ رمضان ۵۱۲ هجری قمری مطابق ۱۲ جنوری ۱۱۱۹میلادی درلاهوراسیر گردید ، مگر بهرام شاه با نظرداشت سوابق خدمت ، او را به حیث سالار کارآزموده نظامی در هند مورد عفو قرار داده مجدداً بحیث والی آنجا مقرر نمود . (۶۲)

باوجود تمام آنهمه اکرام و لطف که به وی مرعی شده بود باز هم هنگامیکه بهرامشاه به غزنه معاودت نمود او بمساعدت فرزندخود معتصم(آمده‌است که معتصم یک مرد رزمجوی‌با صلابت بود و توانایی فرود آوردن گرزی بوزن چهل من را داشت) و پیروان خود یک بار دیگر علیه حکومت مرکزی قیام نمودند . رهبر شورشیان حصاری را در ناگور در مجاورت بهیوه در کوهستان سوالیک اعمار نمود. به اساس توضیح فرشته وی در انجا قشونی متشکل از اعراب ، فارس ، افغان و خلج را جمع نمود ، وبه اساس بیانات فخرمدبر وی‌حمایت نظامی حکمروایان تحت الحمایه هندی همچون رانگان ، تهاکوران و راجگان صف مقدم هندوستان را جلب نمود،تااینکه توانست قشونی به تعداد (۷۰،۰۰۰) ازمسلمانان وهندو را متشکل‌نماید. بهرامشاه بار دیگر در سال ۵۱۳ / ۱۱۱۹ میلادی به معیت‌ده هزارسوبازبجانب وادی سند براه افتاد ، و جهت مقابله با قشون اغتشاشی راه ملتان درپیش گرفت . محمد بن علی و فرزندش معتصم جهت مصاف با قشون بهرام شاه نشیبه و ناحیه با تلاقی یی را در نزدیکی دهکده یی بنام‌کیکیور (؟) انتخاب نموده ند وسپس آن محل را با آب‌پوشاندند تاقشون بهرام شاه را دریک موقف تکتیکی نامساعد قراردهند. غلام مصطفی خان‌به نقل‌قول ازمولانا-ابوظفر ندوی میگوید که این باتلاق باید در نزدیکی ملتان درملتقای رود ستلیج و جهلم (چناب نیز خوانده میشود) یا در نزدیکی او چه در منطقه کاگهر که ازدیدگاه دوشیزه اقبال شفیع متغییر واقع میشود بوجود آورده شده باشد ، مگر این توضیحات در پرتو عدم معلومات مشخصی توپوگرافی از فخرمدبر بگونه یک قیاس و تخمین مینماید . بهرام شاه بایادآوری از خدمات گذشته محمد باحلیم ؛ پدرش وسایر اعضای‌خانواده شیبانی که در اجرای آرمان های غزنوی در هند سعی و مجاهدت بعمل آورده بودند یکبار دیگر او را به اطاعت و فرمان بر داری از خود دعوت نمود و به او وعده داد در صورتیکه از تمرد منصرف شود به القاب احترام و مقام ولایت هند سرفرازش خواهد نمود .

مگر بمقابل این طرح پالیسی خود بهرامشاه پاسخی دریافت نتوانست . از یک قصیده سیدحسن‌چنین‌برمی‌آید که بهرامشاه وقشونش توسط کشتی‌ها از رود سند عبور نمودند ، وهردو قشون دریک صحنهٔ کارزار باتلاقی درغرب پنجاب‌باهم‌مصاف‌دادند. درخط مرکزی جبهه‌جنگ حملات محمد بن علی‌خاموش ساخته شد و در جریان تبادل حملات متقابل همین پیکار محمد باحلیم خود نیز بقتل رسید؛ و تند باد شدیدی اندرین هنگام بوزیدن آغاز کرد که موجب صعود

امواج آب گردید و برروی قشون متمرد ازآن امواج ضربات حواله میشده است، که در نتیجه عده زیادی آنان در باتلاق‌ها درگیر ماندند. تا آنجا که محمد باحلیم، وعدهٔ ازفرزندانش طی این ماجرا کشته شدند (بنا بقول فخر مدبر در جریان این کار زارهفده تن و بقول جوزجانی ده تن از فرزندان او کشته شدند، لاکن سنایی در حدیقة الحقیقه پیروزی بهرامشاه را درین جنگ تهنیت گفته و به کشته شدن یکی‌ازفرزندان او شاید معتصم، اشاره میکند). آمده است‌که یکی از فرزندان محمد باحلیم که بخدمت سلطان هوائی داشت بر ابراهیم نام که سیوروریان (شیبانیان) از آن نسلند بسلامت بماند و محمدو هفده پسر اوجمله کشته شدند و سزا و جزای کفرآن نعمت بدیدند چنانکه خدای عزوجل بیان کرده است:

ولایحیق المکرالسئی الا باهله درآن زمین تا درین ایام هرکه جویی عمارت کند یا حوضی وچاهی کند ازمیان گل اسپ و مرد پوسیده وجوشن وزره زنگ گرفته وچاک شده بیرون میاید لشکری‌حشری‌عاقبت برین‌جمله باشد تادرین‌باب تأمل‌کند وبسپاه حشری مغرورنگردد. سید حسن درین پیکار معیت قشون بهرامشاه را داشته ودر اشعار متعددی به حوادث صحنه های پیکار این سوقیات اشاره میکند، یکی از اشعاری که واقعاً درهند سروده شده از فصل خزان یاد نموده و این روی داد ها را مربوط بفصل خزان سال در حدود هشت یانه ماه بعد از سوقیات نخستین بهرامشاه در هند وانمود می‌سازد. (۶۳)

بنا بقول فرشته بعدآ سلطان، سالارحسین بن ابراهیم علوی را به حیث والی هند منسوب نموده و خود به غزنه مراجعت میکند. (۶۴) چنین پنداشت که (ابوسهل؟)علی فرزند همین سالار حسین متعاقباً در دوران سلطنت بهرامشاه مقام منیع را به دست می‌آورد. چنانچه سیدحسن مدحیه بنام سپه سالارعلی بن حسین ماهوی (۶۵) دارد که او فرماندهی قشون غزنوی را در جریان جنگ بهرام شاه سیف الدین سوری غوری در ۱۱۴۹/۵۴۴ میلادی بعهده داشته است، زیرا سیدحسن بازهم در قصیدهٔ دیگری پیروزی سلطان را شاد باش میگوید.

وابن علی بوسهل قو ماندان آنان بود واین بیت در مدح اوست.

سپهسالارغازی شان علی‌بد پیل شیراوژن که داد ش دولت سلطان تن رستم دل حیدر. (۶۶)

ابن‌الاثیر درگیری ها و مخاصمت های میان غزنویها وغوری‌ها را درین مقطع زمان (در ذیل به فصل چارم رجوع شود) بر شمرده واز سالار الحسن بن ابراهیم علوی بعنوان سپه سالار غزنوی در هند نام می‌برد که بهرام شاه قشون او را به منظور مقابله علیه غوری‌ها احضار نموده

بود و اما پیرامون مغشوشیت این شخصیتها، مآخذ سیدحسن که یک مآخذ معاصر بشمار میاید طور واضح در زمینه تشخیص هویت اسمای این سالاران مرجع شناخته میشود. اگر چنان چه اسم سالار غزنوی را در هند بصورت دقیق درین مقطع زمان (ابوسهل) علی بن حسن بن ابراهیم علوی باشد به خاطر بیاوریم بسیار بسادگی روشن میشود که چطور مآخذ ابن الاثیر در تشخیص فرزند و پدر اشتباه کرده است.

در یک مقطع بعد تر در دورهٔ سلطنت بهرامشاه ملاحظه مینمائیم که ابومحمدحسن بن ابی نصر قاینی والی سلطان در هند در کنار جلال الدوله دولت شاه فرزند ارشد سلطان که فرماندهی قشون هند را در آنجا بعهده داشته است؛ شواهد این امر از اشعار سیدحسن که در وصف شهزاده دولتشاه سروده ومحمد منصور را شخصیت دست راست شهزاده خوانده است واضح میشود. باوجود تفاوت نسبی میان قاینی ومیمندی (که در منطقه وسیعاً از هم دورافتاده قاین در قهستان ومیمند در زابلستان واقع بوده و باهم ارتباط دارند)، غلام‌مصطفی خان یک مأخذ را از اشعار مسعود سعد سلمان اندر باب ابومحمد حسن قاینی جمع آوری نموده وطور واضح بیان میدارد که این شخصیت رسمی و پدرش ابی نصر بن سعید از ذریه وزیر بزرگ احمدبن حسن میمندی بود. چنان چه در ین ابیات آمده است:-

دوش گفتی ز تیرگی شب من	زلف حور است ورای اهریمن
زشت چو تظلم و بیکرانه چون حرص	تیره چون محنت وسیه چون حزن
مانده شد مهر گوئی از رفتار	سیرشد چرخ گوئی از گشتن
همچو زنگار خورده آئینهٔ	مینمود از فراز من روزن
که ز زنگش نمیتوانستم	اندرو روی صبح را دیدن
چرخ مانند گرزنی که بود	اندرو درو گوهر گرزن
آتش اندر دلم بسوخته صبر	آب ازین دیدگان ببرده وسن
مهر چون آتشی فرو شد وزو	پر زدود سیاه شد روزن
گرنه دود سیاه بود چرا	زو روان گشت آب دیده من
از سیاهیش چشم من اعمی	وز نهیبش زبان من الکن
از دلم ترجمان شده کلکی	چون زبانم همی گشاده سخن
در دلم چون شب سیاه آورد	از معانی کواکب روشن

گر نه آبستن است از چه سبب — نا شکیبا برد که زادن
کس نداند که او چه خواهد زاد — این چنین باشد آری آبستن
بسرش رفتن و کشان از پس — گیسوی عنبرینش چون دامن
تیز رفتار گردد چهره — چونکه مجروح گردد از آهن
دشمن اوست آهن و که شنید — کس که باشد صلاحش از دشمن
تو بهاری همی بر آرد زود — که از و عقل را برد گلشن
ز آن سیاهیش چون دل لاله — بر سپیدیش همچو روی سمن
بست زنار و شد نگار پرست — صاحب از بهر آن زدش گردن
خواجه منصور بن سعید که کرد — زنده آثار احمد بن حسن
ای سخای تو در جهان سایر — وانکه گردا ردی سخات بدن
بجهان در نماندی خالی — از هوای جای یک سوزن
وعده تو ندید هر گز بطل — بخشش تو نداشت هرگز من
نیست پاداشتی سخای ترا — نه سخای تو هست پاداشن
تو حسامی بگو هر و بهنر — با زیش حسام فقر محن
وین عجب ترکه تیغ دانش را — هم تو صیقل شدی وهم تو سن
بگه آفرینش از حشمت — باقیی ماند گشت اصل فتن
ای زبهر وزارت آورده — مر ترا سروری چو در عدن
دری و در نظم و نثر ترا — کس نداند درین زمانه ثمن
از دل وجان رهی خاص توام — تا مرا جان و دل بود درتن
درهرای توام ببسته میان — در ثنای توام گشاده دهن
من بیفتاده ام مرا برد ار — بار اندوه از تنم بفگن
خزکرفی مدار همچو پلاس — گل سوری مبوی چون راسن
ای شکسته منازعات راپشت — پشت اندیشه را بمن بشکن
رخ برا فروزهمچو مهرسپهر — سربرا فرازهمچو سروچمن
باده گیر از کف دلارایی — لعبتی ما هروی زهره ذقن
گرنماند ست سوسن وگل هست — عارض وروی چون گل وسوسن
مجلست چرخ بادوترخورشید — ساغرت ماه ومی سهل بمن
باد دستار نیکخواهت تاج — باد پیراهن عدوت کفن (۶۷)

پدر عمادالدین یعنی ابونصر منصور بن سعید در دستگاه اداره غزنوی ها شخصیت بلند پایه بود ، در دوران سلطنت ابراهیم بن مسعود واحتمالاً در دوره سلطنت مسعود سوم عارض لشکر بوده که در دوران سلطنت مسعود سوم روی در نقاب خاک کشیده است. (بفصل دوم رجوع شود)

به ارتباط وزرای بهرام شاه چنین آمده است که وی از آغاز دورهٔ سلطنت خود از خدمات وزیر دانشمند دارای تجربه طولانی عبد الحمیدبن احمد بن عبد الصمد که وزارت را به وراثت یافت برخور دار بود ، مگر متعاقباً ارتباط وی بارژیم های قبل تشخیص گردیده ، سلطان‌او را بقتل رسانده است (به فصل دوم رجوع شود) . وزیر جد یاد یگر یکی هم احمد بن حسن بوده که وزارت او از یک مصراع مسعود سعد سلمان استخراج میشود ،

تا برآمد ز آتش شمشیر بهرامی شرار — داد گیتی را فلک بر ملک بهرامی قرار
کرد بهرام افتخار از ملک شه بهرام شاه — در همه معنی که بر ترد یدهازین افتخار
گشت ملک وعدل‌از و آبادتا ملکست وعدل — ملک‌بهرامی لباس وعد ل بهرامی نگار
پیش بهرام گردون بنده شد — در زمانه بندگی‌ملک از و کرد افتخار
برفلک بهرام گوید دولت بهرام شاه — هرچه مقصود است‌گیتی رانهاد اند رکنار
زآسمان‌روح‌الامین‌گویان‌بصدشادی‌که‌هست — با ملک بهرامشه بهرام گردون جانسپار
سوخت شمشیر توجان بد سگالان روزرزم — زانکه بهرامست شمشیر ترا آموزگار
برتر آمد مرتبه بهرام را از مهر وماه — تاز نامی نام تو اندر جهان شد نامدار
از پی‌صدر وزارت کرد اوراختیار — در همه معنی چو احمد بود بهرامی مضا
سعدو نحس دوستان و دشمنان شد آشکار — در کف کافی اوزان خامه بهرام سیر
از نشاط خدمت تو گشت خرم روزگار — اینوزارت راکه بهرامی است تیغ طبع او
همچو بهرام ازمضا هنگام رای ووقت کار — تا بعزن ملک ودین باشند پیش تخت تو
را ویاتومدح های ملک بهرامی بخوان — ساقیا توجامهای بزم بهرامی بیار

دردست های توانای او ازآن قلم که حرکت آن بمانند اقدامات قاطع بهرام است خوب و بد خواه دوستان و دشمنان او هویدا شده است .

برای دفتراین وزارت که طبع شمشیر او مانند شمشیر بهرامی است قلمرو زندگی او با انتخاب خدمت تومعطر گردیده است .

شاید او مدت طولانی بمنصب وزارت باقی نمانده است ، زیرا چنین پیداست که هیچ یک از مدحیه وی توسط شاعرانی چون سید حسن و سنایی باقی نمانده است .(۶۸) در مورد اینکه‌چه کسانی در بقیه سلطنت بهرام شاه کرسی وزارت را عهده دار بوده اند ابهامات وجود دارد ، زیرا تذکری از آنان در اثر بیوگرافیکی یا در تواریخ بعمل نیامده است ، صرف بعضی معلومات گسیخته در آثار شاعران همروزگار و توجیها تیکه از آن ها میشود وجود دارد .

غلام مصطفی خان از منتخب الملک قوام الدین مجدالملک ابوعلی حسن بن احمد نام می‌برد که جای نشین احمد بن حسین شده است ، و سید حسن مدحیه اغراق آمیزی اندر وصف او سروده که یکی از آن این کلمات را از زبان قوام الدین حسن نقل میکند .

کاری بگزاف میگذارم   عمری به امید می سپارم
نی زهرهٔ آنکه دل بجویم   نی طاقت آنکه دم بر آرم
اندیشه بسوخت عقل ورحم   و امید ببرد روزگارم
یاری نه یکی رهم بپرسد   تابر چه امیدو در چه کارم
بد عهدم خوانده و المحق   گر بی تو زیم هزار بارم
ای نور دو دیده بیم آنست   کین نور دو دیده هم ببارم
ترسان ترسان ز آب و آتش   برروی درخت نظر گمارم
رنجی که همی کشم چه گویم   دانم که نداری استوارم
تا مشک تونقشبند گل شد   هیچ از دوجهان خبر ندارم
آیا که لبت نکرد مستم   دردا که گلت نهاد خارم
ای شاه منم که از عزیزی   پرورد غم تو در کنارم
گفتم که نمی نمایدت هیچ   می ده که هنوز هوشیارم
آن به که چوچاشنی پذیرم   بر دارم کام و سرنجارم
کز رنج تو نیست هیچ راحت   جز برد ر خاص شهر یارم
صاحب حسن آنکه شاه دولت   جز برد را و نداد بارم
زیبد اگر از زبان حالت   گوید که جهان افتخارم
زر پاش چو شاخ در خزانم   در بار که ابر در بهارم
آنصدر منم که از عزیزی   پرورد اقبال در کنارم

شکر ایزد را که مملکت را | من از دو وز یریادگارم
برد شمن و دوست هرچه کردم | پا دا ش دهد کرد گارم
گفته قلمش که می نماند | از شادی د ست او قرارم
ر قا ص بساط سیمگون نم | غواص بهار مشکسا ر م
هستم دو زبان و بر حقم زا نک | با دشمن خویش در حصا رم
چون د ائیرۀ سپهر سر کش | سر برخط امر خواجه دارم
انگشت نهم درست بر حرف | تا منتخب ا ست د ست یارم
ا ی آنکه ز جود تو بیفکند | بد مستی آز در خمارم
از عون سخا ت بر مرا دم | و ز جود یمینت با یسارم
گشته است بد ولت تو حا صل | آن ها که نبود در شمارم
گر از تو ندانم از که دانم | ور از تو ندارم از که دارم
هر مکر متی که میگذ اری | شکری بسزا همی گزا رم
هر قطره که بخشیم هد ف وار | دری بتو با ز میسپا رم
بشگفت همه جهان ز فضلم | نشگفته یکی گل از هزارم
ز نها ر بحق معو نتم کن | کز حق بر تو بزینهارم
از خاک تنم چو گل پا پیاده است | بر باد چو بوی گل سوا رم
این زر که منم که خواست دانست | جز سنگ وقار پر عیارم
ای بی نمکا ن شور چشمان | گفتمی که کیم همی نیارم
خلعت د ا د یم پا ر ا لحق | ا مسال در آ رزوی یا رم
تا باز چو با غ خوش بخند م | تا باز چو ابر در بیارم

ثانیاً به تعقیب یغما و چپاول پایتخت توسط علا ء الدین جهانسوز و بازگشت بهرامشاه از هند به غزنه در روز گاران پایان سلطنت بهرام شاه نجیب ا لملک حسین بن حسن فرزند او بمقام وزارت تکیه میزند . (٦٩)

این دوشخصیت از مقامات منیع اداره غزنوی بحساب میایند که مورد اعتما د سلطان و بمقامات عالیه ملکی ونظامی گمارده شده بودند. یکی از اشعارسیدحسن از روی داد های سا ل ٥٤٣ زمانیکه سیف الدین غوری سوری غزنه را موقتاً اشغال کرده بود یا د آوری نموده و از

بازگشت بهرام شاه وحسن احمد به حیث آفتاب سلطنت و نیز نجیب الملک حسین ، سا لار کدام قشون سلطان هنگام لشکر کشی های او اخرسلطنت او بوده یا د میکند ؛ زیراهمین شاعر ترجیع بندی دارد که ازمراجعت پیروز مندانه او از سر زمین های غرب حکایت میکند (زباختر) احتمالاً وی به حملات متقابل در غرریا شمال افغانستان اشاره میکند یعنی هنگامیکه علاءالدین حسین نزد سنجراسیر بوده است .(۷۰) بهرحال درین منقولات از شعرسید حسن نکته مشخصی وجود ندارد که بصورت قاطع ثابت کند کـه این دو نفر مقام وزارت داشته انـد ، حتی اگـر قوام الدین حسن از ذریه وزرای اسبق خوانده شده میتواند .در واقعیت امرشاعر یک تعداد قصاید وترجیع بند های عنوانی هردوی آنان سروده است . سید حسن ، قوام الملک احمد بن عمر پدر قوام الدین حسن را مدح نموده است (نه احمد بن حسین و ز پسر نا معلوم اوایل دوره سلطنت بهرام شاه راکه در فوق ذکرش رفت) و اورا بعنوان خازن سلطان یاد کرده است ؛ یکی از اشعار یکه به او وقف گردیده مخصوصاً اندر باب تبریکیه تصدی این مقام وی است . (۷۱) درین قصیده مدحیه یاد گردیده که اعضای این خانواده دریندهه ها به نوبه خزاین خاص و اشراف دارائیهای در بار سلطنت را بعهده داشته اند . در زمره اشعار سروده شده متعدد سید حسن فرزند و نواده آنان وزیرخطاب نشده ،بلکه به تواتر از آنان بعنوان خاص در گاه یاد گردیده چنانچه درین ترجیع بند آمده :

داری سر آنکه یار باشی | در دیده و در کنار باشی
برچهرهٔ وصل گل فشانی | در دیدهٔ هجر خار باشی
گر مست لب خودم نداری | بسیار درین خمار باشی
چون سخت گل پیاده گلشن | زیبد که چو می سوار باشی
چون کار بجان رسید بی تو | آنگاه تو برچه کار باشی
دل کیست مباش گو قرار باش | باید که تو بر قرار باشی
بد عهد مباش تا چو صاحب | فرمان ده روزگار باشی

صاحب حسن بن احمد خاص
آن گوهر کیمیای اخلاص

ای لعبت چین ز چین چه آید — وی مهر گیا زکین چه آید
دل حلقه و در تو نگین است — زان حلقه وزین نگین چه آید
آیین گرت آفرینش تست — بر آئینه آفرین چه آید
عمری خوا هم که باتو باشم — از نوبت یاسمین چه آید
بر روشنی دو دیده نه کام — از تیرگی زمین چه آید
گفتی همه آن کنم که گوئی — اید وست جواب این چه آید
بی تو ناید زجان ودل هیچ — بی‌خواجه زملک ودین چه آید

صاحب حسن بن احمد خاص
آن گوهر کیمیای اخلاص

ذاتی که چو بخت نور جانست — جانی که چو بخت خود جوانست
از لطف بهار در بهار است — وز فضل جهان در جهانست
در ناصح دین مگر یقین است — در حاسد ملک بد گمانست
رایش دل و جان آفتابست — قدرش سرو چشم آسمانست
حزمش چوپیاده شد زمین است — عزمش چو سواره شد زمانست
هرکاری‌که‌خواست‌کرد وشایست — هر نقش که بوده دید و دانست
گفتی بتکلف این چنین است — جان کن که بطبع آن چنانست

صاحب حسن بن احمد خاص
آن گوهر کیمیای اخلاص

ای پای بر آسمان نهاده — دست در گنج ها گشاده
آوازه جود زرفشانیت — در گنبد سیم گون فتاده
روی ازلطف چوگل‌زمهتاب — دل از مهرت چو جان زباده
ای شیر سوار آسمانی — پیش در باز تو پیاده
در صدر تو مشتری نشسته — در امر تو زهره ایستاده
درملک بسی بزرگواراست — لیکن نه چو تو بزرگ زاده
پرسید فلک که ابن‌حسن‌کیست — در حال ملک جواب داده

صاحب حسن بن احمد خاص
آن گوهر کیمیای اخلاص

ای صدر حریم تو حرم باد | سر دفتر لفظ تو نعم باد
نامت زسر نامه معانی | رایت مه رایت کرم باد
خصمت چو قلم بدست گیرد | دستش زنهیب تو قلم باد
گر یابد چون درخت صد سر | در خدمت تو بیکقدم باد
گر حلقهٔ چرخ بی تو گردد | از سلسله وجود کم باد
هر دم که فدای تست عمر است | عمری که فدات نیست دم باد
این عید عرب که اندر آمد | میمون تو صاحب عجم باد

سید حسن کسانی را که مشخصاً به نام وزیر یادنموده عبارتند از: خواجه عمید جمال‌الدین رشیدالدین، ابوطاهر محمد و قوام الدین ابومحمد طاهر که مقام وزارت داشته‌اند، وچارشعر او در مورد شخص اول و یک شعروی به‌شخص دومی منسوب است. در نگاه نخست‌چنین مینماید که‌گویا االتباساتی در اسماو کنیه وارد شده‌باشد، ولذا ممکن‌است فقط یک‌شخص‌مورد بحث است، مع هذا تحقیق‌درونی اشعار طور ساده بیانگر دو شخص‌متمایز است. بدین‌سان‌در یک ترجیع به نظر میخورد که:

در همه عالم یکی محرم نماند | اینست بی یاری مگر عالم نماند
غصه چو نان شد که بر تو نشست | گر چو نان شد که نم در نم نماند
دل بود جای غم و نادر ترآنک | ماند غم بر جای وجای غم نماند
که گهی خندهٔ میکرد یار | بر من مسکین گری کانهم نماند
صد هزاران حیرت ازدیدار دوست | راست خواهی بیش ماند وکم نماند
گر دل از جان بر گرفتم بر حقم | زآنکه یکدم ماند ویک همدم نماند
چون رشیدالدین که بر خورد ارباد | یک وفادار از بنی آدم نماند

آنکه چون ماه از کواکب ظاهر است
کنیتش بوطاهر واو طاهر است

از دل ودلبر جدا افتاده ایم | خود چنین چرا افتاده ایم
او گل ومن بلبل واز یکدگر | هردو بی برگ ونو افتاده ایم
خاکپای وسر برهنه مانده ایم | زآنکه غمخوار و کهپا افتادهایم
خود بجو نخرید ما را هیچکس | تابدین حد کم بها افتاده ایم

همچو سایه برزمین هرکس فتد | ماچو ذره در هوا افتاده ایم
جای آن کزجای برخیزیم نیست | در چنین عصری که ما افتاده‌ایم
کافران بر ما گراهی میدهند | ای مسلمانان کجا افتاده ایم
دستگیر ما نصرالدین بس است | گرچه درپای بلا افتاده ایم

آنکه چو ماه از کواکب ظاهر است
کنیتش بو طاهر واو طاهر است

آنکه رایش رنگ گوهر میدهد | وآنکه خلقش بوی عنبر میدهد
دولتش کاوس را دم میدهد | همتش سیمرغ را پر میدهد
صورتش نادیده هم دل می‌برد | خدمتش ناکرده هم بر میدهد
ماه را هرشب که بنهد مهرها | رای چابک دست او خور میدهد
تیغ خورشید است عالی رای او | هر کجا سر میزند زر میدهد
سحر کاکش بین که همچو خط یار | تعبیه در مشک شکر میدهد
خاک را از حزم مپا ئسی میکند | باد را از عزم در سر میدهد

و در یک مدحیه چنین آمده است:

خدای عز و جل دادبنده راد رسر | دو دیده‌گان گرامی بسان شمس وقمر
مطیع دارد شان سر چنانکه سر را تن | عزیز دارد شال چنانکه دل را بر
بشکل پیکان با شند و در نظر چون تیر | صفای خنجر دارند پیش جان چوتیر
دواند همچو دو پیکر یکی شوند بعزم | دواند همچو دوفرقد یکی کنند نظر
چو عقل خامش در ظاهر وامیر سخن | چو چرخ ساکن در رویت واسیر سفر
چو خاک نقش پذیر و چو آب عکس نمای | چو نا زتیز رو وهمچو باد تیزخبر
همی روند چو آب وچو آبشان نی پای | همی برند چو باد وچو بادشان نی پر
دو خرد لیکن داناتر ازهزار بزرگ | دو جزع لیکن زیبا تر از هزارگهر
چو آفتاب فروشد فرو شدن گیرند | دیدن نرگس کوراست خوی نیلوفر
قمر بچرخ برد نور بزمین وبعکس | مکانشان بزمین و نور شان بقمر
صفای آئینه دارند هر دو مژها | بپیش هریک همچون دوشانه زیروزبر
دورهبرند جهان بین وخویشتن بین نه | خرد آنکه نیست چنین رهبر است بی رهبر

سیه سپید چو روز وشبند هر یک را | عجب که از سپهی تابد آفتاب بصر
دو پیکر است درایشان نشسته چون دوفلک | کشان ز خوبی تخت است و زخیال افسر
توخود نگه کن به نزد شان چو ملوک | هر آنکه قربت او پیش اومعظم تر
هزارمنت حق راکه داشت ارزانی | چنین نفیس دوگوهربصد رحق پرور
قوام دولت ودین بو محمد طاهر | که دین و دولت از ویافتند زینت وفر
سپهر ساخته از جزم او بسی درقه | زمانه آخته از عزم او بسی خنجر
عطاگساری مقصود او ززروز سیم | بزرگواری موروث او زجدوپدر
دهان ز ذکرش همچون صدف پر ازلولو | زبان زشکرش چون نیشکر پرازشکر
عدوش گردیدچون دولتش بخندد خوش | یکی صراحی شد گوئی ودگر ساغر
زهی بصورت توکرده اقتدا سیرت | خهی زمخبر تودا ده مژده ها منظر
ز چشم زخمی کافتاد ورفت بیش مباد | زمانه داشت غرض گوشمال اهل هنر
چو نور مرد مک چشم مردم دیدت | زاشک خواست که همچون خودت کند ابتر
نظر نکرد زکوتاه دیدگی آنقدر | که چشم ما رچودوزی شود فزونش خطر
محاق ماه نشاید زبهر عز هلال | شب سیاه نباید برای قدر سحر
سحاب تا نشود پرده از شاه فلک | عروس باغ زپرده نیارد سر
بسا شگوفه کزین پس برای چشم ترا | سپید چشم بزایند جمله از ما در
بزرگوارا منت خدایرا که امروز | منم سخن را چون دیده مرضیا درخور
جهان ز خاطر چون آتشم عطر گشته | چنانکه میشود آب ازوی آتش مجمر
اگر نه نام تومدح سیم آنستی | زآب داری شعرم ترستی این دفتر
پیش طبعم زیبد که آب خشک آید | زشرم خاطرم آتش سزد که گردد تر
مرا بگفت چه حاجت که خود همی گوید | همین قصیده که اعجوبه ایست تا محشر
خدای داند اگر کس دراین رسد هرگز | یکی نیکوست که تو ایدری و من ایدر
همیشه تا نبود بی ضیا و می خور شید | هما ره تا نبود بی سهر شبی اختر
بصیرت تو چو خورشید باد اصل ضیا | چو اختران بصرت را مباد رنج سهر(۷۳)

هر آنچه کرو نولوژی مربوط دوره های ماموریت ابو طاهر بوده باشد چنین پیــدا ست که ابوطاهر محمد کم از کم در زمانی که غوری ها برای اولین بار غزنه را اشغال نمودند مقام وزارت داشته است، زیرا سید حسن طی قصیده یـی پیروزی مجدد بهرام شاه را برمسند سلطنتش تجلیل نموده وازدست آورد های سه فـرزند شاه هریـک سماألدولـه مسعود ، معـزالـدوله خسروشاه ومعین‌الدوله شاهنشاه و نقش قهرمانانه سالار علی بن حسین سالار نیروهـای قشون هند یادآوری میکند (رک به صفحات فوق) ودر باره ابوطاهر محمد چنین میگوید :

وزیر عالم و عادل سفیر کافی ومقبل　　　　که بتوان یافت از هردونشان ونام پیغمبر (٧٤)

گرچه سلطنت بهرامشاه در روز گار اخیر بنا بر تاخت و تاز غوری غبار اندود گـر دید، وبا آنـکه در پیشنه روز گاران این شاهنشاهی ابهت وجلال خاصی داشت ، ودرین هنگـام صـرف کالبدی از آن بیاد گار مانده بود ، که بهرامشاه آن را به دو خلف دورهٔ سلطنت بهرامشاه به مقایسه دوره عهد اول غزنویان که در تغزل واشعار حماسی و ادبیات فارسی سر آمد بـود . دربارسلطان بهرامشاه کانون طبیعی تجلی شگوفانی ادبیات بوده است. شاعران نسبتاً پیشین‌مانند عثمان مختاری، مسعود سعد سلمان وسنایی فقط در اوایل سلطنت بهرام شاه دست اندر کار شاعری بودند. تاریخ وفات عثمان مختاری واضح نیست ولی‌وی دوقصیده مهم بنام بهرام شاه سروده که درمقایسه چندین قصیده برای سلطنت او یعنی‌ملـک ارسلان انشادکرده است، واز آن برمیاید که وی دراوایل‌سلطنت شاه‌چشم ازجهان پوشیده باشد، ویا اینکه خاموشی‌گزیده ویا بعد ازمرگ ممدوح‌خودملـک‌ارسلان راه دیار دیگـر درپیش گـرفته ودرغزنه نه برده است . مسعود سعد بعد از یـک زندگـی پرتلاطم سه یا چارسال اخیر حیات را بابر خورداری از الطاف بهرا م شاه در تـنعم سپری نموده ودر سال ٥١٥ هجری قمری مطابق (١١٢١-١١٢٢ میلادی) چشم از جهان فروبسته است وهمینقدر توانسته که بمجرد جلوس سلطان جدید او را مدح گوید :

در ستایش عین الدوله بهرامشاه

ای بت لبت ملیست که آن را خمار نیست — وی مه رخت گلیست که رسته زخار نیست

دیدست کس گلی و ملی چو نرخ و لبت — کانرا چنین که گفتم خار و خمار نیست

آورد نو بهار بتان را وهیچ بت — مانند تو بخوبی در نو بهار نیست

سرو و چنار باران در هر چمن و لیک — با حسن وزیب قد تو سرو چنار نیست

ای قندهار گشته ز تو جایگاه تو — والله که لعبتی چو تو در قندهار نیست

منت خدای را که زمانه بکام ماست — وامروز روز دولت ما را غبار نیست

در عدل می چمیم که عدل اختیار کرد — شاهی که از ملوک جز او اختیار نیست

سلطان یمین دولت بهرامشاه کوست — شاهی که در زمانه زشاهانش یار نیست

آن شهریار شهرگشای ملوک بند — کامروز مثل او بجهان شهریار نیست

هست او یمین دولت واندر حصار ملک — چون بنگرند جز فلک او را یسار نیست

ای خسرو زمانه که باشد ز خسروان — کاندر جهان رضای تو را جانسپار نیست

تو رستی و بارهٔ تند تو هست رخش — توحید ری و تیغ تو جز ذوالفقار نیست

یک پی زمین نماند که از زخم تیغ تو — از خون کنار خاک چو دریا کنار نیست

بی مغز دشمن تو در وهیچ دشت نه — بیخون دشمن تو در و هیچ غار نیست

از بهر ملک تست جهان پایدار و بس — زین پس نگوید آنکه جهان پایدار نیست

چونکره یافتست ز تو مملکت قرار — چون باد پیش دشمن دین را قرار نیست

تا استوار دید ترا در مصاف رزم — بر جان و عمر دشمن تو استوار نیست

هستی سوار ملک و چنانی که پیش تو — خورشید بر سپهر چهارم سوار نیست

تابنده آفتاب کند روی در حجاب — روز یکه بندگان تو گویند بار نیست

ملک افتخار کردی و امروز ملک را — جز جاه و دولت تو شعار و دثار نیست

پیوسته فهمت تو شکار است و کار زار — دانی که گاه جنگ و گه کارزار نیست

دل در شکار شیر مبند از برای آنک — یک شیر تو زبیم تو در مرغزار نیست

گرگه گهی بچوگان بازی روا بود — گرچه زبرف روی زمین آشکار نیست

مقصور شد بر آنکه نشینی و می خوری — بی می بدان که جان وروان شادخوار نیست

جان خوا ستارمی شد بپشک زبهر آنک / می جزنشان را بجهان خواستار نیست
مجلس فروخته شود از می بروزوشب / می آتشی است روشن کانرا شرار نیست
مجلس چو لاله زارکند جام می برنگ / گرچه هنوز وقت گل لاله زارنیست
بوس وکنار باید ودل شاد مان از آنک / جزوقت شاد مانی و بوس و کنار نیست
ای پیشوای وقبله خود امید وارباش / کز عمر خویش د شمنت امیدوار نیست
می خورد باید و زلب میگسارنقل / زیرا که نقل به زلب میگسار نیست
ای دوارزمانه ملوک زمانه را / جزبر ارادت تو مسیر و مدار نیست
پیرار و پار بنده زجان نا امید بود / وامسال حال بنده چو پیرارو پارنیست
کس را چنانکه امروزاین بنده تراست / جای محل و مرتبت وکارو بار نیست
هر مجلس زرای تواورا کرامتی است / هرهفته از توبی صلت صد هزار نیست
از داده تواکنون چندآنکه بنده راست / کس را یسار و مال وضیاع وعقارنیست
عمر تو باد باقی چندآنکه چرخ را / چون عمرو ملک توبجهان یادگارنیست
بر تخت ملک بادی تا حشر تا جدا ر / کامروز در زمانه چو تو تا جدار نیست
وین روز گارملک توپاینده بادازآنک / اندر زمانه خوشترازین روز گار نیست

ابوالمجد مجدود بن آدم سنایی یکی ازسه شاعر بزرگ متصوف مثنوی سرا ست که همروز گاران مثنوی سرای وی شیخ فریدالدین عطار و مولا نا جلال الدین رومی اند. از قرار نوشته تذکره نویسان ادبی حکیم سنایی پس از آنکه دراحوال خود انقلابی احساس نمود و به تصوف و ترک دنیا روی آورد از شعر و شاعری روی گردان شده شاید بتاریخ ۵۲۵/ ۱۱۳۱میلادی یا یک دهه بعد تر در ۵۳۵ مطابق ۱۱۴۱ میلادی آفتاب عمر ش غروب واز ین سرای سپنج چشم پوشیده باشد. * سنایی مثنوی‌های پراگنده حدیقة الحقیقه دربارهٔ اخلاق وسلوک را در ۵۲۵که

* پوهاند محمد سرور همایون استاد دانشکده زبان وادبیات دانشگاه کابل سال وفات حکیم سنایی راکه روی سنگ مزارحکیم حک نموده‌اند ۵۴۵ هجری خوانده است(رك روزنامه انیس۲۰اسد ۱۳۵۶، حکیم سنایی وجهان بینی اوتألیف سرور همایون ص ۷۵) دلیل استاد همایون این است که سنایی درحدیقه به حادثه هجوم غوریان برغزنه اشاره نموده وچون اینواقعه نخستین بار درسال ۵۴۴ اتفاق افتاده پس دلیل است که سنایی درین سال حیات بوده و چون یک شنبه ۱۱ شعبان صرف درسال ۵۴۵ تصادف میکند لذا میتوان سال ۵۴۵ را سال وفات حکیم خواند. مترجم

مصادف با روزگار پایان زندگی اش بوده مرتب نموده و بنام بهرام شاه اهدا داشته است . هر آن ارزشی را که این اثر محتوی باشد ادوارد ، ج ، براون در نظریات انتقادی خود این اثر را ضعیف تر از مثنوی مولانا جلال الدین بلخی رومی وانمود کرده چنانکه کتاب شیطان را بورت مونت گمری در برابر شهرت گم شده جان ملتون مقام پائین تر دارد حلقه های وسیعی از حدیقه الحقیقه فیض می برند چنان چه این اثر تأثیر انگیز نده یی برشعر تصوفی فارسی بجای گذاشته است .حکیم سنایی به حیث شاعر مدیحه سرا و درقطار استادان دوره اول غزنـزی ودر کنار مسعود سعد سلمان شاید شاعر بزرگتری بوده باشد .

حکیم سنایی که در بدو مدیحه سرا بود بعد ها حالتی به او تاری شد دل از کف داد و به تصوف گرائید ، این دیگر گونی حال در اشعار متعدد حکیم نمایان است گرچه گاه گاهی به سلطان اشاره هم می نماید . (۷۷)

اشرف الدین ابومحمد سید حسن بن محمد غزنوی یکی از شاعران عهد بهرام شاه بشمار میرود که در پرتو حمایت و ادب دوستی این سلطان در قصیده و غزل به اوج کمال رسید ، که بخش اخیر دیوان وی از اهمیت ویژه یی برخوردار است. در تذکره‌های متأخر تألیف شده در ایران و هند نشان داده شده که سیدحسن چگونه در پایان زندگی در حدود ۱۱۵۰/۵٤۵ میلادی حسادت دشمنان در باری سبب شد که نظر سلطان در حقش تغییر یابد و بالنتیجه وی مجبور به ترک شهر غزنه گردیده است. بعضی اقوال حاکی است که در هنگام اشغال شهر غزنه توسط سیف الدین سوری سید حسن در غزنه بوده و به این مفکوره که رژیم جدید ماندگار خواهد بود از خود روحیه سازش بروز داده وهمین رویداد موجب شده است که در هنگام باز گشت مجدد بهرام شاه به غزنه وی از آنجا بتاریخ ٥٤٤ هجری قمری مطابق ۱۱٤۰ میلادی ترک دیار گفته و راه نیشاپور در پیش گیرد ، و از همانجا اشعار التجای بخشایش عنوانی سلطان سروده و هم قصیده مطولی در تجلیل از پیروزی سلطان و قتل سوری انشاد کرده است. وی از نیشاپور به مکه ومدینه سفر کرده وروز های واپسین زندگی را در بغداد ، ایران غربی وخراسان بدربار زمام داران متعدد سلجوقی مانند سلطان مسعود بن محمد ، سنجر وسلیمان شاه بن محمد وبه دربار خوارزم شاه اتسیز وبه دربار محمود خان بن محمد ، زمام دار قره خانی خراسان گذرانده است. شاید درحدودسال‌های بین ۱۱۶۰/۵۵۵ میلادی و۱۱۶۲/۵۵۷ میلادی درناحیت جوین در شمال خراسان چشم ازجهان بسته است (۷۸)

بدون تردید ابوالمعالی نصرالله یا نصر بن عبد الحمید از فرزندان وزیر در بار ابراهیم و مسعود سوم بعد از شاعران فوق الذکر یکی از مشهور ترین چهره های ادبی دربار بهرامشاه محسوب میشود (رک بصفحات قبل این کتاب) که ممدوح عثمان مختاری و سیدحسن بوده است.

از کار های سترگ ادبی فارسی ابوالمعالی نصرالله یکی ترجمه مجموعه افسانه های حیوانات، قصه های بیدپای است که ابن المقفع آن را از ترجمه پهلوی آمده از هندی به عربی درآورده وبنام کلیه‌ودمنه مسمی نموده است. ابوالمعالی نصرالله این اثررا درسال ۵۳۸، ۱۱۴۳میلادی به پایان آورده و به بهرام شاه اهدا کرده است؛ شهرت این اثر تا آن جا بالا گرفت که طی سالیان بار بار به تحریر مجدد آن همت گمارده شد و ابوالمعالی نصر الله درتحریر مجدد آن نقش داشته است، مگر وقت زیاد سپری نشده بود که باز در قرن دهم (شانزدهم میلادی) جهت برگردانی مجدد و درخشانتر آن نیازمندی احساس شدکه موجب بمیان آوردن انوار سهیلی حسین واعظ کاشفی گردید.

ابوالمعالی بهمان اندازه که یک ادیب بود یک سیاستمدار هم بود ودر صف وقطار وزیران ودبیران مکنت داشت، وخرد در دورهٔ حکمروایی خسروشاه مقام وزارت داشته‌است (رک بصفحات ذیل فصل چهارم)

از اسمای سایر شاعران بلند پایه مجتمع در بار بهرام شاه یک فهرست مطول ترتیب شده میتواند، که اکثر اشعار آنان از ورای تذکرة الشعرا بچشم میخورد. درین میان سیدالشعرا ابوبکربن محمد روحانی‌که برخی‌اورا غزنوی وبرخی وی را سمرقندی گفته اند تذکر بعمل آمده است که عوفی اورا عطارد الثانی سخن وری، مولف یک سوگند نامه مطول مشتمل بر هشتا دوسه بیت‌که‌در سال‌های اخیرسلطنت بهرام شاه‌به سلک تحریر درآمده، معرفی نموده است، که خوش بختانه‌از تطاول روزگار در امان مانده است. این قصیده خرد دارای اهمیت‌تاریخی‌است‌زیرا که در آن به شعراواشیا واشخاص مربوط به حکومت‌و دولت‌اشاره شده است (۸۰) جمال‌الدین محمد وحسن فرزندان‌ناصرعلوی مانندپدرشاعربودند. حسن درجوانی زندگی راوداع گفت‌ومسعودسعدسلمان درمرگ وی مرثیه‌یی انشاد کرد. (۸۱) لاکن محمدمداح‌مسعودسوم‌ازنعمت‌حیات برخوردارماند تادرزمره مداحان بهرامشاه جایگاه منیع کسب نماید. عوفی‌هردوبرادر، محمدوحسن رابالترتیب به لقب اکمل الشعرا، سرآمد شعرا، فخرالساده خوانده‌است. (۸۲)شهاب الدین ابورجاشاه‌علی غزنوی اشعار چندی در وصف‌بهرام شاه سروده است، وتا پایان دوره غزنوی ها و اوج روز گاران غوری ها حیات داشته است. (۸۳)

فخر الملة والدین محمدبن نیشا پوری یکی از چهره های متبحر دارای دانش چندین بعد ی در بار سلطان است که مولف چند ین اثر و تفسیری است که صرف نام شان بدست ما رسیده به شمول یک تفسیر به عنوان بصا یر یمینی به سلک تحریر در آمده و صرف از عناوین شان فهمیده شده میتواند (تسمیه این کتا ب یا از نگاه اهدا ی آن بنا م یمین الدوله بهرامشاه بوده و یا اینکه تفسیری بوده به تاریخ یمینی عتبی ؟) .

کتاب رای آرای ترجمه فارسی غرر السیر (شاید تاریخ غرر السیر ثعالبی) وکتا ب صحیفة الاقبال که مناظره ای میان شمشیر وقلم است از تألیفات اوست . وی در ۵۳۰/ ۱۱۳٦ میلا دی زمانیکه بهرام شاه برای برانداختن سلطه سنجر از قلمرو سلطنت غزنوی به اقدامات نافرجام د ست زد بوکالت از بهرام شاه نقش سیاسی ایفا نمود (رکه بصفحات قبل) بهرام شاه او را مأمور نمود تا موضوع تسلیمی اورا به سلطان سلجوقی در تگین آباد ارائه بدارد ، واو با سرودن یک رباعی این مأموریت را بوجه احسن بپایان آورده (۸٤) محمد بن عثمان یمینی منشی و سعدالدین مختار الشعرا و یکی از شاعران بنام مسعود ناوکی از جمله شاعران مدحیه سرای بهرام شاه بودند و عوفی تعداد زیاد از اشعار آنان را بدون آنکه ذکری از بیوگرافی آنان کرده باشد نقل میکند. (۸۵) در انجام همین مولف عدهٔ دیگر از شاعران معاصر این زمان از اراضی حاشیه ایران ـ هند را با ذکر مختصر نمونه کلام آنان بشمول مولفانی که از لاهور ، بست یاتگین آباد ، سکاوند و غزنه سر بر آورده اند برمی شمرد که متأسفانه از ارتباط آنان با حلقه های دربار بهرامشاه سخنی بمیان نمی آورد . (۸٦)

IV

پیکار علیه غوریان و آخرین سلاطین غزنوی

I

سال های اخیر سلطنت بهرام شاه و چپاول غوری ها

سقوط شاهنشاهی غزنوی که روزگاری از دولت های با عظمت بوده است طوریکه در خور آن بوده گزارش نگردیده است ، اگر به روزگاران سلطنت بهرامشاه نظری بیفگنیم می بینیم کـه شیرازه شاهنشاهی او سرزمین های راکـه امروز بنام افغانستان شرقی ، پنجاب واحتمالاً سند و بلوچستان یاد میشود احتوا می کرده است در مییابیم که امور و حوادث این منطقه چندان که لازم بوده توجه مورخانی را که در اراضی مرکزی اسلامی تاریخ عمومی و یا تاریخ دودمانی مینوشتند جلب نکرده است. مورخان دسته اخیر بیشتر مصروف وقایع مسایل داخلی چون از هم متلاشی شدن شاهنشاهی بزرگ سلجوقی ، تشکل قلمرو های اتابیگ و تهدیدات قره ختائیان آسیای مـرکـزی وخوارزم شاهی بودند بناً اندرباب کسب اطلاعات از رویداد های این مناطق سلطنت غزنوی اساساً بیشتر ، برگزارش های ابن الا ثیر که شیوه تاریخ نگاری سر زمین های مرکزی و اسلامی را تمثیل میکند، هکذا به گزارش های منهاج الدین بن سراج الدین جوزجانی که گزارش های افغانستان وشمال هند را ارائه میدارد متکی میشویم .

طوریکه در فصل دوم یادداشت شده ابن الاثیر در بدست آوردن معلومات موثق پیرامون رویدادهایی که درحواشی شرق دور ایران زمین ودر هند بوقوع می پیوسته اشکالا تی داشته است. وی در مورد رویداد های قرن ششم (دوازدهم میلادی) خراسان مانند قیام خوارزم شاهان از سلاله

انوشتگین غرچه ، نابسامانی روزگار سنجر با اغوز وعملیات امپریالستی در خراسان و بجانب بحیره کسپین مربوط سلاطین غوری در میان سایر آثار بر اثر مورخ محلی بیهق در خراسان ، ابوالحسن علی بن زید بیهقی که به کنیه پدر کلان خود بنام ابن فندق مسمی است (متوفی ۵۶۵/ ۱۱۶۹- ۱۱۷۰ میلادی) متکی بوده است. ابن فندق مورخی اندیشمند، درست کار وشهرهٔ زمان خود بود. یاقوت، ابن خلکان ، جوینی وحمدالله مستوفی وهم چنان ابن الاثیر از اثرا واستفاده کرده اند. (۱) ابن الاثیر از «مشارب التجارب وغوارب الغرائب «ابن فندق نقل نموده است ومخاصمات اعضای خانوادهٔ خوارزم شاه درخراسان را درج وقایع سال ۵۶۸/۱۱۷۲-۱۱۷۳ میلادی نموده که شاید آنگونه که بار تولد هم ملاحظه نموده، این مفهوم را داشته باشد که ابن الاثیر اندرباب رویداد های نزدیک به سال ۵۶۸/۱۱۷۲-۱۱۷۳ میلادی احتمالاً ادامه «مشارب التجارب» را روی دست داشته است. کتاب تاریخ تألیف خود ابن فندق که امروز دیگر درد ست نیست ولیکن ظاهراً مشتمل بر وقایع تاریخ ایران زمین از زمان وقایعی که عتبی در تاریخ یمینی به قلم نیاورده ، یعنی از حدود سال ۴۱۱ هجری قمری / مطابق ۱۰۲۰ میلادی به بعد بوده واین اثر می توانسته معلومات لازمی راجع به حوادث مهم مربوط سقوط سلطنت غزنوی از قبیل تاراج غزنه در سال ۵۴۵ از طرف علاءالدین حسین غوری واشغال این شهر چند سال پس توسط قبیله اغوز را در دسترس ابن اثیر بگذارد. وهم چنین این ادامه دهنده مشهور ابن فندق مواد مورد چگونگی سرنگونی خسرو ملک توسط شهاب الدین محمد غوری وانقراض این سلاله در سال ۵۸۲ / ۱۱۸۶ میلادی ارائه می‌توانسته. (۲)

ابن الاثیر از نارسائیها وکاستی های شرایطی که تحت آن کار میکرده بخوبی آگاه بوده است. کرونو لوژی روی داد های وی در جنگ غوری -غزنوی مشکوک وگزارش هایش تکراری است و او خود نیز بعد از گذارش فرو کشیدن غارتگری علاءالدین حسین گزارشی راکه درسنه ۵۴۴/ ۱۱۴۹- ۱۱۵۰ میلادی ارائه شده بازعین گزارش رادرج رویداد های ۵۴۷ ۱۱۵۲- ۱۱۵۳ میلادی میدارد) اعتراف میکند که درتاریخ غوری که قبلا درذیل سال ۵۴۳ ارائه شده [۵۴۴ خوانده میشود] وبه رابطهٔ همان وقایع که درین جا گزارش میگردد در برخی مسایل تناقض وجود دارد ولیکن تمام این گزارش ها را ما لفظاً استماع ویا در آثار شان مطالعه نموده ایم [وکلا سمعناه ورأیناه فی مصنفاتیهم ولی درتصنیفات کدام اشخاص ؟] وبنابر همین تناقضات بوده که هر دو روایت را نقل کردیم ولی بمنظور اکمال این گزارش به بیان اسارت آخری خسرو ملک

از طرف شهاب‌الدین محمد که به استناد یکی از دانشمندان خراسان (یا بصلاحیت‌عده از دانشمندان) بعضی فضلای خراسان واحتمالاً بصلاحیت ادامه دهنده معروف اثر ابن فندق بوده باشد می پردازد، ودر جای دیگری معلومات متفاوتی درینمورد وجود ندارد. (۳)

جوز جانی یکی از مورخان محل از شمال افغانستان‌است(به گواهی از نسب نامهٔ وی چنین برمیاید که سلالهٔ وی از گوز گنان منطقه کوهسار واقع میان هری رود علیاو بلخ سر بر آورده) و خودوی واقعاً در قصر سلطنتی غوری ها در فیروز کوهو غزرچشم به جهان گشوده است .وی نخست به اوچهٔهند و سپس به دهلی مسافرت نموده ودر آنجادر سال ۶۵۸ هجری قمری مطابق ۱۲۵۹ - ۱۲۶۰ میلادی‌به نگارش طبقات ناصری همت گماریده است و بعنوان مورخ سلاله غوری وسپه سالاران غلام ترکی خلف غوری‌هادر هنددر آمده (٤) ولذا هنگامیکه وی‌مصروف ثبت‌وقایع اضمحلال غزنوی ها بوده رویدادهٔ‌ی‌تخمین یک قرن قبل بوده است که به نگارش‌در میاورده است. اگرچه وی از طریق‌از دواج یکی از نیاکانش‌با دخت سلطان ابراهیم بن مسعود از خانوادهٔ سلطنتی غزنوی بیشترخود را منسوب به سلاله غزنوی‌ها میدانسته مع هذا در ثبت و قایع تاریخی‌بیشتر از دیدگاه فاتحان غوری قلم فرسایی کرده است. درین جایکی دوگزارش به گونه مثال ارائه میشود: جوزجانی اندرباب سلوک ورفتارظالمانه غیاث الدین محمد غوری بمقابل خسرو ملک داد سخن‌مید هد ، واز تطاول غوری‌ها بر بازماندگان غزنوی‌ها درپنجاب که گفته میشود در ان‌خسروملک‌به‌هوس رانی‌متهم گردیده مطالبی را پیش کش میدارد ، که در نتیجه همین عیاشی نیروی نظامی ترکی و طبقات‌حاکمه فارسی‌و هندی دستور می‌یابند تازمام قدرت را در اختیار بگیرند . (۵)

دشمنی و خصومت میان غزنویان و غوری ها در نتیجه گسترش امرای کوچک سلا له شنسبانی در غورو بدست گرفتن یک موقف خود کامگی ازجانب آنان درداخل‌آن‌منطقه زبانه کشیده است . و سپس آنان بسرزمین های دارای ثقافت عالی تر دارای‌منابع سرشار تر اقتصادی به غرب غور سراز یر گردیدند، که در بدو باسلجوقی‌ها و سپس با خوارزم شاهان برخورد نمودند ، و هکذا این سلاله بجانب جنوب‌شرق گسترش‌جویی کردند، که درینجابا غزنویان برخورد نمودند (در مورد روابط میان غوری ها وغزنوی ها در دوران سلطنت ابراهیم بن مسعود بفصل دوم رجوع شود). غوری‌ها و غزنوی ها هردو دردهه های اول قرن ششم (قرن دوازدهم میلادی) بیش از پیش‌درمدارنفوذسلطان‌سنجرسلجوقی‌درگیر‌ماندند.

مگـر بهرام شاه غزنوی برای استحکام موقف سنتی و نفوذ اجدادی خود در قلمرو کوهسا ر غور مساعی مبذول نمود . او قطب الدین محمد بن حسین ورشاد سرکردهٔ غورملقب به‌ملـک الجبال را با آنکه دامادش بوده در غزنه مسموم‌ساخته است. بهرحال ابن الا ثیر و موافان‌دیگـر به پیروی‌ازاوماننده‌فرشته‌گفته‌اند که عقیده بران بوده که قطب‌الدین‌محمد وبرادرش سیف الدین سوری ایستیا (Saifad-Din suri of Istiya) به غزنه محض برای این آمده‌بودند تابرای حمله بر شهر اطلاعات مقدماتی از وضع دشمن بد ست آرند . (٦)

مگر جریان امور هـر آنچه بوده باشد اصل عمده این بوده که خانواده غوری تشنه انتقا م از بهرام شاه گردید ند و سیف الدین سوری که واپس به غورفرار نمودہ بود قشون سواره و پیاده نظام جمع آوری کرد (ازا ن جا ئیکه کوهستان نشینان‌غوری اکثر یت قاطع نظامیان پیاده بودند ، این امر شاید تلمیحاً چنین معنادهد که ایشان سوارہ‌نظامیان‌غلام ترکی برای‌تعقیب اهداف توسعه جویی خود خریداری یا اجیر کرده باشند) و سپس به معیت برا در جوانش بهاء الدین سام سنگه و علاءالدین حسین از وجیرستان‌حمله ورشد. در جمادی الاول ٥٤٣ / سپتمبر ـ اکتوبر ١١٤٨ میلادی شهر بـه تصرف آنان در امد کـه نخستین پیروزی قوای غوری بحساب میاید .

در ین مـو قـع بهرا م شاه بـه منطقه مـرزی بین هند و افغا ن فرار نمود منطقه ایکه بـه قـول ا بن الا ثیـرکر ما ن خو ا نـده شد ه کرما ن = کـرم خواند ه شود) سر زمین افغا ن (که پتا ن ها باشند است واین محل در ایالت شمال غربـی پا کستان امروز ی مـوقعیت دارد؟ (٧) جـوز جانی گزارشاتی را که بعداً بوقوع پیوسته به تفصیل گفته است و ابن الا ثیر بـه اختصار آن را تکمیـل کرده است و گـزین تر از همه معلوما ت مفصل از یک قصیده مطول کـه نود و چار بیت دا رد بد ست‌میاید‌که سید حسن بمناسبت‌گـرامیدا شت پیروزی بهرام شاه علیه‌غوری‌ها‌بنام وی سرو ده است. غلام‌مصطفی خان‌در رسالهٔ تحت عنوان«تاریخ بهرام‌شاه غزنوی توضیح‌مبسوطی اندرین موردارائه‌کرده‌است. سیف الدین سوری زمام‌قدرت رادرغزنه‌بدست‌گرفت‌ولقب سلطان‌رابرخود گذاشت و برا در خود بهاءالدین سام را بفرمانفرمایی غور گزید . با فرا رسید ن سرمای زمستان در ٥٤٣/ ١١٤٨ میلادی دیگر برادر ان جوان و عدهٔ از قشون غوری را واپس به وطن اعـزام نمود ، وسیف الدین سوری خود یک تعداد افراد معدود محافظان خود را با خود درغزنه حفظ نمود. و به بازوی درباریان و کمپ قرار گاه نظامی که بعد از فرار بهرام شاه باقی مانده بودند اتکا نمود. چنین پیدا ست که مجد الد ین موسوی یـکی از سادات محلی آن جا (بقول ابن‌الا ثیر

الماهیانی) عناصر طرفدار را رهبری و به حیث وزیر سوری انجام وظیفه می‌نموده است. افتخاری که بعداً در بهای آن قیمت گزاف پر داخت . بهر حال سوری مزاج در باریان و طبقات نظامی را در غزنه آن سانیکه یک قرن قبل طغرل غاصب در گیر شده بود بدرستی تشخیص نشده بود (رک به فصل اول ابن اثیر . بهرام شاه به یاری سالار علی بن حسین بن ابراهیم علوی که سمت والی غزنویان را در هند داشت به تدارک نیرویی از پنجاب متوسل گردیده بقول ابن الا ثیر سالار الحسن بن ابراهیم العلوی بوده) . بهرام شاه درین هنگام اطلاعا تی در یا فت داشته بود که نیروهایی درغزنه اعتمادی برسوری ندارند ولذا با اغتنام ازفرصت که ریزش برف اندرین هنگام درغورشدید و را ههای ارسال امداد ازغور را برای سوری مسدود ساخته بود از طریق کابل بجانب غزنه درحرکت افتاد. سوری وآن عده محدود پا سدارانش بجانب غور فرار نمودند دیگردر ناحیتی بنام سنگ سوراخ (درمجاری علیای هلمند بوسیله قشون غزنوی گرفتار آمدند وطی کارزاری سوری ومجدالدین موسوی اسیر گردیدند. بنابر اشعار سید حسن (ابیات ۷۰-۷۳) بهرام شاه در مرکز قشون غزنوی حضور داشته است و فرزندانش سماءالدوله مسعود، (۹) معزالدوله خسرو شاه و معین الدوله شا هنشاه هرکدام سالاری یک قطعه را بعهده دا شتند . شاعر تاریخ این درگیری را دوم محرم ۵٤٤/۱۲ می ۱۱٤۹ میلادی ضبط کرده است (تاریخ استخراج از بند شصت و هشتم شعر) .

سزد گر جبر ئیل آید بر ین پیروزه گون منبر
کند آفا ق را خطبه بنام شاه دین پرور

بنا زد قلب چتر و بیا زد قا مت را یت
ببا لد پا یه تخت و بخند د پا یه افسر

فلک را که بر بند د زطا وسا ن فرد وسی
بجای جا مه ر نگین همه با فندپرد ر پر

سزدار آورند اکنون بقدر وسع خود هر یک
درین سور بهشت آیین که باشد خدمتی در خور

زکا نها گو هرا ن زر وز گرد ون ا ختران نقر ه
زصحرا آهوا ن مشک وزدریا ما هیا ن عنبر

طبقها فلک از زهره و برجیس مهر و مه
همه پیروزه و یاقوت افشانند و سیم و زر
جهان از روز وشب کافورمشکین سازدخویش
بمنت آتش افروزند در خورشید چون مجمر
بدل پاکان کروبی بجان خوبان روحانی
جلاب آرند از خلد و گلاب آرند از کوثر
که تا سلطان دین محمود و فرزندان پاک او
روان خسروان یکیک زجم در گیر تا نوذر
فلک روی و ملک خوی وزحل فیض و امل بسطت
فلک علم و زمین حکم و زمان عمر و جهان داور
خداوند جهان بهرامشاه آنشه کزین فتحش
دل خورشید شد روشن تن افلاک شد سرور
بقدرش چرخ را نسبت ز عزمش ماه را سرعت
ز بختش ملک را دولت ز دانش اصل را مفتخر
برای وروی مهر و مه بتاج و چتر روز و شب
بلطف و قهر نیک وبد ببزم ورزم نفع وضر
روم از مدح شاهنشه که باقی باد در دولت
بذکر سرری فتان که خاکش باد و خاکستر
ز غاری رفته چون تنین زخاکی زاده چون افعی
زبادی جسته چون نکبار زسنگی رسته چون آذر
چو از خورشید جود شاه روشن گشت کار او
ز دونی غره شد یعنی که خود هستم مه انور
چو مه پنهان غمی فکند چون هر جانور دیدهٔ
سپاهی ساخت هی جائی چو اختر بیحد و بیمر
بخلق وخال زشت و بد بخو و زیست دام و در
باصل و ذات دون بد بقول و فعل شور وشر

چو پیش شاه دید ندش برآمد نعره از عالم
که هی هی آن چه باریکست بیش جزم ولور خور
ازین پس باد بان ابر در خون آشنا گردد
اگر حکم شهنشاهی فرو نگذاشتی لنگر
شدی طشت فلک پر خون مباد اهرگز وگشتی
زمین چون گوی قصادان که در غلطد بخون اندر
چو او بفکند خصمان را بر آمد نعره از عالم
بنامیزد زهی سلطان چنین باید زهی لشکر
بیا ساید کنون خانم بیفزاید کنون سکه
بیا رامد کنون دنیا بیارا ید کنون منبر
مسلمانان مسلمانان بترسید از گرفت حق
که چون بگرفت پیش آید هزاران کار مشکلتر
بسوزد آتش لاله بدوزد ناوک غنچه
ببرد خنجر سوسن بگیرد پنجه عرعر
وگر نه شوری گرنه بلعب خام دستی ده
چگونه زیر زخم افتاد بیرون جسته از سر در
بوی پیل میآمد بر اشتر صلح کرد آخر
در آوردنش از خاقان سری وگردنی بر سر
چو خود را ماه میدانست بر کوهان نشاند ندش
که یعنی ماه بر کوهان چنین زنگر زنی آخر
بر آن کشتگان افگنده در حق اسیرانی
که این روبه بدین شیران همی آمد درین کشور
توگفتی روز حشر آمد که از هر خاک پیدا شد
هزاران قالب صد هوش در هر قالبی صد سر
فرشته کرد پنداری هزاران دیوار قربان
که باز آمد بتخت ملک سلطان سلیمان فر

که شد عالی بفرش باز قصر ملک و فردین
زبهر دفع چشم بد فرو آویخت دو پیکر

دو پیکر گشت آویزان زعالی کنگرهٔ میدان
بدان جمله که از گردون بتابد برج دو پیکر

طمع میداشت کز چنبر جهد چون بوزنه بیرون
نجست او لیک بیرون جست طرفه جانش از چنبر

ترو خشک جهان دانست خود را لاجرم زان شد
تنش بردشته خشک و جانش از شرم خلقان تر

سرش را تاج را تخت میبایست عزت بین
سرش در دشت بی بالین تنش در شهر بی بستر

سگ بود دستورش ز تری میش را آفت
بتری خشک آن دارش وخشکی مرگ را رهبر

بکشت آنرا فرو آویخت این یل را که در عالم
نه سگ شاید چنین فربه نه بز باید چنین لاغر

جهان آیینه در روی خلقان داشت از فتنهٔ
در و روشن همه دیده بنقش مجمع اکسیر

شده قاهر محق دین و عاجز مبطل دولت
منادی جبرئیل آنجا و قاضی ایزد داور

بقدر و فضل هر ساعت چنان حکمی بکرد آخر
کزو بردند هر مجرم بقدر جرم خود کیفر

یکی مثله یکی کشته یکی خسته یکی بسته
یکی رنجور و تنها رسته گوید من رهی مضطر

ایا شاهی که گرا بلیس عفوت را شفیع آرد
سزد گرحق بد و بخشد گناه جمله در محشر

بنام آن خداوندی که فضلش از همه شاهان
که بربخشایش و بخشش ترا کرده است سردفتر

بلطف او که گرخواهد چنین صنعی پدید آرد
که مردم گر چه می بینند زخود هم نایدش باور
که هفت اقلیم زندانی است برمن بی جمال تو
نه خشنودم زجان ودل نه آگاهم زخواب و خور
چوشمع از دیده آب آتشین هردم فرو بارم
چو برق اندرفراقت چون برآید دود دل برسر
معاذ الله که بگریزم ز حکمت هرکجا باشم
تویس نیکوخداوندی منم بد بنده و چاکر
مرارنجت به از راحت مرا دردت به از درمان
مرا خارت به از خرما مرا دارت به از منبر
تو نور عالمی ظل خدائی وز نور و ظل
بجز اندر عدم پنهان شدن کاری بود منکر
اشارت کن ساعدی را که حال من کند روشن
چو شد مجرم یقین تو ذیل عفو خود برآن گستر
بیک فرمان که نافذ باد از شرمم خلاصی ده
یک رحمت که شامل باد از رنجم برون آور
جوان تر شد عروس مملکت مشاطه باید
که گیرد آفرینش را به یک اندیشه در گوهر
شهنشه گفت نی نی چو آن فتنه گذشت از حد
کنم این شعله را ساکن دهم این سحر را در خور
نمود از پرده لی عفوی و باشد غایت قوت
که گاهی پس نهد هرکه گیرد حمله شیر نر
بحمدالله چو طالع شد کشیده تیغی از مشرق
سپر جمله بیفگندند نه مه ماند و نه اختر
یکی ماه مقنع بود لیک افتاده در چاهی
کزآبش غرقه چون فرعون در آتش تاورود یکسر

بغزنین گرچه اندر طشت خون آمد جهان گفتش
فدای شاه خواهی شد چو گاو این یکدو مه‌ای خر

اجل خنده زنان یعنی بپای خویش می‌آید
بطاس این گژدم کور و بزیر سلسه مسارگر

تو گوئی پای خواهد کوفت ما نادر خلاب اشتر
تو گریی دست خواهد زد مگر در روی یخ ستر

گرفته شومی کفران نعمت دامنش ورنی
دود بز پیش قصاب ورود خر نزد پالانگر

قضا میگفت خوش آرامگاهی ساختی تن زن
قدر میگفت خوش نیکو حریفی یافتی در بر

سعادت گفت هین شاه هاشهاب عزم پران کن
که سلطان را نمی زیبد ورای آسمان منظر

هنوز او راست ننشسته که درگوش جهان آمد
صدای کوس پیروزی ز بام گنبد اخضر

دویم روز محرم سال بر تامیم و دال الحق
برآمد نا دور فتحی کزآن گویند تا محشر

تعالی الله چه ساعت بود کامد شاه درکابل
خدایش حافظ و ناصر سپهرش مخلص و چاکر

گرفته درمیان آن گره آتش که از نامش
نهان شد بر آتش بار زیر آبگون چادر

چنان بوی ظفر میزد ز شمشیرش که پنداری
ز تیغ آفتاب از عشق شگفته است نیلوفر

هلالی در صف آورده چو سه قوس قزح در هم
ز گوناگون علامتها یکی اخضر یکی احمر

چو مرکز شاه در قلب و قوی بازوی اقبالش
به فرزند شایسته چو دو قطب و یکی محور

گل باغ جهانداری شجاع الدوله مسعود آن
کش از آرایش مخبر بشارت میدهد منظر
مه چرخ خداوندی معزالدوله خسروشه
که لرزانست ازصبحش عمود صبح روشنگر
در بحر شهنشاهی معین الدوله شاهنشه
که یست ازگوهر پاکش عروس مملکت زیور
وزیر عالم و عادل سفیر کامل و مقبل
که بتوان یافت هر دونشان و نام پیغمبر
موافق بندگان او که غبطت میبرد ز ایشان
بترکستان وروم امروزهم خاقان وهم قیصر
غبار خیلشان ابرو گشاد تیر شان باران
شعاع تیغ شان برق وخروش کوسشان تندر
ز بیلک فتنه را کردند همچون خار پشت اکنون
نمیداند که درعالم کجاو چون کند سر در
بگرد شاه فوجا فوج لشکر های هندستان
که گریی ذره بر خورشید پیوستند از خاور
سپه سالار غازی شان علی بد پیل شیراوژن
که دادش دولت سلطان تن رستم دل حیدر
سپاه غور هم گر راست خواهی با همه کژی
چوآتش نیزه زن بودند (و) همچون برق جوشن در
بنفشه دست بگشادند همچون خسک چون خیری؟
بشوخی دیده بنهادند اکنون کو چون عبهر
چنان بسیار در آهن شده پنهان که من گفتم
مگر با جوج و ما جوجند اندر سد اسکندر
همه در حین نگون گشتند چون در راند شاهنشه
گیاسجده برد آری چوحمله آورد صرصر

روان کردند سوی غور وگونی خصم ایشان شد
خدای وخلق وکوه ودشت وخار وسنگ وبحر وبر
زبس رنج وجزع مانده امل را سرگران بر تن
زبس هول وفزع گشته اجل را دل سبک در بر
بخار جان چنان برشد سوی بالا که من گفتم
هم اکنون اشهب گردون زرنگ خون شود اشقر
چنان راندندی جوی خون که تا صد سال در بستان
چو شاخ سرخ بید آید بگونه برگ سیسنبر
بلا میگفت کی محنت تو سر از شخص آن برکن
قضا میگفت کای قدرت تو ران از ران آن بر در
ز مدح اوفتح توکه آن بلبل و این گل
چمد طبع معزی ونبازد جان اسکندر
الا تا شمع را بینند روشن چون رخ جانان
الا تا شکری بینند شیرین چون لب دلبر
بداندیش توگر شمع و شکر گردد چنان بادا
افتد آتش اندرشمع وریزد آب در شکر
بدست دولت از باغ سعادت روزوشب گل چین
برگ همت ازشاخ جوانی سال ومه برخور
که بهرنوعروس ملک خانه کردی
فلک بام وزمین صحن وجهان دیوار وجنت در
برای نام نیکو را نهال تازه بنشاندی
بقابیخ وثناشاخ وظفر برگ وسعادت بر

سوری وموسوی به اسارت گرفته شده وبه غزنه منتقل گردیدند و از کوچه‌های غزنه درحالیکه برپشت دو اشتر یا مرکب نشانده شده بودند بقسم رسم گذشت ازجلو نظاره چیان عبور داده شدند وازین قبیل افتضاحات دیگر بر آنان روا داشته شد، وسپس در سر پل یکطاق غزنین هر دورا بر دار کشیده وکشتندبنا برروایت دوم ابن الاثیر در باره این واقعه علویان شهر غزنه امر تحقیر

سوری را عهده دار بودند. در پایان بهرام شاه سوری را نزد سلطان سنجر در ری فرستاد که فخرالدین خالد هراتی شاعر در بار سنجر در یکی از رباعیاتش این رویداد را تجلیل نموده است.

(۱۰) چنین برده داستان بی احترامی و مرگ سیف الدین سوری که غیظ وخشم وانتقام جویی علاء الدین حسین را بر انگیخت و منجر به سوقیات انتقامی علیه غزنه گردید وضربات جبران ناپذیری بر پیکر مرکز یک شاهنشاهی و کانون فرهنگ شرق جهان اسلام حواله شد .

در مورد تاریخ سوقیات علاء الدین حسین بر غزنه و حتی اسم پادشاهی که باوی پنجه نرم شد اختلافات قابل ملاحظه یی وجود دارد. جوزجانی طور واضح که شاید بر حق هم بوده باشد توضیح میدارد که جنگ میان علاءالدین حسین و بهرام شاه در گرفته وابیات چندی را او از زبان فاتح غوری باز گو میدارد که از پیروزی هایش چنین لاف میزند:

آنم که هست فخر ز عدلم زمانه را — آنم که هست جو رز بذلم خزانه را
انگشت دست خویش بدندان کند عدو — چون برزه کمان نهم انگشتوا نه را
چون جست خانه خانه کمیتم میان صف — دشمن زکوی بازندا نست خا نه را
بهرامشه بکینه من چون کمان کشید — کندم به نیزه از کمر او کنانه را
پشتی خصم گرچه همه رای ورانه بود — کردم بگرز خورد سررای ورانه را
کهن توختن به تیغ در آموختم کنون — شا هان روزگار و ملوک زمانه را
ای مطرب بدیع چوفارغ شدی زچنگ — برگوی قول را وبزن این ترانه را
دولت چو برکشید نشاید فروگذاشت — قول مغنی ومی صاف مغا نه را

متأسفانه تاریخی را که جوزجانی برای این ماجرا قلم داد میکند روشن نیست، و ابن الاثیر توضیحات عام و تامی از روابط میان غوری و غزنوی درخلال سال ۵٤۷ هجری قمری مطابق ۱۱۵۲ ـ ۱۱۵۳ میلادی ارائه کرده و سوقیات علاء الدین را در ۱۱۵۵/۵۵۰ میلادی مقارن آغاز سلطنت خسروشاه بیان مینماید و چنانکه دیده میشود این گزارش شاید با تهاجم بعدی عین زمام دار غوری علیه غز نه در زمان خسروشا ه مرتبط بوده باشد (بین سال ۵٤۷ هجری قمری مطابق ۱۱۵۲ میلادی و ۵۵۵ هجری قمری مطابق ۱۱٦۰ میلادی)، که ابن الاثیر یا مأخذی که از ان استفاده شده این رویداد را با مصیبتی که قبلاً دامنگیر غزنه شده ملتبس نموده است . گزار شات متفاوت مأخذ بعدی و اشتباهات آمیخته آن دریا د داشتهای راورتی مورد علاقه قرار گرفته وچنین پنداشته شده که اززمره تمام شخصیتهای که در تاریخ خاورزمین از

آن ذکر بعمل آمده اختلاف زیادی نسبت به هر شخص دیگر در مورد اسم علاء الدین جها نسوز و پیش در آمدهای او روی داده است استنتاج راورتی بعد از ملاحظه پنج گزارش جداگانه مختلف این است که سوقیات علاءالدین باید در پایان ۱۱۵۰/۵۴٤ میلادی با آغاز ۵٤٥/۱۱۵۰م بوقوع- پیوسته باشد، واین در صورتی بوده می تواند که زمام دار غوری غرض انتقام جوئی برادرانش فرصت انتظار سالیان را نداشته است ، و دراین صورت سوقیات بر غزنه مقارن حمله برمواضع سلجوقی در هرات صورت میگردد که در جریان سوقیات هرات ، از طرف سنجرمواجه با شکست میشود وتا دوسال در زندان میماند. (۱۱)

استدلال راورتی معقول جلوه میکند بااین استثنا که وی رویدادهای اخیر را که درسال ۵٤٥/۱۱۵۰م ذکر نموده خیلی ها قبل از وقت به نظر میاید. غلام مصطفی خان این تحلیل ها را من حیث المجموع از نظر گذرانده سوقیات برغزنه را درسال ۵٤٥/۱۱۵۰ میلادی وانمود میکند ، مگر توضیح میدارد که تاریخ مستندی از حمله علاءالدین حسین برهرات وشکست خوردش در ناب (naab) در سال ۵٤٧ هجری قمری مطابق ۱۱۵۲ میلادی بدسترس است . نظامی عروضی سمرقندی که خودبهمراه نیروهای غوری درآن کار زار حضور داشته (۱۲) ،تاریخ درگیری راسال ۵٤٧/ ۱۱۵۲ میلادی ذکر کرده است .

جوز جانی توضیح واقعی درمورد جریان جنگ بین علاءالدین حسین وبهرام شاه ارائه نموده، بدینصورت که وی دست آورد های سلاله یی را که منعم خوران نعمت شان بوده پر طنطنه جلوه داده است . رهبر غوری، سالاری سوقیاتی را که توسط برادرش بها الدین سام در غور تنظیم و درین هنگام چشم از جهان پوشیده بود بعهده گرفت ، و بجانب جنوب راه زمین داور در پیش گرفت ، و در نظر داشت تا از آنجاوارد وادی ترنک شده (شاهراه موجوده کابل غزنی وقندهار) وسپس وارد غزنه گردد. بهرام شاه بمنظورمقابله وجلوگیری از حمله علاءالدین حسین باقشونی که متشکل از سواره نظام فراوانی ویک نیروی مشتمل از پیلان جنگی (دولت شاه آنرادو صد زنجیر ذکر نموده) بود بجانب جنوب حرکت نمود و بنابر شعر یکه گفته میشود رهبر غوری سروده باشد درتشکیلات داخلی نیروهای بهرام شاه قطعاتی از نیروهای رایان هندی تحت الحمایه غزنوی نیز حضور داشته است.

پشتی خصم گرچه همه رای ورانه بود   کردم بگرز خورد سررای ورانه را (۱۳)

هردو لشکر درنزد یکی تگین آبادباهم روبروشدند.نیروهای پیاده نظام علاءالدین حسین غوری

بمقابل سربازان سواره نظام وپیلان غزنوی از تکتیک کاروه استفاده نمودند به ترتیبیکه قشون غوری به یک قطار در آمده وبدن خود را چنان مسطور داشتند که بمقابل تیردشمن مقاومت می‌توانستند. (۱۵) دوتن از گردان رزم آور غوری بنام های خرمیل سام حسین و خرمیل سام بنجی رهبری حمله را بر پیلان غزنوی انجام دادند. آنان چنان تکتیکی انجام دادند که زیر شکم پیلان را که نرم وبرهنه بوده پوشش زره نداشته به وشنه دریدند. جلال الدوله ابوالفتح دولت شاه فرزند بهرام شاه (ممدوح سیدحسن ۱۷) بایک قطعه سربازان سواره نظام ویک زنجیر فیل خود به یک بی‌راهه سوق گردیده وتمام نیروهایش تارومار گردیدند. بعدازآن قشون بهرامشاه نیز ازهم پاشیده شده قشون بهرام شاه در جوار چشمه آب گرم «بنام جوش آب گرم» در نزدیکی تگین آباد با نیروهای غوری مصاف داد، مگر مغلوب شد، وبصورت پراگنده به غزنه عقب نشست . بهرام شاه در خارج غزنه مدتی توقف نموده بجمع آوری قوا از پایگاه های نظامی قصبات خود به استحکامات پرداخت، ویک دسته سربازان سواره نظام تهیه دید، مگر درمرتبه سوم باز به شکست مواجه گردید، وبا مأیوسی دیار هند در پیش گرفت . (۱۸)

بعد ازین تسخیر، غزنه به گونه وحشتنا کی به مدت هفت شبانه روز درشعله آتش کشیده شد که این رویداد لقب «جهانسوز» را به علاءالدین حسین به ارمغان آورده تعداد واقعی کشتارها وقتل عام این رویداد وبه اسارت گرفتن وکنیز وغلام ساختن زنان واطفال نسبت اغراق ومبالغه مأخذ و مراجع تخمین درست شده نمیتواند، مگر جوز جانی با احتراز از گزاف گویی بیان داشته که در جریان هفت شبانه روز شراره های آتش از غزنه زبانه میکشید. ، واز بیدا دگری وهو لنا کی زمام دار غور حکایت میکند که درظرف همت روز آتش سوزی مذکور غارت گری ویغما ، قتل وقتال وشکنجه جاری بوده است ، فخر مدبر ضمن حکایتی تعداد کشته شدگان راشصت هزار قلمداد میکند. کلیه مقبره های سلاطین غزنوی به استثنای مقبره سلطان محمود، مسعود وابراهیم دیگر همه به خاک برابر شدندو باقیمانده مقابر به آتش وخاک کشانده شدند. نعش قطب الدین محمد وسیف الدین سوری زمام داران مقتول غوری از مقبره ها یشان بیرون آورده شده وتمام قشون مدت هفت شبانه روز مراتب عز اوماتم داری بجا آورد ند، وتا بوت هردوی آنان غرض انجام و و اجرای ماتم داری وتشیع به حظیره آبایی خانواده شنسبانی منتقل گردید. (۱۹) تعداد زیاد عمارات مجلل، مساجد، مدارس وقصر های که طی نسلهای پی درپی غزنوی اعمار شده بود و یا غنیمت های آورده شده ازهندمزین گردا نیده شده بودند، یکسره محو گردید، وهکذا محتویات

کتاب خانه های غنی یی که در زمان محمود ومسعود بنا یافته بود ، وآن همه آثار ذی قمیت که از از خراسان، خوارزم وجبال درین کتاب خانه ها گرد آوری شده بود یک جای با دانشمندانی که آنها را گرد آورده بود نابود ساخته شدند. بدین سان درهمین آوان بی بندوباری‌های مدنیت سوز ، کتاب خانه فیلسوف وپژ شک‌متبحر ابن سینا که درسال۴۲۵ هجری‌قمری مطابق ۱۰۳٤ میلادی از اصفهان زمانیکه این شهر از ید تصرف علاءلدوله محمدبن دشمن زیارکا کویه اشغا ل و منتقل شده بود محوشد . (۲۰)

آنانیکه در غزنه متهم به مرگ دو شهزاده غوری بودند هدف انتقام بودند . آن دوشیزگانیکه اندر هنگام تحقیر و استهزای عام سیف‌الدین سوری شادی و طرب نموده بردنددر حمامی بسته شده و خفک گردیدند. بنابر گزارش ابن الاثیر علویانی که رهبری قتل سوری وموسوی وزیر اورا به عهده داشتند از ارتفاع کو هی بپایان انداخته شدند، محلیکه سوری وموسوی به چوبه‌دار آویخته شده بودند با زمین هموار گردیده یک تعداد غفیر غزنویان (بقول جوز جانی مقصران علوی فقط) به فیروزکره منتقل گردیده وبکارهای شاقه در اعمار ارگ آن گماشته شدند. جوزجانی گفته که این واژگون بختان مجبور ساخته شده بودند که خاک غزنه را بر پشت شان به فیروز کوه نقل داده سپس در همانجا محکوم بمرگ گردیده وآن خاک را بخون آنان مخلوط نموده به حیث رازی گل درساختمان بروج قصر فیروزکره استفاده نمودند . همین مولف باز گفته که علاءالدین‌حسین سرشار ازپیروزی هایش فی‌البدیهه ابیاتی سروده است ،مگرمشکوک به نظر میاید واحتمال‌دارد که‌سروده‌های‌مذکور توسط یکی ازمداحان‌علاءالدین که‌این‌رویدادهارا دیده سروده شده است . (۲۱)

اندرین‌هنگام است‌که وقار وحیثیت‌علاءالدین‌حسین به اوج خودمیرسد، وچنین‌می اندشیده که‌دست آوردهایش‌موقف اورا بالانموده، وهمین‌است که‌وی به‌حیث پادشاه‌کوهساران ازگم نام ترین منطقه‌اسلام به مسندحکمروایی تکیه زدو به‌تقلیدازسلاجقه لقب‌السلطان المعظم را برای خود گزید و دارنده چتر سلطنتی منطقه گردید (۲۲)

اینکه‌درین‌هنگام چه‌اندیشه‌های در تصور رهبر غوری خطور داشته‌واضح نیست بظاهر اوعضوی از خانواده‌شنسبانی رابه‌حیث زمامدار غزنه‌تعیین‌نکرد، سیستم‌عدم‌تمرکز در مستملکات غوری‌مرعی برده، طوریکه‌فیروزکره به‌حیث پایتخت وفرمانفرمایان تحت الحمایه وی‌دربامیان وغزنه حکم میرانده‌اند ، وبعد همین‌گرنه شیوهٔ اداری یکی ازمعیارهای

اداری این سلاله را تشکیل میدهد. (۲۳) فخرمدبر حکایت نموده که علاءالدین حسین بعداز تسخیر غزنه یک شخصیت ستیزه جو بنام امیرخان را بحیث والی غزنه منسوب میدارد (شاید از سالاران ترکی دربار غوریان بوده است) آورده اند این شخص چنان ظلم و تعدی و استبداد بر جمعیت باقیمانده غزنه تحمیل می نموده که مردم آنجا به دعای عارف همان جای خواجه امام قدة الاولیا شمس العارفین ابولموید نجات یافتند. (۲۴) علاءالدین حسین از حمله غافلگیرانهٔ بهرامشاه از قبیل حمله یی که علیه برادرش سیف الدین سوری انجام داده بود نیز از حمله سلطان سنجر سلجوقی حامی بهرام شاه از غرب نگران بود و از ینرو به غور مقر حکمروایی خود عودت کرد.

وی از طریق زمین داور و بست به غور مراجعت کرد و در بازگشت بسوی دیارش آن جایها را نیز به ویرانه مبدل کرد. سلطان غوری بالخاصه قصرها و عمارات دولتی غزنویان را دربست از میان برد، وچنین پیداست که این تطاول وغارتگری آخرین دستبرد به قصرهای غزنویان در لشکری بازار نزدیک بست بوده است. (۲۵) مع هذا بست به آن اندازه که غزنه بویرانه مبدل شد متحمل خساره نگردید وبنا برشواهد نبشته یک سنگ خیلی عالی باقیمانده مقبره یکی از زیارت ها ویا مقبره ها که تاریخ پنجصدو پنجاه وچندم مطابق ۱۱۵۵-۱۱۵٦ میلادی را نشان میدهد وبه یکی از بزرگان سنی مذهب که القاب صدر، صدر الدین ومفتی الشرق والغرب ویک سید حسینی، نقیب النقبا یا رئیس علویان در بست بوده است چنین استنباط میشود که در قرن متعاقب بست بار دیگر شگوفان شده است. (۲٦)

بهرام شاه بعد از گریز از غزنه واژگون روزگار و آواره درهند بسربرد وکم از کم تا یک سال جرائت بازگشت را بخود ندید. (۲۷) علاءالدین حسین درعین حال تصمیم گرفت ضربهٔ کوبندهٔ بر سنجر حامی به نام خودش ولی چنانکه دیده ایم کسی که سرسیف الدین سوری برادرش را از بهرام شاه دریافته بود براه انداز د واز پرداخت خراج به سلجوقی سرباز زد وبا استفاده از خیانت علی چتری از درباریان اسبق سلجوقی بجانب هرات درحرکت افتاد. گرچه وی در وادی هریرود در منطقه ناب بکلی مغلوب گردید وتا پرداخت غرامت هنگفتی که از وطالبه شده بود مدت دو سال را در اسارت سلطان سلجوقی گذراند. به استناد گزارش نظامی عروضی که قبلاً یاد گردید این شکست غوری درسال ۱۱۵۲/۵٤۷ میلادی واقع شده است. شاید در همین سال بوده که بهرام شاه از اسارت علاءالدین حسین اطلاع یافته جرأت باز گشت از هند را بخودديده است؛ احتمالاً والی یا نماینده غوری را ازغزنه اخراج نموده، مگر معلوماتی اندرین مورد در دست

نیست . یکی‌از غزل های سید حسن دال بر این است که ممدوح‌وی بعد از یک‌سال‌دوری از هندبه غزنه باز گشته و از همین غزل استنباط میشود که شاعر از ترسی که از سلطان داشته و ازآن رنج می‌برده نجات یافته است (۲۸)

تاریخ وفات بهرامشاه روشن نیست . حمدالله مستوفی بیان داشته که‌بهرام شاه‌درسال ۵٤٤ ۱۱٤۹ـ۵۰ میلادی جهان فانی‌راوداع گفته ، که نمیتوان باور کرد. (۲۹) زیرا اکنون ملاحظه نمودیم که وی تا سال ۱۱۵۲/۵٤۷ میلادی به پایتخت خود،غزنه باز نگشته بوده است.ابن‌الاثیر معتقد است که بهرامشاه بعد از سی‌وشش‌سال سلطنت‌به گردش‌مهتاب در رجب۵٤۸/ سپتمبر- اکتوبر۱۱۵۳ میلادی پدرود زندگی گفته است. (۳۰) بعضی مأخذ سال‌وفات‌بهرام شاه رادرسال ۱۱۵۲/۵٤۷ـ ۱۱۵۳ میلادی واحتمالاً اواخرهمین سال را قید نموده‌اند. جوزجانی‌اندرباب وفات بهرامشاه طور غیر مستقیم توضیحات داده ، مگر تاریخ مشخصی را پیرامون مرگ او تذکر نداده است صرف همین قدر یاد آوری‌شده که‌وی بعد از چهل‌ویک‌سال سلطنت‌به گردش مهتاب چشم ازجهان فرو بسته است . (۳۱) از آنجائیکه تاریخ شکست ارسلان شاه بن مسعود بن براهیم برادر وسلف بهرام شاه در زمستان ۱۱۱۷/۵۱۱ـ۱۱۱۸ میلادی بوقوع پیوسته وبعد از باز داشت زندان در جمادی‌الثانی ۵۱۲/سپتمبر- اکتوبر ۱۱۱۸ میلادی کشته‌شده لذاچنین‌استنباط میشودکه‌بهرامشاه‌در ۱۱۵۷/۵۵۲ میلادی چشم از جهان پوشیده است. غلام‌مصطفی‌خان دررسالهٔ‌خودهمین تاریخ را سال وفات بهرامشاه‌خوانده و طور بسیارفشرده اوایل ماههای همان سال را نام می‌برد، وچون ما میدانیم که همین تاریخ ماهها ی تا بستا ن واواسط ۱۱۵۷/۵۵۲ میلادی است که در همین آوان علاءالدین حسین بار دیگر به غزنه وعلیه سلطان خسروشاه که تازه بمسند رسیده بود حمله نموده. (۳۳) هر آنچه که تاریخ واقعی مرگ بهرامشاه بوده باشد دورهٔ سلطنت‌وی دومین‌دوره طولانی یک عصر دودمان غزنوی بحساب میاید.

بهرامشاه چندین فرزند داشت وبه اساس نسخه های جوزجانی که مورد استفاده راورتی بوده (به اساس یاد داشت حواشی یکی‌از نسخه‌های مورد استفاده حبیبی) بهرامشاه نه فرزندداشته‌است که از میانه خسروشاه ارشد برادرآن بعد از مرگ جلال‌الدوله دولت شاه وانمود گردیده است سرنوشت سایر برادرآن بعد از بقدرت رسیدن خسروشاه واضح نیست . (۳٤)

مأخذ و منابع بهرامشاه را عادل وشیدای دانش قلمدادنموده اورا مشوق علما و ادیبا ن و شاعران‌خوانده‌اندکه‌دانشمندان‌و نویسندگان بدربار او حلقه هدی زده بودند. مگر هرگاه با یک دید وسیع جو لا نگاه تاریخی وافول سلطنت غزنویان از نظر گذرانده شود نمیتوا ن نظر منقد ا ن را اندرین‌باب‌نادیده‌گرفت. «تردیدی نیست که‌بهرام شاه با قتل‌های خائنانه و شخصیت ترسویی خود عوامل واسباب پراگندگی اتباع خود را فراهم آورد و تا آنجا که سرانجام امپراتوری نیاکا نش را از هم چنان پا شید که باز نتوانست سر بر افرا زد .

II

خسرو شاه وعزلت او به هند

بنا بر گزارش راورتی در مورد تاریخ وفات بهرام شاه ودورهٔ سلطنت دو نفر اخلاف وی خسروشاه وخسرو ملک اختلافات زیادی بچشم میخورد. در ترجمهٔ طبقات ناصری وی گزارش های متنوع مورخان دری گوی بعد از جوزجانی وهندی های مسلمان را ارزیابی نموده است (۳۶) تعداد ازین صاحب نظران عبارت اند ازیافعی، صاحب کتاب مرآت الجنان، بیضاوی، صاحب نظام التواریخ، حمدالله مستوفی، صاحب تاریخ گزیده، فصیح الدین خوافی صاحب مجمل فصیحی وفخرالدین بناکی صاحب روضته اولی الالباب خسرو شاه را آخرین فرد سلاله غزنوی ضبط - نموده اند، که در ینمورد یا اینکه آنان هردو خسرو را یکی دانسته یااینکه خسروملک را یک زمام دار محلی درپنجاب ملاخط نموده از ینرولازم ندیده اند که اورا در زمره سلاطین که بر سریر دولت افغانستان بزرگ و هند حکمروایی کردند شامل سازنده مورخان متأخر آگاه تر چون میرخواندصاحب روضته الصفاء خسروملک را آخرین سلاله زمام دارغزنوی خوانده است.(۳۷) آنچه که از همه بیشتر تاریخ گذاری دورهٔسلطنت این سلاله را واضح تروانمود میتواند سکه های این زمان است که متأسفانه پراگنده بوده واگروجود هم داشته باشد اکثراً ناقص است: نگارنده هیچ یک ازسکه های زمان خسروشاه یاخسروملک را دستیاب نتوانسته که تاریخ یامحل ضرب آن را بر ملا دارد.

اگرچنان چه توضیحات مجمل فصیحی وجنة الفردوس مولفه میرزامحمد مورخ قرن دوازدهم (قرن هجدهم میلادی) که تاریخ تولد خسروشاه را درسال ۱۱۲۱/۵۱۵ میلادی ضبط نموده صحت داشته باشد، درینصورت خسرو شاه هنگام جلوس پدرش بهرام شاه در اوایل ۱۱۵۷/۵۵۲ میلادی به گردش مهتاب سی وهفت سال عمر داشته است. (۳۸) از ورای تاریخ روی سکه ها و قصاید

مدحیه اینکه سیدحسن بنام او سروده وی ملقب به معزالدوله بوده است . گر چه به شهادت شعری از همین شاعر وی به لقب خسرو بهاالدولة والدین شاه دین حسن خطاب گردیده احتمالاً لقب افتخاری بهاءالدوله را نیز حایز بوده است . (۳۹) به شهادت بعضی از سکه ها وی لقب السلطان لاعظم معز الدوله را که لقب خاندانی این سلاله بود اونیز داشته ، واحتمال اینکه به لقب بهاءالدوله نیز ملقب بوده است از درهم های او پیداست که سلطان سنجر راحامی خود میدانسته ، مگر دیگران آن را ذکر نمی کنند (سنجر در ربیع الاول ۵۵۲ مطابق می ۱۱۵۷ میلادی بجوار حق پیوسته ، لاکن خبر مرگ او یک مدت در خراسان طول کشید تابه غزنه رسید.(۴۰) درمتن طبقات ناصری به تصحیح حبیبی لقب یمین الدوله والدین(در واقعیت همان لقب که به بهرام شاه پدرش منسوب بوده) ودر نسخ مورد استفاده ترجمه راورتی لقب معین الدوله والدین (مرجح است که معزالدوله والدین خوانده شود زیرا درفهرست نام فرزندان بهرامشاه لقب معین الدوله به شاهنشاه فرزند دیگر وی منسوب بوده است) . وتاج الدوله (لقب خسرو ملک فرزند خسروشاه بوده است) درمأخذ دیگر تایید نگردیده ، وواضحاً جوزجانی یااستنساخ گران دیگر اندرین مورد بخطارفته اند .

هرگاه پیرامون جریان رویداد های دوران سلطنت خسروملک به گفتگو بنیشینیم باشک و تردید های عمیق بر می خوریم . بوضوح پیداست که خسرو شاه در همان آغازین جلوسش در ۵۵۲/ ۱۱۵۷ میلادی باحمله جدید علاءالدین حسین که اخیراً از قیداسارت سلجوقیان رهاشده بود مواجه بوده است . اینکه در حمله آغازین غوری در زمان بهرامشاه یاحین حمله ثانی خسروشاه به یغما برده شده محققاً شک وتردید های رانزد واقعه نگاران متأخر برانگیخته است.دو مأخذ جدا گانه اندر باب تاریخ این حمله جدید معلومات ارائه نموده است . جوزجانی تلمیحاً اشاره میکند که علاءالدین حسین التماتومی به خسروشاه صادر نموده از وی می خواهد که زمین داور ، بست و تمام جروم (مناطق گرم سیر جنوب شرق افغانستان که مقابل آن بجانب شمال منطقه سرد سیر زابلستان ، غزنه وکابل قرار دارد.) رابه برادرزاده وی شمس الدین ، که بعداً بنام غیاث الدین محمد بن بهاءالدین سام معروف شده واگذار شود.طبیعی است همینکه خسروشاه این ادعای ناانديشمندانه را ردکرد علاءالدین حسین التزاماً یک قطعه رباعی را انشاد نمود که در ان وی پیرامون برخورد ودر آویزی با بهرامشاه را بر سر مالکیت تگین آباد اشاره نمود یکی از حکایات فخرمدبر در باب در گیری های بین علاءالدین حسین وخسروشاه در تگین آباد که طی آن قشون غزنوی به شکست مواجه

میشود اشاراتی دارد، گرچه بعداً زمامدار غور شخصاً به غور عودت نموده گفته شده است که این جنگ در جریان ماههای تابستان بوقوع پیوسته است . (٤١)

علاءالدین حسین شاید به غور عودت کرده باشد لیکن منطقه زمین‌داور و بست طور حتم در ید تصرف غوری‌ها در آمد و خسروشا به غزنه محدود ساخته شده و از دریافت منابع مالی و اقتصادی سرزمین های زرخیز گرمسیر محروم گردید، با اسارت سنجر از جانب اغوز و بعداً با مرگ سلطان سلجوقی طبعاً غزنوی هااز کمک‌های بشکل حملات انحراف دهنده سلجوقی از غرب و پیدا کردن امکان تنفس محروم گردیدند. علاءالدین حسین در ربیع الثانی ٥٥٦/اپریل ١١٦١ میلادی چشم از جهان پوشید و سیف‌الدین محمد فرزندش در فیروز کوه بجایش برتخت نشست بنابر قول جوزجانی منطقه مفتوحه گرم سیر تحت ادارهٔ شهاب‌الدین سپس ملقب به معزالدین محمد بن بهاءالدین سام قرار گرفته است . (٤٢)

اینکه آیا خسروشاه بعد از حمله غوری وفرمانروایی علاءالدین حسین برزمین داور و تنگ شدن حلقه فعالیتش در غزنه به متصرفاتش در پنجاب عقب نشینی نموده یا چطور روشن نیست، گرچه بعضی از مآخذ تلمیحاً اشاره‌دارند. (٤٢) مگر باید افزود تا آنگاه که غزنه خود مورد تهدید واقع نشده باشد عقب گرایی وفرار عاجلانه از آب درست بدرنمی‌آید ، مگر در پرتو یک وضع خطر ناک در شرق افغانستان اندیشه عقب نشینی به هند طبعاً در اندیشه یک سلطان غزنوی راه یافته میتوانسته است. لاهور وپنجاب در اوقات مشکل پناه‌گاه تلقی میگردید، چنانکه مسعود فرزند سلطان محمود هنگام ناامیدی شکست بدست سلاجقه در سال ٤٣٢/١٠٤٠ میلادی و تمرد لشکریانش راه به دیار هند در پیش گرفت ، وبرادرش محمد را بجانشینی گزید (رک بفصل اول) و بهرامشاه از دست علاءالدین حسین به پنجاب متواری گردید. برعکس منابع سرشار هند، چه از ناحیه پول وچه از نظر نیروی بشری بمثابه تخته خیز انتقام کشی وبرقراری کنترول بر غزنه وافغانستان شرقی نقش عمده داشته است، بگونه مثال در دوران حرکت غاصبانه طغرل در غزنه ٤٤٣/١٠٥١/١١٥٢ میلادی (رک به فصل اول) منابع هند نقش عمده داشته است .

مأخذ متفق‌الرأی وفات خسروشاه را سال ٥٥٥/١١٦٠ میلادی ذکر نموده‌اند. ابن‌الاثیر تاریخ وفات سلطان را در رجب ٥٥٥/١١٦٠ میلادی قلمداد کرده است. جوزجانی تاریخی در مورد سال وفات او ارائه نکرده ، مگر گفته که از زمان برسر اقتدار آمدن در ٥٥٢/١١٥٧ میلادی مدت هفت سال برسریر کامرانی تکیه داشته است، وبنابه این گزارش چنین استنباط میشود که هنوز هم

وی تا سال ۱۱۶۴/۵۵۹ میلادی در قید زندگی بوده است. ابن‌الاثیر همان قضاوت معمول در باره خسروشاه را ذکر کرده‌که وی بمقابل رعایایش عطوفت داشته ، علما ودانشمندان را پرورش وبه نصایح آنان گوش میداد ، مگر از جانب دیگر جوزجانی او را یک شخص ضعیف وناتوان وانمود ساخته که نمیتوانسته سلطه‌اش را بر قلمروهایش حفظ کند وتوضیح میدارد که از وی‌سه فرزند بنام های محمود ، خسرو ملک وکیخسرو بجا مانده بوده است .(۴۳)

III

سلطنت خسرو ملک و پایان دورهٔ فرمانفرمایی این خاندان

اکنون رشته وجولانگاه کلام بدان‌جار سیده‌است تاپیرامون سلطنت خسروملک بن خسروشاه آخرین سلطان‌دودمان‌غزنوی(۵۵۵-۵۸۲/۱۱۶۰-۱۱۸۶میلادی)به‌گفتگوپردازیم‌باز بقول‌جوزجانی وی دارای لقب تاج‌الدوله (والدین) بود یک بند از قصیدهٔ الرئیس محمد بن رشید که اندرمدح او گفته آمده اورا «تاج‌الدین خسرو ملک خوانده است» ثانیاً سراج الدوله والدین نیز یکی از القاب او خوانده شده ،واین القاب را چندین شاعرحلقه دربار لاهور به نظم آورده‌اند که دربیتی مثلاً* ازفخرالشعرامحمد بن‌علی متخلص به سراجی یاد گردیده که احتمالاً* این تخلص شاعراز نزدیکی اش باسلطان حاصل شده است. ثالثاً سکه یی که‌صرف راورتی آنراتوضیح وتحلیل نموده ودرلاهور ضرب زده شده وتاریخ ۱۱۶۰/۵۵۵ میلادی اوایل‌سلطنت اودرانمنقورشده است. بقول راورتی به لقب ظهرالدوله والدین . وسر انجام جوزجانی او را به لقب«سلطان حلیم» یعنی سلطان بارأی وداد خوانده که شاید در صحبتهای عادی به این لقب‌خطاب‌میشده است. چنان چه ابراهیم یکی از نیاکان بزرگش بنام سلطان رضی یادمی‌گردیده است.(٤٤) در سکه های‌خسرو ملک‌که در مجموعه های برتش موزیم ودر لاهور موجود است دو لقب تاج‌الدوله وسراج‌الدوله و تخلص السلطان الاعظم بچشم میخورد ؛ در یکی از سکه ها کنیه ابوالمظفر دیده میشود . (٤٥)

جوزجانی یاد داشت نموده که خسرو ملک در لاهور بر سریر سلطنت غزنوی جلوس کرد واین تلمیحاً میرساند که درین موقع کنترول غزنه ازید تصرف غزنویان خارج بوده است. در پرتو دست برد تدریجی غوری‌ها درمنطقه زابلستان وتنگ ترشدن‌حلقه محاصره گفته شده میتواند که تاچه حد موقف‌غزنوی‌ها تحت فشارغوری‌ها دست خوش‌حوادث‌بوده است. مع هذا دومأخذ قدیمی ابن‌الاثیر وجوزجانی متفق‌الرأی اند که انتقال قدرت از دست غزنویان تنها ومستقیماً از

ا ثر د ستبرد ها ی غوری‌ها نبوده، بلکه یکدسته نظامیان ماجراجوی‌اغوز ازخراسان که بحدکافی توانایی استقامت تخمین دوازده تا پانزده سال را در غزنی داشتند مرتبط بوده می‌تواند . بنا بقول ابن‌الاثیرخسروملک (که اشتباهاً اورا ملک‌شاه خوانده است) به لاهورعقب نشست‌وچنان‌بوده که وی قدرت مقابله علیه امیر زنجی‌بن‌علی‌بن‌خلیفه‌الشیبانی رهبراغوز را نداشته است. ولی وقوع این رویدادرا بسال ۱۱۶٤/٥٥۹ میلادی ضبط نموده است. وی مزیداً از اشغال مختصر غزنه توسط خسروملک بتاریخ جمادی‌الثانی٥٥۹/می۱۱٦٤ میلادی‌یاد آوری میکند، مگراین قول تائیدنشده واحتمالاً که دست یابی وی برغزنه موقتی بوده است. جوزجانی‌اشغال غزنه را توسط اغوزها در دوران سلطنت خسروشاه قلم داد میکند ، واین قول خود را برمبنای تاریخ فوت خسروشاه که در ٥٥۹/۱۱٦٤ میلادی اتفاق افتاده‌می‌داند. هم‌چنان‌جوزجانی مدت اشغال‌اغوز را دوازده سال دانسته که ازنگاه‌کرونولوژی توضیح اووفق مینماید ؛ مگراین توضیح بابیانات ابن‌الاثیرکه تاریخ وفات خسروشاه را در رجب ٥٥٥/جولای ۱۱٦۰ میلادی ضبط نموده وفق نمیکند.هرگاه هرکدام ازین تاریخ ها پذیرفته شود از مشکلات و اختلافات بدورنیست (سطور ذیل نظر افگنده شود) مگر بمنظور بحث مقدماتی واساس کار ، فکر میشود که تصرف غزنه توسط اغوزها دراوایل سلطنت خسروملک بوده باشد مگر یک قضاوت قاطع دریناره ناممکن است . (٤٦)

ظهور اغوز یک پدیده جدید دیگری را تاچند سال آینده درامور افغانستان شرقی بمیان‌آورد. سلطنت بزرگ سلجوق در شرق از اثر اغتشاش اغوز درخراسان و متعاقب دستگیری سنجر در جریان سال های ٥٤٨- ٥٥۱/ ۱۱٥۳- ۱۱٥٦ میلادی از هم پاشید، یکی از غلامان‌نیرومند ترک نژاد سنجر بنام مویدالدین آی آبه (متوفی در سال ٥٦۹/ ۱۱۷٤ میلادی) درخراسان قدرت‌واقعی را در دست گرفت، واغوزها را از شهر های مهم آنجا بدر راند (٤۷) در اثر همین آواره شدن ترکمانان عدهٔ از اغوز ها بجانب شرق سرا زیر گردیده وسلاله خود را در غزنه مستقر نمودند، هم چنان که الپتگین دو قرن قبل بجانب شرق مهاجرت نموده در حواشی جهان اسلام در غزنه اقامت گزیده بود. آمده است که اغوز ها در غزنه ودر هرجای‌دیگری که تحت حکمروایی‌شان قرار داشت مستبدانه کار میکردند ، واز غزنه تا تگین آباد به تهاجم دست زدند. (٤۸)

ابن الاثیر دورهٔ تسلط آنان را پانزده سال وجوزجانی دوازده سال ضبط نموده است. (٤۹) دستیابی اغوز بر غزنه سد بزرگی علیه گسترش جوبی اغوزی ها به واحه‌های همراز هند بود، مگر در سال ٥٦۹/ ۱۱۷۳- ۱۱۷٤ میلادی غوری‌ها موفق به تصرف غزنه‌از اشغال آنان گردیدند .

در ان‌سال(تاریخی که‌جوزجانی ارائه‌نموده‌است) سلطان غیاث‌الدین‌محمدومعزالدین‌محمدبرادرش به معیت نیروی مقتدری متشکل از غوری، خلج وخراسانی بر شهر حمله کردند . غوری ها در آغاز در اثر استحکامات خط جبهه اغوز به عقب رانده شدند،مگر در انجام غوری‌هااین سد را شکستانده بر اغوز چیره شدند، وعدهٔ زیادی از ترکمنان‌را به قتل رساندند. بنا بر توضیحات ابن الاثیر قشون غوری از غزنه برای بدست آوردن دو منطقه کرمان (بازهم کرم ؟) و شنوران (اسمی که بسیار شبیه شنوار امروزی افغان است وقلمرو آنان در جنوب غرب معبر خیبر به امتداد دریای وادی کرم واقع است). (٥٠)متشبث گردید ودرسال ٥٧٠/ ١١٧٤ میلادی‌معزالدین محمد گردیز را اشغال کرد. سپس غیاث الدین‌محمد برادرخود را بحیث سلطان تحت‌حکمروایی خود در غزنه منسوب نمود. (٥١) اگر چنان چه از ٥٦٩/ ١١٧٣- ١١٧٤میلادی‌به‌بعد را بر شمریم وارقامیکه جوزجانی به ارتباط اشغال غزنه مدت دوازده سال‌وانمودکرده دقت کنیم درین صورت به سنه ٥٥٧/ ١١٦٢ میلادی مواجه میشویم که باید آغاز فرمانفرمایی اغوز در غزنه باشد واین تاریخ انقضای مدت دوسال از دورهٔ سلطنت خسرو ملک را مینمایانـد ؛ لاکن هرگاه ارقام ابن‌الاثیر یعنی مدت پانزده سال تصرف اغوز در غزنه را مدنظر بگریم،درین صورت اغوزدر سال ٥٥٤/ ١١٥٩ میلادی بر غزنه باید دست داشته‌بوده باشد که این‌تاریخ حدودسال های اخیر سلطنت خسروشاه را نشان میدهد .

تمام بخش اعظم دورهٔ سلطنت خسروملک به حیث‌سلطان در پنجاب سپری‌شده است،وما مایل هستیم که در مورد زمام داری اودرلاهور طرز وتشکل اداری در آن جا وحدوحدود پخش اسلام در میان جمعیت پنجاب وسایر موضوعات دیگر یکه منابع اندران مورد سکوت اختیار کرده‌اند چیزی بدانیم . اشارت اغراض آمیزولی سودمند جوزجانی ازخسروملک که گویداو معتاد به عیاشی بوده و روی همین ملحوظ هم نیروی نظا میگرترکی، وهم طبقات رسمی فارسی‌و هندی (دری‌گویان) در نواحی مجاور آزادی عمل داشته ولاقیدانه عمل‌میکردند، البته میگویند قضاوت در بارهٔ سلطانی که توانست تخت خود را در پرتو یک موقف تهدید آمیز و فرسایش تدریجی موقف غزنویان ومقایسه با معیارهای عصر خود یک سلطنت قابل احترام بیست و شش ساله بر قرار دارد بعید مینماید. (٥٢) علاوتاً نسبت مقاومت سرسختانه هندوها علیه قشون مسلمان طی قرن ششم (قرن دوازدهم میلادی) در شمال هند موقف غزنـویان وجود اشخاص‌با اراده را ایجاب مینمود. صرف در پرتو پیروزی های معـزالدین محمد غوری بود و خاصتاً جنگ دوم

تراین یاتراوری در نزدیکی کرنال در ۵۸۸/ ۱۱۹۲ میلادی ، قتل چوهان یاچهامانه حکمروا پریتو یراجه و اشغال دهلی که موجب از هم پاشیدن مقاومت کلی هندو ها گردید واسباب دستیابی مسلمانان را بروادی گنگا فراهم نمود و مسلمانان در شرق تابنگـال پیشتازی کردنده (۵۳)

فخر مدبر از دلاوری ها وشهامت خسروشاه وخسرو ملک ورزم آوری های آنان یاد نموده و از تردستی ماهرانه خسرو ملک در تیر اندازی نیزه وتیر زین (ناچخ) هنگام نبرد ستایش نموده است ودرباب تیر انداختن او شاعری گفته است :

خسرو تیری کـه درشب تارزنـد — بـر سینه مورو دیـدهٔ مار زند
خواهد که همان تیر دگر باز زند — پیکان دگـر بر سر سو فار زند

وی از پیکار خسرو ملک با هندوها و به اسارت گرفتن سوکـروال (شوکـره پاله) را جای مقتدر هند در میدان نبرد یاد آوری نموده است (۵٤) شاعران حلقه در بارخسرو ملک (به سطور ما بعد توجه مبذول شود) در سروده های مدحیه شان از پیکار و شهامت‌های او اندر هنگام نبرد اشاره نموده اند. (۵۵) حتی اگر اغراق‌های شاعری‌را نیز در نظر داشته باشیم بعید است که اشارات شان مبتنی برخیال محض وخالی از فعالیتهای غزا در دورهٔ سلطنت او بوده باشد . بنا برشهادت یک کتیبه از حوالی بنارس قلمروحکمروایی‌جایا چندرا از دودمان گهـده والا (سلاله این خانـدان از اواخرقرن یازدهم به بعد درجلگه همراز گنگاجمنا بعد از کله‌چوری‌حکمروایی داشته اند) کشف گردیده، بمقابله علیه حمله مسلمانان اشاره میکند که‌طی آن در یک مقطع زمانی قبل‌ازجون ۱۱۷۰ میلادی پدر را جا جایـه چندرا (Jaya Chandra) جانشین ویجه چندرا میشرد و احتمالاً کـه این متجاوز مسلمان خسرو ملک بوده باشد، زیرا این تهاجمات دودهه قبل از تهاجمات معزالدین محمد غوری در منطقه گنگا جمنا بوقوع پیوسته است (۵٦) هکذا از ورای توضیحات یکی از واقعه نگاران از پیکار میان معزالدین محمد و خسروملک درسال های بعدی سلطنت این‌سلطان غزنوی می‌یابیم‌که خسروملک درطول دوره زمام داری‌خود سلطهٔ خود را درمنطقه‌کوهستان های شمال پنجاب‌درحواشی کشمیر گسترش‌داده وقبایل کهکر هندوعلیه‌راجه‌جمو (رک به صفحات‌بعد) متحد گردید. بنابران پیداست که خسرو ملک تا پایان سلطنتش وتا آنجا که برایش مقدور بوده با پیروی سنت نیاکان خود به غزوات علیه مشرکان دست زده است، واگر پیرامون اقدامات او معلومات کافی در دست نیست ،شاید ازین رهگذر راست که اینگونه فعالیتهای‌خسرو ملک لابد تحت الشعاع فعالیتهای پیروز مندانه معزالدین محمد سپه سالاران او قرار گرفته است ، چنانچه جوزجانی بخش بزرگ تاریخی‌خود را به آن وقف نموده است .

خسروشاه وخسروملک با پیروی از نیاکان فرهنگ دوست شان به‌تشویق شعرا و دانشمندان پر داختند وصفوف از شاعران ودانشمندان را مختصراً در غزنه ووسیعاً در دربار لاهور بدور خود جمع کردند. احتمال‌میرود که لاهور مرکزفعالیتهای‌فرهنگ اسلامی بوده‌با شد گرچه به استثنای بخشی از فعالیتهای مسعود سعد سلمان که مرطنش پنجاب همراه‌بامشوقانش که والی یا سالار غزنوی در هند بودند واز ابوالفرج رونی که وی نیز خود از دیار لاهور بود معلومات دیگری نداریم (۵۷)

ابوالمعالی نصرالله یا نصربن محمد بن عبدالحمید از خانواده‌ممتاز وزراء وکارمند رسمی‌غزنویان (رک بفصل سوم این اثر) قبل ازینکه شهید ظلم و توطئه‌های‌دشمنان قرار گیرد وتوسط سلطان اعدام‌گردد، مختصراً بحیث دبیر دیوان‌خسروشاه ایفای خدمت‌نموده است‌عوفی از یک‌قصیدهٔ فارسی‌اوعنوانی‌خسروشاه از یک قطعه رباعی که بمنظور مساعی‌نافرجام جهت نجات حیاتش به او فرستاده نقل قول میکند. (۵۸)

حقیقتاً عوفی‌است که ازحلقه شاعران‌در بار خسروملک ونمونه کلام آنان تذکرمیدهد ، که صرف نمونه‌های کلام شان در تذکرة الشعرای‌اوبملاحظه میرسد. ودیوان مستقلی ازکارهای ادبی آنان در دست نیست . عوفی‌کوتاه زمان بعد از سال ۱۲۱۸/۶۱۵ میلادی از خراسان وسیستان‌مسافرت‌نموده، وقبل از ینکه درسند بدربار ناصر الدین‌قباچه مراصلت کند، درلاهور اقامت گزیده است .برای وی‌در لاهور فرصت مساعد گردیده تا راجع به‌ادباودانشمندان سلف معلومات گرد آوری‌نماید.وی گفته که نمونه های‌شعری کلام برخی ازحلقه‌های شاعران متقدم خسرو ملک را ازطریق شیخ الاسلام ظهرالملله والدین در لاهور دستیاب داشته است . (۵۹)

از شاعران حلقه دربار یکی‌هم جمال‌الدین ابوالمحاسن(۶۰) یوسف بن نصرمنشی‌وصاحب دو دیوان به عربی ودری وعلوطبعش‌چنان بود که اشعارش‌را صرفاً به امرایی‌چون خسروملک اهدا میکرده است. رئیس‌شهاب الدوله والدین‌محمدبن رشید(متوفی ۵۹۸/ ۱۲۰۱میلادی‌که به حدس قزوینی (احتمال زیاد دارد نواسه) فرزند ابورشید الرشید بن محتاج یکی از درباریان ابراهیم بن مسعود ممدوح مسعودسعدسلمان بوده است(رک‌فصل‌دوم این‌اثر) از لقب ثقته‌الدین محمدبن یوسف دربندی مخاطب‌به‌جمال‌الفلاسفه‌که‌الامیرالعمید‌بوده پیدا است‌که‌منصب وزارت دربارخسرو ملک را متعهد بوده است، تا اینکه زمانی فرارسید و او چنین استشمام کرد که‌در زندگی‌دینیوی اش قدرت دولتی مبری از نیش نبوده‌ولذا یذ زندگانی‌اش عاری از رنج‌ودردها

نخواهد بود. درشباب قصاید دل پذیرمی سروده‌مگر اکنون‌دفتر را ترک گفته وهوا خواهیهای جهان‌مادی را پشت پا زده ویک زندگی درویشانه را گزیده است؛ عوفی نگاشته است که‌مقبرهٔ او در لاهور زیارتگاه اهل ادب است. (٦١)

جمال الدین محمد بن علی‌سراجی موسوم به فخرالشعرا تخلص خود سراجی‌راز روابط نزدیکش با سلطان‌به دست آورده‌است. یکی از القاب‌سلطان طوریکه قبلاً بدان‌اشاره نمودیم سراج الدوله‌بوده‌است؛ وسدیدالدین علی بن عمرمعزی غزنوی لقب‌شرف‌الله مارا ازعضویتش در حلقه همر دیفانش اتخاذ نموده ولقب معزی را شاید ازنگاه‌مبا شرتش بامعزالدوله‌خسروشاه حاصل‌نموده‌باشد.(٦٢)سرنگونی غزنوی‌هادرلاهورموجب از هم گسیختگی پیوندفرهنگی نشد: وهنگامیکه معزالدین محمد غوری شهر را اشغال و گورنر خود را در ان جا منسوب نمود شهر از نگاه مادی‌بالذات خساره مند نگردید. کم از کم دوتن از شاعران خسروملک بدربارغوری بار یافتند یکی ضیأ الدین عبدالرفیع ابن ابی‌الفتح هروی طبیب و مولف کتاب معروف رساله جلا لیه که در باره رسوم تقدیم تحفه نوروز (نوروزیه) نوشته شده بود مقام رفیع داشت بخدمت غوری پیوست ونیز عمید جمال الدین ابوبکر بن المساعد خسروی موسوم به افتخار الشعراست که تخلص خسروی باز گوینده مباشرت نزدیک او با خسرو ملک بو ده است ، که در حلقهٔ مداحان غوری قرار گرفت . یکی از شاعران دیگر لاهور که تاریخ معین روز گار او توضیح نگردیده لیکن ظاهراً همروز گار دو شاعریکه در فوق ذکر شان رفت بوده است. این شاعر بنام حمیدالدین مسعود بن سعد شالیکوب یادگردیده است، وعوفی اوراهم‌پایه رودکی‌وعنصری قلمداد کرده‌است. (٦٣) هرگاه تذکره‌های شعرا وادبای هندو ومسلمان مرور شود احتمال‌دارد که اسمای تعداد زیاد دیگری از مولفان عصر غزنوی برملا گردد. دینا میک سلاطین نیرومند غوری بطرف غرب علیه خوارزم شاهیان وقره ختای، وبطرف شرق بجانب جلگه های همواره‌هند درحرکت افتادند، تا هرگونه موانعی را که موجودیت دولت غزنوی ایجاد مینمود مرفوع نمایند . باراندن اغززها از غزنه در ٥٦٩/ ١١٧٣- ١١٧٤ میلادی افغانستان شرقی‌به تصرف‌غوری‌در امد وغزنه به‌حیث تخته خیز تهاجمات به وادی سند وماورای آن دراختیار معزالدین محمد پادشاه‌جدید قرار داشت. مگر تصرف متداوم غزنوی هـا بر پنجاب بشمول پشاور ونواحی پائینی ووادی رود کابل‌موجب شد تا سلطان غوری در قدم نخست به امتدادمعبر گومل ازطریق قلمرو پتان هـای مسعودبه سندو درهٔ اسماعیل خان به سوقیات دست زند. معزالدین محمد در سال ٥٧٤/ ١١٧٨ میلادی باقشونی از

طریق ملتان و اوچه (که در سال ۵۷۱/ ۱۱۷۵ میلادی (۶۵) از شا هان محلی قرمطی یعنی شیعهٔ اسماعیلی آن جا بد ست آورده بود(اشکر کشی کرد، مگر در نتیجه نا عاقبت اندیشی از صحرای تهار عبور نموده بجانب جنوب به مار وار و گجرات حرکت نمود که در کاسهراده(Kaasaharada) در دامنه کوه آبو در جنوب سلسله ار اوالی قشون تشنه کام و منزل زده او توسط موله را جای دوم راجای چاکولیه پادشاه نهرواله گجرات مغلوب قطعی ساخته شد. (۶۶)

پیامد این لشکر کشی نا فرجام، معزالدین محمد را بران داشت که توجه خود را بسوی پنجاب غزنوی معطوف نماید. غوری ها کم از کم دو مرتبه بر لاهور حمله نمودند تا اینکه سلطه غزنوی را در آنجا بکلی از پای در آوردند. به اساس گزارش ابن الاثیر نیروهای غوری بعد از اشغال غزنه از تصرف اغرز از طریق کوهپایه های هندوافغان بجانب سند متوجه گردیدند، مگر ملک خسرو، یک قطعه قرای خرد را ادر معابر سندجابجا نمود که در نتیجه از نفوذ قشون غوری ممانعت شد. (۶۷) بهمه حال معزالدین محمد در سال ۵۷۵ / ۱۱۷۹ - ۱۱۸۰ میلادی پشاور را اشغال نمود. و دو سال بعدتر در ۵۷۷/ ۱۱۸۱- ۱۱۸۲ میلادی اولین ضربه خود را متوجه لاهور نمود، خسرو ملک یک هیأت حسن نیت را تحت ریاست یکی از فرزندانش همراه با تحفه مشتمل بر یک فیل زیبا برای رهبر غوری فرستاد و از معزالدین محمد تقاضا شد تا عقب نشینی کند. در سال بعد غوری ها مصروف لشکر کشی علیه دیبل در سند گردیدند که در جریان آن سومره سر کرده سند سفلی نا گزیر به شناسایی حاکمیت غور گردید. (۶۸).

پادشاه غوری در سال ۵۸۱/ ۱۱۸۵ میلادی بنا بر تحریک چکره دیوه را جای جموزمینه مداخله را تدارک دید. خسرو ملک در اوایل سلطنتش اتحاد قبایل کهکر بحمایت شمال تا نواحی دامنه های کشمیر سلطه غزنوی را گسترش داد. قبایل کهکر بحمایت غزنوی ها از تابعیت چکره دیوه سرباز زدند وبنابران چکره دیوه یک هیات نمایندگی خود را نزد معزالدین محمد فرستاد و او را تشویق بحمله علیه خسرو ملک نمود. سلطان غوری منطقه نواحی لاهور را بویرانه مبدل کرد مگر نتوانست آن شهر را در تصرف آورد. وی بجانب شمال متقاعد گردید و با مشوره چکره دیوه به مرمت حصار سیالکوت پرداخت، و از ان به حیث سنگر علیه کهکر استفاده نمود و حسین بن خرمیل سالار خود را به حیث والی آنجا مقرر داشت. متعاقباً خسرو ملک کهکران سیالکوت را در محاصره نافرجام کشیدند، مگر در سال ۱۱۸۶/۵۸۲ میلادی معزالدین محمد به کمک و یجه یه دیوه فرزند چکره دیوه جانشین پدر، لاهور را اشغال نمودند و علی کرماخ والی سابقه ملتان را به حیث نائب خود در لاهور گماشت. (۶۹) گزارش

این در آویزی‌های‌سه جانبه‌میان خسرو ملک‌و متحدین کهکر ، راجگان‌هندوی‌جمو و معزالدین‌محمد از تاریخ واقعات راجگان جمو اقتباس گردیده ورواورتی در یاد داشت های ترجمه طبقات ناصری ازآن سود برده ولی از مأخذ مذکور نام نمی برد. گزارش جوزجانی موجز ودارای خلاء ارائه شده است. مگر در مورد اسارت آخری وپیش آمد نامناسب علیه خسرو ملک توضیحات زیادی موجود است.که گزارش های ابن الاثیر اندرین مورد بیشتر جنبه داستانی دارد. به اساس همین گزارش معزالدین محمد لاهور را محاصره نمود و بمقابل صرف پذیرفتن خطبه‌بنام‌غیاث-الدین محمد غوری‌به خسرو ملک وفامیلش‌تضمین امنیت، حفظ سرمایه و دارایی ،عروسی‌فرزند او با یکی از دختران خود واهدای اقطاع داده شد، خسرو ملک از قبول این پیشنهاد امتناع نمود مگر همینکه او ضاع شهر رو به وخامت گذاشت از خوف ورجا قاضی وخطیب لاهور را مامور نمود تا با رهبر غوری شرایط صلح را عقد نمایند. بعد از تسلیمی خسرو ملک تا دو ماه با اکرام واعز از بسر برد تا اینکه غیاث الدین محمد نماینده خود را نزد معزالدین محمد فرستاد وتقاضای فرستادن خسرو ملک را به نزد خود نمود. در حالیکه خسرو ملک با تضمین‌معزالدین محمد در آن جا می زیست ،وحال نزد غیاث الدین‌محمدبرادر او کدام تضمین نداشت ولذا مایل به رفتن نبود عدم تمایل او هم ناشی از هرشدارهای بود که‌حین عبورش از پشاور از جانب عده از اهالی آنجا که هنوز از جمله هوا خواهان غزنوی بردند برای او داده شده بود. خسروملک‌عنوانی فرزند خطیب پشاور که ازخدمتگاران سرسپرده‌سلاله غزنوی‌بود این شعر رقت انگیزعربی را نقل‌کرد.

دگر آن روز گاران پیشین قبایل ما باقی نمانده ، مگر زنجیر که بدور گلوهای ما حلقه زده است. (۷۰) همینکه خسرو ملک وفرزندش به‌غزرمواصلت نمودند، هیچگاه با غیاث الدین‌محمد مقابل نگردیدند ودر یکی از حصار های آنجا به اسارت در آورده شدند ، ودیگر باز سراغی از آنان نبود. (۷۱) دربالا توضیح بعمل‌آمدکه گزارش های جوزجانی‌طرمشرح نیست.مگرراجع به واقعیت مرگ آخرین شخصیت دودمان غزنوی توضیحات مزیدی ارائه کرده است. وی میگوید که خسرو ملک و بهرام شاه فرزندش (احتمالاً فرزند او که طور گروگان درسال ۵۷۷ هجری قمری مطابق ۱۱۸۱ میلادی به حضور معزالدین‌محمد فرستاده‌شده بود) از لاهوربه غزنه منتقل‌گردیده واز آنجابه فیروز کوه پایتخت غیاث الدین محمد فرستاده شدند؛ سپس خسروملک در حصار بلروان در غرجستان وبهرام شاه در حصار سیف رود غور زندانی گردیدند.پنج سال بعد در سال ۱۱۹۱/۵۸۷ میلادی هردو اعدام گردیدند؛ یک سال قبل ازین رویداد غیاث الدین-

محمد ومعز الدین محمد هردو در خراسان با سلطان شاه برادر خوارزم شاه تکش مصروف نبرد بودند و آنان از خوف اینکه مبادا در نجات این دونفر باز مانده سلاله غزنوی سعی به عمل آید و آنگاه به گونه یک حربه در جنگ ویا مذاکرات جنگ مورد استفاده قرا گیرند هردو را اعدام نمودند . (۷۲)

عوفی در جوامع الحکایات خود اندر باب تسلیمی خسرو ملک درلاهور به معزالدین محمد که بر بنای یک دسیسه معزالدین محمد طرح شده بود گزارشی دارد که از نگاه تاریخی صحیح جلوه میکند، مگر اندرباب فرزند خسرو ملک (بهرامشاه؟) گفتگویی دارد که او در سال های اخیر سلطنت مستقل پدرش به حیث یک گروگان در غزنه بسر می برده است. (۷۳)

بدین سان جارو جنجال های میان غوریان وغزنویان که بیش از نیم یک قرن را احتوا کرد سرانجام باسقوط سلطنت باستانی غزنه به نفع غوریان پایان یافت؛ غزنه دیگر باز آن شأن وطنطنه دولت پارینه را نیافت؛ بابر که در سال ۹۱۰/ ۱۵۰٤-۱۵۰۵ میلادی ازغزنه بازدید بعمل آورده در شگفت اندر شده است که محلی باچنین از هم پاشیدگی چگونه روز گاری شگوفان ومجلل بوده است. (۷٤) واما تا آنجا که غوری هامطرح بحث است به حیث وارثان غزنویها درسر زمین های شرق عالم اسلام ثبات وپایگاه دیر پایی نیافتند؛ دوره شگوفایی وشهرت شان نسبت به سلاله پیش از خود شان کوتاه تر بود، صرف بیست وچار سال بعد ازقتل خسرو ملک متصرفات غوری ها تحت تصرف خوارزمشاهیان قرار گرفت .

ضمیمه الف

ابن بابا القاشانی اندر باب تاریخ غزنویان

I

مقدمه

کتاب رأس‌مال الندیم تألیف ابوالعباس احمد بن‌علی القاشانی یا القاشی طوریکه از اسم او پیداست کتابی است در موضوع ادبیات، وحاوی معلومات علمی برای طبقه عامه وقصه نویس هاست مولف خود، کرکتر خیلی مرموز دارد. معلومات گسیخته درباره‌اش در آثار مولفان متأخر چون ومیری ویا قوت می یابیم مگر هیچ یک از مولفان فرهنگ های بیوگرافی مانندیاقوت یاصفدی به استثنای سمعانی که اورا تحت‌عنوان القاشی یاد کرده معلومات مشخص‌درمورد وی ارائه نکرده است. سمعانی اورا ادیب‌مورخ ومولف‌چندین اثر نفیس‌خوانده است. (۱) یاقوت درارشادالاریب بشرح‌حال احمدبن‌علی القاشانی اللغوی(عالم دستور زبان) پرداخته که‌همان ابن بابامنظور نیست، بلکه، منظورش از قاشانی‌ارشادالاریب همان قاشانی است‌که از متمسکین حلقه‌گرامر دانان عراق بوده و در حدود دوقرن قبل‌ازروز گاران ابن بابا می زیسته است، زیرادانشمندان معروفی چون ابن درید نفطویه‌وابن فارس‌بااو در تماس بوده‌اند (۲)بهرحال یا قوت ازابن‌بابا به‌منظور بحث در معجم البلدان‌تحت « القاشانی تذکرداده اورا ابوالعباس احمد بن علی بن بابا القاشی خطاب نموده واز وی بعنوان ادیبی یاد آوری میکند که کتابی را جع به فرق وفروعات تشیع نگاشته است (کتاب‌اللغه‌فی فرق الشیعه) ویا قوت

آن را مطالعه کرده است .(۴) ابن بابا طی یکی از ادوار زندگی خود بخراسان مسافرت نموده است (یا قوت میگوید که او به مرو مواصلت نموده و تا زمان مرگ در یک مدت زمان بعد از سال ۵۰۰/۱۱۰۶-۱۱۰۷ میلادی در انجامی زیسته است) در انجا با مشقات روزگار بسر میاورده تا آنجا که شرایط اورا وا دار به نگارش کتاب راس مال الندیم کرده است .

دکتور محمد صالح بدوی مکی این اثر را (تحریر انتقادی وراس مال الندیم ، بایک مقدمه وتلخیص) ؛ مانچستر (۱۹۷۵) به حیث رساله دکتورای خود تنقیح نموده ، توقع میرود که سر انجام حلیه طبع پوشد. گزارش مختصر این اثر در مقاله این مولف تحت عنوان مأخذ پیرامون چار سلطان نخستین غزنوی (۹۷۷-۱۰۴۱ میلادی) در نشریه فصلی اسلامی لندن جلد هفتم (۱۹۶۳ میلادی) صفحات ۱۷-۱۸ ونیز در مقاله دیگری هم در مورد مولف توسط خود مولف تحت عنوان الکاشانی الکاشی ابو العباس احمد بن علی که در انسا یکلار پیدیای اسلامی طبع شده دریافت می توانید. تا کنون صرف از نسخه کتاب راس مال الندیم معلومات در دست است ، که دو ی آن در استانبول ویکی در هند نگهداری میشود. وقار احمد وهمدانی طور فشرده از نسخه های استانبول معلومات داده و دوکتور بدوی طور کامل آن را تحلیل نموده است. یکی از نسخه های تو هان ولیدی=ینی جامع ۲۳٤ (که هم اکنون در کتابخانه سلمانیه نگهداری میشود) ظاهراً به کتابت خود مولف است ، ولی بسیار احتمال دارد نسخه بعدی از روی اصل نسخه کتا بت شدهٔ مولف استنساخ شده باشد. مولف در اختتامیه کتاب توضیح میدارد که کتاب خود را در رمضان ۵۰۱/ اپریل - می ۱۱۰۸ میلادی بنام یکی از امرای ناشناس موسوم به الامیر الریس سعد الملک ابو الفتح محمد بن بهرام بن علی (شاید یکی از درباریان شهزاده سلجوقی ملک شاه در مرو باشد) تألیف نموده ودر ماه متعاقب آن بتاریخ دهم شوال ۵۰۱/۲۵ می ۱۱۰۸ میلادی بپایه اکمال رسانده است بدین اساس ابن بابا در زمان خلافت المستظهر (۴۸۷-۵۱۲/۱۰۴۹-۱۱۱۸ میلادی) نگاشته است مگر در کتاب از المقتفی که نیم قرن بعد تر خلافت داشته (۵۳۰-۵۵۵/۱۱۳۶-۱۳۶۰ میلادی ذکر بعمل آمده که این اشتباه تاریخی را دکتور بدوی مورد بحث وگفتگو قرار داده است . نسخه سوم که در پتنه هند بوده به استفاده دکتور بدوی قرار نگرفته ، مگر تشریح آن در کتلاک آن کتابخانه موجود است ؛ وبصورت واضح تاریخ خلفای عباسی را تا زمان سلطنت المقتفی باز گو میدارد که در او اخر قرن نوزده استنساخ گردیده است . (۵)

فصل هفتم یعنی فصل آخرین کتاب راس مال الندیم یکی از بخشهای تاریخی کتاب است که مولف درین بخش الدر باب خلفای راشدین، اموی وعباسی (تازمان المقتدی ختم خلافت او درسال ۱۰۷۵/٤٦۷ میلادی) ؛ دو ازده امام شیعان، امامان باطنیه یاسبیعه بشمول فاطمی هاتا المستعلی (که در ۱۰۹٤/٤۸۷ میلادی خلافتش تمام شد)؛ بحث میکند. طاهریان، سامانیان، دیلمی ها یا آل بویه و در اخیر غزنویان را تازمان مسعودبن ابراهیم (که در ۱۰۹۹/٤۹۲ میلادی پادشاهی اش ختم شد) توضیحات داده است. وی چنانکه خود گوید از سلجوقیها درین بخش ذکری بعمل نیاورده واین قسمت را موکول براثر دیگر نموده است ولی خبرنداریم که تألیف شده یانه. ابن بابادرین اثرخود از سلاله هایی که درسرزمین شرق ایران حکومت رانده اند معلومات داده واز سلاله های غرب ایران ذکری بعمل نمیاورد، واین می نمایاند که وی علاقه مندگزارش های این قسمت سرزمین های اسلامی بوده است .

II

ترجمه برخی از عبارات راجع به غزنوی ها

ورق ۲۰۳ الف امیران وسلاطین غزنه از آل ناصرالدین سبکتگین .

بنداول ـ از ناصرالدین سبکتگین تا مسعود اسامی نه نفر ایشان ازینقرارند: سبکتگین ، محمود، محمد، مسعود، مودود، عبدالرشید ، فرخ زاد، ابراهیم ومسعود بنددوم اماتا آنجا که ناصرالدین ، سبکتگین مطرح بحث قرار میگیرد وی خود غلام حاجب الپتگین بود که از برسنجان آورده شده بود، الپتگین خودیکی ازغلامان اسماعیل بن احمد بوددر آغاز بخدمت اسماعیل وبعد بخدمت احمد فرزند اسماعیل وسپس بخدمت نواده او نصربن احمد وازآن بعدتر بخدمت کواسه او نوح بن نصر وسرانجام بخدمت فرزنداخیرالذکر عبدالملک بوده است. و آنگاهیکه عبدالملک ازاسپ خود افتادوکشته شد برادراومنصوربن نوح را بجانشینی عبدالملک بر گزیدند ولی عبدالملک به الپتگین هدایت داده بوددر صورتیکه وی در اثر تصادمی از پای در آورده شود باید فرزندش بر مسند قدرت تکیه زند. بنابرهمان توصیه الپتگین درمقام پادشاه شدن منصور عکس العمل شدیدی از خود نشانداد، منصور به نوبه مترجه او ضاع گردیده و بران شد تا الپتگین را بازداشت نماید. الپتگین درین موقع به حیث سپه سالار خراسان مقرر بود، وهمینکه وی ازنگرانیها وسوءظن امیرمنصورآگاهی یافت خراسان را ترک گفته راه دیارهنددر پیش گرفت. وی در آنجابانبردها وتهاجمات مصروف گردیده ودرسال (۳۵۲/ ۹۶۳ میلادی) چشم از جهان بسته است.

بند ۳ـ قدرت به اسحق فرزند او انتقال یافت ، روزگاری وی راه دیار بخارا درپیش گرفت واز اقدامات وکوتاهیهای پدر خود معذرت خواست، وسپس به دستور وخلعت امیرخراسان به غزنه عودت کرد. اسحق در ذوالقعده سال ۳۵۵/ اکتوبر-نومبر ۹۶۶ میلادی درغزنه پدرود

زندگی گفت . به جای اوسپه‌سالارش بلگاتگین برمسند حکمروایی تکیه زد. بلگاتگین در دهانه گردیز مورد اصابت پیکان اتفاقی قرار گرفت ودر سال ۹۷۲/۳۶۲ میلادی چشم از جهان پوشید. بجایش یکی ازسالاران دیگر نظامی بنام بوری نصب گردید ، مگر او دایم الخمر بود وناگزیر رشتهٔ امور از دستش گسست وبی‌نظمی در امورراه یافت . در میان غلامان الپتگین وفرزنداو اسحق ، سبکتگین مرد مواظب ، هوشیار و با نیرو بود ونظم را تأمین میتوانست ، و بدون آنکه‌از امیر بوری دستور خاصی دریافت کند (زیرا امیر بوری خوشگذران ودایم الخمر بود سبکتگین دست اندر کار گردیده نظم ودسپلین را سروسامان‌داد ، بنابران لشکریان ، وی رابحیث رهبر خود گزیدند. او در شعبان۳۶٦(مارچ- اپریل۹۷۷م) رهبری نیروی نظامی رابادر نظر داشت شرایطی که بر لشکریان تحمیل نموده بعهده گرفت ، سپس خط مشی سرقیات هند را مطرح نمود وچنانچه پیروزی های چشم گیری نصیبش گردید ، فتوحات پی درپی را به راه انداخت و غنایم فراوانی تصاحب کرده پیروانش ثروتمند شدند وازخوان نعمت او استفاده هاجستند ، اندوخته‌هایشان بالا گرفت واز رهبری خجسته و مدبرانه او سود همی بردند تا آن جاکه شهرهٔ آفاق‌شد وآوازه‌اش همه جا پیچید .

بند ٤- سیمجوری‌ها که همواره مقام سپه سالاری خراسان را بردوش‌داشتند بمقام امیر نوح بن نوح بن نصر بغی کردند لذا نوح غرض کمک‌به سبکتگین روی آورد وبرای این منظور اورا به بخارا فرا خواند سبکتگین به بخارا آمد و قشونی فراهم کرد ، امیر نوح از (آمو) عبور کرد و سبکتگین‌هم در پیشرفت بجانب او بود ودر دروازه هرات باسیمجوریان مقابل گردید وایشان رامجبور به فرار گردانید. امیر نوح به بخارا عودت کرد و محمود بن سبکتگین را به سپه‌سالاری خراسان برگزید وسبکتگین را واپس به غزنه‌فرستاد ، سپس میان محمود وسیمجوریان در دو موقع دیگر نیز جنگ در گرفت و محمود ، ابوعلی بن سیمجور را در دروازه های طوس بکلی از پای در آورد . بااین رویداد کسی دیگری در میان نبود تا علم طرفداری ابوعلی را یا پارتیزان های او را بر افراشته نگهدارد و بنا بران محمود به حیث سپه‌سالار خراسان باقی ماند.

بند ٥- سپس سبکتگین دربلخ بیمار شد ولذا خواهش عودت به غزنه را داشت او در همان حال بیماری در باز گشت به رباط مدرومـوی رسید و چون رضای خداوند باز گردانده شده نمیتواند قضا دامنش راگرفت وچشم ازین‌کهنه سرا بست این رویداد در شعبان سال ۳۸۷(آگست سپتمبر۹۹۷ میلادی) بوقوع پیوسته است . تابوت او به غزنه انتقال یافت. دوره امارت وولایت

سبکتگین از شعبان ٦٦(٣) (مارچ- اپریل ٩٧٧ میلادی) تاشعبان ٨٧ (٣) (آگست سپتمبر ٩٩٧م) را احتوا میکند. هنگامیکه غزنه را ترک میگفت تمام امور وحکومت تمام قلمرو های آنجا را بفرزندش اسماعیل موکول نمود و برای او گفت که « برادرت محمود به سپه‌سالاری خراسان خواهد بود» بهمه حال همینکه آفتاب عمر سبکتگین غروب کرد، محمود هیچ اندیشهٔ دیگری جز دست یافتن به غزنه را نداشت. وی بدان جا شتافت و اسماعیل قدرت را برای او تفویض کرد و در صف یکی از سالاران محمود در آمد. هر دوی آنان بمقامات شایسته یی نایل آمدند. بنابران دورهٔ فرمانفرمائی سبکتگین بیست و یک سال را در بر میگیرد.

بند ٦- فرزند او ابو القاسم محمود بن سبکتگین بحیث وارث پدر بر غزنه و سپه‌سالار خراسان از جانب سامانیها به اداره امور پرداخت. بنا بقول ابو الفضل بیهقی مورخ غزنوی‌ها، محمود در شب قبل از عاشورا در سال ١٣٦١ (=شب ٩-١٠ محرم /١-٢ نومبر ٩٧١ میلادی) چشم به جهان گشوده است. وی سلطنت امیر سامانی را برسمیت همی‌شناخته است (ص٢٠٥ الف) و نام وی تاسال (٣٨٩) / (٩٩٩) یعنی دوسال بعد از وفات سبکتگین از منبرهای غزنه و خراسان قرائت همی شده است.

بند ٧- منصور بن نوح از آمو عبور نمود و به مرو و سرخس گام نهاد، میان او و سپه سالار نیرو هایش حاجب الباش [حاجب الباب Hajibal - Bab] بیگ‌توزن جنگ در گرفت. دومی از فایق کمک مطالبه نمود و آنان هردو یکدست گردیدند و منصور بن نوح را نابینا نمودند وسپس عبدالملک بن نوح برادرش را بجانشینی او گزیدند. محمود ازین رویداد آشفته گردید. لذا به هم دستی برادر خود همراه باقشون مجهز و فیلان جنگی بجانب مرو شتافت. او بر دشمن حمله نمود. ایشان را فراری نمود و تعداد زیادی از لشکریان دشمن کشته شدند. یک تعداد آواره‌گان فراری در صحرای نواحی مرو نابود گردیدند، متباقی به معیت عبدالملک بجانب بخارا روی آوردند. درین حال محمود در قدم نخست خطبه را بنام القادر بالله و در مرحله ثانی بنام خود جاری نمود، مگر سامانیها بنام القادر بالله گاهی خطبه را جاری نمی‌نمودند و میگفتند که چون «ما اساساً از الطایع تابعیت کردیم و تا آن زمانیکه او در قید حیات است بجا نخواهد بود پیمان خود را علیه او بشکنیم؟» این پیروزی بتاریخ روز بیست و هفتم جمادی الاول سال ٣٨٩ [/١٦ می ٩٩٩ میلادی] بدست آمده ، و همینکه القادر بالله در بغداد از رویداد های اخیر و پیروزی های محمود اطلاع حاصل کرد خیلی شاد شد، و رسول خود را همراه باخلعت و منشور به خراسان به

حضور محمود فرستاد. رسول القادر بالله در بلخ به حضور محمود بار یافت . او درین هنگام بکلی به قدرت دست یافته بود. و در طول سلطنت مطول خود با صلابت وقدرت فرمان راند. از کار های او این بود که در یک سال به هند، سوقیات می نمود ودر سال دیگر واپس مراجعت میکرد واز جریان امور هند مراقبت بعمل میاورد ، ودر عین زمان به دقت رویدادهای قره‌خانی ها را در ماوراًلنهر تحت نظر میگرفت . حکایت و گزارشات پیروزی های محمود ودست آورد های او متعدد و فراوان است؛ مگر متأسفانه درین جا تفصیل دادن مقدور نیست . او برروز پنجشنبه بیست‌وسوم ربیع الثانی سال ۴۲۱[/ ۳۰اپریل ۱۰۳۰ میلادی] در غزنه پدرود زندگی گفت وامیر محمد فرزند خود را به سلطنت گماشت .

بند ۸ـ امیر محمدبن محمود سبکتگین : مسعود باوجود نسبت فرزندی به محمود وکرکتر عالی نظامی، تقوی وشهامتی که داشت ،محمودمناسبات حسنه باوی نداشت ؛ چنین آورده‌اند که او با اشخاص گزیده خصال نیرومند حسادت میورزیده ؛ ودر عوض به محمد فرزند دیگر خود الطاف داشته‌است ، گرچه محمود از محمد اعزاز و اکرام نمیکرد مع هذا کاستی ها واشتباه‌آت را در وجود مسعود دیده‌است وباز هم او را بکار واجرای اوامر می‌گماشته است. هنگامیکه محمود در سوقیات عراق (عجمی) مسعود را بمعیت خود برد وزمام امور اداره غزنه وخراسان را تحت‌اداره محمد گذاشت تا بدین وسیله موقف او را استحکام بخشیده و زمینه را برای زمام داری او مساعد ساخته باشد. ولیکن محمد از تمام اینهمه تسهیلات که به او فراهم می‌گردید چندان سودی نبرد.محمود درری سر بربستر مریضی نهاد و به مسعود دستور داد که در عراق [عجمی] بماند و تمام منطقه را مطیع وتحت فرمان درآرد ، وبعد ازان خودش به غزنه برگشت . هدف محمود آن بود تا مسعود را از پایتخت، خزاین وپایگاههای نظامی بدور نگهدارد واگرچنان چه مرگ‌بسراغش‌راه یابد محمد بدون خدشه برسریرحکمروایی جلوس کند.هنگامیکه هوشدارهای‌مرگ محمود را به اندیشه فروکش‌میکرده است اوبه‌همراهانش گفته که «من بکلی آگاه‌ومتیقن‌هستم‌که، هرگاه‌مسعوداز مرگ من اطلاع یابدلحظه‌یی هم‌درعراق‌اقامت‌نخواهدگزید، وبی درنگ علیه محمدجولان‌خواهد داد وتشویش ودردسرهایی را علیه‌محمدایجادخواهدکرد . مگر من مصمم هستم واراده امرا در مورد رسیدن محمد برسریرحکمروایی‌تحقق‌همی‌بخشم خداوند او را از آلام بدور داشته باشد واز مصائب وتهدیدات مسعود درامانش نگهداردوبه در بار خلافت نامه ها نوشت ودر آن ها اراده خود را بیان نمود .

بند ۹- وآنگاه که محمود در فراشیبی مرگ دست وپا می‌زد محمد به فاصله دور تری از غزنه در گرزگان بود. محمود حاجبی را فرستاد تا او را هرچه زودتر به پایتخت بیاورد [الف F.۲۰٦] تا زمام امور را به او محول بدارد؛ مگر محمد بوقت وزمان لازم به سر وقت پدر رسیده نتوانست ؛ مگر محمود علی القریب، حاجب الکبیر وسپه سالار ووزیر خود حسنک النیشاپوری را دستور داد تابیعت لشکری وملکی را به نفع محمد به منصهٔ اجرا در آورند، بعد ازین وصیت محمود به جاودانه شتافت. محمد بعد از چهل روز مرگ پدر به غزنه مواصلت نمود وقدرت را درغزنه بدست گرفت. مردم به او بیعت نمودند. محمد به مشروب روی آورد، به عیاشی ولهویات دست زد خزاین ودارایی‌های خود را بی باکانه صرف کرد تا اینکه موقف او تنزل و وقار خود را نزد مردم از دست داد. حاجب علی وحسنک وزیر از یاران مشفق و نزدیک او بودند مگر نسبت سقوط شهرت او نزد مردم بی‌بندو باریها، رنجش ومجادله‌هادرگرفت وحاجب علی بدون استیذان محمد وزیر او را توقیف نمود .

بند ۱۰- بدانسانیکه محمود پیش گویی کرده بود که امیر مسعود بعد از مرگ او حتی یک روز هم در عراق[عجم] انتظار نخواهدکشید همچنان شد تا آنجا که بدین قرینه که تمام مردم آرزوی رهبری او را دارند بدون تردد در راه حرکت بجانب غزنه به نیشاپور رسید . یک بخشی از نیروهای محمد که به تقوی وپرهیز گاری، شهرت، توانایی، شجاعت وکاربرد مسعود در جنگ آگاهی داشتند بحمایت از او برخاستند. محمد از غزنه علیه برادرش مسعود به سوقیات دست زد تا باشد او را از دسترسی به متصرفات وخزاین غزنه باز دارد .آنان بدون نظرداشت ورعایت دستور محمد وزیر را بازنجیر بسته آوردندو هنگامیکه نیروها در تگین آباد محلی در نزدیکی بست رسیدند حاجب علی برادر خود ایلدرک را همراه باپیام التجا واستدعا نزد مسعود فرستاده وهمرکابی خود را بااو التماس نمود. مسعود اورا پذیرفت وبا تحایف سرفرازش نموده واز عنایات خود وی را امیدوار نمود .

بند ۱۱- [F.۲۰٦٦] درعین زمان حاجب علی وامیر یوسف عموی مسعود بهم دستی یکدیگر در حالیکه مسعود هنوزدر هرات بود کوشیدند تا محمد را در حوالی قصرش دستگیر نموده وسپس به مسعود بپیوندند. آنان مرفقانه پلان خود را تطبیق نمودند وسپس بااحساس خوشبینانه که مورد الطاف مسعود قرار گرفته ودر زمره ملتزمین او مقامات عالیه را نصیب خواهند شد به مسعود روی آوردند. مگر حینیکه آنان به حضور مسعود باریافتند، مسعود دستور داد تا آنان را

در یکی از سلول های زندان که‌در آنجا دسته‌دیگری از حامیان محمد توقیف بودند باز داشت بدارند وتوجیهه نمود که تمام این اشخاص انتقال قدرت از یک برادر به برادر دیگر را قانونی می‌گمارند؛ سپس او بعضی از نفرهای خود رااعزام‌نمود تا محمد را تحت نظارت قرار دهند و با این ماجرا زمام داری محمد پایان می‌یابد. این رویداددر شوال ۴۲۲ [سپتمبر-اکتوبر ۱۰۳۱ میلادی] بعد از بیست ویک ماه زمام داری محمد بوقوع پیوست‌وامیر مسعود برسریر فرمانفرمایی تکیه زد .

بند ۱۲- امیر ابوسعیدبن‌محمود بن‌سبکتگین برسریر فرمانفرمایی‌شاهنشاهی پدر خود که درینوقت اکثر ولایات مربوط شاهنشاهی پدرش استثنای خراسان که در اثر تهدید ترکمن‌ها دستخوش‌حوادث بود تکیه زده مسعود به نوبه‌ها قشون‌های بدانجا گسیل نمود مگر درهر مرتبه به شکست مواجه‌وخنثی‌گـردید، تا اینکه‌ناگزیر شد در رمضان ۴۳۱-[/ می-جون ۱۰٤۰ میلادی] شخصاً علیه آنان بعملیات دست زند.اوبه‌سرخس مراصلت‌نمودوترکمانان طورپراگنده بجانب مرومنهزم گردیدند ولی در راه حرکت‌جانب مروچاه‌های آب نوشیدنی‌امتداد صحرای مرو را مسدود نمودند ومسعود خالی‌الذهن ازین اقدام آنان را تعقیب‌نمود که درنتیجه پرسونل و مواشی آنان از تشنگی‌متوجه خسارات فراوان گردید، اسپ وقاطران یکسره از میان رفتند. بعد از تحمل مشکلات فراوان عساکر بـر پشت اشتر فـرار را بر قـرار ترجیح دادند و [ص - ۲۰۷ الف] در دهکده بنام دندانقان اولین دهکده نواح مروپناه‌بردند.مگرمردم دهکده دندانقاندروازه‌ها را بروی مسعود بستند و لذا قشون مسعود ناگزیرتادو فرسخ دیگر بجاودر حرکت‌افتادند، وملاحظه نمودندکه ترکمنان درتپه های ریگ زارآنجا بدسته‌های رزمی‌متفرق جابجا گردیده‌اند واین‌مانورآنان بمنظورجنگ نبود بلکه‌طبق‌عادت به‌دسته‌ها تنظیم‌شده‌بودند تااگرفرصت مساعد برایشان دست‌دهد بجنگ پرداخته درغیر آن فرار را برقرارترجیح دهند. واما موقف پریش قشون غزنوی ، بی نظمی وپراگندگی آنان ورفتار خائینانه یکی از دسته های نظامی درداخل قوا علیه دسته دیگر بصورت کلی آشکار گردید ، ترکمن ها به حمله تشجیع گردیدند. سران نیروی مسعود دراندیشه تسلیمی او بدشمن فرورفت و برایش گفتند که اکنون دریک موقف کاملاً نامساعد گرفتار آمده‌ایدولشکریان شما را اغوا نموده‌ودیگر هیچ راهی‌جهت نجات باقی نمانده است ، مگر اینکه فراربرقرار ترجیح داده شود وجان‌بسلامت بردوآنگاه اگر موقع مساعد شود. بسیج‌حمله تازه براه انداخته‌شود، ولذا مسعودبوضع ناهنجاری سوار

بر پشت اشتری رو بفرار نهاد و به همین حال سرانجام به غزنه مواصلت نموده چند ماهی در غزنه گذراند تا اینکه نیرو ومعنویات ونیروی تازه یافت نخست جهت انتقام از آن دسته سالاران چون صاحب سوباشی ، بیگتغدی ، حاجب علی بن دایه ودیگران که اورا در روز ها معرکه کارزار سرافگنده کرده بودند پناه خواست. اموال ودارائیهای آنان را ضبط نموده وسپس آنان را مصلوب، آویزان وزنده پوست کشید .

بند ۱۳- درین هنگام مسعود فرزند خورد مودودواحمد بن عبدالصمد وزیر را باعدۀاز غلامان قصر به بلخ فرستاد تا اگرچنانچه ترکمنان بران مناطق دست یازیده باشند آنان را به جزای اعمال شان برساند او خود تصمیم گرفت تابه هند عزیمت نموده ودران جا بجمع آوری قشون از مردمان هندوکه بزعم اومفید، درجنگ ستیزه جو، ودربیعت ووفاداری صادق بودند بپردازد هنگامیکه به ویهند مواصلت کرد با فامیل واطفال خود از سند عبور کرد.

غلام سرایی نوشتگین البلخی اندرین هنگام زمینه را مساعددیده [F ۰ v ۰ rb] وباهمباقی قشون که هنوز از سند عبور نکرده بودند به توافق رسید. آنان بار وبنه باز مانده مسعود را به یغما برده و آشکارا بیرق مخالفت را علیه او بلند کردند. آنان یکبار دیگر محمد برادر مسعود را که بعد آ نابینا ساخته شاه بصفت امیر در میان کشیدندوسپس از سندعبور کردند. هنگامیکه مسعود ازین توطئه آگاهی یافت خورد واطفال وحرمش را در رباط ماریکله در محاصره قرار داده واز آنان امان خواست. نوشتگین بهمرایی محمدوآن عده که بطرفداری او دست بهم داده بودند رباط را در محاصره در آورده وبر مسعوددست یافتند . آنان او را به حصار گیری نقل داده وبسرعت به او هجوم برده واورا بقتل رسانده و دود از دمارش کشیدند وسپس بسوی پشاور در حرکت افتادند .

بند ۱٤- امیر مودود واحمد بن عبدالصمد درین هنگام هنوز هم درمنطقه غزنه بودند وانتظار بردند تا زمستان پایان یابد و بعد رهسپار بلخ شوند. آنان از انچه بر مسعود اتفاق افتاده بود اطلاع یافتند وواپس به شهر غزنه باز گشتند وتا آن جا که مقدور بوده بجمع آوری سپاه و قشون پرداخته وآن کسانیکه باز شکاری به تعقیب صید خورد به پرواز می دراید به تعقیب قشون متمرد براه افتیدند. سرانجام بتاریخ سیزدهم رجب ۳۲ [٤][۱۹/ مارچ ۱۰٤۱میلادی] با آن دسته عساکر عصیانگر وخائین مواجه شده وازطلوع تا غروب همان روز به پیکار ادامه دادند. تمام عساکر اغتشاشی بشمول امیرمحمد وفرزندش که باعده عساکر همراه هان پدرش

رو بفرار بودند ودیگر ان متمرد بدست عساکر غزنه گرفتار آمدند امیر مودود مدارا وخویشتن داری زیادی از خود نشان داد مگر احکام و مشیت ایزدی را در مورد فرزند یوسف عموی پدر خود، نوشتگین بلخی وسه تن از افسران پیشقدم دیگر تطبیق نمود وآنان را سنگسار کرد و به دار آویخت .مرگ امیر مسعود بعد از یک دوره ده سال وچند ماه سلطنت در صفرسال ۳۳ [٤] [/ اکتوبر ۱۰٤۱ میلادی] اتفاق افتیده است .

بند ۱۵ـ بعد از و امیر ابوالفتح مودود بن مسعوددر شعبان ۳۳ [٤] [/ مارچ- اپریل ۱۰٤۲ میلادی] براریکه قدرت رسیده وبادرستی اداره امور را رهبری نمودبه استثنای روی آوری های متواترترکمنان در خراسان نظم وآرامش را در دستگاه دولت تأمین نمود. اگر مقدرات روز های زندگی مودود را طرالت می‌بخشید (خداونـد او را بیامرزد) واگر سرنوشت‌باو مددگار می‌بوداو برای همیش کارشان را بپایان میرسانیدمگراز مشیت وفرمان خداوند متعال سرباز زده شده‌نمیتواندبه او نازل آمدآنچه که آمد.به بیماری قولنج گرفتار شد او دران هنگام در حوالی غزنه بود مگر همینکه هرگونه تداوی و علاج براو کارگر نیفتاد اووزیرخـود رابا تعداد پیاده وسواره نظام به سیستان اعزام نمود وخود به شهرغزنه روی آورد مگر همینکه وزیردر سراراه خود جانب‌سیستان به قلعه‌مندیش که درمسیر جادهٔبست‌واقع است‌مواصلت‌کرد خبر مرگ امیر مودود به او رسید.

بند ۱۶ـ بهنگام روزهای‌اخیرحیات مودود یکی‌از فرزندان‌خورد راکه‌محض‌پنج سال داشت ولیعهد وبجا نشینی خود تعیین نمود که زمـام داری‌او صرف‌پنج‌روز را احتوا کرد و سپس لشکریان به علی بن مسعود برادر مودود بیعت نمودند، مگر او نیز به نوبه مدت‌چهل‌وپنج روز برسریرحکمروایی پابرجا ماند.موضوع ازینقرار است‌که‌وقتیکه‌مودودبعد از گرفتاریهای تلافی انتقام قاتلین پدربه غزنه عودت کرد عبدالرشید بن‌محمود عموی‌خود را توقیف ودر قلعه مندیش باز داشت نمود.بقیه‌روزگاران‌زندگی‌اودر همانجا گذشت.هنگامیکه عبدالرزاق بن احمـد بن میمندی وزیر [ورق۲۰۸ب] درجرارهمیـن قلعـــه فرود آمده بود وخبرمرگ مودودرا دریافت کرد. او عبدالرشید را رها نموده وبا خود به غزنه آورد واو را بـه حیث امیر گماشت. تاریخ وفات‌مودود بروز چهارشنبه۲۱ رجب ٤٤۱[۱۹ دسمبر ۱۰٤۹ میلادی که درین هنگام بیست‌ونه سال داشته است اتفاق افتاده است.

بند ۱۷ـ امیر عبدالرشید بن محمود بتاریخ ۲۷ شعبان سال ۴۱[٤][۲٤/]جنوری ۱۰۵۰ میلادی]
برسریر حکمروایی قدم نهاد. امیر مودود غلامی داشت ترک نژاد موسوم به طغرل که مرد شجیع ، بانیرو وجنگجو بود . مودود بنا برمنظور خاصی اوراعلو مقام داده و موقف اورا با عقد خواهرش به نکاح او ارتقاو سرفرازش ساخته بود، هنگامیکه عبدالرشید براریکه تخت وتاج تکیه زد او نیز به عین منوال از طغرل اکرام بعمل آورد. طغرل نیز بمقابل عبدالرشید با مواسا پیشامد نموده از خود رفتار خاصمانه بمقابل عبدالرشید اختیار کرد واز امیر التماس نمود که قشون ومنابعی را دراختیار او قرار دهدتا علیه ترکمنان قیام نموده وخراسان رااز نزد آنان اعاده نماید . او در زمان مبارزات چغری بیگ در اوپیان پیروزی های را که علیه الپ ارسلان کمایی کرده بود که در جریان پیکارهای قشون غزنوی بعقب نشینی مجبور گردیده بودند واین پیروزی به طغرل نسبت شده بود . عبدالرشید آرزومند فارغ البالی از حضور طغرل بود وناگزیر او را در رأس قشون کوچکی موظف نمود تا جانب سیستان بهراه افتد، او بدانسو شتافت وبیغو عموی پدری چغری بیگ را مغلوب نموده واز سیستان اورا بیرون راند واداره امور آنجا را بدست گرفت .

بند ۱۸ـ باقی تمام قشون غلام که در پایتخت غزنه حضور داشت بحمایت از طغرل بپاخاسته به نیروهای او پیوستند [ورق ۲۰۹ الف]طغرل تحریک گردیده ودراندیشه تاج وتخت برای خود افتاد. پارتیزان های معیتی او از و تابعیت نمودند وهمه یک دست از سیستان راه غزنه در پیش گرفته وعلیه عبدالرشید بحمله پرداختند عبدالرشید واژگون بخت که هیچ منابعی برای خود باقی نگذاشته بود باشتاب به قلعه غزنه پناه آورد، درحالیکه طغرل قصر سلطنتی و مرکز اداره دولت را تصرف وتاج وتخت را تصاحب نموده بود وقشون وفادار در اطرافش صف زده بودند بعد به قلعه (ارگ) حمله نموده عبدالرشیدرا مجبور به رویارویی کرد واو را بقتل رسانید .

بند ۱۹ـ شخصیتهای رهبری در دستگاه دولت این عمل طغرل رامورد نکوهش قرار داده وهمه علیه او در صدد توطئه افتادند. حاجب خرخیز که اندرین هنگام در هند بود از آنچه آنان انجام داده بودند بشدت رد نمود. ونسبت انجام این عمل خائنانه آنان را به بادانتقادگرفت، واز تابعیت به طغرل سرباز زده واو را منفور خواند. چنین آمده است که از غلامان قصر که آنقدر شناخته شده ومعروف نبود ولی باده نوش وهم پیک رندان بود وآن هنگامیکه بی خود و مست

از باده ناب می بود از باده نوشی او ممانعت می‌گردیداودرخفا تصمیم گرفت که طغرل را بقتل رساند تا دیگرسد راه در برابر زندگی اوکسی واقع نشود . یکی از روزها که طغرل به‌کرسی سلطنت تکیه زده بود ودرباریان وسایرقشون‌هرکدام به رتبه و مراتب شان‌بمقابل او صف‌زده بودند همین‌غلام بانیزه ایکه درنهان‌باخود حمل‌کرده بود به طغرل حمله‌ورشده‌واو را بقتل رساند. تمام مردمان دیگر یکه در محضر او قرارداشتند به این فکرکه این‌عمل‌به هم دستی تمام محفل انجام شده هیچ کسی از جای خود حرکت نکرد. این غلام نوشتگین نام داشت و در آواز خوانی مشهوربود وحال با انجام این عملش معروف گردید.

بند ۲۰- عامه اراکین بزرگ در دستگاه دولت متفق الرأی به این نظر شدند که یکی‌از احفاد مساعد ومناسب خانوادهٔ سلطنتی غزنه را به حیث زمام دار شان بگزینند امیرفرخ زاد (ورق ۲۰۹ ب] بن‌مسعود دریکی از قلعه‌ها زندانی بود، خر خیز سه روز بعد از قتل‌طغرل از هند به غزنه مواصلت نمود آنان تصمیم گرفتند تا او را نزد فرخ زاد فرستاده واورا به‌حیث امیر بگمارند؛ واین کار طبقاً سر براه گردید. تمام‌اینهمه‌رویدادها درسال ۴۳ (٤)ودریک بخش ٤٤ (٤) (/۱۰۵۱-۱۰۵۲ میلادی) بوقوع پیوسته است .

بند ۲۱- امیر ابوشجاع فرخ زاد بن مسعود بن محمود برار یکه قدرت رسید او دارای بینش عالی وچون یک زمام‌دارهمی نمود ، اوبگونه قابل تمجید وچنان گوی که آب رفته باز به جوی آمده وشکره وجلال رفته باز رونق خودرا گشوده‌همتا با نیاکان‌خود سلطنت نمود. او بتاریخ ۱۷ صفر ٤٥١ (/٤اپریل ۱۰۵۹ میلادی] به جاودانه شتافت .

بند ۲۲- سلطان ابراهیم بن مسعود بن‌سلطان ابو المظفر ابراهیم دریکی‌از قلعه‌ها محبوس بود، زمام امور به اومحول گردید، او پاسخ‌مساعد در زمینه ارائه نموده وبرتاج وتخت تکیه زد ودوره طولانی‌سلطنت‌را بسر رسانید ، بمقابل اتباع خود باعدل وانصاف پیشامد داشت ، بینش عالیمقام داشت ، در سلوک ورفتار خرد تأمل می نمود ، در قضاوت خود متین‌ودر اجرای وجایب خود پیر وزبود .تقوی و رستگاری‌او تا آن پیمانه بود که از احفاد ودودمانش که در کر دارو پند ار نیک معروف بودند پیشی می جست ، به استثنای محمود که‌در نیرو- مندی وصلا یت نظامی بر تر بود مقدم او گرامی بود، در پیکارها پیروز بود وهمواره برخود حاکم برد ودرجنگ ها قشون او کامگارهمی بود، او امر ونواهی اش همواره مورد اجرا قرارمیگرفت و جهت تطبیق این مأمول را از میان بر می‌داشت .هیچ کسی‌در اجرآت او اغلاط

نمی‌دید، درکارنامه‌های مامورین او انتقادی وجود نداشت به‌هیچ یکی از فرق و انشعابات مذهبی رحجانی قایل نمیشد و مردم از این رهگذر نقادانه سخن می‌گفتند مع هذا در هر گوشه و اکناف در انظار مردم جای داشت. بخشش وکرم او عام بود . دارا یهایش را برا ی منظور خوب بی باکانه‌مصرف‌میکرد، تا اینکه در ذو القعده سال ۴۹۲ (/ سبتمبر - اکتوبر ۱۰۹۹میلادی)قضای متعال که از آن سرباز زده شده نمیتوانند بر او فرود آمد وآفتاب عمرش غروب کرد. او چندین فرزند از بطن مادران مختلف بجا گذاشت که بعداًاز وفات او جهت جا نشینی بر اریکه تاج وتخت میان خود جدال وکشمکش ها برپا کردند .

بند ۲۳ امیرعادل مسعودبن ابراهیم بعداً امیر ابوسعید مسعود بن ابراهیم بن مسعود از سایر رقبا پیشی جسته و سلطه‌خود را برتمام ولایات شاهنشاهی مستقرنمود . اوتا آن اندازه به داد و داوری بمقابل اتباعش پر داخت که تمام آنهمه‌اوصاف گزیده‌پدرش‌تحت‌الشعاع قرار گرفت. زمام داری او درسر اسرجهان شهرهٔ آفاق گردید هرشخص تحت تهدید از اکناف به قلمرو او پناه می‌بردند وهر شخص‌جهت کامجویی به اوروی میاورد خداوند آن کسی را یار ویاور است که رضای او تعالی برانرفته است.

بند ۲۴ واما اندر باب سلاطین عصر وحکام آن روز گار از خانواده سلجوق‌تصمیم اتخاذ شده تا اثر علحیده انشاد شود. ، این اثر در بر گیرندهٔ چگونگی آغاز مشخصات بارز آنان فتوحات حا میان آنان درخراسان ، عراق ، روم ، سوریه ، سرزمین های فارس وحجاز و اینکه چگونه مستملکات آنان روز تا روز وسال به سال بسط وگسترش یافت گفتگو بعمل میاید وبنابر همین دلیل درین جایادکر دی از انان بجای آورده نشد.

III

تبصره

بند ۱ ـ خاطر نشان باید نمود که در فهرست ابن بابا از جمله فرما نفرمایان وزمام داران غزنوی اسمای مسعود دوم بن مودود وعلی بن مسعود حذف گـردیده است .

بند ۲ـ غلامی سبکتگین از برسنجان مبدأ داشته است . این ناحیت ازمنطقه بر سنجان در سواحـل جهیل ایسیک کـول در سیمیر یچی Isig-kdin semire chye (در منطقه قـرغـز موجوده اتحاد جماهیر شوروی) واقع است واین مبدأ در پند نامه‌ایکه به سبکتگین نسبت داده شده وآن عبارت از یک مجموعه مشوره‌هائیست که گفته میشود زمانیکه سبکتگین درحوالی سال ۹۷۸ـ۹۷۷/۳٦۷ میلادی‌برای اشغال‌براه افتاده وشهزاده محمودرا که درین‌هنگام هفت سال داشته است‌بعنوان نائیب مقام خود در غزنه گماشته برای‌او انشاد نموده تائیدشده است. رجوع کنید به پند نامه سبکتگین‌جورنال آف رایل ایشیاتیک سوسایتی (لندن) (۱۹۳۳) متن۶۱۰ ترجمه ۶۲۱ وارد دوگن مرسیل وهکذا رجوع کنید به اسلام تیتکیرلری انستیوتسی در جس (Islam Tet Kirkleri Enstitusu Dergis)ج ۱ـ۲(استانبول ۱۹۷۵ (متن۲۱۳ ترجمه۲۲۷ اصلی فـارسی در قـرن هشتم (قـرن چاردهـم میلادی (تـدویـن یافته و در معجم الانساب فی‌التواریخ به متن آتی مراجعه شود .

اینکه ام ـ ای شبن در اثر خود اسلامیک هیستوری (تاریخ اسلام) تاریخ ۷۵۰ـ ۱۰۵۵ میلادی(۱۳۲ـ۴۴۸ هجری) (کمبریج ۱۹۷۶)از ۱۸۰ـ۱۸۱درج‌نموده‌که‌سبکتگین‌به‌هیچ‌نحوی غـلام نبوده بلـکه رهبربومی منطقه غزنـه بوده است و اینـکه این بابا صد سال بعد از مرگ سبکتگین اندرباب اینکه او ترک و از آسیای میانه برخاسته گفتگو و توضیحات ارائه کرده صرفنظر از ثقت یابی اعتبارپند نامه ، بیان ابن باباشاید یک اشتباه نباشد .

فرزند عبدالملک بن نوح که‌از نصربن عبدالملک باشد به مدت‌یک ماه و به سن صباوت دربخارا فرمان رانده است، تا اینکه منصور توسط فایق برمسند تاج وتخت تکیه زده ودر باریان با الپتگین مخالفت کردند رک به ترکستان ـ دون تو ده منگول انویژن Tuikestan down to the Mongol Invsion کمبرج هیستوری آف ایران ج ٤، ١٧٠ از هجوم عرب‌تا سلجوقیان (چاپ کمبرج ٢٥١و١٥٢)

٣ـ در مأخذ اکثر آ از فرزند الپتگین بنام ابواسحق ابراهیم بن الپتگین یا دو بود شده است کرونو لوژی (واقعات تاریخی) اسلای سبکتگین درا داره امورغزنه . رک ، ناظم زندگی وعصر سلطان محمود غزنوی ص ١٧٥ـ١٧٦

بهر حال وی از اثر این بابا آ گاهی نداشته ونسخه شبا نکاره‌ای معجم الانساب که از شرح وبیان این دوره قاصر است بدست رس‌او قرار داشته‌است ؛ در مورد این مأخذ رک به اثر بو سورث تحت عنوان ارلی سورسز فاردی هیستوری آف دی فرست فورغزنوید

Early Sources For the history of the First Four Gahznvid

(٩٧١ـ١٠٤١ میلادی)١٨٠،ـ٢٠ هکذا از نشریه انتقادی برنسخه ینی جامع (Yeni cami) ٩٠٩ یادآور باید شد که این مولف در آثار متعدد خود پیرامون غزنوی‌ها از ان استفاده نموده وهم چنان مورد استفاده مرسل در تهیه مقاله شان که ازآن‌در فوق یاد گردید بوده است ؛ بخش مربوط اسلاف سبکتگین درج صفحات ١٦٤ الف ١٦٥ ب‌است هم چنان گفتگوهای پیرامون مطالبی چندی در نوشته های بو سورث تحت عنوان تاریخ افغانستان شرقی قبل از غزنویها ١٢ـ ٢٤ راجع به کرونو لوژی این سالاران ترک جلب توجه میکند. رک کیمبریج هیستوری آف ایران ج ٥ـص ١٦٤ـ١٦٥ درین حال ابن بابا اندر باب تاریخ وفات فرزند الپ ارسلان، وبلکاتگین معلومات بیشتر ارائه میدارد واما تاریخ ناظم را در مورد مرگ بلکاتگین تصحیح میکند .

محاصره گردیز توسط بلکاتگین : ـ از چگونگی عملیات نظامی درین جاچنین‌بر میباید. که الپتگین وغلام ترک قشون سابق سامانیها سلاله بومی لاو یک یالو یک زابلستان را از غزنه رانده‌بوده‌اند مگرهنوزهم تا یک دهه یا بیشتربر قصبات مجاورمسلط بودند برای مزید معلومات راجع به لاویک رجوع کنید به مقاله بو سورث درین مورد. فخر مدبر در ادا بـ الحرب اندرباب سانحه مرگ بلکاتگین معلومات مفصل ارائه نموده است ، ا ند یا آفیس متفرقه ٧٦ الف چاپ خوانساری ٢٤٦ـ٢٤٧، فخر مدبر از طرف مادر خودرا ذریه بلکاتگین

قلمداد کرده است ، همچنان شفیع «حقایق تازه» درمورد غزنویها، ۱۹۱. حکایات چنین است که قشون انحصارگر ترکی بعد از ینکه سالارشان بقتل میرسد از گردیز عقب رانده‌میشوند، بنا بران احتمال دارد که تازمان استقرار ارکانی سبکتگین در غزنه شهر گردیز بصورت کلی تحت تسلط کامل ترک ها قرار نگرفته است . درمورد تاریخ تاریک این منطقه بمقاله بوسورث رجوع شود.

تاریخ وفات بلکاتیگن : جوزجانی در طقبات ناصری توضیح میدارد که وی به مدت ده سال امیرغزنه بود مگر این نقل قول تا جایی مبالغه آمیز مینماید، حتی به این قیاس که بلکاتگین در ۹۷۴/۳۶٤-۹۷۵ میلادی رسیده بود ومأخذ بعد آنرا تایید میکنند رک . به نظام ایضاً، ۲۷.

امیر بوری : کلمه بوری در تمام زبانهای ترکی استثنای دسته‌های که در جنوب غرب اسکاندارند معنی گرگ را میدهد رک سرگر ارد کلاسن دکشنری وبه اتمیولوجیکل دکشنری آف پری تـرتین سنچری ترکش (اکسفورد ۱۹۷۲) ، ۳۵٦ ؛ ودر متن کلمه بیری (Biri) بمقابل املا درست بوری کا شغری نگارش یافته‌است مع هذا غیرمحتمل مینماید که این اسم هما نطور یکه ابن بابا پیری یا آنگونه که راورتی در ترجمه اثر جوزجانی پیری (Piri) ذکر نموده خوانده .

تاریخ بدست گرفتن قدرت وزمام داری سبکتگین: جوزجانی تاریخ بقدرت رسیدن سبکتگین را بروز جمعه ۲۷ شعبان ۳٦٦ / مطابق ۲۰ اپریل ۹۷۷ تذکرداده است . ابن الاثیر طبع تور نبرگ جلد(۸) طبع بیروت جلد(۸) ص ٦۸۳-٦۸٤ صرف سال بقدرت رسیدن سبکتگین را نشان میدهد.

٤- اغتشاش سیم جوریان : شرح تاریخ مفصل این وقایع بشمول سقوط سامانیها وقیام محمود غزنوی در اثر بارتولد شرح گردیده‌است. همان اثر ۲۵۰ ناظم همان اثر، ۲٤ ، ۳٦، فرای وبو سورث در تاریخ کمبریج ایران ج۱۷ صفحات ۱۵۵-۱٦۰، ۱٦۸-۱٦۹ .

تاریخ مرگ ومحل وفات سبکتگین : درحدود العالم ترجمه مینورسکی ص. ۱۰۹ سال ۳٤۲ را سال وفات سبکتگین خوانده‌مدر وموی دوقصبه کوچک درمحدودات اندراب واقع مسیر جاده بغلان به بامیان وپروان رودسرخاب شایدمحل وفات سبکتگین بوده باشد ، عین توضیحات ابن بابا در اثر جوزجانی نیز بچشم‌میخورد رک به اثر ناظم ، ۳۲. روز واقعی مرگ سبکتگین در هیچ اثر ذکر نگردیده است .

جا نشینی اسماعیل بن سبکتگین : این مولف در مقاله تحت عنوان ای‌ترک‌و مغول پر کتیس امنگست ده ارلی غزنویدس .

A Turco - Mongol amongst the early Ghaznauids z CAzvll (1962) 23-40

در مورد جانشینی غیر منتظره و تعجب آمیز اسماعیل به حیث وارث سبکتگین در غزنه وجانشینی محمد به حیث وارث محمود توضیحات ارائه داشته است ، وچنین مینماید که جانشینی فرزند جوان برمسند پدر ریشه عنعنوی داشته باشد که میان ترک ها ومغول‌هامعمول بوده است از معلومات سرجرارد کلاسن(Sir Gerard Clauson) بر میباید که اینگونه توارث یک موسسه ذاتی مغولی بوده است که درین جا طور جدی مطرح نمیداریم . مثال های زیادی ازلای برگ‌های تاریخ بچشم میخورد که زمام داران اندر مورد تعیین ولیعهد خویش به تصامیم بنیادی و عجولانه متشبث شده اند .

اسماعیل یکی از سالاران متعاقب محمود: ابن بابا ابن‌اسماعیل‌را با ابوالمظفرنصربرادر محمود که در هنگام جانشینی‌محمود را یاری رسانده وهنگام مرگ‌برادرسمت دارالحکومگی (والی) بست را متقبل بوده اشتباهاً یکی خوانده است . ابوالمظفر سپس به حیث‌والی سیستان وسپه سالاراعلی‌خراسان‌عز تقررحاصل نموده است رک‌ناظم ، همان اثر ۸۳-۸۹ ، ۷۰ ، ۱۵۲ . اسماعیل بعد از جانشینی محمود بازندانی گردیده ویا بحال تبعید در قلمرو فریغونیها روز گار بسربرده است. رک همان اثر . ۴۱

۶- تاریخ ولادت محمود: جوزجانی درجلد اول‌ص ۲۲۸ وترجمه جلد اول ص ۷۶ اثرخود و نا ظم درص ، ۳۴ همان اثردر مورد تاریخ ولادت محمود گزارش داده اند ، وعوفی در جوامع الحکایات که بیهقی نیز مورد استفاده او بوده در مورد تاریخ ولادت محمود سخن رانده‌اند. آن‌بخش مجلدات که درین مورد معلومات ارائه نموده ممکن مفقود شده باشد .

۷- حاجب بکتوزون : شاید حرف‌اخری‌درین نام‌لقب ترکی «توزدن‌باشد» لقبی‌که درمیان دولت تیوکو بملاحظه میرسد ومعنی دفتردار را میدهد .در روز گار کاشغری این لقب اهمیت‌خودرا از دست داد، زیرا این هنگام این‌لقب‌مفهوم رئیس دهکده رامی‌نمایانده است ، که‌او صلاحیت تقسیمات آب زراعتی را داشته است Clauson An etymological dictionary of pre - thirteenth Century Turkish (57)

این لقب طور واضح یک سمبول پرستیج در قرن ماقبل بوده است .

لشکر کشی محمود وبرادرش به‌مرو : در نسخه نورعثمانیه‌چنین افزوده شده که اسماعیل بایکی ازبرادران دیگرمحمودداشتباهاً یکی‌خوانده شده است.خطبه سامانیها بنام الطایع : ابن‌بابا درین مورد کـه محمود هم بمانند سامانیها به عوض‌القـادر الطایع‌را بعنوان خلیفـه نگـریسته واسم او را در سکه های خود ضرب زده واسمش را در خطبه ها قرائت مینموده است تذکری نمیدهد رک بوسورث The Ghaznavids ، ص ۲۸-۲۹- G. Hnnequin

Grands ' monnaieset Ghaznavids del Hindukush 331-421 A.H. etude numismatiques, et historique' Annales Islamoloqigues, lx (Cairo 1970) 155-156, and M. Mitchiner the multiple dirhems of medival Afghanistan (London 1973) 20-22.

هنکوین (Hennagian) نیزخاطر نشان میدارد که یکی ازسکه های را که وی‌مورد بررسی (سکه های مطلوب‌مجموعه سکه های‌درهم‌دوره‌سامانیهاو غزنوی های متقدم از مناطق(تخارستان وبدخشان‌است قرار داده است)متعلق‌روزگاران محمودداست‌که‌در سال ۹۹۹/۳۸۹ میلادی‌ضرب زده شده است ، اسم خلیفه دران به نظرنمی‌رسد، مگر درعقب سکه این مطلب‌بـه نظر میخورد وخوانده میشود الله مملك یعنی خداوندبانی‌تخت‌ها وسلطنت‌هاست. او براین اساس ابراز نظر مینماید که این سکه قبل‌از شناسایی رسمی‌محمود به‌زمام داری خراسان از طرف القادرضرب زده شده است وچنین‌مینماید که‌محمودیا یکی از دست یارانش‌حسب‌اقتضای زمان وفرصت شناسی در ضرب آن اقدام نموده باشد. الطایع خلیفه‌معزول‌اندکی بعد ت ازین‌تاریخ در سال ۱۰۰۳/۳۹۸ میلادی آفتاب عمرش‌غروب کرده‌است.وی از طرف زمام دار بیهقی بهاءالدوله بازداشت‌شده بوده رک‌الخطیب البغدادی ، تاریخ بغداد (قاهره ۱۹۳۱/۱۳٤۹ میلادی (۷۹/۱×

۸- سلطنت اول محمدبن محمود: درمیان مأخذ بعد ازگردیزی وبیهقی ،شبانکاره‌ای دراثر خود ،معجم الانساب ۱۸۲۹-۱۸٤۹ تفصیلات وسیعی‌ازین‌دورۀسلطنت ارائه نموده است، بدون شك او این تفصیلات را بالاخره از بخش مفقود تاریخ بیهقی از ملجدات گرفته است .

۹- وصیت‌محمود هنگام مرگ: بنا بقول شبانکاره‌ای محمود قبل از مرگ عنوانی‌فرزندان، یوسف برادرش، ختلی خاتون خواهرش(بیهقی اوراهره ختلی‌یاد کرده است) وصیت نامه یی صادرنموده ودران خواهرش توظیف‌به منافع حفظ حرم، خانم ها وزوجات‌محمود گردیده‌است.

حاجب علی‌قریب : جوزجانی وبیهقی این اسم‌را به همین صورت یعنی‌علی قریب (نه آنگونه که راورتی در ترجمه طبقات ناصری۱، ۸۹ علی قربت گفته(یاد داشت نموده انـد مگر دربعضی

مأخذ بگونه فارسی علی خویشاوندذکر شده است. گردیزی چاپ ناظم صفحات۷۸، ۹۳ و حبیبی ص ۱۸۵، ۱۹٤ وی راعلی بن ایل ارسلان القریب خوانده است، و دربیهقی ص۸۲ و در ترجمه آن ۱٤۸حاجب علی بن ارسلان، زعیم الحجاب یاد شده است؛ اینکه اوچه ارتباطی باخانوادهٔغزنوی داشته است معلوم نیست؛ امکان دارد که ارتباط شیر خوارگی یاار تباطی از نگاه پیوند از دواج داشته است چنانچه ر. گلپکه (R.Gelpke) در اثر خود تحت عنوان

Sultan Masoud I, von Gazna. Die drei ersten Jahre seiner Herrsch aft, 48, Qarib / khwɜshaa vand

نوشته شاید طور ساده یک لقب افتخاری بوده است که ازجانب محمود بگونه احترام به او اعطا شده بوده است چنانچه مسعود علی دایه سالار دیگر ترکی را بعنوان عم (برادرپدر)خطاب می نمود رک بند ۱۲ تحت عنوان حسنک مشهور، از تبار میکالیان نیشا پور رک بوسورث ، همان اثر ۱۸۲-۱۸٤، ودایرة المعارف اسلامی همان جابه قلم بی سپولر (B. Spuler) .

جلوس محمد بر تخت غزنه : شبانکاره‌ای در اوراق ۱۸۱ب- ۱۸۲ الف ابراز میدارد که‌عیان وارا کین دولت با آنکه محمد تجربه‌وشهرت برادرخود را در میان‌لشکر نداشت وهم‌ازینکه‌مسعود درهنگام وفات پدر در مسافت بعیدتر درغرب‌فارس بود وعدم پادشاه در شهر غزنه‌عاری‌از تشویش نبود لذا از و تقاضا بعمل آمدتا بر تخت‌غزنه جلوس کند، واین همان کلما تیست که علی قریب‌در لحظات اخیر مذاکرات ارائه موضوع محمد به او ابراز داشته است (همان اثر ؛ ۱۸۲ب)

۱۰- حرکت محمد از غزنه بمنظور مقابله با نیروهای مسعود : بنابر قول شبانکاره ای فقره ۱۸۳ ب محمد با بیست هزار سپاه خود از پایتخت خارج گردید، مگر بعد از ینکه علی قریب‌افراد معیتی او را تطمیع کرد صرف شصت نفر غلام معیت اورا داشتند.

تگین آباد : این محل در منطقه الرخج یاز مین داور دوره نخستین‌اسلامی هیچگاه مشخص نگردیده است ولاکن‌باید درنزدیک قندهار واقع بوده باشد که بعدها جوینی حدود قرن ۷ از ان سخن بمیان آورده است . درنقشه سیاحان‌اروپایی قرن‌هجده بنام تکنا بادیادشده است (کی‌فیشر

این نقشه را در اثر خود Zurlage van kandahar an landverbindungen zwischen Iran un Indien. Bonner Johrbuch des Rheinisch en Land Museume In BonnCLvll (1967) 191-192) تکثیر نموده است .

منشاء ومبداء این اسم مرکب دورگه ترکی فارسی‌نا معلوم است، وهم کدام قرینه معینی وجود ندارد که دلالت‌به اسم کدام تگین(شاهزاده) یاعسکرترکی بکند که درین کلمه ذی دخل باشد .

جی‌مارگوارت دراثر خود :

Das Reich zaabul und der Gott zun vom 6-9. Jahrh undert'
Festchrift Eduard sach au, ed .G. Weil (Berlin 1915) 269

براساس تیوری‌خوداز اسکان نژاد ترکان قدیم در زابل واقع جنوب‌سلطنت یفتلی‌یادآوری نموده مینگارد که تگین آباد شکل اختصار آی تگین آباد از اسم آی تگین‌شاه‌حاصل‌گردیده است. وی پیرامون این شخصیت مرموز که وی چه شخصی بوده سخن نگفته است: گرچه قراین دال برانست‌که اوپاد شاه محلی بوده است‌که بنام اویا بنام پایتخت اواین نام به وجود آمده است . درواقعیت‌امراکنون شک وتردید های بروز میکند که لقب ترکی تگین‌که بدون ترکان اورخون به آن آشنا بوده‌اند درناحیت شرقی افغانستان قبل از آسلام اشنا بوده باشد وگیرشمن شواهد سکه‌ها را تردید نموده وهکذا شواهد نقل چینی نام ها راکه مارکرارت وهمکار چین شناسش دی گروت ازان استفاده نموده اند معتبر نمی شناسند .

چنین پیداست که قبل از دورهٔ غزنویان متقدم در مورد اسم این محل‌ابهاماتی‌وجودنداشته است جغرافیا دانانی چون مقدسی محلی راکه بکراواد (Bakraawaadh) خوانده‌شده‌با پنجوایی قصبه عمده الرخج ارتباط میدهد . این نویسنده ابراز میدارد که نویسنده احسن التقاسیم طبع ایدی ام. جی دغویه (ed. M.J. de Goe je.)(لیدن ۱۹۰۶) ، ۳۰۵ بیان میدارد که بکراو اد یک قصبه بزرگ بوده است . مسجدجامع آن‌درباز ار واقع بوده ومردم آن جاآب مورد ضرورت شان را از جوی روانی استفاده مینمودند (لیدن ۱۹۰۶)، ۳۰۵- لب مطلب‌درین‌جاست آیا میتوان این اسم را به تگین آباد پیوند داد (آنگونه مارکرارت دراثر خود آن‌را تصحیح‌نموده است وهم‌آنگونه که جی - لی ستراینج (G.le Strange) در اثر سرزمین های خلافت شرقی هجاهای‌تگین آباد را به محلی که‌بنام‌بکراواداست‌تصحیح نموده‌است(Cambridge 1905)347) شگفت است که حدودالعالم که محلات چندی‌ازز ابلستان وزمین داور بشمول پنجوایی را یاد داشت نموده از تگین آباد ذکر بعمل نیاورده است . مینورسکی در ذیل تفسیرخودبرحدود العالم ۳٤٥ ابراز نظر میدارد که احتمال دارد تگین آباد درقندهار موقعیت داشته است. این نظر درخور اندیشه عمیق بوده میتواند، که در ذیل ازآن باز گو میشود :

جغرافیه نگاران قرن سوم، چارم‌هجری، نهم‌ودهم‌میلادی‌از قندهار نام برده اند مگر شگفت مینمایدکه در دورهٔ غزنویان وغوری‌هابکلی ازقلم می‌افتد. ازینرو این سوال طرح میشودکه : آیا تگین آباد اسم‌تبدیلی یعنی اسم دیگر قندهار درسال‌های میانه ویا نیمهٔ دوم‌سدهٔ‌چهارم هجری

(دهم میلادی) نبوده است ؟ شاید همین تسمیه بنام یکی از فاتحان سالاران غلام ترکی دودمان سامانیها که ابتدادر بست ومتعاقباً در غزنه برای خودجای پای ایجاد نمودند نام گذاری شده باشد؟ از ان میان قره تگین از بست والپتگین ، بلکاتگین وسبکتگین از غزنه نام برده میشود که اسمای شان همه به تگین خاتمه یافته است . اگر چنان چه تگین آباد قندهار نباشد دران صورت ممکن است که تحت الشعاع تگین آباد منطقه جدید الاعمار مسکونی مجاورش قرار گرفته وموقتاً از آن یادی نشده است؟ مقدسی ، ۳۰٤ از محله مسکونی صحبت بمیان میاورد که العسکر خوانده شده بفاصله نیم فرسخ از غزنه به امتدادجاده جانب غزنه احراز موقعیت داشته است وبشکل قصبه ای بوده که اقامتگاه یا مرکز وارگ پادشاه (السلطان) محلی بوده است . این نا حیت واضحاً به امتدادسواحل رود هلمند بوده که اکنون ما آنجارا لشکری باز ار می خوانیم ، و غزنویان متقدم در انجا قصور و عمارات چندی بنانهاده بودند ، وامکان دارد که همچو یک محل نظامی واداری از لشکری باز ار فاصله چندانی نداشته است ودرقلب الرخج بنا شده باشد ، تا بدین وسیله منطقه ایکه جدیداً در حیطهٔ نفوذ خلافت اسلامی درآورده شده مأمون وتحت نفوذ وتسلط قرار دا شته باشد ، مگر در دوره غزنویان متأخر متروک گردیده است . جلگهٔ زرخیز قندهار دارای نواحی متعددی است که دارای تپه هـای سنگی بوده وقلعه کرتیز در تگین آباد بوده است و آنگاه که محمد از زمام داری بر کنار شده در انجا می زیسته است (رک به سطور آتی) البته قند هار کهنه باارگ های صخرویی جالب فروافتاده خود یکی از مثال های خوب این دژ ها بوده میتواند . دکتور دیویت وایت هوز که در امر انجام یک سروی مقدماتی باستان شناسی در بهار ۱۹۷٤ میلادی درساحه قنـدهار کهنه کار نموده برای این مولف معلوماتی در مورد منطقه جدید سنگ حصار ارائه نموده است .

زین الا خبار گردیزی طبع ناظم جلد ۲ وهکذا صفحه ۱۳۹ همین اثربه تصحیح حبیبی با نظر داشت تحلیل فرق از عملیات یعقوب بن لیث که از سیستان به بست وازان جا به پنجوایی وتگین آباد براه افتاده تاباز نبیل (Zunbil) یازمام دار محلی زمین داور بـه پیکـار پسر داز د سخن رانده است ، وی نام محل را بهمان صیغه مورد استعمال همان زمان استعمال نموده آنگونه که در دوره اوایل صفاریان استعمال میشده است .

الدرک : درمتن ابن بابا یلدرک است ومعنای بسیار معقول میدهد ومرکب است ازیل (اقلیم ، کشوری که بدست امیر مستقلی اداره شود) + درک) = دریک (بمعنای ستون وعماد ، (رک کلاوزن فرهنگ فقه اللغی ، ص ۱۲۱-۵٤۳) ۱۲۲ دریک متن اویغوری ترکی مانوی متعلق به اوایل سده نهم

میلادی ، «تیرکث» عبارت از لقبی است ، ظاهراً مرادف عمادالدوله ورکن الدوله وهکذا الپ-دیرکث اسم یکی از سرکرده‌های قبچاق بوده است که درسال ۱۱۹۵/۵۹۱ میلادی در جندبدر بارخوارزم شاه تکش بن ایل ارسلان آمده است (رکث به ترکستان تا پایان حمله مغول اثر بار ترلد (۳) ص ۳۴۳. بهر حال در صفحات ۱، ٤، ٥٠، ٥٦، ودرصفحات بیهقی ودر صفحات ۷۲، ۷٤، ۱۱۷-۱۱۸ و۱۲۳-۱۲۷ ترجمه بیهقی و در سایر مأخذ اسم برادر علی قریب، که بدون تردید با اسم ایلد رکث ابن بابا مشابه است منگیتراکث (M. n. g. y. t. rak) تحریر گردیده است (در زین الاخبار گردیزی طبع ناظم ص ۹٦ وهمین اثر به تصحیح حبیبی ص ۱۹٦ نیز ذکر گردیده است) . ومیتوان آن را بشکل منگردیرکث (بنگر، منگر که مفهوم حمایت جاودانه را میدهد تعبیر نمود)(بنگور منگو جاودان برای همیش ، کلاوزن همان اثر ص ۳۵۰) حروف کلمات اول اسم فرق در رسم الخط ترکی معمول است ، قبلاً اسمای چون منگو تیگین (Mengutigin) ، منگو بارس ، منگو تیمور ، منگوویرش ذکر گردیده است .

کوشش حاجب علی القریب در جهت جلب الطاف مسعود برای خود : بنابرقول شبانکاره‌ای صفحه ۱۸٤ الف درمجمع الانساب علی یا مقداری از تحایف شامل یک گردن بند مروارید ویک هزار دینار به حضور مسعود درهرات رسید مگر بنابر گزارش ابن بابا این تشبث در دراز مدت برای علی وسایر اشخاص دیگر یکه با محمد بی وفایی نمودند سودمند نیفتاد .

۱۱- امیر یوسف بن سبکتگین : یوسف یکی از برادران جوان محمود از هم سنان مسعود ومحمد بود (آنان هرسه یکجای تحت آموزش گرفته شده بودند ، رکث بوسورث ، غزنوی‌هاص ۱۲۹) ومحمد به هنگام جلوس، وی را به حیث سپه سالار (زین الاخبار گردیزی طبع ناظم ص ۹۳ ، همین اثر به تصحیح حبیبی ص ۱۹٤) خود مقرر نمود ، ولی مسعود بنابر پاره یی نارسائیهای که در وی ملاحظه نموده بود هیچگاه اعتمادی براو نکرد گرچه وی در طرح آواره شدن علی القریب نقشی نداشته است ، مگر سلطان نسبت سوءظنی که از عدم وفاداری او برداشت کرده بود وی را درسال ۱۰۳۱/٤۲۲ میلادی در قلعه سکاوند در وادی لهوگر جوار کابل زندانی نمود ، که در سال متعاقب در ۱۰۳۲/٤۲۳ میلادی (بیهقی ، ۲۵۲ ، ترجمه ۳۳۹-۳٤۰) دیده از جهان بست ، وبا مرگ وی حس انز جار وابستگان وغلامان یوسف علیه مسعود برافروخته شد . به هنگام این رویداد آن عده از قشون امیر یوسف که قبل از جنگ فیصله کن دندانقان آواره شده بودند همراه بایک تعداد قشون افسران باز نشسته ترکی در اردوگاه سلجوقیان در خراسان بسر می بردند ، وسلیمان فرزند یوسف

بعنوان رهبردسته از اغتشا شیون به معیت فرزندعلی درقیام ۴۳۲/۱۰۴۰-۱۰۴۱ میلادی محمد راباهم دستی عده متمردان علیه مسعود برای مرتبه‌دوم بر مسند قدرت رساند اشتراک داشته است) رک به فصل اول ص‌ص- ۱۹-۲۰)

دستگیری وتوقیف سلطان محمد؛ بنابر قول بیهقی ص ۱، ۷۰ وصفحات ۷۱و۱۳۷ ترجمه بیهقی ، علی قریب و برادرش سر انجام محمد راقبل ازینکه توسط مسعوددر قلعه مندیش که محل دایمی تر پنداشته میشد منتقل شوددر دژکوهتز در تگین آباد بازداشت نمودند(رک تبصره‌ذیل شماره ۱۵) . نام درست این دژکه درتگین آباد موقعیت داشته مشکوک است . کوهتز از نمونه نگارش های تهران ۱۳۰۷ / ۱۸۹۰ میلادی طبع سنگی بیهقی است . غنی، فیاض و سعیدنفیسی در آثارشان این اسم را استعمال نموده اند ، در حالیکه مورلی در اثر تحت عنوان Bibiliotheca Indi edition آن را کرهتز خوانده است . آن چه که این جادل چپ است این‌است که ظهور آشکار این نام بگونه قلعه کوهشیر در تاریخ سیستان ، ۲۰۷ مقر اغتشاش صالح بن الحجر در الرخج بمقابل یعقوب بن لیث درسال ۸۶۷/۲۵۳ میلادی خوانده شده است.

دستگیری علی قریب وهم دستان وی : در مکتوب مسعود که عنوان برادرخود محمد صادر نموده،آن‌مکتوب بهنگام که وی درقلعه مندیش انتقال داده شد سلطان بطور تمسخر توضیح داده‌که علی یعنی کسیکه زمام داران را نصب وسرنگون همی‌کرد وحال‌خود وی به‌پرتگاه زوال‌در آورده شده است « علی‌حاجب که‌امیر را نشانده بود فرمودیم‌تابنشاندند(بیهقی‌ص۷۶، ترجمه ۱۴۲(علی قبلاً طی گفت وشنودی‌باابونصر مشکان منشی‌دیوان رسایل خود را بعنوان امیر نشان خوانده بود (همان اثر، ۵٤، ترجمه ۱۲۱) .

دوره زمام داری محمد: مدت دورهٔ اول سلطنت محمد درین جاطور درست اقامه نگردیده است، بنابران باید ما درین جاسال ٤۲۱ را سال ٤۲۲ بخوانیم(شوال ٤۲۱/ اکتوبر ۱۰۳۰ میلادی (وبه این صورت یکدوره سلطنت شش ماهه را آنگونه که بیهقی، گردیزی‌وجوزجانی تائیدنموده اند دورهٔسلطنت نخست اوبدانیم ، غزنویها اثر بوسورث ص ۲۲۸ ملاحظه شود .

۱۲- لشکرکشی دندانقان : بیهقی از مبارزهٔ اخیرعلیه‌مسعودسلجوقیان‌درخراسان‌گزارش‌عینی جالبی را ارائه میکندکه ب.ن زخودر (B. N. zakh oder) اندران باب مقاله یی را عنوانکرده‌است . رک بوسورث ، همان اثر ۲۵۱-۲۵۲- این بابا درگزارش فشرده با این توضیح موافقت نموده وافزوده که سالاران غزنوی بمنظور نجات جانشان زمینه تسلیمی سلطان رابه ترکمنان مساعد نمودند .

تاکتیک های ترکمنان قبل از پیوستن بجنگ : گزارش ابن بابا در مورد اینکه ترکمنان در تپه های ریگ زار به دسته ها منقسم بوده اند با معلومات گردیزی به تصحیح ناظم ص ۱۰۷ و به تصحیح حبیبی ص ۲۰۳ که سواره نظامیان ترکمنان برطبق رسم ورواج شان بدسته ها منقسم ودر انتظار دشمن بوده اند وفق میکند: بر رسم خویش بیار استند، که ایشان حرب به کردوس کنند، همه کردوس کردوس شدند .

کلمات سران لشکر ، حال ، شما دریک موقف امحای کلی قرار دارید ترجمه سخنان شان ازینقرار است نسخهٔ خطی شماره ۳۲۹٦ کتابخانه نور عثمانیه چنین نگاشته است انکک بمضیعهٔ نسخه خطی ترخان ولیدی کمی به اختلاف نگارش نموده وچنین آورده است انکک لمضیعه یعنی شما موجب امحای کلی قشون میشوید .

مخالفت مسعود بااین دسته از سالاران : نسخه خطی نور عثمانیه بعوض کلمه مقاتله کلمه مقابله را استعمال نموده است ؛

حاجب علی بن دایه: گردیزی صفحه ۹۳ به تصحیح ناظم وهمین اثر به تصحیح حبیبی صفحه ۱۹٤ اسم کامل این سپه سالار را ابوالحسن علی بن عبدالله معروف به علی دایه ضبط نمرده اند. در زبان ترکی عثمانی دایه بمعنی ماما آمده است ، و دایه مادر رضاعی (یعنی شیرده) را گویند .

(Radloff versuch eines Worter buch der Turk dialecte 111, 815, 1605 - 1606)

اگر مابتوانیم این کلمه ترکی جنوب شرقی را درعصر غزنویان باز گردانیم(بسیاری غلامان نظامی غزنوی از میانه ترکی گویان جنوب غرب بوده اند مانند اغوز وقبچاق شاید این اصطلاح را به حیث یک اصطلاح به مفهوم احترام یار ابطه خویشاوندی مستعمل در خانواده غزنوی بشناسیم چنان چه در مورد علی قریب همین احتمال را بعید ندانستیم رک به تبصره فوق شماره ۹. باوجود این امکانات علی دایه به عین آن سرنوشت که سایر سالاران غزنوی مواجه گردیده بودند. ومسعود از ناحیه شکست شان آنان را به عتاب گرفته بود دچار گردیده است .

قلع وقمع سالاران: بنابرقول گردیزی به تصحیح ناظم ص ۸ ، همین اثر به تصحیح حبیبی ص ۲۰۳ سه سالار که اسمای شان ذکر گردید در قلاعی درهند زندانی گردیدند که بعداً درآن جا چشم از جهان پوشیدند .

۱۳ـ جدایی مسعود: ازمودود واحمد بن عبدالصمد وراهی شدن به بلخ واغتشاش قوا ء حین عبور از رودسند: جهت نظر اندازی پیرامون این رویدادها رک به فصل اول صفحات ۱۱ ؛ ودر مورد عهده مقام وزیر احمد (بن محمد) بن عبدالصمد رک بفصل اول صفحه ۳٤ اصل .

سالار نوشتگین البلخی : اکثر غلامان نظامی ترکی به این نام مشاهده میشوند ویک ترکیب عناصر ترک وایرانی دارد (هرآنچه که منشأ نهایی کلمه تگین بوده باشد کلاوزن به این نظر بوده است که این کلمه ریشه ترکی ندارد رک به فرهنگ اشتقاق کلمات ترکی قبل از قرن سیزده ص ۴۸۳) نوش را نوش ریشه ایرانی انوش است که مفهوم شهزاده ثنانا پذیر را افاده میکند. اف جوستی (F. Justi) اسمای یک تعداد اشخاص را فهرست نموده است که این اسم را برخود گذاشته بوده اند .

منمر دین در راه حرکت بجانب پشاور. درنسخه ابن بابا کلمه برشور (B. shuur) به عوض کلمه پشاور ذکر گردیده وکلمه به دینور در صفحات ۳۳۱ و ۶۹۰ بیهقی که محل قتل مسمرد یاد گردیده باید تصحیح گردد .

۱۴ـ جنگ میان مودودو اختشاشیون . درین مورد رجوع کنید به فصل اول فرمان ذات متعال [برتوطئه گران وخائن] ابن بابا با مأخذ وی در مورد عبارات قرآنی راجع به قصاص که درسوره البقر آمده است : یایها الذین آمنوا کتب علیکم القصاص فی القتلی تفسیر : یهود وعرب در دوره جاهلی قواعدی وضع نموده بودند که برطبق آن شخص آزادی را که از طبقات پست می بود بجای غلام شرفا ومرد را بجای زن ودو شخص آزادرا درعوض یک شخص آزاد قصاص می نمودند خداوند در این آیه فرمودای مومنان ! مابرشمادرباره کشتگان برابری ومساوات را فرض گردانیدیم معنی لغوی قصاص مساوات است قانونیکه شما وضع کرده اید که میان شریف ووضیع امتیازی می نهید اساساً لغواست مردم در زندگی برابرند بی نوا باشند یا امیر ، شریف باشند یا وضیع ، دانشمند باشند یابی دانش، جوان باشند یاسالخورده وکودک، تندرست باشند، یابیمار محتضر، سالم الاعضا باشند یاکور ولنگ، هیچگونه تفاوتی ندارد» یادرسوره المایده در آیات (۳۵)(۳۳) آمده است که :

وجاهد وافي سبيله لعلكم تفلحون . وجهاد کنید در راه او تاشما رستگارشوید .

تفسیر : سزای اخروی ودینوی کسانی بیان شده بود که باخدا و پیغمبرش جنگ میکردند ودرزمین فسادمی انگیختنددرین رکوع مسلمانان از ان سزاها ترسانیده واضح گردانید که آنگاه که مردمان شقی باخدا و پیغمبروی می جنگند شما بطرفداری خدا و پیغمبروی جهادکنید اگر آنها

در زمین فساد می‌انگیزند شما از کوشش وحسن عمل خود درراه قیام امن وسکون فکر نمائید. **

ودر سوره مبارکه المائدة آیه ۳۳ کلام الهی قرائت میشود:

ذا لـک لهم خزی'' فی الد نیا ولهم فی ا لاخرة عذاب عظیم

تفسیر: احوال قطاع الطـریق چهار نوع میباشد (۱) که قتل کرده امابه گرفتن مال فرصت نیافته باشد (۲) هم قتل کرده باشد هم مال گرفته باشد (۳) مال دزدیده باشد اما قتل نکرده باشد (٤) نه مالی دزدیده باشد و نه قتلی کـرده باشد اما بقصد وآمادگی آن بوده بعداً گرفتار شده باشد در هرچهار حالت بالترتیب همین چهار سزاست که بیان میشود.

۱۵ـ قلعه مندیش: مندیش در تاریخ غزنویان وغوریان به‌عنوان یکی از مهم‌ترین قلاع در بخش شرقی غور یاد گردیده واساساً همین محل به حیث مرکز محمد بن سوری از سرکردگان غور خوانده شده است، که سبکتگین ومحمود سلطه شان را براو تحمیل نموده بودند، رک به ناظم تحت عنوان زندگی وعصر سلطان محمود غزنوی ۷۰ـ۲۰ وهکذ اجوزجانی چندین مرتبه در گزارش‌های خود از هویت، منشاء واز اوایل تاریخ زمام داران شنسبانی غور سلاله بعدی سلاطین غور یاد آوری میکند (رک بفصل دوم) قرار توضیحات تبصره ۱۱ محمد مخلوع در سال ۱۰۳۰/٤۲۱ میلادی از از تگین آباد به مندیش منتقل گردید ومندیش یکی از حصار های محکم بوده است که از انجا مسعود قبل از راهی شدن به هند خزاین خودرا جمع آوری می‌کرده است (رک به فصل اول این اثر) اگر چنان چه توضیح ابن بابا اندر باب اینکه مندیش جانب جاده ممتد به بست قرار داشته درست باشد درینصورت این قلعه باید در کوههای شرقی غور بشمال غرب زمین داور که از مجزی علیای هلمند فاصله نداشته احر از موقعیت داشتـه است.

۱٦ـ سلطنت های بی دوام مسعود دوم بن مودود وعلی بن مسعود: در مورد جریانات مربوط موضوع رک بفصل اول و در مورد وزیر عبدالرزاق بن احمد بن حسن میمندی به صفحات فصل اول

۱۷ـ۱۹ سلطنت عبدالرشید و غصب طغـرل: رک به فصل اول

۲۰ـ۲۱ـ سلطنت فـرخ زاد رک به فصل اول

۲۲ـ سلطنت ابـراهیم رجوع کنید به فصل دوم

۲۳ـ سلطـنت مسعود سوم بن ابراهیم رک بفصل سوم

---

* سورة البقر قران مجید ص ۱٤۹ طبع دوم جلد اول قران مجید طبـع کابل.

** آیه ۳۵ سوره المایده باترجمه وتفسیر ص٦٥٦ چاپ دوم، طبـع موسسه طبع کتب.

فهرست زمام داران غزنوی درغزنه وهند

۹۷۷ - ۱۱۸۶ / ۳۶۶ - ۵۸۲

این فهرست در پرتو تحقیق بیشتر دریکی یادو وهله فهرست ضمیمه (الف) فهرست زمام داران غزنه را از ۹۶۳ تا ۱۰۹۹م وسلطنت‌شان رادر افغانستان وایران شرقی ۹۴۴-۱۰۴۰، ۳۰۷ وفهرست سلاله اسلامی، و صفحه ۱۸۱ کتاب کرونولوژی و نسب نامه را تصحیح میدارد .

ابو منصور سبکتگین بن قره بچکم والی سامانیها درغزنه وهند ،۲۷شعبان ۲۰ اپریل ۹۷۷م اسماعیل والی درغزنه وهند شعبان ۳۸۷/ آگست ۹۹۷م .

(ابوقاسم محمود، والی وسپس سلطان مستقل درغزنه وهند، ربیع ۱۳۸۸ / مارچ ۹۹۸م .

ابواحمد محمد(سلطنت نخست)سلطان درغزنه وهند، پایان ربیع الثانی ۴۲۱ /اوایل می ۱۰۳۰م.

ابوسعید مسعود اول سلطان در غزنه وهند، شعبان۴۲۱/ آگست ۱۰۳۰م .

ابواحمد محمد(سلطنت ثانی) سلطان در هند، ۱۳ربیع الثانی۴۳۲/ ۲۰-۲۱ دسمبر ۱۰۴۰م

ابوالفتح مودود، سلطان در غزنه وهند، ۲۳ شعبان ۴۳۲/ ۲۸ اپریل ۱۰۴۱م.

مسعودثانی سلطان درغزنه وهند، ربع سوم ۴۴۰/ زمستان ۱۰۴۸-۱۰۴۹م .

ابوالحسن علی ، سلطان درغزنه وهند، ربع سوم ۴۴۰/ زمستان ۱۰۴۸-۱۰۴۹ م

ابو منصور عبدالرشید سلطان در غزنه وهند پایان ۴۴۰ / بهار ۱۰۴۹م ؟

[غصب طغرل در غزنه پایان شعبان ۴۴۳/آغاز جنوری ۱۰۵۲؟]

ابو شجاع فرخ زاد، سلطان در غزنه وهند ، ۹ذوالقعده ۱۳/۴۴۳ مارچ ۱۰۵۲م

ابوالمظفر ابراهیم، سلطان درغزنه‌وهند، ۱۹صفر ۶/۵۴۱ اپریل ۱۰۵۹ .

ابوسعید مسعود سوم، سلطان درغزنه‌وهند، شوال ۵۰۸/ مارچ ۱۱۱۵ .

ابوالملوک ملک ارسلان، سلطان درغزنه‌وهند، ۶شوال ۲۲/۵۰۹ فبروری ۱۱۱۶

ابوالمظفر بهرامشاه، سلطان درغزنه وهند، سلطه سلجوقیان را پذیرابوده ، اوایل تابستان ۵۱۱ / تابستان ۱۱۱۷.

خسروشاه، سلطان درغزنه‌وهندوسپس محض درهند، اوایل ۵۲۲ / بهار ۱۱۵۷؟

ابوالمظفرخسروملک، سلطان درهند، رجب ۵۵۵ /جرلای ۱۱۶۰ [فتح غوری ۵۸۲ / ۱۱۸۶]

یادداشتها و مآخذ

فصل اول

۱ـ راجع به محل اصلی آن رجوع کنند به تعلیق ثانی مینورسکی بر حدودالعالم به اهتمام کلیفرد ـ ادموند بوس ورث (لندن) ۳۸ـ ۳۹

۲ـ بیهقی تاریخ مسعودی به اهتمام قاسم غنی وعلی اکبر فیاض (تهران ۱۳۲٤ / ۱۹٤۵) ص۶۳، ۶۳۹ ترجمه A. K. Arends = Istorya ۱۰۳۰ـ۱۰٤۱ (مسکو ۱۹۶۹)ص ۷۶۵ـ۷۷۵

۳ـ بیهقی صفحات ۲٤۰ـ۲٤۱، ۲٤۲ـ۲٤۵، ۲۹۱، ترجمه ص ص ۳۲۵ـ۶، ۳۲۷، ۳۳۱، ۳۸۵؛ زین الاخبار گردیزی به اهتمام محمد ناظم (برلین ۱۹۲۸) ص ص ۹۷ـ۸ ، به اهتمام عبدالحی حبیبی (تهران ۱۳٤۷ / ۱۹۶۸) ۱۹۷؛ کلیفرداد موند بوسورث ، غزنویان ، امپراتوری شان در افغانسان و ایران شرقی ۹۹٤ـ۱۰٤۰ (طبع ادینبرگ ۱۹۶۳) ۵٤، ۱۲۷ .

٤ـ در مورد تاریخ مردم پیشین این روزگار رک ایضاً کوفیشی ها (Kufi chis) یا قص Qufs در تاریخ ایران، ژورنال ایران، انستیترت مطالعات فارسی بریتانیا ۱۷ X (۱۹۷۶) ۹ـ۱۷.

۵ـ کلمه کیج یا خیج در اثر خوا نساری خوانده شده است. بشماره نمبر ۱۰ ذیل رک. اماتز در ترجمه حکایت شفیع آمده است؛ شماره ۱۰ این حواشی رک ، نسخه اندیا آفیس مبهم است لاکن با کلمه تیز مشابه است تا کیتژ یا کیج .

۶ـ از ینقرار شفیع آن را روی متن اصلاح نموده است .

۷ـ شفیع حروف سورج را از روی متن خوانساری بروچ (بروج) خوانده است؛ در نسخه اند یا آفیس حروف سورج آمده است .

۸ـ محمد ناظم در حیات و اوقات محمود غزنوی اینطور تشخیص داده است (کمبرج ۱۹۳۱)

۹ـ شفیع آن را از ینقرار خوانده است ؛ خوانساری مرسله ضبط نموده (M. r. bila) و در نسخه اندیا آفیس عین آن کلمه آمده .

۱۰ـ آداب الحرب نسخه اندیا آفیس ۶٤۷ ، اوراق (۲۸ب / ۲۹ الف)به اهتمام احمد سهیلی ـ خوانساری (تهران ۳٤۶/۱۹۶۷) ، ۱۰٤ـ۵ ترجمه ۱، م شفیع

نظر تازه در بارهٔ غزنویان؛ اسلامیک کلچر ، ۱۱ X (۱۹۳۸) ۲۰۱.

۱۱ـ در حالیکه غزنویان پیشین ضراب خانه‌های فراوان داشتند ظاهراً درعهد غزنویان متأخر (از سلطنت مودود به بعد) ضرب سکه در غزنه ولاهور صورت میگرفته است رجوع کنید به:

D. Sourdel Inventaire des monnaies ancienes du musee de Caboul (Damascus 1953) xv - xvl.

۱۲- بیهقی، ٦٤٥-٦٤٨، ترجمه ۷۸۲-۷۸۵؛ گردیزی طبع ناظم، ۱۰۸، به‌اهتمام حبیبی ۲۰۳؛ ابن بابا کتاب راس مال الندیم، استانبول نسخه ترحان ولیدی (Turhan valide) ۲۳٤، ورق ۲۰۷ الف میرخواند روضة الصفا به سعی و ترجمهٔ فرانسوی و یلکس Wilken : Historia Gasnevidarum persice et Latine (Berlin 1832) متن ۱۰۷، ترجمه ۲٤۷؛ فرشته، گلستان ابراهیمی، نسخه مانچسترلند یسیانا، فارسی ۳۸۰ ورق ٦۳ الف ترجمه (J. Briggs) تاریخ عروج اسلام در هند تا سال ۱٦۱۲ میلادی (کلکته ۱۹٦٦) ۱، ٦٦ (این کتاب ترجمه تاریخ فرشته است)

۱۳- بیهقی، ٦٤۳، ترجمه ۷۸۰، کلیفرد بوسورث، غزنویان ۲٦۱

۱٤- رکث برتش دایرة المعارف اسلامی، مقاله بنجوری‌ها (بوسورث)

۱۵- ابن فندق، تاریخ بیهقی به اهتمام احمد بهمن‌یار (تهران ۱۳۱۷/۱۹۳۸) ۱۲۰-۱۲۱- اخبار الدوله السلجوقیا از حسینی به‌اهتمام محمد اقبال (لاهور ۱۹۳۳) ۲۷. رکث‌بارتولد ترکستان نامه به اهتمام کلیفرد ادموند بوسورث (لندن ۱۹٦۸) ۳۰۳-۳۰٤

۱٦- در مورد این نام به شماره ۸۰ ذیل حاشیه رجوع کنید.

۱۷- ابن‌الاثیر الکامل فی‌التاریخ. به‌اهتمام سی. جی تورنبرگ (لیدن ۱۸۵۱-۱۸۷٦) IX ۳۳۰-۳۳۱، طبع بیروت ۱۳۸۵-۱۳۸۷-۱۹٦۵-۱۹٦۷، X [، ٤۸۳-٤۸۵

۱۸- بیهقی، ٦٤٤-٦٤۵، ٦٤۹-٦۵۰، ترجمه ۷۸۱-۷۸۲، ۷۸۷-۷۸۸

۱۹- ایضاً، ٦۲٤، ترجمه ۷۵۹

۲۰- همان اثر؛ ٦۵۲-٦۵٤ ترجمه ۷۹۰-۷۹۲ نسخه غزنویان بوسورث، ٦۲

۲۱- بیهقی ص ٦۵۲، ٦۵۷، ترجمه ۷۸۹-۷۹۰، ۷۹٦؛ گردیزی طبع ناظم ۱۰۸-۱۰۹ به اهتمام حبیبی ۲۰٤؛ میرخواند، ۱۰۷، ترجمه ۲٤۷، فرشته سر اچ. ام ایلیت H. M. Elliot وجی داسن (J. Dowson) تاریخ هند در گفتار مورخان هندی ج II دوره مسلمانان (لندن ۱۸٦۹) ۱٤٤-۱٤۵

۲۲- حسینی ص ۱۳ تاریخ واقعی حرکت را یوم سه‌شنبه ۱۲ محرم ٤۳۲/۲۲ سپتمبر ۱۰٤۰ میلادی ذکر نموده است.

۲۳- گردیزی به اهتمام حبیبی ص ۱۰٤، بیهقی ٦۵٤، ترجمه ۷۹۲

۲٤- گردیزی طبع ناظم ص ۱۱۰ به اهتمام حبیبی، ص ۲۰۵

۲۵- ظاهراً این نسبه از کرنک آمده است، مطابق معجم البلدان یاقوت کرنک محلی در سیستان بوده است (بیروت ۱۳۷٤/۱۹۵۵-۷) ج IV، ٤۵۷ یعقوبی نیز در تاریخ خود ضمن وقایع

قرن سوم ونهم این نسبه را یاد میکند رک تاریخ سیستان به اهتمام ملک الشعرا بهار (تهران ۱۹۳۵/۱۳۱٤) ۱۸۰ شماره ۹

۲٦- بیهقی صفحات ۳۳۰-۲، ٦٤۳، ٦٤۸-۹ ترجمه ٤۱۹، ۷۷۹-۸۰، ۷۸٦.

۲۷- راجع به مسئله نژادی خلج ومراحلی راکه در افغانستان پیمودند رک به غزنویان از بوسورث ص۳۵-٦ وهمچنان به دایرة المعارف اسلام مقاله تاریخ خلجی استعمال کلمه افغان توسط گردیزی نمونه ومثال قدیمی مأخذ اخیر اسلامی است این کلمه نخستین بار درحدود العالم که هفتادسال قبل از زین الاخبار تألیف شده بود ذکر شد.

۲۸- گردیزی، طبع ناظم، ص۱۰۹، به اهتمام حبیبی ص ۲۰٤ بیهقی ٦۵۸، ٦٦۲، ترجمه ۷۹۲، ۸۰۲ معلومات گردیزی راجع به اینکه فرمانده این سوقیات (هرچند اسمابرده است) شهزاده ایزیدیار بن مسعود بوده، نمیتواند موثق باشد، زیرا دراینباره معلومات مفصلی از بیهقی در دست است که ایزیدیار درینوقت مامورتی در هند داشت در ذیل رجوع شود.

۲۹- بیهقی ص ٦٦۱، ترجمه ص ۸۰۰ تعیین محل مرمناره وگیسری متعلق است به (مطالعات تاریخ هند واسلام) تفسیر انتقادی بر تاریخ هند در گفتار مورخان هندی از س، خ هودیوالا (بمبیی ۱۹۳۹) ۱٦۰، ۱٦۹، ۱۹٤-۵، ایضاً ص XIII

30- See O. Pritsak ' Die kara chaniden ' Der Islam xxx (1954) 36-7) 44-6 , for the exact Identification of this Qarakhanid prince

۳۱- بیهقی ٦۲۹، ٦۵۹، ترجمه ۷٦۵، ۷۸۰، ۷۹۷-۸

۳۲- گردیزی طبع ناظم، ۱۰۹، به اهتمام حبیبی ۲۰٤، ؛ میرخواند، ۱۱۳، ترجمه ۲۵۲؛ فرشته در زمینه توضیح داده ، ترجمه ۱، ٦٦.

بنا بقول هودیواله ایضاًص ٦۸ این حصار نگهر یابر غند (Barghund) بانغر(N.gh.r) یا نغر. (N.gh.z) که در ظفر نامه یزدی ودر مطلع السعدین عبدالرزاق سمرقندی ذکرگردیده ودر نزدیکی ایاب (Iryab) واقع گردیده وشاید با بغزن (Baghzan) معاصر واقع کرم اجنسی ایالت شمال غربی پاکستان یکی باشد .

(۳٤) در مورد القاب وعناوین اهدا شده رک به

'The titulature of The early Ghaznavids' Qriensxv (1962) 228-229

۳۵- بیهقی ص ٦۵۹-٦٦۰، ترجمه ۷۹۸-۷۹۹ ؛ گردیزی طبع ناظم ۱۰۹، ، به اهتمام حبیبی، ۲۰٤ حسینی ۱۳، ، فرزند پنجم ودیگری را بنام عبدالرحیم پسر محمد یاد نموده که در تاریخ بیهق ابن فندق ص ۷۱ نیز بنام اختصاری الاهوج (al - Ahwaj) آمده که قد بلند

داشته وتنومند بوده است .

Elliot and Dowson: The History of India 11,147-9.

۳٦- بیهقی ، ٦٦١-٦٦۳ ، ترجمه ۸۰۱-۸۰۲ ، Elliot and Dowson op.cit:11,149-53

۳۷- بیهقی ٦۳۹ ، ٦٦٤ ، ترجمه ۷۷٥-۷۷٦ ، ۸۰۳

۳۸- هجای بخش ساکن این اسم بصورت واضح به کلمهٔ کوت ختم میشود که یادگار از قلعه سانکوت است (؟) که در محلی در منطقه لوگر واقع بوده که سلطان مودودمقارن وفات بدان جاروی آورد .

۳۹- بیهقی ٦٦٤ ترجمه ۸۰۳؛ گردیزی طبع ناظم ، ۱۰۹ ، بهاهتمام حبیبی ، ۲۰٤؛ حسینی ۱۳ بنابرقول ابن‌الاثیر طبع تورن برگ ، IX ، ۳۳۱ طبع بیروت ، IX ، ٤۸٥ ، مسعود هفت روز بعد از سوقیات قوا تحت قومانده مودود واحمدبن عبدالصمد به بلخ خود نیز براه افتاد .

٤۰- گردیزی طبع ناظم ، ۱۰۹ ، به اهتمام حبیبی ، ۲۰٤؛ ابن بابا ورق‌های ۲۰۷ الف - ب حسینی ، ۱۳-۱٤؛ ابن الاثیرطبع تورن برگ ، X ، ۳۳۱ ، طبع بیروت X ، ٤۸٥؛ جوزجانی ؛ ۱ ، ۲۳٤ ، ترجمه ، ۱ ، ۹٥؛ میرخواند ، ۱۰۷-۱۰۸ ، ترجمه ۲٤۷ .

٤۱- در موردعلایق‌شعری محمد رک بوسورث سروده‌های‌شعری‌در تاریخ مسعودی‌بیهقی

٤۲- در مورد محل وقوع احتمالی قلعه (حصار) منديش رک به تعلیق (۱٥)

٤۳- بیهقی ، ۷٥-۷٦ ، ترجمه ۱٤۱-۱٤۲

٤٤- در توضیح نابینایی محمد رک به de Biberstein Kazimiriski Menou tchehri,Poete Persan dulleme Siecle denotre (dusiemedel' hegire) (Paris 1886) 37,38,131

٤٥- ابن بابا ، ورق ۲۰۷ الف ؛ راجع به ویهند رجوع کنید به ناظم «سلطنت هندوشاهیه» اوهند (Ohind) (۱۹۲) JRAS

٤٦- طبقات ناصری ، ترجمه ، راورتی ، ۱ ، ۹۰ ، نمبر٤ بیرونی در تحقیق ماللهند ماری کله باتکشه سیله (Takshsila) (تکسیلا) یکی مینمایند ، این است که تکسیلا در دوازده میلی شمال غرب راولپندی واقع است ؛ رک به Hodivala: studies in Indo Muslim History 1, ۱۹۳ - ۱۹٤

٤۷- بیهقی ، ۲۷۲ - ٤٤۲ - ٦٦۱ ، ٦۹۰ ترجمه ٦٦۳ ، ٥٤٤ ، ۸۰۰ ، ۸۳٥ خوانش های چوکسری گردیزی K. sri of Gardizi ، طبع ناظم ، ص ۱۱۰ را باید رد کرد تورن‌برگ

در نسخه های نامرغوب خویش (این‌کلمه‌را) خوانده است . برای قرائت‌درست کلمه رجوع کنید به ابن الاثیر ج IX ، ۳۳۲ حاشیه نمبر ٤ (= طبع بیروت ، IX ٤٨٥ ـ حاشیه ٥) ونیز این محل را جوزجانی (۱۱ ، ۱۲٦) ، ترجمه ۱۱ ، ۱۰٤۳-۱۰٤٤ (دربیان حمله‌چنگیز برهند پس‌ازشکست شاه جلال‌الدین خوارزم‌شاه در ٦۱۸/۱۲۲۱ ذکر نموده است در تعین محل آن به بالا رجوع شود .

٤٨ـ گردیزی طبع ناظم ، ۱۰۹-۱۱۰ به اهتمام حبیبی ، ۲۰٤ـ ۲۰٥ ، ابن بابا ، ورق ۲۰۷ب الف ، حسینی ۱۳ـ۱٤ ؛ ابن‌الاثیر ، طبع‌تورن برگ ، IX ، ۳۳۱-۳۳۳ طبع بیروت ، IX ، ٤٨٥ ـ ٤٨٦ ؛ جوزجانی ، ۱ ، ۲۳٤ ، ترجمه ۱ ، ۹٥ ؛ میر خواند ، ۱۰۸ ـ ۱۰۹۰ ؛ ترجمه ۲٤۷-۲٤۹ ؛ فرشته ، ورق ٦۳ب ، ترجمه ۱ ، ٦۷ .

٤۹ـ رکث بوسورث غزنویان ۱۱۰ ، ۲۳۱-۲۳۲

٥۰ـ بیهقی ، ٥۷۰ ، ترجمه ٦۹٦ ، رکث بوسورث ، اثر قبل الـذکر ، ۱۰٦ .

٥۱ـ گردیزی ، طبع ناظم ، ۱۱۰ ، به‌اهتمام حبیبی ، ۲۰٥ ؛ ابن بابا ، ورق های ۲۰۷ب ، ۲۰۸ ، حسینی ۱٤ ؛ ابن‌الاثیر ، طبع تورن برگ ، IX ، ۳۳۲ طبع بیروت ، X ، ٤٨٦ ؛ میرخواند ، ۱۰۹-۱۱۰ ، ترجمه ۲٤۹ ؛ فرشته ، ورق ٦۳ ب ، ترجمه ، ٦۷-٦٨

٥۲ـ ابن الاثیر ، طبع تورن برگ ، IX ، ۳۳۳ ، طبع بیروت ، IX ، ٤٨٦-٤٨۷ ، مقایسه شود بوسورث ایضاً ؛ ۷۷ ، ۱۰۱ ، ۲۳٥ .

٥۳ـ بیهقی ، ٤۳۲ ، ترجمه ٥۳۲ ، ٥٥٥-٥٥٦ .

٥٤ـ همان اثر ؛ ٥۰۳-٥۰٤ ، ٥۳٥ ، ترجمه ٦۱٥-٦۱٦ ، ٦٥٤ ؛ گردیزی ، طبع ناظم ، ۱۰۳ به اهتمام حبیبی ، ۲۰۰ ؛ Elliot and Dowson History of India 11,135-6

٥٥ـ بیهقی ، ٥٥۹-٥٦۰ ، ترجمه ٦٨۳-٦٨٤

٥٦ـ در میان نه فرزند مسعود بنام سعیدکه جوزجانی بر شمرده ذکری نشده است لاکن این مولف از عبدالرازق که از وجودوی در بیهقی سه مرتبه تائید بعمل آمده ذکر بعمل نیاورده است.

٥۷ـ بیهقی ، ۱۲۱٥ در هنگام گشایش باب گفتگوی عروسی باقره خانیها درارتباط بااین امر درذیل رکث . (سلطان میگریدکه مودودمتهر فرزندان منست وبعد ازمه ولیعهدی‌مه در ملک وی خواهد بود) ، ٥٦٤-٥٦٥ ، ترجمه ۲۹٦-۲۹۰

58- For this Identificatiion, see pritsak, karachanidisch Streitfragen1-4. 2 wer war, Ali- Tigin?' Oriens 111 (1950) 216 - 24

59- Biaqi, 215, 424-6, 527, tr. 296, 524-6, 644,5; cf - Barthold Turkestan down to the Mongol inivasion3, 294-5 299-300,R. Geplpke Sultan Masud I. Von Gazna - Die dreiersten Jahre seiner Herrschaft (421/1030-424/1033) Munich 1957) 74-5 and pritsak, 'Die karachaniden, 33-4.

۶۰- جوزجانی ، ۱،۲۳۵، ترجمه ۱۰، ۹۷؛ ابن الاثیر ، طبع تور تبرگ ، IX ، ۳۸۱،طبع بیروت ، IX ، ۵۵۸ .

۶۱- گردیزی طبع ناظم ، ۱۱۰-۱۱، به اهتمام حبیبی، ۲۰۵، ابن الاثیر،طبع تورنبرگ، IX ۳۳۴ ، طبع بیروت ، IX ،۴۸۸ .

۶۲- ابن بابا ، ورق . ۲۰۷ب، حسینی ، ۱۴؛ ابن الاثیر ، نیز ازآن یاد نموده .

۶۳- ابن الاثیر ، طبع تورنبرگ ، IX ، ۳۳۳ ، طبع بیروت IX ۴۸۷ ؛ میرخواند ، ۱۱۱ ترجمه ۲۵

۶۴- جوزجانی ۱ ، ۲۳۴، ترجمه ۱، ۹۶ ؛ مطالعات هودیوله تاریخ اندو مسلم I ، ۱۹۵

۶۵- بیهقی ، ۶۲۵-۶ ترجمه ۷۵۹-۶۰

۶۶- گردیزی ، طبع ناظم ، III ، به اهتمام حبیبی ، ۲۰۶

۶۷- ایضاً ؛ طبع ناظم ، III -۱۲، به اهتمام حبیبی ،۲۰۶ (وی از اعدام بوسیله ضربات تیر وبستن محکوم بهدم اسپ سرکش صحبت میکند.) ابن بابا ، ورق های ۲۰۷ب-۲۰۸ الف ؛ حسینی ۱۴؛ ابن الاثیر ،طبع تورنبرگ ،IX، ۳۳۴، طبع بیروت ،IX،۴۸۸؛ شبانکاری معجم‌الانساب فی‌التراریخ نسخه استانبول،ینی جامع ۹۰۹، ورق ۱۸۷ ب؛ میرخواند ،III -۱۲ ،ترجمه۲۵۰-۱ فرشته ، ورق های ۶۴ الف -ب ، ترجمه ۱-۶۸-۹.

۶۸- حسینی ؛ ابن الاثیر ، وجوزجانی یا کتاب ذکر شده ، ترجمه ۱، ۹۷ نمبر۲ فخر مدبر ، آداب‌الحرب، ورق های ۹۳ الف ، طبع خوانساری ،۳۱۸؛ میرخواند، ۱۱۲-۱۳،ترجمه ۲۵۲ فرشته ، ورق ۶۴ ب ، ترجمه ۱ ، ۶۹؛ روایت مسن Masson اندر مورد مسافرت متعدد دربلوچستان، افغانستان و پنجاب (لندن ۱۸۴۲) ۱ ،۱۸۴؛

Hodival: Studies en Indo - Muslim Hislory I, 195

۶۹- ابن الاثیر؛ ورق ۲۰۸ الف ابن بابانیز ازآن ذکر نموده است

۷۰- گردیزی ،طبع ناظم ،۱۱۰، به اهتمام حبیبی ،۲۰۵، مقایسه کنید سیف الدین، عقیلی آثارالوزرا ؛ نسخه اند یا آفیس ۱۵۶۹ ،ms ورق ۸۷ ب (فهرست سلاطین غزنوی ، فرمانفرمائیها و القاب شان ، در نسخه طبع شده ارماوی Urmawi ثبت‌مجمل التواریخ و القصص مؤلف نامعلوم به اهتمام ملک الشعرا بهار (تهران ۱۹۳۹/۱۳۱۸) ۴۲۹ ؛ ای توماس E.Thomas سکه های شاهان غزنی .

JRASLX (1848) 348, no. 87; 5. Lane poole Catalogue of oriental Coins in the British Museum II (London 1876) 163-4, nos. 536-42; idem Additions to the Oriental Collection in the British Museum, part 1 (London 1887) 224 - 31, nos 535a - 542f; C. J. Rodgers Catalogue of the coins in the Government Museum Lahore (Calcatta 1891) Supplement, 11; Idem catalogue of coins in the Indian Museum (Calcatta 1896) 156; Sourdel Inventaire des monnaies anciennes du Musee de Caboul 63-5; Bosworth "The titulature of the early Ghaznavids. 230

۷۱- ابن بابا ،ورق های ۲۰۸ الف - ب ، ابن الاثیر ، طبع تور نبرگ ،IX، ۳۸۱-۲، طبع بیروت IX ، ۵۵۹ .

۷۲- حسینی ۲۶؛ ابن الاثیر، طبع تور نبرگ ، IX، ۳۳٤ ، ۳٤۷، طبع بیروت IX ،٤٤۸، ۵۰۶،هم چنان فرقاص.۱۱ ملاحظه شود و بصورت واقعی‌محلی را که حسینی متذکرشده شناخته نشده‌است لاکن احتمالاًدر بادغیس یا غرجستان باشد . بعید به نظر میاید که ماخذی پشینی درمورد قلعه‌مخروبه قره باغ دربادغیس‌آنگونه که سی.ای. یت (C. E. yate) توضیح داده داشته باشیم. افغانستان شمالی‌نامه‌های از هیات نمایندگی سرحدی (ایدنبورگ 1888 (۱۵۱) مگراینکه کدام‌نام بومی محلی به این اسم مصطلح ترک فارسی قره‌باغ ، یعنی باغ سیاه ضمیمه شده باشد .

۷۳- ابن الاثیر ، طبع تورنبرگ ، IX ، ۳۳٤ ، طبع بیروت ، IX ٤۸۸ ؛مقایسه کنیدبا Pritsak, Karachanidische Streitfragen 1-4' 224' 227' Idem Die-Karachaniden' 36-7' and Barthold Turkestan down to the Mongol invasion 304.

۷٤- حسینی ، ۲۶-۷ ؛ ابن الاثیر، طبع تورنبرگ ، IX ، ۳۵٤ ، طبع بیروت ،IX، ۵۱۸، میرخواند، ۱۱٤، ترجمه ۲۵۳، .

۷۵- مقایسه کنید بوس ورث ، دیلمی‌ها در ایرانمرکزی : کاکویه‌های جبال‌ویزد، ایران ج IIIV (۱۹۷۰) ۸۲-۳ .

۷۶ـ حسینی ۲۸۰؛ ابن الاثیر ، طبع تورنبرگ ، IX ۳۸۱ـ۲، طبع بیروت ، IX ۵۵۸ـ۹؛ میرخواند. ۱۱۶، ترجمه ؛ فرشته ، ورق ۷۶ ب، ترجمه I ، ۷۴؛ مقایسه کنید بوس ورث in the Cambridge History of Iran جلد (۵) روزگاران سلجوق ومغول به اهتمام جی - ای بویل (J.A.Boyle) (کمبریج ۱۹۶۸) ۵۲ـ۵۳

۷۷ـ انن Anon تاریخ سیستان ، طبع بهار (تهران ۱۹۳۵/۱۳۱۴) ۳۶۲ .

۷۸ـ هما اثر؛ ۳۶۳ـ٤

۷۹ـ عیاران ودسته‌های مانند آن یک رکن مبرم در سکتورهای تاریخ اجتماعی اسلام شرقی توجه تعدادزیادی دانشمندان را معطوف نموده است: رکث بر بوسورث غزنویان ورق ۱۶۷ بمنظور یک نظراجمالی در ارتباط بارویداد حادثه درخراسان وسیستان وشمال شرق وحالا اشتر ، (لندن ۱۹۷۶) ۱۸۷ـ۹۰، ۲۲٤ـ۵

۸۰ـ رکث بیهقی ، ٦۲٤، ٦۲٦، ترجمه ۷۵۹، ۷٦۰.

(81) The orthography B.Y. ghuis inuariably that of the Tarikh -i- Sistan and its manuscript, and the rendering Bighu is accordingly used here in the first place One should however note that O. Pritsak in, Der Untergang des Reiches des oguzischen Yabgu, Fuad Koprulu - armagam (Istanbul 1953) 407' renders this name as Payghu, and states that he has demonstratad, in an excursus to his unpublished Karachandische st udien' that Payghu is a Central Asian tatemistic title, referring to the falcon on Sparrow-hawk;the name should accordingly be distinguished from that of another early Sljuq leader, Musa Yabghu.

۸۲ـ تاریخ سیستان ۳٦۵ـ٦

۸۳ـ چنین پیداست که شنگلیان یکی از دسته‌های قدیمه مسکون سیستان بوده‌اند ازبود وباش ایشان‌بتاریخ ۹۵۲/۳٤۱ـ۳ در ص .۳۲۸تاریخ سیستان ذکربعمل آمده که جاروجنجال‌داخلی دراوق بین فرقه فروکش کرد؛ منشأاین نام فهمیده نشده است. ایضاً .۳٦٦ـ۸؛ ابن الاثیر ، طبع تورنبرگ IX ۳٤۵، طبع بیروت ، IX ۵۱۸؛ میرخواند ۱۱٤، ترجمه ۲۵۳.

۸۵ـ این فرزند نامیده نشده‌است ، لاکن عبدالرزاق بوده‌نمیتواند، که اندرین هنگام وزیر مودود بوده باشد، درذیل رکث ؛ بیهقی ، ۳۷۵، ترجمه ٤٦۹، از فرزند بیشتری بنام‌علی‌تذکر میشود ؛ وفرزند دیگری منصور ممدوح فرخی شاعر بوده است ، رکث به دیوان او به اهتمام محمد دبیر سیاقی (تهران ۱۹۵٦/۱۳۳۵)۱٦۵ ۳۳۳٦ـ۷

۸۶ـ تاریخ سیستان ۳۶۸ـ۷۰

۸۷ـ همان اثر ؛ ۳۸۳.

۸۸ـ همان اثر ؛ ۳۶۹.

۸۹ـ گردیزی‌طبع ناظم، ۲۰۴، ۱۰۹، به‌اهتمام‌جیبی ، ۲۰۱، ۲۰۴؛ بیهقی، ۲۷۲، ۵۰۱، ۵۲٤ ترجمه ۳۶۳، ۶۱۲ـ۱۳، ٦٤١، ابن الاثیر ، طبع تورنبرگ ، IX ، ۳۳٤، طبع بیروت ، IX ، ٤۸۸، تاریخ ٤۲٦ که اشتباهابه عـوض ٤۲۷ ، یااو ایل ٤۲۸تاریخ عزیمت مجدود به هند. بحیث قوماندان اعلی قوا، ایلیت و دوسن ، تاریخ هند ج II ، ۱۳٤ ،درمـورد سعد سلـمان رک هودیوله‌مطالعات تاریخ اند ومسلم ج .۱. ص. ۱٦۳، به ایلیت و دوسن ایضاً، ج ٥، ص ٥۲۱ـ٥۲٦ ،

۹۰ـ ابن الاثیر . تذکررفته درفخر مدبر ، ورق ۷٦ الف ،به اهتمام خوانساری ، ۲٥۲ـ۳، ترجمه شفیع ، ص، ۲۱۳؛ میرخواند، ۱۱۳، ترجمه؛ فرشته ، ورق ٦٤الف ، ترجمه۱، ٦۹ـ۷۰

۹۱ـ رک اس.ام سترن S.M.Stern پروپا گند اسماعیلی وفرمانفرمایی‌درسندکاتور اسلامی حیدر آباد .

۹۲ـ رک ناظم حیات وروز گـاران سلطان محمود غزنوی ۹٦ـ۷، وبوس ورث غزنویها ٥۲ـ۷٦.

۹۳ـ مقابله شود همان اثـر، ؛ ص .۱۸۲ـ۳

۹٤ـ چگـونگـی نسبه یـک امرنظـری است؛ خوانساری به عـوض این نام‌تسمیه کـلمی L.K.mi / K.I.mi را آورده است در نسخه‌اندیا آفیس تسمیه محتوی این حروف را آورده است L.K. mi وشفیع تسمیه گلیی Galimi را ضبط نموده است .

۹٥ـ فخرمدبر ورق های ۷٦ الف ـب ،طبع خوانساری ، ۲٥۲ـ٤، ترجمه شفیع ، ۲۱۳ـ١٤

۹٦ـ اندرباب مبارزات سبکتگین ومحمود علیه این فرما نفرمایان هندی رک به ناظم ، ایضا ۸٦ـ۹٦ـ۱۹٤ـ ٦ احتمالاً سندن پال نوه تر یلوچن پال Trilochanpal (متوفی ٤۱۲ـ/۱۰۲۱ـ۲ وفرزند بهیمپال (متوفی ٤۱۷/۱۰۲٦.)

۹۷ـ فخرمدبر، ورق های ۷٦بـ ۷۷ الف،طبع خوانساری ، ۲٥٤، ٦، ترجمه شفیع ، ۲۱٤ـ۱٦

۹۸ـ ایضا به ورق ۸۰ الف ، طبع خوانساری ، ۲٦۸، ترجمه شفیع ص. ۲۱٦.

۹۹ـ مقابله کنید ناظم، درص . ۱۱۳ این اثر ذکـر گردیده .

۱۰۰- ابن اثیر، طبع تورنبرگ ج IX، ص ۳۵٤-۵، طبع بیروت، ج IX، ۵۱۸-۱۹
میرخواند، ۱۱٤-۱۵، ترجمه ۴۲۳-٤؛ دی، سی گنگولی در تاریخ وکلتور مردم هند و مبارزه
برسر امپراتوری، به اهتمام آرسی ماجومدار (Bombay 1966) et alii 67' 56' ، ۵٦، ۷

۱۰۱- فرشته، ورق های ٦٤ب- ٦۵ الف، ترجمه ۱۰، ٦۹-۷۱

۱۰۲- نام کامل، بدون نسبه، درگردیزی طبع ناظم، ۹۹، ۱۱۰، به اهتمام حبیبی ۱۹۸، ۲۰۵؛
بیهقی معمولاً احمدی عبدالصمد مینگارد؛

۱۰۳- ناصرالدین کرمانی نسائم الاسحار من لطایف الاخبار به اهتمام جلال الدین حسینی ارموی
(تهران ۱۹۵۹/۱۳۳۸) ٤۵؛ سیف الدین عقیلی اطهر الوزرا، به اهتمام ارموی (تهران ۱۳۳۸
۱۹۵۹) ۱۹۳، خواند میردستورالوزرا، به اهتمام سعید نفیسی (تهران ۱۳۱۷/ ۱۹۳۸) ۱٤٤؛
مقابله کنید بوس ورث، غزنویها ۵۸ ٦۱-۲، ۹٦.

104- Diwan' ed.de Biberstein- Kazimirsky' 18 = poem No - VII), ed
دبیر سیاقی (تهران ۱۳۳۸/ ۱۹۵۹) ۹ (= شعرنمبر ۷

۱۰۵- بیهقی، ۳۳۱، ترجمه ٤۱۹؛ ناصرالدین کرمانی، سیف الدین عقیلی، خواندمیر،
همین جا توضیح گردیده.

۱۰٦- بیهقی، ۳٦۷، ٦٦٤، ترجمه ٦٤۰، ۸۰۳؛ ناصرالدین کرمانی، در زمینه ذکر شده؛
سیف الدین عقیلی، ۱۹۳-٤ (کاملاً مغشوش شده ومعلومات نا درست درین جا ذکرشده)؛
خواندمیر، درنیزجاتذکر رفته، بیهقی معمولاً همین طاهر را طاهر مستوفی خوانده است که از
طاهر دبیر منشی در اوایل بخش سلطنت مسعود مردمهمی بوده تمیز شود لاکن بعدهامبقول واقع
نشد. وذر ٤۲٦ / ۱۰۳۵ متقاعد گردید رک بیهقی، ٤٤۲، ترجمه ۵٤٤. طاهرمستوفی کافی
شاعری بود که در دو میت القصر و عصرت اهل القصر با خرزی به اهتمام عبدالفتاح محمد
الهیلو (قاهره ۱۳۸۸/ ۱۹٦۸)

۱۱، ۱۰۵، نمبر ۲٦۹، تحت عنوان العمید طاهر المستوفی (ازچاپ محمدراغب الطباخ
بازمانده است الیپو Aleppo ۱۳٤۹/۱۹۳۰).

۱۰۷- بیهقی، ٦٤، ۱٤۹، ٦۲٤، ٦۲٦، ترجمه ۱۳۰-۱، ۲۲۲، ۷۵۹، ۷٦۰؛ نصیرالدین کرمانی
٤۵-٦، سیف الدین عقیلی، ۱۹۲ (ریفرنس مغشوش تحت بخش موقوف به طاهرمستوفی).
خواند میر، ۱٤۵.

۱۰۸- رک بوس ورث، غزنویان ۱۳۹ -۴۱

۱۰۹- کیکاوس قابوس نامه ، طبع آر لیوی R.Levy (لندن ۱۹۵۱)۱۳۵، ۱۳۷، ترجمه‌ایضاً آئینه شهزادگان A mirror for princes(لندن ۱۹۵۱) ۲۳۰، ۲۳۴ ؛ دولت شاه سمر قندی تذکرة الشعراء، به اهتمام محمد عباس (تهران ۱۳۳۷/۱۹۵۸)۷۹. کا کای کیکاوس منوچهر بن قابوس بایک دخت محمود غزنوی مزاوجت نمود

۱۱۰- دایرة المعارف اسلامی، طبع دوم (لیدن - لندن)

۱۱۱- ابن بابا ورق ۲۰۸ الف -ب ؛ ابن الاثیر، طبع تورنبرگ ، ج IX، ص ۳۸۱-۲، طبع بیروتIX، ۵۵۸-۹، میرخواند ،۱۱٦، ترجمه ۲۵۴-۵؛ فرشته، ورق ٦۷ب، ترجمه ج I ،ص ۷۴ راجع به سکاوند یا سجاوند ، رک بابرنامه ، ترجمه.ای -اس بوریج A.S. Beveridge (لندن ۱۹۲۱) ۲۱۷، ومطالعات هودیوله در I Indo - Muslim History (۱٦۵-٦ :ر پنجاه میلی جنوب کابل وسی‌وپنج میل به شمال شرق غزنه واقع برده است .

۱۱۲- ابن بابا ورق ۲۰۸ ب؛ ابن الاثیر ، طبع تورنبرگ ،IX ، ۳۸۱ ، طبع بیروت ، IX ۵۵۸؛ حسینی ، ۱۴.

(113)-' Un tresor de dinars gaznawides et saljuquids decouvert en Afghanistan' BEtoxv III (1963-4) 198' 205

۱۱۴- حتی مرلف نا معلوم مجمل التواریخ والقصص که درحدود هفتاد سال بعد ازین رویدادها نوشته شده است ، در جدول سلاطین غزنوی از مسعود بن مودود والقاب شان ذکر نمیکند (۴۰۵،۴۲۸-۹) .

۱۱۵- همان‌اثر ؛ ۴۰۵ ، ۴۲۹؛ حمد الله مستوفی‌تاریخ گزیده، به اهتمام عبدالحسین نوایی (تهران ۱۳۳۹/۱۹٦۰)۳۹۸ .

۱۱٦- ابن بابا، ورق ۲۰۸ الف ؛ابن الاثیر،طبع تورنبرگ ،IX، طبع بیروت ،IX ۵۵۹، جوزجانی ۱، ۲۳۵، ترجمه . ۱، ۹۷-۸؛ معجم الانساب شبا نکاری ، ورق ۱۸۸ الف؛ میرخواند ،۱۱٦-۱۷، ترجمه ۲۵۴-٦.

۱۱۷- اندر مورد این بخش حکومت غزنوی رک بوس ورث ، غزنوی ها ٦۲-٦۴،۹٦-۷.

۱۱۸- قافیه این اسم در نسخه یی که مورد استفاده من بوده بیشتر همچو ایتگین (ترکی شهزاده متهاب) منیماید تا بگونه دیگری باشد (مقابله کنید ایگ ایبک Briggs درترجمه خود الپتگین آلپ تگین استعمال نموده ، لاکن پیوسته نام های ترکی را مسخ و منحرف کرده است .

۱۱۹- فرشته، ورق های ۶۷ب-۶۸ب ، ترجمه I ، ۵-۷۵.۷

۱۲۰- همان اثر؛ ورق ۶۸ الف ، ترجمه ۱، ۷۶-۷۶؛ اسمای هردوشهزاده در لست جوزجانی اندر باب فرزندان مسعود وارد گردیده . ۱، ۲۳۴، نمبر۴، ترجمه ، ۱، ۹۵

۱۲۱- ابن بابا ورق‌های ۲۰۸ الف-ب؛ ابن الاثیر، طبع تورنبرگ، IX، ۳۸۲، طبع بیروت IX ۵۵۹؛ جوزجانی، ۱، ۲۳۵، ترجمه، ۱، ۹۸؛ میرخواند ، ۱۱۷، ترجمه ۲۵۵-۶

۱۲۲- حسینی ، ۱۴؛ جوزجانی ، ۱، ۲۳۵، ترجمه ۱، ۹۸

۱۲۳- گردیزی ، طبع ناظم، ۶۱، به اهتمام جیبی ، ۱۷۴، ابن الاثیر، طبع تورنبرگ، IX۳۸۲، طبع بیروتIX، ۲۳۵(لقب که‌در متن‌حبیبی برغلط چون بهأ الدوله ذکرشده، شکل درست وصحیح آن درنسااولیس یکی ازآثارمطبوع کلکته، ۱۸۶۳ عزالدوله است (اس . ا م. سترن یک نسخه یی از کتابخانه امیرعبدالرشید امیرغزنوی؛ در نقاشی‌از سرزمین‌های‌اسلامی به اهتمام آر، پندرویلسن (اکسفورد ۱۹۶۹)۷-۳۱.

Sourdel, Untresorde dinars gaznawids et salguqides decouveit en Afghanistan' 205' cf.

لست سکه‌های شناخته شده عبدالرشید وی ، ۲۰۴، ماخذ دیگر دربوس‌ورث ، لقب غزنویان نخستین، ۲۳۰-۱ که به آن کتلاک سکه‌های روجرز درموزیم دولتی باید افزوده شود ۲۹-۳۰، ضمیمه II وایضا کتلاک سکه‌ها در موزیم هند ۱۵۶ .

۱۲۴- ابن‌فندق تاریخ بیهق ۱۷۷-۸ ؛ مقدمه نظام الدین برجوامع الحکایات .. محمدعوفی (لندن۱۹۲۹)۲-۶۲،۴، ۲۲۸، مقابله‌کنیدسعیدنفیسی دایرة المعارف‌هنر اسلامی، بیهقی ابوالفضل. ،

۱۲۵- بیهقی۶۸۵- ترجمه ۸۲۹

126- cf. W. Radloff Versucheines Wortebuches Turk - Dialecte (St petersburg 1893 - 1911) IV' 1683).

۱۲۷- حسینی ، ۱۴؛ ابن فندق ، دراینجادر ارتباط‌شکل تهران تاریخ‌بیهق توضیح داده ؛ واز صفحه ۵۱ ابن فندق همی بنظرمیاید که وی به‌فرزند اغوزیبغوی جند، شاه ملک‌بن‌علی (رک به ص ۶) نسبه البرانی (al- B. rani)

۱۲۸- معجم الانساب شبانکاره‌یی ، ورق ۱۸۸الف؛ بیهقی ، ۶۹، ۲۵۰، ۲۵۲-۳، ترجمه۱۳۶ ۳۳۸، ۳۴۰-۱ مقابله‌کنید برس ورث، غزنویان ۶۳، ۹۶، ۲۳۲، با توضیح باز تاب اخلاقی بیهقی واقعاً ناممکن است که اورا ازطغرل موجوده ضمن رویداد های سلطنت مسعود بدون آنکه تبصره یی برکار روائیهای نا مطلوبی که در رویداد های مابعد بازی نموده ازو یاد نموده باشد،

باید گفت که قبل از جلوس مودود او کدام اهمیت ویژه‌یی را بدست نیاورده بود.

۱۲۹- جوزجانی ، ۱، ۲۳۶، ترجمه ۱، ۹۹-۱۰۰؛ حسینی ۱٤، ۱٥-۱٥ .

۱۳۰- ابن الاثیر، طبع تورنبرگ ، IX، ۳۹۸، طبع بیروت، IX، ۵۸۰ (تحت سال ٤٤٣/ ۱۰٥۱-۲، ایضا؛ طبع تورنبرگ، IX، ۳۹۸، طبع بیروت، XI، ۵۸۲ (سال ٤٤٤/۱۰٥۲-۳)؛ ابن بابا، ورق ۲۰۸ب. رک برمبارزات بیشترسال ٤٤۳/۱۰٥۱-۲ بمقابل چغری بیگ بوس ورث، Combridge history of Iran

۱۳۱- جوزجانی ، ۱، ۲۳٥، ترجمه ۱، ۹۸-۹۹ .

۱۳۲- همان اثر ؛ ۱، ۲۳٦، ترجمه I ، ۱۰۰، صریحاً فرشته نقل قول نموده است، ورق ٦۹ الف، ترجمه ۱، ۷۷-۸ .

۱۳۳- این ارقام نسبت به رقم یک هزار سواره‌نظام متذکره ابن الاثیر که توسط عبدالرشید بمعیت طغرل اعزام گردیده خیلی ضمنی به نظر میرسد. رک ، تورنبرگ ،IX، ۳۹۸ ، طبع بیروت ،IX، ۵۸۲ .

۱۳٤- تاریخی سیستان ۳۷۱-۳؛ ابن الاثیر، طبع تورنبرگ ، IX، ۳۹۸-۹، طبع بیروت، IX ۵۸۲؛ میرخواند، ۱۱۸-۱۹، ترجمه ۲٥٦-۷ .

۱۳٥- ابن بابا ،ورق‌های ۲۰۸ب- ۲۰۹ الف؛ حسینی ۱٥؛ ابن الاثیر، طبع تورنبرگ ،IX ٤۰۰، طبع بیروت ،IX، ۵۸۳-٤ ؛ جوزجانی، مستوفی نیزازآن درص ۳۹۹. ذکر نموده است؛ میرخواند، ۱۱۹-۲۰، ترجمه ۲٥۷؛ فرشته ، ورق ٦۸ ب، ترجمه ۱، ۷۷.

136- Sourdel Inventaire des monnares anciennes du musee de Caboul; Idem, Un tresor de dinars gaznawids et Salguquides decouverten Afghanistan 197, 205.

۱۳۷- خرخیز املا درست ماخذ عربی و فارسی اندرباب این اسم قبیله ترکی است ، رک . دیوان منوچهری ،طبع دی بیبر ستین. ک.زمیرسکی ،(شعر نمبر۱) ،به اهتمام دبیر سیاقی، ۲(= شعرنمبر۲)،مشکی خیرخیزی ، خیرخیز مسک ؛ وتاریخ شرف الزمان مروزی مینرر سکی در مورد چین ترک ها وهند (لندن ۱۹٤۲) متن ۱۹ ترجمه ۳۰-۱ گرچه دردیوان‌کاشغری‌لغات الترک ترجمه. اتلی (نقره ۱۹۳۹-٤۱)۱، ۲۸، ٤٥۸، بنا بقول فرشته کلمه قرغزموجوداست، ورق ٦۸ب، ترجمه ۱، ۷٦، خرخیز (در ینجااشتباها با نرشتیگین قاتل طغرل مغشوش شده است)

قبل از این ایام در هند فعال بوده ونگر کوت‌را مجدداً از ید تصرف موقتی کافران بدست آورده بوده است.

۱۳۸- ابن بابا ، ورق های ۲۰۹ الف-ب ، حسینی ، ابن الاثیر در زمینه توضیحات داده ، طبع تورنبرگ IX، ۴۰۰-۱، طبع بیروت IX، ۵۸۴؛ جرزجانی ۱، ۲۳۶-۷، ترجمه ۱، ۱۰۰-۱، میرخواند ، ۱۲۰-۲، ترجمه ۲۵۷ - ۶۹ فرشته ، ورق ۶۹ الف ، ترجمه ۱، ۷۷ .

۱۳۹- جرزجانی ، ۱، ۷/۲۳۵ترجمه۱، ۱۰۱/۹۹. حسینی در زمینه‌توضیح داده. سوردل، وله ۱۹۹، ۲۰۶-۷؛ مطالعات هردیوالا درتاریخ اند ومسلم ۱، ۱۹۶، ۱۴۰- ابن‌بابا، ورق ۲۰۹ب
۱۴۱- بیهقی، ۱۱۰، ۱۱۴، ۱۳۶، ۱۷۸، ۲۰۱، ۲۴۲، ۲۵۴، ترجمه ۱۸۰، ۱۸۵، ۲۰۶، ۲۵۵، ۲۷۹، ۳۲۷، ۳۴۲، مجمل التواریخ ۴۰۵، ۴۲۹؛ حمدالله مستوفی‌تاریخ گزیده ۴۰۰؛ سیف‌الدین عقیلی آثار الوزرا؛ نسخه اندیاآفیس ورق۸۷ ب ؛

Sourdel Inventaire des monnaies- anciennes du musee de Caboul, 68; idem, Un tresor de dinars gaznawides et Salguqides docouvert en Afghanistan, 206-7, cf. The list of Farukh - Zads extant Coins at p.204; further refences,

In Bosworth, The litulature of the early Ghaznavids, 231, to Which Shouldbe added Rodgers Catalogue of the coins in the government Museum, Lahore supplement, 12, and Idem Catalogue of Coins in the Indian Museum 156-7

۱۴۲- بیهقی ، ۳۸۷ ، ترجمه ۴۷۲ ؛ ابن بابا، ورق ۲۰۹ب، جرزجانی ، ۱، ۲۳۷، ترجمه ۱، ۱۰۱-۲

۱۴۳- ابن الاثیر ، طبع تورنبرگ ، IX ۴۰۱، طبع بیروت IX، ۵۸۴؛ میرخواند ، ۱۲۱، ترجمه ۲۵۹.

۱۴۴- ناصرالدین کرمانی نسائیم الاسحار ؛ ۴۶؛ سیف الدین عقیلی ایضاً طبع ار موی ۱۹۴-۵؛ خواند میر دستورالوزرا ۱۴۵-۶؛فرشته، ورق های ۶۹ب، ۷۰ الف ، ترجمه ۱، ۷۹ بیهقی ، ۲۳۲، ترجمه ۳۱۶ تذکر میدهد که وقتی خانم حسینی مهران بوده ، لاکن در مورد خود شخص چیزی ارائه نکرده .

۱۴۵- همان اثر؛ ۱۴۴، ۵۲۰، ترجمه ۲۱۶، ۶۳۶.

۱٤٦ـ همان اثر؛ ۳۷٦، ۳۷۸، ترجمه ٤٧٠ـ۱، ٤٧٢؛ مقابله کنید انسایکلو پیدی آف اسلام .

۱٤٧ـ لباب الالباب عرفی، به اهتمام سعیدنفیسی (تهران ۱۳۳۵/۱۹۵٦) ۳۲۵ـ ٧. این شاعر نبایست باشاعر سلجوقیان درقرن ششم / قرن دوازدهم، جرهری زرگر ملتبس شود هم چنان او ازنگاه حرفه‌یک زرگر است سایع زرگر) دولت شاه سمرقندی در تذکرة الشعرای خودکه به اهتمام محمد عباسی است به‌تفصیل ازان صحبت نموده است (تهران ۱۳۳٧/۱۹۵۸) ۱۳۲ـ ۵ .

۱٤۸ـ ابن الاثیر، طبع تورنبرگ، IX، ٤٠۱، طبع بیروت، IX، ۵۸٤ ـ ۵؛ میرخواند، ۱۲۲ ترجمه ۲۵۹؛ فرشته، ورق های ٦۹ الف ـب، ترجمه ۱، ٧۸ .

۱٤۹ـ آداب الحرب، ورق ۸ الف، به اهتمام خوانساری، ۲٦۸

۱۵٠ـ حسینی، ۲۸ـ۹؛ ابن الاثیر، طبع تورنبرگ، IX، ٤٠۱، طبع بیروت، IX، ۵۸۵؛ میرخواند، ۱۲۲، ترجمه ۲۵۹ـ ۲٦٠؛ فرشته، ورق ٦۹ ب، ترجمه ۱، ٧۸.

۱۵۱ـ ابن بابا، ورق ۲٠۹ ب، ابن الاثیر، طبع تورنبرگ، X، ۳ طبع، بیروت، X، ۵ : جوزجانی، ۱، ۲۳٧، ترجمه ۱، ۱٠۲؛ فرشته، ورق ٦۹، ترجمه ۱، ٧۸ـ۹

فصل دوم

۱ـ درین منطقه رک (هکذا در روزگاران نخستین اسلام‌وجور وجررستان یا هجویر که نسبه صوفی معروف‌علی بن عثمان هجویری‌منشأمیگیرد) به یاد داشت های بوس ورث راجع‌به تاریخ ماقبل غزنویان افغانستان‌شرقی، اسلامیک کوارترلی (۱۹٦۵) ۲٠

۲ـ بیهقی، ۳٧۸، ترجمه ٤٧۲

۳ـ جوزجانی ۱، ۲۳۸، ترجمه ۱، ۱٠۳ـ٤

٤ـ همان اثر؛ ۱، ۲۳۹، ترجمه ۱، ۱٠۳ـ٤

۵ـ ابن الاثیر، طبع تورنبرگ، X، ۱۱٠ـ۱۱، طبع بیروت، X، ۱٦٧ـ۸.

٦ـ رک سعیدنفیسی، انسایکلو پیدیا آف اسلام چاپ دوم، مقابله بیهقی .

٧ـ ابن الاثیر، طبع تورنبرگ، X، ۳ـ٤ طبع بیروت، X، ۵ـ٦، مقابله کنید بوس ورث در تاریخ . کمبریج ایران ٧. روزگاران سلجوق و مغول ۵۳ . چغری بیگ حال سالیان راپشت سر گذاشته و در آغاز ٤۵۲/۱٠٦٠ پدر و دحیات گفت، لاکن بدون تردید بموافقت فرزندوی الپ ار سلان تدارک صلح صورت گرفت وپیداست که از جانب دیگر احترام گردیده است .

۸- مقابله کنید حدود العالم ، ترجمه مینورسکی ، ۱۰۹ ، ۳۳۸-۴۰ ؛

The reading of I. Kafesoglu in his Sultan Melikhsah devrinde Buyuk Selcuklu imparatorlugu (Istanbul 1953) 20, sc. Chigil - kent, is highly speculative; an etymllogical connection with the ancient Sakas, who held this region of Bacteria is more probable than with the Turkish chigil tribe.

۹- ابن الاثیر ، طبع تورنبرگ ، X ، ۵۳ ، طبع بیروت ، X ۷۸ ؛ مقابله کنید Kafesoglu در زمینه توضیح گردیده وبوس ورث کمبریج هیستوری اف ایران V ، ۹۳. عثمان باید هرچه زودتررها شود ، زیرا وی کمی بعد از ان بحیث والی ولوالج در بد خشان مقرر گردید ، مقابله کنید حسینی اخبار الدوله السلجوقیه ۵۹.

۱۰- ابن الاثیر طبع تورنبرگ ، X ، ۱۱۰ ، طبع بیروت ، X ، ۱۶۷ ؛ حسینی ۱۶ ؛ هم چنان دراثر میرخواند ، ص ۱۲۶۰-۷ ، ترجمه ۲۶۵-۶ .

۱۱- دیوان مسعود سعد ، به اهتمام رشید یاسمی (تهران ۱۳۱۹/۱۹۴۰)۶۰-۱ ، ۴۰۷-۱۲ ، ۵۸۸ وشاید هم چنان ۲۱۲-۱۴ اگر جمال الملک رشیدمخاطب شده با ابورشد رشید عین هم باشد؛دیوان رونی به اهتمام کی- آی چایکین(تهران ۱۳۰۴-۵/۱۹۲۵-۶) ۶۸-۹ به اهتمام محمودمهدوی دامغانی (مشهد ۱۳۴۷/۱۹۶۸) ۸۹-۹۰

۱۲- ایضاً مهتر رشید پیرامون بافت چندین ملیت بودن قشون غزنوی متشکل از ترک ها ، تاجیک‌ها ، هندی ها ، دیلمی‌ها ، اعراب وغیره مباهات می‌نموده است .رک . یک منبع قدرت ، مقابله کنید بوسورث در اسلام XXXVI (۱۹۶۰)۵۱ ، ورق‌های ؛ وهکذا غزنویا ن ، امپراتوری شان در افغانستان ایران شرقی ورق های ۱۰۷ -

۱۳- اداب الحرب نسخه اندیا آفیس ، ورق های ۴۸ الف - ۵۱الف ، به اهتمام خوانساری ، ۱۴۹-۶۰ ، ترجمه شفیع ، ۲۰۶-۱۳.

۱۴- ابن الاثیر ، طبع تورنبرگ ، ، ۲۸ ، طبع بیروت ، ۴۱ ؛ مقابله کنید بو سورث ان کمبریج هستوری آف ایران ۷ ، ۶۵ .

۱۵- ابن الاثیر ، طبع تورنبرگ ، X ، ۱۱۱ ، طبع بیروت ، X ، ۱۶۸ ؛ حسینی ، ۵۸ ؛ جوزجانی ، ۱ ، ۲۴۰ ، ۲۴۱ ، ترجمه ۱ ، ۱۰۷-۸ ؛ میرخواند ، ۱۲۷ ؛ ترجمه۲۶۶ هیچ‌یک از ماخذ تاریخ ارائه نمیدارد.

Kafesoglu Sultan Melikshah devrinde Buyuk Selcuklu imparatorlugu, 30, n. 49,

سنه ۱۰۸۸/٤٨١ را تاریخ حرکت قشون ملکشاه به اسفزار و نیرنگ جنگی ابراهیم تلقی میدارد لاکن واضح نیست که ماخذ تکیه گاه وی جهت ارائه این تاریخ چه بوده است، مگر اینکه چنین ماخذی کدام نسخه یی (کوپرولو ۱۰۷۹) طور نسبی از ماخذ مابعد چون تاریخ دول الاسلام ذهبی بوده باشد که چنین گزارش ارائه میدارد. بمنظور بحث پیرامون التباس ومغشوشیت این پیوند از دواج سلجوقی وغزنوی رک به تاریخ بهرامشاه غزنوی تالیف غلام مصطفی خان اسلامیک کلچر (کلتور اسلامی XXXIII (۱۹٤۹) ٦٤-٦.

۱٦- تذکرة الشعرا دولت شاه، ۱۰٦، تاریخ گزیده حمدالله مستوفی ٤۰۰ ؛ حسینی ۹۱.

۱۷- دیوان ٧٤-٥، ۱۰۳-٤، ٥٦۹-٧٧ (قصیده ویک غزل خطاب به نصر بن خلف) ، ۲۱-۸، - ٤۲۰-٥، ٤۲۹-٣٤ (قصیده خطاب به ارسلانشاه بن کرمانشاه، که از سنه(٤۹٥-٥٣٧ /۱۱۰۱-٤۲) سلطنت نموده است ۱۰-۱٦، ۱۹۲-٥، ۳۰۲-٦، ٦۰۱(اشعار خطاب به وزیر ارسلان شاه مجیر الدوله ابوالمظفر حسین بن حمزه .)

۱۸- دیوان ، به اهتمام مدرس رضوی (تهران ۱۳٤۱ / ۱۹٦۲ (٨٥-٧ ، ٤٦٧، -٧٤ (قصاید خطاب به سنجر(۱۱۹-۲٥، ٥٦۱-٤) تبادله نامه ها، اشعار وقصیده خطاب به وزیر در گزینی ٤٧٤-۹ (قصیده خطاب به معین الدین ابونصر) .

19- Sourdel Inventaire des monnaies anciennes du Musee de Caboul XIII; Idem, Un tresor de dinars gaznawides et salguqides decouvert en Afghanistan, 199. Likewise, the title Malik al- Islam seems only to have been adopted a Short time before the Sultan. See Ibid; 199- 200.

۲۰- رک فهرست سوردل (Sourdel) XIV - XIII ، ٧٤ ورق

۲۱- مجمل التواریخ ، ٤۲۹؛ جوزجانی ، ۱۰۲، ۱-۳: تاریخ گزیده. مستوفی ٤۰۰؛ آثار الوزرا سیف الدین عقیلی ، نسخه اندیا آفیس ، ورق ۸۸ الف ، توماس Thomas JRAS IX (1848) ٣٥٨-٦٦، شماره های ۱۰۸-۳۲، کتلاک سکه های شرقی لن پول Lane Poole ۱۱، ۱٦۸-٧۲، شماره های ٥٥۰- ٤۹؛ ایضاً اضافات برمجموعه شرقی ، بخش ۱، ۲۳۹-٤۰،

nos.558d, e,f,560k; E.Von Aambaur, Contributions ala numismatique orientale, WNZ, xxxvl (1904) 84, no.93; S.Flury, Le decor epigraphique des monuments numismatique de Ghazna, Syria Vl (1925) 70-5; Sourdel

Inventaire des monnaies anciennes du Musee de Caboul 70-80; Idem Un tresor de dinars gaznawides et Salguqides, 199 - 200, 206 - 13; J.C. Gardin Lashkari Bazar. 11. Les trouvailles. Ceramiques et monnaies de Lash Kari Bazar et de Bust (paris 1963) 180- 1.

۲۲- رونی دیوان، طبع چایکین، ۶۱ به اهتمام دامغانی، ۸۱، مقابله کنید؛ غلام مصطفی خان، تاریخ بهرامشاه غزنوی اسلامیک کلچر XXIII (۱۹۴۹) ۸۱عدد۲ ، یک مقاله توسط عین مولف (در اردو؟(در مجله معارف) (Aczamgarh' March- April 1944) راجع به پرچم های اسلامی وغزنوی برای من میسر نبوده است.

۲۳- بوس ورث، تشکیل نظامی غزنوی ۷۲-۴ ولـه غزنویان ۱۲۴-۶

۲۴- برای تفصیل این رویداد هـا رک بوس ورث ا ن کمبریج هیستوری آف ایران (تاریخ کمبریج ایران) V ، ۱۵۸-۹.

25- M.F.K. oprulu' Kay Kabileshokkinda yeni; notlar' Bellet vIll (1944) 449-52.

۲۶- بمنظور بررسی ماشین جنگی بطورعموم رک بوس ورث، تشکیل نظامی غزنویان، ۳۷ وله غزنویان ۹۸-۱۲۸.

۲۷- ابن الاثیر طبع تورنبرگ ، X، ۱۱۰، طبع بیروت، X، ۱۶۷؛ آداب الحرب، ورق ۸۰ الف ، طبع خوانساری، ۲۶۸-۹ ترجمه شفیع ، ۲۱۶.

۲۸- اندرباب دفترعارض (مالیات) رک ناظم دەلا یف اندتا یمز آف سلطان محمود آف غزنه ۱۳۷-۴۲ ، وبوس ورث ، ایضاً ؛ ۱۲۲-۶ .

۲۹- به صفحه ٦٤ ذیل و دیوان مسعود سعد صفحات ۱۴۳-۵- ۲۰۶-۸ رک .

۳۰- همان اثر؛ ۲۶۴، مقابله کنید ۳۷۲ .

۳۱- در مورد قصر غلامان ،رک بوسو ورث ، تشکیل نظامی غزنویان، ۴۴-۵۰، ودر مورد قشون غزنوی، ۵۴-۵ هم چنان در غزنویان ۹۸-۱۰۶، ۱۱۰.

۳۲- والیان غزنویان در خوارزم قشون محلی ترکی را به حیث نیروی معاون جلب نموده و متحدین قرەخانی غلامان ترکی را بعنوان تحفه برای سلطان محمود پیشکش مینمودند؛ ۱۰۱، ۱۰۹.

۳۳- دیوان ۵۲۸، مقابله کنید کوپرولو وله ؛ ۴۳۵-۲ اسمای یغما وقای از غلط خوانی که درمتن یاسمی شده باید تصحیح شود.

۳۴ـ دیوان مسعود سعد ۵٦۵، ۵٦٧ـ۸ این سه شخصیت آشکار اشهزادگان خانزاده سلطنتی نبودند زیرا اسمای شان در زمره فرزندان ابراهیم ومسعود طوریکه جوزجانی بر شمرده نمی درخشد بعضی از ایشان اسمای قهرمانانه تیپیک ایرانی را داشته انـد .

۳۵ـ بگونه مثال رک ، همان اثر ؛ ۲۱۸ـ۲۰ ؛ دیوان عثمان مختاری ، به اهتمام جلال الدین همایی (تهران ۱۳٤۱/۱۹٦۲)۱۹٦ـ۲۰٦، ۲۳۷ـ٤۸، ۲۹٦ـ۹؛ دیوان سنایی ، طبع به اهتمام مدرس رضوی (تهران ۱۳٤۱/۱۹٦۲) ۲۳۷ـ۸۱، ۳٤۱ـ٤، ٤٤۷ـ۵۱

۳٦ـ دیوان عثمان مختاری ٤۳٤ ـ ٤۳ ، دیوان مسعود سعد ۳۲۷ـ۸؛ دیوان رونی طبع چایکین ۱۱٦ـ۱۱۷، به اهتمام دامغانی ، ۱٤۱ـ۲؛ جوزجانی، ۱، ۲٤۰؛ ترجمه ۱، ۱۰۷؛ فرشته، ورق ۷۲ الف ، ترجمه ۸۲.

۳۷ـ اگر ذریه عساکر غلام ترک درواقعیت امر نام های عربی اسلامی را برای خود می گرفتند، این امر کاملاً مرازی به معیاری است کـه تحت زمام داری مملـوک مصر وسوریه که فرزندان، مملوک، او لاً داالناس برخلاف اسمای پدران شان کـه اسمای ترکی داشتند اسمای عربی اسلا می را بر خـود می گـرفتند ؛ رک . بـه اسمای دی . ایالن ، الـقـاب ونسبـه های مملـوک ، اسرایل Isreal Oriental Studies ۷.(تل ابیب ۱۹۷۵) ۱۹۳ ورق. بهرحال ماازموسسه غلام قشون غزنوی بخاطر نداریم کـه بهنسل بعدی اشارت چون به پدر آیی از قدرت نظامی وسیاسی آنگونه که چگونگی احوال در بـرابراولاد الناس مملوک بوده شده باشد.

۳۸ـ رک بوس ورث غزنویان ۱۱۵ـ۱۸ وله انسایکلوپیدیا اسلام آرت ، فیل حیوان برای جنگ

۳۹ـ دیوان مسعود سعد ۲۷۷، ٦۰٤، ٦۲۰، فخر مدبر در زمینه ذکر بعمل آورده

٤۰ـ ابن الاثیر طبع تورنبرگ ، X ، ۷۲تا ۷٤، طبع بیروت، X ۱۱۳ـ۱٤؛ فرشته ، ورق های ۷۰٦ـ VI الف ، ترجمه ۸۰ـ۱

41- eg.by S.M. Latif' in his History of the panjab from the most antiquity to the present time (Lahore 1891) 90.

بهرحال باید در ینجا خاطر نشان نمود که دو مقاله اخیـر توسط مولفـان هنـدی بسیار تماس جزئی پیرامون مبارزات ابراهیم واخـلاف غزنـوی وی دارد ، با وجود القـاب ایشان سری رام شرما . (غزنویان در پنجاب ، در ژورنال تاریخ هند XLVI (1968) ۱۲۵ـ٤٦ (در حقیقت امر درمـورد فتوحات غـوری) ، وکـی . اس . لال (K.S. Lal) غزنـویان در هند ، بنگال در گذشته وحال ، یک ژورنال هند معاصر وتاریخ آسیا LxxxIx (1970) ۳۱ـ۵۲ (پیکارها ومبارزات محمود را به گفتگـو گرفته وسپس بر غوریان عطـف میدارد).

۴۲- ناظم سلطان محمود ۹۰-۱

43- H.C.Ray The dynastic history of Northern India (early mediaval period) (Calcutta 1931-6) 11' 821-32; D.C. Ganguly' the historical value of Diwan -i- Salman (Sic' copied from the heading given thus in Elliot and Dawson see below' n.46) Icxvl (1942) 426; ldem Noithein India during the 11th and 12 th centuries in the struggle for empire" 51' 61 ff; 66ff'

۴۴- رک بوث ورث ۷۶-۸

45- art. cit; 423- 8

46- Given in Elliot and Dowson IV' 518- 27

۴۷- رک . فخرمدبر، ورق۸۹الف، به اهتمام خوانساری، ۳۰۷، ترجمه شفیع ۲۱۹، ۲۰-

۴۸- دیوان ۱۷۰-۲

۴۹- همان اثر؛ ۳۷۱-۲

50- Ganguly' art- cit; 423' cf. also idem in the Struggle for empire 49.

51- D- Sharma, Ibrahim of Ghazna, the Matanga Slayer of Durlabharaja III of Sakambhari Joutnal of the Bihar (and orissa) Research Society xxx (1944) 1.4-5, see also S.R.Sharma, the Ghaznawids in the punjab, 127.

۵۲- دیوان مسعود سعدی سلمان JRAS (۱۹۵۰) ۷۱۱-۱۳؛ دیوان رونی ؛ طبع چایکین ، ۸-۹، به اهتمام دامغانی ۸-۹ ؛ اقبال حسین شاعران نخستین فارسی گوی هند (۴۲۱-۶۷۰) (پتنه ۱۹۳۷)۳۱-۴ .

۵۳- چار مقاله عروضی سمر قندی ، به اهتمام قزوینی (لندن۱۹۰۱) ۴۴-۵ ، تجدید ترجمه ای جی برون (لندن ۱۹۲۱) ۴۹-۵۰ ؛ تاریخ هند تألیف ایلیت ودوسن V ،۵۲۲، میرزامحمد قزوینی ، مسعود سور ی سلمان ۷۲۹-۳؛ حسین وله ؛ ۳۳-۹۶.۴ ورق

۵۴- دیوان ۲۶۰-۴-۳۰۷-۸ (شعراول قسماً توسط ایلیت در خود اثر ترجمه گردیده ۵۲۲،۱۷ - ۴؛ حسین؛ وله؛ ۹۲-۴؛ گنگولی (ارزش تاریخی دیوان سلمان)۴۲۳-۶؛ هکذا مبارزه برای امپرا توری ۹۴-۵ .

۵۵- در مورد فرمانفرمایان کنوج ، رک

Ray the dynastic history of northern India I,

ص. ۵۵۱، و جدول شجره به صفحه ۵۶۶.

۵۶ـ گنگولی در همان اثر ؛ ۵۱ اصطلاح تر وسکـه (ترک Turk)هم ویرا hamvira همیررا hammir) وامیردر میان هندیان لقبی بوده که برای مهاجمان مسلمان کشورشان اطلاق میشده است ؛ رک به بحث وگفتگویی اندرین مورد در اثرری Ray ؛ وله ؛ ۱۱، ۶۸۱ـ۲ در مورد اصطلاح هامویرا ، برای هندیان لقب پذیرفته شده برای یک شهزاده مسلمان در قرن ۱۰۰۰ـ۱۳۰۰ـ میلادی خطاب میشده است، ترجمه ۱، ۱۰۶ـ۷

۵۷ـ جوزجانی ۱، ۲۴۰۰، ترجمه ۱، ۱۰۶ـ۷

۵۸ـ این القاب درص. ۷۰ لباب الالباب عوفی ابراز شده است .

۵۹ـ ابوالفرج رونی دریکی ازاشعارخود وی را به لقب صاحب جیش وصاحب دیوان مدح میکند (دیوان ، به اهتمام چایکین ، ۱۳۳، به اهتمام د امغانی ، ۱۵۶).

۶۰ـ دیوان ۱۵۵ ، ۲۵۶، ۵۷۱. ۷۰۲، میرزامحمد، مسعود سعد سلمان ، ۷۳۳ـ۶، ۷۳۷ ورق؛حسین ، شاعران فارسی گوی نخستین هند ۱۰۵ـ ۹ رونی نیز چندین شعر بنام ابونصر دارد ؛ رک به دیوان خود او ،طبع چای کین، ۱۷ـ۱۹، ۴۳، ۱۲۲ ، ـ۳، به اهتمام دامغانی ، ۲۱ـ۳، ۴۸ـ۹، ۱۵۱ـ۳، ۱۵۶ . واضح نیست که ابونصرفارسی باز مورد لطف وسرفرازی قرار گرفته باشد ، مگر شعری در دیوان مسعود سعد (دیوان ۷۶ـ۷) موجود است که بنام سلطان ارسلان شاه سرو ده شده که نگارنده طی آن سزار وی و تنعم ابونصر ، را باز گو داشته که سپس پدر و د حیات گفته است .

۶۱ـ رک ناظم سلطان محمود ، ۷۰ـ۳؛ بوس ورث ، تاریخ اسلامی غور ، CAJVI (۱۹۶۱) ۱۲۷ـ۸

۶۲ـ فرشته ، ورق ۶۷ الف ، ترجمه ۷۳ـ مزیداً تذکر گردیده که بعد ابر ستیگن اعـز ام گردید که مها جمان سلجوق را از منطقه بست بدرراند ، و درسنـه ۴۳۹ / ۱۰۴۷ـ۸ وی بـه قصد ار بلـوچستان فـرستاده شد و در انجاوی یـکی از فرمـانفرما یان محلی را کـه در ارائـه خراج مطلوبه‌به غزنه کوتاهی داشته بود بزانو در آورد .

۶۳ـ معجم الانساب شبانکاری ، ورق ۱۸۸ الف ، مقابله کنید بوس ورث ، ایضاً ؛ ۱۲۸

۶۴ـ دیوان ۳۷۲

۶۵ـ جوزجانی ۱، ۳۳۰ـ۲ـ ترجمه ۱ ، ۳۲۹ـ۳۳؛ مقابله کنید تاریخ بهرامشاه‌غزنوی تألیف غلام مصطفی ص .۱۹۹. دراثر مورخ متأخرمیرخوانـدیا بیشتراین رویدادها رابگونه داستانی وررو یابی و حسین بن سام را بحیث یک تحت الحمایه و معتمدابـراهیم درمی‌یابیم،

See Ch. Defremery History des Sultans Ghourides. Extrai te de I. Histoire Universelle de Mirkhond, traduite et accompagnee de notes, JA, ser-4, Vol. 11 (July- December 1843) Persian text, 172, tr. 187- 8.

۶۶- برای سروی سیستم اداری غزنویان نخستین، رکٹ، ناظم سلطان محمود: ۱۲۶-۵۰، و بوس ورث غـزنویـان ۴۸-۹۷ .

۶۷- آداب الحرب ، اندیاآفیس ؛ ورق ۴۲ب، از متن منتشره خوانساری.

۶۸- همان اثر؛ ورق های ۲۸ ب - ۲۹ الف ؛ به اهتمام خوانساری ، ۱۰۵- ۶، ترجمه شفیع ، ۲۰۱-۲.

۶۹- همان اثر؛ ورق ۲۸ ب ، به اهتمام خوانساری ، ۱۰۵(با تغیرات لفظی اندرین‌جا)، ترجمه شفیع ۱۰۲.

۷۰- اصطلاح کمربند طلایی چنین‌مینماید که مشخصه غلامان قصرسلطنتی همان روزگار بوده است ، چنانچه تاریخ سیستان ص ۳۸۶ متذکرمیشودکه درسنه ۱۰۴۲/۴۳۴ امرای صفاری سیستان ابوالفضل بن نصر چندین غلام زرین کمر غزنـوی راکه در جریان جنگ اسیر آمده بودند اعدام نمود رکٹ در فوق ، فصل ۱، ص ۲۹.

۷۱- فخر مدبر . ورق های ۲۹ الف ، ۳۰ الف ، به اهتمام خـوانساری ، ۱۰۶، ۱۰۸-۹، ترجمه شفیع ۲۰۲-۳ باید بهرحال اندرین جا خاطر نشان نمود که مولف درعطف توجه سلطان ازشریف ابوالفرج دل چسپی داشته است، که وی ازطرف خانواده پدری از نیاکان فخرمدبر بوده است ، طوریکه درینجاوی متذکـر میشود از انجاکه از شاعران بزرگ همروزگار اشعاری که اشاره به شریف شده باشد در دست نداریم شاید نقش وی جریحه دارشده باشد .

۷۲- نسایم الاسحار ناصرالدین کرمانی ص ۴۶۰ آثار الوزراکه اشتباهاً دوره سـی وهفت سال وزارت در دربارمسعود بوی نسبت داده شده است ؛ سیف الدین عقیلی، طبع ارماوی ۱۹۵-۶ (دوره صحیح شانزده سال را متذکر میشود) ؛ دستورالوزراء خواند میرص، ۱۴۷، دیـوان مسعود سعد ص . ۲۹۵ ، دیوان سید حسن غزنـوی ، طبع مدرسی رضوی تهران ۱۳۲۸ / ۱۹۴۹ ص . ۱۰۰، غزنویان بوس ورث ص . ۵۸ ، فارسی گویان نخستین هند از اقبال حسین ص . ۴۱.

۷۳- دیوان رونی ، به اهتمام چایکین ، ۴۴، به اهتمام دامغانی، ۵۹ این مطلع یک شعری است که به وی عنوان شده است؛ طبع چایکین ، ۸۰-۱، طبع دامغانی، ۱۰۲-۳ .

۷۴ـ دیوان صفحات ۴۰ـ۱، ۵۳ـ۶، ۲۹۵ـ۷، ۶۷۲؛ میرزا محمد، مسعود سعد سلمان ۷۲۳، ۷۲۹ـ۳۰.

۷۵ـ ناصرالدین کرمانی ۴۶ـ۷، عقیلی نیز تکرار نموده است ۱۹۵ـ۶، وخواند میر، ۱۴۶؛ مقابله کنید تاریخ بهرامشاه غزنوی تألیف غلام مصطفی خان، ۲۲۹.

Rypka et alii, History of Iranian literature 222.3.

۷۶ـ متأسفانه در آثار بیوگرافیکی کرمانی و عقیلی که بخش‌های اثر شان رابـروزرای غزنویان برسر عبدالحمیدبن احمد می بندند در بـاره دوره کـار رسمی نصرالله توضیحی نداریم، لاکن نصرالله بحیث ممدوح سیدحسن شاه بوده است، رک، غلام مصطفی خان؛ درهمین اثر، صفحات ۲۱۸ـ۱۹، ودیوان سیدحسن شاعر ص ۲۵۷ـ۸؛ وهم چنان‌پدروی‌قوام‌الدین ابو نصر محمد نیز ممدوح سیدحسن‌شاعر بوده است، رک همان اثر، ؛صفحات ۲۵۶ـ۶۱

۷۷ـ مقدمه دیوان سنایی صفحات ق تا ـگ ـ ی ـ؛ واشعار ۱۹ـ۲۳، ۹۱ـ۲ .

۷۸ـ نسبت ظهور اسمای مغشوش چون محمدو احمد شک و تردید های اندرین مـورد بظهور میرسد .

۷۹ـ مقدمه دیوان سنایی. صفحات‌ص‌ـد؛ واشعار صفحات ۵۸۲ـ۷، ۱۰۸۴ـ۵، ۱۰۹۴ـ۵، دیوان عثمان مختاری ص. ۶۰۰، دیوان مسعود سعد صفحات ۹۱ـ۲ (بریاست وزیرالوزراء بهروزبـن احمد (۳۹۷ـ۴۰۱، (بـریـاست محمـدی بهروز) ؛ مقدمه محمد نظـام‌الدین به جوامع الحکایات محمد عوفی، ۱۸۵؛ شاعران نخستین‌فارسی گری هند حسین‌صفحات ۴۱ـ۲.

۸۰ـ دیوان رونی، طبع چایکین ۲۵ـ۷، ۵۸، ۹، ۶۳، ۶۹ـ۷۰. طبع دامغانی ۲۲۹ـ۳۵، دیـوان عثمان مختاری ۲۸۴ـ۹، ۳۱۷ـ۱۹، ۵۹۲، دیـوان مسعـود سعد ۵ـ۹، ۴۲ـ۵، ۶۶ـ ۹۹، ۴۷۵ـ۷، ۵۱۳، ۵۲۷ـ۸، ۵۵۲ـ۵؛ تاریخ فارسی گریان نخسیتن هنداقبال حسین ۳۴ـ۵

۸۱ـ چار مقاله ۴۵ تجدید ترجمه ۵۱ .

۸۲ـ دیوان رونی طبع چایکین ۷۴ـ۶، ۱۰۸ـ۹، اهتمام دامغانی، ۱۸۰ـ۱، ۱۹۱ـ۲؛ مقدمه دیوان سنایی صفحات ص‌ـ هـ وشعر صفحات ۱۲۹ـ۳۳؛ دیوان عثمان مختاری ۶۲۸ـ۹؛ مسعود سعـد ۵۷ـ۹، ۷۲ـ۴، ۱۰۷ـ۹، ۱۵۳ـ۹، ۲۸۲ـ۴، ۳۱۲ـ۱۴، ۳۳۷ـ۸، ۳۸۷ـ۸، ۴۲۷ـ۳۳، ۴۵۳ـ ۴۸۸ـ۷، ۴۹۰ـ۹، ۵۰۹ـ۱۰، ۵۸۸؛ لباب الالباب عوفی ۴۲۳ـ۴ (ثقت الملک ... واقعا تی که

صدری دیوانی وزارت به جمال او آراسته گشت ...) میرزامحمد ، مسعود سعد سلمان JRAS (۱۹۰٦) ۱۲-۱٤ و در همه جا ، درهین اثر آمده صفحات ۳٦-۷، ۱۰۹-۱۰

۸۳- بیهقی ، ۱٦۱؛ ترجمه ۲۳۵، نظام الدین ، ذکر شده در همین اثر ؛ ۱۵۵

۸٤- ابن الاثیر ،طبع تورنبرگ ، X ، ۱۱۱، طبع بیروت،۱٦۷، میرخواند ، ۱۲۷، ترجمه ۲٦٦،

۸۵- نظام‌الدین در همین اثر ؛ صفحات ۱۵۵، ۱۵٦، ۱۹٤، ۲۱۲، آخر این حکایات در اثر ایلیت ودوسن تاریخ هند به بیان مورخان‌خودش ۱۱ ، ۱۹۸-۹.

۸٦- آداب الحرب، ورق های ۲۸الف-۳۰الف؛ به اهتمام خوانساری ،۱۰۲-۹، ترجمه شفیع ، ۲۰۰-۳؛ نظام‌الملک سیاستنامه ۵۸، ترجمه ٤۸.

۸۷- بخش در تاریخ ادب ایران تألیف ریپکاایسی،۱۹٦-۷، در باره شاعران متأخر غزنوی که عمدتاً با مسعود سلمان، ابوالفرج رونی و سید حسن سروکار دارد؛ در مورد سنایی رک همان اثر ؛ ۲۳٦-۷.

۸۸- دمیت‌القصر باخرزی به کوشش الهیلو (al- Hilu) ۱۱، ۲۵۷ ،نمبر ۳۰۳. امکان هویت با ابوحنیفه اسکافی ناشی ازین واقعیت میشود که باخرزی اندر ین مورد بعضی ابیات عربی را از ابوحنیفه پنج دهی یک جوان زیبایی کفش دوز بود (اسکاف) نقل میکند؛ بنا بران احتمالاً همین شعر بوده که موجبات شهرت ابوحنیفه پنجده را موجب شده است وکنیه اسکافی، پنج ده نزدیک مروروود (وصحنه مشهور برخورد سیاسی در ۱۸۸۵) در داخل متصرفات غزنوی قبل از فرمانفرمایی سلجوقیان بر خراسان بوده است

۸۹- چارمقاله نظامی عروضی ،ص .۲۸، تجدید ترجمه ۳۰، دیوان مسعودص. ۵۳۳ میرزا محمد، توضیح در همین اثر؛ ۳۷-٤۰؛ حسین؛ ذکر شده در همین اثر ؛۱۲۵- ۷

۹۰- دیوان ۲۹۰-۱؛ میرزامحمد؛ ذکر شده در همین ؛ ٤۲

۹۱- باخرزی ،۱۱، ۳٦۳-٤، نمبر ۳۵۰؛ لباب‌الالباب عوفی۷۰-٤؛دیوان مسعود سعد ۳٦۷، ٦۰۳-٤ ؛میرزامحمد، ذکریافته همین اثر ؛ ٤۲-٤

۹۲- ایضاً رک مسعود سعدسلمان JRAS (۱۹۰۵) ۷۱۱ ورق وشاعران‌نخستین‌فارسی گوی هند ۸۸ ورق در دیوان مسعود سعد اشعار که‌به‌محمود اهدا شده به استثنای سلاطین فرمانفرما نسبت به هر شخص دیگر فزون است .

۹۳ـ همان اثر؛ ۳۰ـ۱، ۵۳، ۹۹ـ۱۰۳، ۱۶۹، ۷۶، ۲۴۶، ۲۸۹ـ۹۰، ۳۵۶ـ۸، ۴۰۱ـ۳، ۵۶۵ لباب الالباب عوفی ۷۰؛ چار مقاله نظامی عروضی ترجمه مجدد ۵۱؛ میرزا محمد JRAS (۱۹۰۵) ۷۳۳، ۷۳۷ـ۹؛ حسین، ذکر شده در همین اثر؛ ۳۷ـ۸، ۱۰۵ ورق

۹۴ـ باخرزی، II، ۳۵۸ـ۶۰، ۳۶۵، ۶، شماره‌های ۳۴۷، ۳۵۱. از آنجائیکه یکی از اشعار ابو المظفر ناصر که درین جا نقل گردیده بنام وزیر عبدالرزاق بن احمد بن حسن میمندی که وزیر دربار مودود و عبدالرشید بود مسمی گردیده (رک در فوق)، ماه‌سال‌های وسط قرن را بعنوان روز گاران شگوفایی او تثبیت نموده ایم.

۹۵ـ دیوان مسعود سعد ۴۲۱ـ۳؛ میرزا محمد، مسعود سعد سلمان، ژور نال آف دی ایشیاتیک سوسایتی (۱۹۰۶) ۳۴ـ۷، ۴۹ـ۵۱.

۹۶ـ مقدمه نظام‌الدین بر جوامع الحکایات محمد عوفی ۶۷ـ۸، ۲۲۴. بخاطر باید داشت که اثری بر قانون حنفی تفرید الفروع اشتباهاً از جانب حاجی خلیفه بنام سلطان محمود خوانده شده است، لاکن احتمالاً این یک اشتباه است؛ رک ناظم سلطان محمود ۱۵۶ـ۷.

۹۷ـ رک غزنویان اثر بوس ورث ص. ۵۱ـ۴ وله پالیسی امپراتوری غزنویان نخستین ۵۷ـ۶۶ و بخش های مختلف آن.

۹۸ـ رک کنید غزنویان اثر بوس ورث ص ۵۴، ۹۲ و پالیسی امپرا توری غزنویان نخستین ۶۳ـ۶.

۹۹ـ صبح الاعشی ج VI، ص ۴۰۴ـ۹.

۱۰۰ـ رک به ترکستان اثر بارتولد ص. ۲۷۵، ۲۹۳، و در فوق ص. ۷۸.

۱۰۱ـ دیوان ص. ۴۴۳، ۴۶۰؛ میرزا محمد، مسعود سعد سلمان جورنال آف دی رایل ایشیاتیک سوسایتی (۱۹۰۵) ۷۱۱ ن. ۱

۱۰۲ـ دیوان ۱۱۳ـ۱۴

۱۰۳ـ غزنویان اثر بوس ورث ص. ۸۶ـ۹۱، ۲۵۸ـ۶۶.

۱۰۴ـ جوزجانی، ۱، ۲۴۰، ترجمه ۱، ۱۰۵، تاریخ گزیده اثر حمدالله مستوفی ص. ۴۰۰ (یگانه تاریخ واقعی درین مآخذ) ابن بابا این ماه را ضبط نموده است ذوالقعده (= سپتمبر ـ اکتوبر ۱۰۹۹) در مورد تاریخ وفات او رک در ذیل ص ۱۴۳، اگر ابراهیم بهنگام مرگ بعمر شصت وهشت به گردش مهتاب بوده باشد لذا درینصورت او باید در وسط سال های سلطنت پدرش مسعود چشم به جهان گشوده باشد در سال ۱۰۳۳/۴۲۴

۱۰۵- ریاض‌الالواح محمدرضا مشتمل برکتیبه های قبور و ابنیه غزنه (کابل ۱۳٤٦-۱٦٦۷) متن فاکسمل ص ۱۳۳-٤، این زیارت سنگی دارد که درمحراب آن گنجانیده شده و دران اسم سلطان مسعود بن ابراهم نقر گردیده که امکان دارد این سنگ از قصر او بوده باشد؛ رک در ذیل، به فصل سوم، ص ۸۷.

فصل سوم

۱- ابن الاثیر، طبع تورنبرگ، X، ۱۱۱، طبع بیروت، X، ۱٦۸، کتلاك سکه‌های لن پول دربرتش‌مزیم Catalogue of Oriental coins in the British Museum II ۱۷٤-۵، شماره های ۵٦٦-۸، وله ضمایم مجموعه شرقی بخش ۱، ۲٤٤-۷، شماره‌های ۵٦٦ الف- ۵۷۰؛ کتلاك سکه های روجرز در موزیم دولتی لاهور ۳۱-۲، ضمیمه ۱۳؛ وله کتلاك سکه ها در موزیم هند ۱۵۹-٦۰،

Scurdel Inventaire des monnaies du- Musee de Caboul 80.

۲- دیوان ۳۵٤

(3) CF.S.Flury Le decor epigraphique des monuments de Ghazna 75-8 and pl.xlv, and Y.A. Godard ,L, inscription du minaret de Masud Illa) Ghazna, Atha-e Iran (1936) 367-9 See also below, P.87

٤- بمنظور آگاهی از سوابق این روی داد ها رک ام - ان اضمحلال امپرا توری سلجوقی (کلکته ۱۹۳۸) xxxii، ۱۰٦ ورق، و کمبریج هیستوری آف ایران اثر بوس ورث V عصر سلجوقی و مغول ۱۰۹-۱۱.

۵- ابن الاثیر، طبع تورنبرگ، X، ۲۳۹-٤۱، طبع بیروت، X، ۳٤۷-۹، بنداری زبدة النصرة و نخبة العصره به کوشش ام. تی هوتسمه (MT.Houtsma) لیدن (1889) 262 ترکستان تاحمله مغول اثر بارتولد (۳)، ۳۱۸-۱۹؛ -Pritsak ,Die Karachaniden, 42, 49 اوتان Utan /؟ اونان Unan ممکن در ابتدا اورگان Urgan /اورگون Urgun ناحیتی از غزنه بوده باشد که جوزجانی آنجا یگه را به حیث یک اقطاع شهزاده غوری ضیاالدین یا علاءالدین محمد بن شجاع الدین علی دراواخر سال های قرن ششم قرن دوازدهم بوده است، رک طبقات ناصری ۱، ۳۷۰، ترجمه ۱، ۳۹۲، تشخیص معتمد حبیبی ازین محل با اوروزگان معاصر، بهر حال بـه هیچصورت مورد اعتماد نیست.

٦- دیوان ۵۰٦

۷ـ آداب‌الحرب ، ورق ۸۰ الف ، به کوشش خوانساری ، ترجمه شفیع ، ۲۱۶ . جهت بحث به این مهمات ، رک جی. دبیلوالن صنایع فلزی در ایران در آغازین عصر اسلام اکسفورد تیزس دکتوری فلسفه ۱۹۷۶ (طبع نشده) ۱ ، ۴۳۵ ورق . ص ۴۴۲ـ۳.

۸ـ دیوان ۲۴٤

۹ـ همان اثر ، ۳۵۳ـ ٦٤

۱۰ـ دیوان مسعود سعد ص. ۲٤٦ـ۵۵۰ فشرده ترجمه در ایلیت ودوسن تاریخ هند IV، ۵۲٦ـ۷ ، دیوان رونی ، به کوشش چایکین ۲ـ۵، ۴۳، ۴۵، به کوشش دامغانی ۱ـ۳ ، ۵۸ ، ٦۲؛ I Ray the dynastic history of nordern India ۵۱۳ـ۱۵ و جدول شجره گهاده والس در ص ۵۴۸ در مبارزه برای امپراتوری گنگولی ۵۲ـ، ۹۵؛ ۱۱۱ در غزنی (۱۹٦٦ Rome) ۳۱ـ۲، اشعار بیشتر توسط ابوالفرج رونی اندرین مورد که به مسعود اهدا شده ازچگونگی مارش قشون وی علیه قنوج (؟) بنارس (؟بنارسی) رک دیوان به کوشش چایکین ، ص ۵٦، به کوشش دامغانی ص. ۷٦.

۱۱ـ دیوان ۵۱۱ .

۱۲ـ دیوان مسعود سعد ص. ۲۱۸ ـ۲۰، فشرده ترجمه در ایلیت ودوسن ، همان اثر ؛ IV، ۵۲٤ـ۵ ؛ ری ، همان اثر ؛ II ، ٦۹۹ ورق؛ ۸۷۸ـ۸۱ ؛ گنگولی در مبارزه برای امپراتوری ص. ۵۸، ٦۸ـ۹، ۹۵؛ ایضاً ارزش تاریخی دیوان سلمان ص ۴۲٤ـ۵، ۴۲۷. خانواده محقر شیبانی منشأ خراسانی بخدمت غزنویان در هند مهم بوده‌اند، هکذا رونی چندین شعری دارد که بنام نجم‌الدین زریر اهدا نموده است (دیوان ، به کوشش چایکین ۲۷ـ۸، ۴۷ـ۵۱، ۹۹ـ۱۰۱، به کوشش دامغانی ۳۲ـ۲۴، ـ۵، ۱۱۹، ۲۲) رک مباحثات خانوادگی توسط یاسمی ، مقدمه برمتن دیوان مسعود سعد ، صفحات ن ـ هـ تان ذل ، وتاریخ بهرامشاه غزنوی اثر غلام مصطفی خان ، ص. ۸۳ـ٤ یاد داشت ۳.

۱۳ـ دیوان ۳۴۱ـ٤

۱٤ـ رک به مقدمه ناشر بردیوان سنایی صفحات ق ـ باتاق ـ د ، و ماخذ آنجا وهکذا به دیوان عثمان مختاری ص. ۱۹٦ـ۷ .

۱۵ـ جوزجانی ، ص ۱، ۲۴۰، ترجمه ص ۱. ، ۱۰٦

۱٦ـ فخر مدبر ورق های ۱۵ب، ۳۱ الف به کوشش خوانساری ۵۲، ۹، ۱۰ـ۱۰، ترجمه شفیع ۲۰۰ـ۲۰۳ـ٤.

۱۷- جوامع الحکایات عوفی قسماً نشر شده بصورت فاکسمل ترسط محمد رمضانی (تهران ۱۳۳۵/۱۹۵۶) ۵۳-٤ ؛ مقدمه نظام الدین برجوامع الحکا یات محمد عوفی ص ۱٦۳، ۲۳۵ .

۱۸- مقابله کنید فشرده راپور بومباچی برتیم باستان شناسی ایطالوی در افغانستان. I ، مقدمه بر کشفیات در غزنه، در شرق وغرب غزنه، سلسله یادداشت های X/1-2 (۱۹۵۹) ۱۹-۲۰

۱۹- دیوان ۵۱، ۳۷۱.

۲۰- کتیبه کوفی دراشعار فارسی دردر بار قصر سلطنتی مسعود سوم در غزنی ٦ورق، ۳۳ ورق

۲۱- مقابله کنید دیوان اورا ، ۱۸: امروز شما دارالکتب را برمن تفویض نمودید واین افتخار وامتیاز برمن یک دفترمعظم شده است .

۲۲- مقابله کنید بومباچی همان اثر؛ صفحات ۳۳-٤

۲۳- دیوان رونی به کوشش چایکین ۹٤ بکوشش دامغانی ، ۱۱۷؛ دیوان مسعودسعد ۲۷۲، مقابله کنید برمباچی همان اثر ؛ ۳۳-٤۲

24- See M.Mole, ,L, epopee iranienne apres Firdosi, La Nouveile Clio v (1953) 384-5, and Huma,is edition of ,Uthman Makhtaris, Diwan, 750-844, where an edition of the text plus a long Critical introduction to the poems is given.

۲۵- ابن الاثیر طبع تورنبرگ X ۳۵۳ ،طبع بیروت ،X ،۵۰٤ ؛جوزجانی ،۲٤۰۱، ترجمه ا، ۱۰۷، تعداد واقعی فرزندان مسعود به ارائه مولف مابعد بین در ترجمه راورتی پانزده و در یاد داشت متن نمبر ۵ حبیبی ۱، ۲٤۰ یازده خوانده شده است .

۲٦- تاریخ گزیده مستوفی، ٤۰۰؛ فرشته ،ورق ۷۲ الف ۱، ۸۲؛ مقابله کنید یاد داشت شماره ۷ راورتی، جوزجانی ، ترجمه ا، ۱۰۷.

۲۷- تاریخ طبرستان ابن اسفندیار، فشرده ترجمه ای چی بـرون (لیدن- لندن ۱۹۵۰) ۵۸-۹؛ مقابله کنید تاریخ بهرامشاه غزنوی تألیف غلام مصطفی خان ؛ ٦۹

۲۸- دیوان ٦۱۱ مقابله کنید، همان اثـر ؛ ٦۵-٦

۲۹- دیوان ۳۱۷-۱۸ مقابله کنید خان، همان اثر؛ ٦۹-۷۰، مآخذ بیشتر در یک شعر عثمان مختاری (دیوان ۵۰۹) که عنوانی سلطان جدید مخاطب شده وازو بعنوان پادشاه آنگونه که درجشن بهمنگان ایران وارد آمده یاد میکند ، ماه دوم بهمن، مطابق اواخرجنوری- اوایل ووسط فبـروری .

۳۰- کتلاک سکه‌های خاور زمین‌لن پول در ، برتش موزیم ۱۱، ۱۷۶، شماره های ۵۷۱-۲ ، ایضاً تعلیقات برمجموعه شرقی ، بخش ۱ ، ۲۴۸

۳۱- دیوان مسعود سعد ۱۳۱-۲ ، رک ۳۱۸ ، دیوان عثمان مختاری ۴۸۵-۷

۳۲- ابن اثیر طبع تورنبرگ ، X ، ۳۵۸، طبع بیروت، X ، ۵۰۴، میرخوراند، ۱۲۸ ترجمه ۲۶۷؛ فرشته ، ورق های ۷۲ الف -ب ، ترجمه ۱ ، ۸۲-۳.

۳۳- دیوان ۸۵-۹۰، ۱۷۱-۴، ۲۸۲-۴، ۳۷۶، ۸۵، ۴۷۵-۶

۳۴- جوزجانی ۱، ۲۴۱، ترجمه ۱۰، ۱۰۸؛ فرشته ، ورق ۷۳ الف ، ترجمه ۱ ، ۸۴

۳۵- دیوان ۲۳۲، ۳۸۷؛ مقابله کنید دیوان عثمان مختاری ۲۹۶-۹ ، قصیده «عمادالدوله سرهنگ محمد بن علی ، و یاد داشت مطول همایی اندرمورد دو برادر ؛ همان اثر ؛ ۲۷۹ - ۷۰ - ۸۰ یاد داشت I

۳۶- دیوان مسعود ۵۶۰؛ فخرمدبر ، ورق ۸۰ ب ، بکوشش خوانساری ، ۲۷۰ ترجمه شفیع ، ۲۱۷؛ خان، تاریخ بهرامشاه غزنوی ؛ ۶۴-۶ .

۳۷- دیوان ۱۲۷-۸، ۳۱۷ - ۱۸ ، دیوان عثمان مختاری ۵۰۹ ؛ خان همان اثر ۶۹-۷۲

۳۸- جوامع الحکایات ، ترجمه در تاریخ هند ایلیت ودوسن ۱۱، ۱۹۹.

۳۹- تاریخ سلجوقیان محمد بن ابراهیم بکوشش ام - ت هوتسمه (لیدن ۱۸۸۶) ۲۶، ۷ بـه کوشش م.ا ، باستانی پاریزی (تهران ۱۳۴۳ / ۱۹۶۴) ۳۵ ، مقابله کنید هوتسمه

Cf. Houtsma, Zur Geschichte der selguquen von kerman, ZDMG xxx Ix (1885) 374; Khan, op. cit; 72, citing, verses from Sanai 's Hadiqatal- haqiqa referring to Bahramsha,s stay in Kirman.

۴۰- فخرمدبر ، ورق ۸۰ب ، بکوشش خوانساری ، ۲۷۰-۱ ، ترجمه شفیع ۲۱۷-۱۸

۴۱- جوامع الحکایات عوفی ، قسماً یاد داشت سرمقاله فاکسمل ؛ ۲۳۶-۷؛ نظام‌الدین مقدمه بر جوامع الحکایات محمدعوفی ۱۷۷ ؛ جوزجانی ۱ ، ۲۴۱، ترجمه ۱ ، ۱۰۸-۹ فرشته ، ورق ۷۲ ب ، ترجمه ۱ ، ۸۳، هرآنچه روایت تاریخی حکایت عوفی بوده باشد در موجودیت نماینده ملک ارسلان که دران یاد گردیده تردیدی نیست . سنایی دو قصیده مطول که اسمی این شخص آخرعنوان گردیده دارد که درسر آغاز مسمی به الشیخ الامام الاجل سیف الحضرتین ابوالفتح برکات بن مبارك الفتح (دیوان ۳۱۳-۲۲ ، ۳۲۹-۳۴) .

۴۲ـ حسینی ، ۹۰ـ۱ (که در گذارش خود پیرامون ماشین جنگی غزنوی‌سلجوق این روزگار اشتباهاً ملک ارسلان را ابراهیم میخواند) ؛ بنداری ۲۶۲ـ۳ ؛ ابن الاثیر ، طبع تورنبرگ ، X ، ۳۵۳ طبع بیروت ، X، ۵۰۴ ؛ میرخواند ، ۱۲۸ـ۹ ، ترجمه ۲۶۷ .

۴۳ـ اندرباب استفاده تکتیکی از فیل در قشون غزنوی ، رک تاریخ غزنویان ، امپراتوری شان در افغانستان وایران شرقی ۱۱۵ـ۱۸ ، و ایضاً انسایکلو پیدیا اسلام آرت ؛ فیل چون حیوان صحنه کارزار ؛

۴۴ـ ابن الاثیر ، طبع تورنبرگ ، X ، ۳۵۳ـ٤ ، طبع بیروت ، X ، ۵۰۴ـ۵ ؛ جوزجانی ۱ ، ۲۳۸ ، ترجمه ؛ فرشته ؛ بیان شده در همین اثر .

۴۵ـ در باره این شاعر قصیده سرای بهرامشاه وسنجر رک بوس ورث انسایکلوپیدیا آف اسلام این قصیده امیر تاج‌الدین توسط خان قرائت گردیده ، همان اثر ؛ ۷۵ـ۶ ، از ـ مونس‌الابرار فی‌دقایق الاثار محمد بن‌بدرجاجرمی . امیر تاج الدین هم چنان ممدوح عثمان‌مختاری‌بود که وی چندین غزل را بوی‌سروده است ، رک دیوان وی ص . ۵۶۹ـ۷۹

۴۶ـ در صفحات ۱ ، ۲٤۱ جوزجانی نقل‌قول گردیده ، ترجمه ۱ ، ۱۰۹ ، در میرخواند ۱۳۲ ، ترجمه ۲۷۰ ، در فرشته ، ورق ۷۳ الف ودرخان ، همان اثر ؛ ۷۷ ؛ لاکن آنگونه که خان درینجا یاد داشت میدارد ، شعر ظاهراً در کاپی‌های دیوان سیدحسن وبدون تردید در اثر چاپی مدرسی رضوی دیده‌نمیشود . راورتی بهرحال توضیح میدارد که یک سکه یی که در ۱۱۵۳/۵٤۸ بوسیله بهرامشاه در لاهور ضرب زده‌شده است در یک روی سکه مذکور این مصراع شعر خوانده میشود (طبقات ناصری ، ترجمه ۱ ، ۱۱۰ ، یاد داشت ۱) .

۴۷ـ حسینی ، ۹۱ ؛ راوندی ، ۱٦۸ـ۹ ؛ ابن‌اثیر ، طبع تورنبرگ ، X ، ۳۵۳ـ٦ طبع بیروت ، X ، ۵۰۵ـ۷ جوزجانی ، ۱ ، ۲٤۱ ، ۲۵۸ ، ترجمه ۱ ، ۱۰۹ ، ۱٤۸ ، حمدالله مستوفی ۴۰۰ـ۱ ؛ میرخواند ، ۱۲۹ ، ترجمه ۲٦۸ ؛ فرشته ، ورق ۷۲ب ، ترجمه ۱ ، ۸۳ .

۴۸ـ خان ، ذکر شده در همین اثر ، متعاقب ترجمه یک حکایت عوفی‌در ایلیت ودوسن تاریخ هند ، ۱۱ ، ۱۹۹ ، و کوههای شکران را بیان میدارد .

۴۹ـ ابن الاثیر ، طبع تورنبرگ ، X ، ۳۵۵ـ٦ طبع بیروت ، X ، ۵۰۷ـ۸ ، عوفی‌در ایلیت ودوسن ، ذکر شده در همین اثر ؛ جوزجانی ، ۱ ، ۲٤۱ ، ترجمه ۱ ، ۱۰۹ ، مستوفی ۴۰۱ میرخواند ، ۱۳ ، ۱۳۳ ، ترجمه ۲٦۹ ، ۲۷۱ ؛ فرشته ، ورق های ۷۲ ب ـ ۷۳ الف ترجمه ۱ ، ۸۳ـ٤ ؛ خان ، همان اثر ، ۷۷ـ۸ .

۵۰- خان، همان اثر؛ ۷۹ یاد داشت میدارد که در عنوان سطری یک بخش حدیقته الحقیقه سنایی نسبت نامه ابو الحارث بملاحظه میرسد .

۵۱- جوزجانی ، ذکرشده درین اثر؛ دیوان سیدحسن ۱۴۹؛ دیوان عثمان مختاری ۸۳، کتلاک سکه‌های شرقی سن پرل دربرتش موزیم ۱۱، ۱۷۷-۸، شماره‌های ۵۷۳-۶؛ ایضاً ، تعلیقات بر مجموعه شرقی ، بخش ۱، ۲۸۴-۵۰، شماره های ۵۷۴ الف-۵۸۰ ب؛ کتلاك سکه‌های روجرز درموزیم دولتی ، لاهور ۳۲-۳، ضمیمه، ۱۳؛ ایضاً کتلاك سکه‌های جمع آوری شده چس جی روجرز که ازطرف حکومت پنجاب خریداری شده. بخش II ، سکه‌های متفرقه‌اسلامی (کلکته ۱۸۹۴) ۴۳-۴؛ ایضاً کتلاك سکه‌های موزیم هند، ۱۶۰-۱؛ Sourdel Invantaire des- monnaies du Musee de Caboul 81.

۵۳- مأخذ در آثار خان، ذکر شده در همین اثر، ۸۱-۳ رک بفصل بالا. ۲، ص. ۵۶

۵۴- رک جوزجانی ، ۱ ، ۲۵۸ ، وترجمه ۱ ، ۱۴۸ ، ومأخذ کتلاک سکه ها در شماره ۵۰۵ بالا .

۵۵- ابن الاثیر، طبع بیروت، X ، ۳۸۹، طبع بیروت، X ، ۵۵۳؛ مقابله کنید بوس‌ورث در تاریخ کمبریج ایران ۷، ۱۱۹-۲۰

۵۶- تاریخ بهرامشاه غزنوی یاد داشت ۱ ، در مورد شعر دیگر سنایی که بنام دولت شاه عنوان گردیده رک دیوان ۱۰۶-۷.

۵۷- فخرمدبر ، ورق های ۱۳ ب ۱۴ الف به کوشش خوانساری ، ۴۳-۵، ترجمه شفیع ۱۹۷-۹؛ ابن الاثیر ، طبع تورنبرگ ، IX، ۱۸، طبع بیروت ، IX ، ۲۹ .

۵۸- حسینی ، ۹۸۲؛ بنداری ، ۲۶۴ ؛ ابن‌الاثیر ، طبع تورنبرگ ، IX ، ۱۷-۱۸، طبع بیروت ، IX، ۲۸-۳۰؛ ام کوی‌من. M.Koymen Buyuk selcuklu imparatorlugu tarihi. II Ikinci mparatorluk devri (Ankara 1954) 306-10; Bosworth in op. cit; 159 .

بنابر توضیحات تاریخ جهانکشا ی جوینی مورخ عصر مغول ، ترجمه بایلی Boyle تاریخ فاتح جهان(مانچستر ۱۹۵۸) ۱، ۲۷۹، خوارزم شاه اتسز باج گذاران سنجر در جریان یازده ماه که مصروف سوقیا ت خود درغزنه بوده است متداوماً سطان رامی دیده است گرچه اندرمورد درمأخذ قبل ذکری بعمل نیامده است .

۵۹- ابن الاثیر طبع تورنبرگ XI، ۵۶، طبع بیروت XI، ۸۵ ؛ کوی من ، در همین اثر ذکر بعمل آمده ؛ ۳۲۷ .

۶۰- جوزجانی ، ۱، ۲۴۱، ترجمه ۱، ۱۱۰ ، هم چنان در میرخواند، ۱۳۲، ترجمه ۲۷۰، میافزایدکه بهرامشاه در بسیاری مناطق نفوذ نمود که اخلافش در آن دست نیافته بودند

۶۱- گنگولی در مبارزه امپراتوری ۸۲

۶۲- جوزجانی ، ۱، ۲۴۱-۲ ، ترجمه ۱ ، ۱۱۰۰ (راورتی در ینجا تاریخ ۲۸ رمضان را پیشکش نموده است) ؛ فرشته ، ورق ۷۳ب ، ترجمه ۸۵

۶۳- فخر مدبر ، ورق های ۱۰۶ب- ۱۰۷ب ،طبع خوانساری ، ۳۷۸-۸۱ ، ترجمه شفیع ، ۲۲۴-۷، جوزجانی ،ذکر شده در همین اثر؛ میرخواند، ۱۳۲-۳، ترجمه ۲۷۰-۱ ؛ فرشته ، ذکر شده در همین اثر؛ غلام مصطفی خان ، همان اثر ؛ ۸۴-۸؛ گنگولی در همان اثر ؛ ۹۵-۶.

۶۴- ذکر شده در همان اثر

۶۵- دیوان ۱۸۲-۵، مقابله کنید، همان اثر ، ۸۹.

۶۶- دیوان ۸۸، مقابله کنیدخان ، همان اثر؛ ۲۰۲. نسخه دیوان او باآنچه در مصراع دوم شعر درفوق ارایه شد توضیح مختلف ارائه میکنند.

۶۷- دیوان سیدحسن ۵۹-۶۰، دیوان مسعودسعد ۴۵۸، ۵۲۷ ؛ خان، همان اثر ؛ ۲۲۶-۷.

۶۸- دیوان ۲۸۹-۹۰؛ خان، همان اثر؛ ۲۲۹؛ درین سطور ، شاعر پیرامون معانی نام بهرام ساز و برگ سرمیدهد: مانند قیافه های قهرمانانه متعدد دوره ساسانی مانند ، بهرام گور و بهرام چوبین ونام فارسی سیاره مریخ .

۶۹- دیوان سیدحسن ۱۱۰، ۱۶۹- ۷۱؛ خان ،همان اثر؛ ۲۲۹- ۳۱

۷۰- دیوان سیدحسن ۱۷۰، ۲۳۳، زی باختر از نسخه دیوان اند یاآفیس است که توسط خان درینجا قرائت گردیده است ، همان اثر ۲۳۱. متن طبع شده رضوی (مبتنی برسه نسخه مکمل دیوان در تهران و منتخبات در آثار دیگر یافت شده است) ویژهٔ زتاختن که مفهوم آن از حمله است دارد، که اشاره به حمله به هنداست .

۷۱- دیوان ۲۰۰- ٤

۷۲- همان اثر ؛ ۲۲۳

۷۳- همان اثر؛ ۹۶، ۱۱۹، مقابله کنید یک احتراز مشابه به ۲۲۱- ۳

۷٤- همان اثر؛ ۸۸

۷۵- دیوان۷۲، قزوینی ،مسعود سعد سلمان ژورنال آن دی رایل ایشیاتیک سرسائیتی (لندن) (۱۹۰٦)۲٦-۷؛ شاعران نخستین هند اثر امتیاز حسین ۱۱۱؛ادبیات کلاسیک فارسی ای جی اربری A.J.Arberryy (لندن ۱۹۵۸) ۸۱- ٤٤؛ تاریخ ادبیات ایران از ریپکا ۱۹٦.

۷٦- تاریخ نخست از ریپکا است، همان اثر؛ ۲۳٦، یاد داشت ٤۷، در بحث و گفتگویش راجع به‌تاریخ وفات‌سنایی‌وی‌تاریخ ۱۱٤۷/٥٤۲- ۸ را که طور عام توضیح گردیده رد میکند وتاریخ ٥٤٥/ ۱۱٥۰ را نیز مطبوع نمیداند؛ تاریخ دوم همان است که مدرسی رضوی ادیتور دیوان بعد از ملاحظات متضاد در صفحات م-ه دیوان گزیده است.

۷۷- تاریخ ادبی فارس اثر برون ج ۲، ص . ۳۱۷ ورق ؛تاریخ بهرامشاه غزنوی اثر غلام مصطفی خان ،ص ۲۱۸؛ ار بری Aberry ،همان اثر؛ ۸۸- ۹۹ (قضاوت وی در حدیقة الحقیقة نسبت به برون مایل تر است) ریپکا همان اثر، ۲۳٦- ۷

۷۸- مقابله کنیدلباب الالباب عوفی ۱۱٦- ۱۹؛ تذکره دولت شاه ص . ٤۳۸- ٤۱ و تفصیل زندگی نامه شاعر در مقدمه رضوی بر دیوان ،صفحات ی - م - ه .

۷۹- رک براون ، همان اثر ؛ ۱۱، ۳٤۹ ورق انسایکلوپید یا آف اسلام اثرای - برتل؛ محمد ؛ خان ، همان اثر ؛ ۲۱۸-۱۹؛ اربری ،Arberry همان اثر ، ۹٥-۷ ؛ ریپکا، همان اثر، ۲۲۲،-۳ .

۸۰- عوفی ، ٤٤٦-۹؛ خان ، همان اثر ؛ ۲۲۰، ۲۳۱-٤

۸۱- دیوان ٦۲-۳ شعر تحت عنوان در رثای سید حسن ؛ این شاعر باید مشخص شود (گرچه بسیاری تذکره نگاران متأخر مغشرش گردیده‌اند(، از معروف ترین سید حسن، واشرف الدین غزنوی در فوق مورد گفتگو قرار گرفته اند .

۸۲- عوفی، ٤۳٦- ٤۱؛ خان ،همان اثر، ۲۲۰-۱

۸۳- عوفی، ٤٤۱-٥؛ خان، همان اثر، ۲۲۱.

۸٤- عوفی، ۲۳۳- ٤؛ خان، ذکر شده در همینی اثر

۸٥- عوفی، ٤٤۹- ٥٤

۸٦- همان اثر، ۲۳٤-۹، ٤٥٤-٦

۱- در مورد گزارشات عمومی ابن فندق و تصنیفات وی ، رک کری سید کلیم‌الله حسینی زندگی و آثار ظهیرالدین البیهقی ، مولف تاریخ بیهقی اسلامیک کلچر ۷۱۱۱ XX (۱۹۵٤) ۲۹۷- ۳۱۸، ودی. ام دنلوپ (D.M.Dunlop) انسایکلوپیدیاآف اسلام آرت، البیهقی ظهیرالدین ... بن فندق .

۲- ابن الاثیر، طبع تورنبرگ، XI، ۲٤۹ ، طبع بیروت، XI ، ۳۸۰ ؛ بار تولد ، ترکستان ۳۱؛ د نلوپ ، توضیح هنری

۳- ابن الاثیر، طبع تورنبرگ ،XI، ۱۱۲، طبع بیروت،XI، ۱۷۰.

٤- در مورد مولف واثروی رک ای- اس. بزمی انصاری انسایکلو پیدیااف اسلام.

۵- جوزجانی ،۱، ۲٤۳، ترجمه ۱،۱۱٤؛ ورک به اشارات طنز آمیز مترجم راورتی ، همان اثر؛ ترجمه ۱،٤٤۵-٦، یاد داشت ۲۰.

٦- ابن‌الاثیر، طبع تورنبرگ ،XI، ۸۹، طبع بیروت ، XI ، ۱۳۵ ؛ یک تاریخ بهرامشاه غزنوی اثر غلام مصطفی خان، ص . ۱۹۹- ۲۰۰

۷- یا قوت معجم البلدان ۱۷، ٤۵۵ متذکر شده است که این کرمان از توابع غزنه بوده که چار روز راه از ان بعد داشته است که با منطقه کرم بسیار بخوبی انطباق دارد ؛ هم چنان رک بوس‌ورث انسایکلوپیدیا آف اسلام ؛ کرم Kurram ؛

۸- رک بر مباحثات پیرامون شکل واقعی این نام وسردرگمی که پیرامون آن بروز نموده است، در فوق فصل سوم، صفحات ۱۰۳- ٤.

۹- لقب مسعود در نسخه خان بدرستی ارائــه شده است (مقابله کنید اسمای فرزندان بهرامشاه که توسط جوزجانی لست گردیده ،۱، ۲٤۲ شماره ۵ ، ترجمه ۱، ۱۱۱) ، لاکن در دیوان سید حسن که بکوشش مدرس رضوی طبع یافته به نحو نادرست شجاع الدوله ضبط گردیده است .

۱۰- جوزجانی، ۱،۳۹۳- ۵-، ترجمه ۱،٤۳۹- ٤۵؛ ابن‌الاثیر ، طبع تورنبرگ، XI،۸۹- ۹۰، ۱۰۷- ۸، طبع بیروت ،XI، ۱۳۵- ٦، ۱٦٤- ۵(گذارشها دو مین یک نسخه بدل محسوب میشود، که دران وی تمام رخ دادها را ردیف نموده چهل سال اخیر روابط

غوری ـغزنوی در سال ـ ٥٤٧/ ١١٥٢ـ ٣ در برمیگرد) . راحة الصدور و آیته السرور محمد بن علی راوندی بکوشش محمد اقبال (لندن ١٩٢٠) ١٧٥، سلجوق نامه ظهیرالدین نیشاپوری بکوشش اسماعیل افشار (تهران ١٣٣٢/١٩٥٣) ٤٧؛ روضة الصفامیرخواند در فصل
in Ch. Defremery Histoire des Sultans Ghaouiides. JA (Journal - Asiatque (paris) Ser. 4' vol. 11 (July- December 1843)
متن فارسی، ١٧٢ـ ٤ ، ترجمه ١٨٨ـ ٩٢؛ دیوان سیدحسن ٨١ـ٩؛ یک تاریخ بهرامشاه غزنوی اثر غلام مصطفی خان ، ٢٠١ـ ٤ ؛ سیدحسن بوضوح در دوران تصرف غوری ها در غزنه ماند ، و ارتباطاتی هم با سیف الدین سوری داشته است ؛ او با سرایش یک رباعی قصیده با بهرامشاه که مجدداً به غزنه باز گشته بود آشتی کرد ، بنا بقول لباب الالباب عوفی ص. ٤٤١ (این رباعی در دیوان مطبوع سید حسن گنجانده نشده است).

١١ـ طبقات ناصری ، ترجمه. ١، ٣٤٧ـ ٥٠ ، شماره I

١٢ـ تاریخ بهرامشاه غزنوی اثر غلام مصطفی خان ص. ٢١١ـ ١٣؛ چار مقاله نظامی عروضی صفحات ٦٥ـ٦ ، ٨٧ ، ترجمه مجدد، ص. ٧٤ ، ٩٦ـ ٧؛ راحته الصدور راوندی صفحات ١٧٥ـ ٩؛ جوزجانی ، ١، ٣٤٦ـ ٧ ، ترجمه ١، ٣٥٧ـ ٦٠.

١٣ـ تذکرة الشعرا دولت شاه ص. ٨٥؛ جوزجانی ، ١، ٣٤٦ ، ترجمه ١، ٣٥٧؛ مقابله کنید غلام مصطفی خان ، ذکر شده در همان اثر؛ ٢٠٤ ، ٢١٠.

١٤ـ در مورد موقعیت تگین آباد رک در ذیل ، ضمیمه الف ، صفحات ١٤٩ـ ٥١.

١٥ـ طبقات ناصری را ورتی ، ترجمه ٣٥٢ ، شماره ٣ ، توضیح میدارد که کاروه Karwah یک کلمه پشتو است و از دکشنری پکتو Puk'hto ، پشتو یا زبان افغان ها استشهاد میکند (لندن ١٨٦٧) کالمن ١١٥١ ، کارو. درین زمره به توضیح و بیان اوپوششی بوده جهت محافظت گاومیش عراده کش که از گیاه و علف پرساخته شده و در پیشاپیش قشون براه انداخته میشده است تا از دست رس تیر دشمن در امان بوده باشند و این تجویز در جریان جنگ قرن پانزدهم میان یوسفزائیان ودلازاک مورد استفاده واقع شده بوده است. داکتر ـ ان دی. مکنزی ابراز میدارد که وی چیزی دیگری از اثبات استعمال کلمه نمی داند ممکن مطالعات تاریخ مرصع افضل خان یا همچو تاریخی مشابهی این کلمه را تشریح کرده باشد بدینسان در پرتو استعمال این اصطلاح توسط جوزجانی را ورتی در دکشنری خورد این اصطلاح را ذکر کرده است .

۱۶ـ نام، یا احتمالاً لقب خرمیل را مورد مداقه است، حبیبی در یاد داشتهای متن جوزجانی خورد، ج. II ، ۳۴۲ یاد داشت ۵ ابراز میدارد که شاید این کلمه از شکل کلمه عربی قرمیل باشد که به معنی اشتر دو کوهانه است (لیدن ۱۸۹۵(۱۲۳: القرامیل، الابل الدعوات الصنمین) ، از ان جا که در پاسخ خرد بمقابل چلنج بهرامشاه قبل از جنگ نخست در تگین آباد ، علاءالدین حسین خرمیل های خود یاقهرمانان خرد را با فیل های غزنویان در مقام مقابله قرار میدهد (اگر تو پیل می آری من خرمیل می آرم)، رک جوزجانی ، ۱، ۳۴۲، ترجمه ۱، ۳۵۱ استثنا از موضوع نام یا لقب خرمیل ، موسسه قوماندانی نظامی یایلان وگردان نیروهای غوری (احتمالاً تصاحب موروثی مقام ها) سوالات دل چسپی را بمیان میارد ، ممکن به رقابت میان دو خانواده سرکرده محلی غور، شنسبانیها و شیشانسی ها یا شیشانیها مرتبط باشد؛ رک به بحث و گفتگوی بوس ورث، تاریخ نخستین اسلامی غور، سنترال ایشیاتیک ژورنال V (۱۹٦۱) ۱۲٦ـ V

۱۷ـ دیوان ۱٦۷ـ ۹، ۲٤٤ـ ۹ .

۱۸ـ جوزجانی ، ۱، ۳٤۱ـ۳، ترجمه ۱، ۳٤۷ـ۵۳ ؛ ابن الاثیر، طبع تورنبرگ ،XI، ۱۰۸ـ۹، طبع بیروت ،XI، ۱٦۵ ؛ میرخواند ، In Defremery ' Histoir des Sultans غوری ها ژورنال ایشیاتیک شماره مسلسل ٤، ج II (جولای ـ دسمبر ۱۸٤۳) متن فارسی ۱۷٤ـ ۷، ترجمه ۱۹۲ـ ٦(واضحاً از گذارشهای جوزجانی اقتباس شده است) ؛ مقابله کنید غلام مصطفی خان به استشهاد در همین اثر؛ ۲۰٤ـ ٦.

۱۹ـ جوزجانی ، ۱، ۳٤٤، ترجمه ۱، ۳۵۳؛ آداب الحرب فخرمدبر ، نسخه اند یا آفیس ، ورق ۱۲۲ ب ، به کوشش خوانساری، ٤۳۷، ترجمه شفیع ، ۲۲۷؛ میر خواند؛ استشهاد در همین اثر؛ متن فارسی ، ۱۷۷ـ ۸، ترجمه. ۱۹٦ـ ۷ .

۲۰ـ ابن الاثیر، طبع تورنبرگ ، IX ، ۲۹۷ ، طبع بیروت ،IX ٤۳٦ ؛ ابن فندق تمة سوان الحکمه ، به کوشش محمد شفیع (لاهور ۱۹۳۵) ٤۵ ؛ اخبار الدوله السلجوقیه حسینی ٦. کسی خواهد اندیشید که نسخه اثر پیرامون صفات فزیکی و اخلاقی پیغمبر(ص) که گفته میشود در ید تصرف سلطان عبدالرشید در وسط قرن ما قبل بوده وسپس درقرن ششم دوازدهم بدست تاجر سوریایی افتاده است در مورد این نسخه رک، فصل ۱، ص ٤۰۰(ممکن در نتیجه تاخت وتاراج غوری یااوغز در دوران افتاده باشد .

۲۱- جوزجانی، ۱، ۲۴۲، ۳۴۱-۵، ترجمه ۱، ۱۱۰-۱۱، ۳۴۷-۵۵؛ ابن الاثیر، طبع تورنبرگ، XI، ۱۰۷-۹، طبع بیروت، XI، ۱۶۵-۶؛ چارمقاله نظامی عروضی، ترجمه مجدد ۳۰-۱؛ ادب الحرب فخرمدبر، نسخه اندیا آفیس، ورق ۱۲۲ب بکوشش خوانساری، ۴۳۷، ترجمه شفیع، ۲۲۷؛ غلام مصطفی خان؛ ذکر شده همین اثر؛ ۲۰۶-؛ در تاریخ کمبریج ایران بوسورث V، ۱۶۰، ایضاً، اسلام انسایکلوپیدیا آرت؛ غوری ها.

۲۲- ابن الاثیر، طبع تورنبرگ، XI، ۱۰۹، طبع بیروت، XI، ۱۶۶؛ مقابله کنید

Wiet' in A. Maricq and G.wiet Le minaret de Djam' La deconerte dela Capitale des Sultans ghorids (XII'- XIII'siecles) (paris 1959)34-5.

۲۳- رک بوس ورث، همان اثر.

۲۴- آداب الحرب، نسخه اندیا آفیس. ۱۲۲ب-۱۲۳ب؛ بکوشش خوانساری، ۴۳۷ ۴۲، ترجمه شفیع، ۲۲۷-۹، مقابله کنید غلام مصطفی خان، ذکر شده درهمان اثر؛ ۲۰۸-۹

۲۵- جوزجانی، ۱، ۳۴۵، ترجمه ۱، ۳۵۵. شاید مجلد متوقعه از مطالعات هیأت نمایندگی ودیرین شناسی تیم ایطالوی در افغانستان ومعماری لشکری بازار (جلد Lestro uvailles appeared in 1963 II) به این سوالات پاسخ ارایه کند.

26- See J. Sourdel- Thomine Steles arabes de Bust (Afghanistan) Arabica III (1956) 285- 306.

۲۷- یک حکایت دولت شاه اشاره به فرار بهرامشاه درشرایط زمستان سرد دارد. طورمثال درنیمه دوم زمستان ۵۴۵/ زمستان ۱۱۵۰-۱، رک به تذکرة الشعرای وی؛ ۸۵-۶ و تاریخ بهرامشاه غزنوی ۲۱۰-۱۱.

۲۸- دیوان ۲۷۹-۸۰؛ غلام مصطفی خان، ذکر شده در همین اثر، ۲۱۳-۱۴

۲۹- رک به تاریخ گزیده ۴۰۱

۳۰- ابن الاثیر، طبع تورنبرگ، XI، ۱۲۴، طبع بیروت، XI، ۱۸۸.

۳۱- جوزجانی، ۱، ۲۴۲، ترجمه ا، ۱۱۱

۳۲- رک غلام مصطفی خان، همین اثر؛ ۷۶-۹

۳۳- همان اثر؛ ۲۱۴-۱۷ یاد داشت طبقات ناصری در تقویت این تاریخ اخیر در دسترس است، ترجمه ۱، ۱۱۴، شماره ۵،

۳۴- جوزجانی، ۱، ۲۴۲، شماره ۵، ۱، ۱۱۱

۳۵- انسایکلوپید یا آف اسلام

۳٦- جوزجانی، ترجمه ۱، ۱۱۲- ۱٤ شماره ٥

۳۷- مقابله کنید میرخواند، طبع و ترجمه ویلکن، متن ۱۳۳- ٥، ترجمه ۲۷۲- ۳

۳۸- جوزجانی، ۱، ۲٤۲- ۳، ترجمه ۱، ۱۱۱؛ مقابله کنید غلام مصطفی خان، ذکر شده در همان اثر؛ ۲۲٥.

۳۹- دیوان سیدحسن ۱۲ (مقابله کنید هم چنان شمس قیس المعجم فی اشعار العجم، بکوشش، محمد بن عبدالوهاب قزوینی و مدرس رضوی (تهران ۱۳۱٤/ ۱۹۳٥) ۳۲٥-٦) ۱۳۹؛ جوزجانی ۱، ۲٤۲، ترجمه ۱، ۱۱۱. واضح نیست که اشعاری که از جانب سیدحسن برای خسروشاه دیوان ۱۲-٦، ٤۲- ۳، ۷۲- ۳، ۱۳۷-٤۰، ۱۸۸- ۹۱ اهدا گردیده در دوران سلطنت پدر وی بهرام شاه انشاد گردیده است یا (چون اشعاری که برای دیگر فرزندان سلطان انشاد گردیده بدون تردید در دوران سلطنت بهرامشاه بوده است) بعد از اجلال خسرو شاه بر تخت و تاج انشاد شده؛ سید حسن خودش ممکن در یکی از زمان های بین ٥٥٥/ ۱۱٦۰ و٥٥۷/ ۱۱٦۲ پدر و دحیات گفته است، رک به مقدمه رضوی، به دیوان، صفحات ل - ط تا م.

٤۰- ژورنال آف دی رایل ایشیاتیک سوسایتی

Journal of the Royal Asiatic Soiety (London)

توماس تعلیقات لن پول به مجموعه شرقی، بخش ۱، ۲٥۰- ۱، شماره های ٥۸۰ د- پ؛

C. J. Rodgers Catalogue of the Coins Collected by Chas. J. Ragers and purchased by the government of panjab

بخش II، سکه های متفرقه اسلا می ٤٤، ایضاً کتلاک سکه ها درموزیم حکومت لاهور ضمیمه ۱۳- ۱٤

٤۱- جوزجانی، ۱، ۳٤۸، ترجمه ۱، ۳٦۲؛ آداب الحرب فخر مدبر متفرقه اندیا آفیس. ورق های ۱۳۲ الف- ۱۳۳ الف بکوشش خوانساری، ٤۷۹-۸۲، ترجمه شفیع، مقابله کنید غلام مصطفی خان؛ ذکر شده درین اثر؛ ۲۱٦-۱۷ ولباب الالباب عوفی، یاد داشت های قزوینی، ٥٦۹-۷۰.

٤۲- ابن الاثیر، طبع تورنبرگ XI، ۱٦۹، طبع بیروت XI، ۲۷۱؛ جوزجانی، ۱، ۳٤۸، ۳۹٦، ترجمه ۱، ۳٦۲، ٤٤۸.

۴۳- ابن الاثیر، طبع تورنبرگ، XI،۱۶۳، طبع بیروت XI، ۲۶۲؛ جوزجانی، ۱،۲۴۲-۳، ترجمه ۱، ۱۱۱-۱۳

۴۴- همان اثر، ۱، ۲۴۳، ترجمه ۱، ۱۴ ویاد داشت، لباب الالباب عوفی ۹۴، ۴۷۲
۳. اهداف دو قصیده شعرای درباره خسرو ملک که در فوق ذکر گردیده هم چنان از سلطان بعنوان ابو الملوک یاد میکنند، (لقب که در روزگاران اوایل اسلام به عبدا لملک خلیفه اموی خطاب گردیده) هم چنان آنگونه که قزوینی خاطر نشان نموده، همان اثر، ۵۹۶، عطف بگذشته برای یک زمام دار که او آخرین سلاله خود باشد عجیب مینماید در مورد با نحوه خطاب چون سلطان حلیم، فخر مدبر، آداب الحرب، متفرقه اندیا آفیس ورق های ۸۱ الف، ۱۵۲ الف، بکوشش خوانساری، ۲۷۱، ۴۸۰، ۴۴۶ ترجمه شفیع، ۲۱۸، ۲۲۹، ۲۳۲ به خسرو شاه پدر عبدالملک بکار می برد؛ شاید اکنون دشوار باشد که کشف نمود به که اهدا شده است.

۴۵- توماس(Toamas) جورنال آف دی رایل ایشیاتیک سوسایتی)لندن (JRAS) X (۱۸۴۸) ۳۷۳؛ کتلاک سکه های شرقی دربرتش میوزیم ۱۱، ۱۷۹-۸۰، شماره های ۵۸۱- ۸؛ ایضاً تعلیقات بهمجموعهشرقی بخش۱، ۲۵۲، شمارههای ۵۸۰ الف الف - ii؛ کتلاک سکههای روجرز تهیه چاس جی . روجرز ... بخش II، ۴۵-۶ ایضاً کتلاک سکهها در موزیم دولتی لاهور ۳۳، ضمیمه، ۱۴ .

۴۶- ابن الاثیر، طبع تورنبرگ، XI، ۲۰۲، طبع بیروت، XI، ۳۰۵-۶، جوزجانی، ۱، ۲۴۳، ۳۵۷، ترجمه ۱، ۱۱۱- ۱۲، ۳۷۶؛ میرخواند Historia Gasnevidarumi متن، ۱۳۳- ۴ترجمه ۲۷۲ (درین مورد جوزجانی را پیروی میکنند) .

۴۷- رک بوس ورث کمبریج هیستوری آف ایران ج ۷، ص. ۱۵۱-۷، غرض تفصیل رویداد اغوز در تاریخ خراسان .

۴۸- ابن الاثیر، طبع تورنبرگ، XI، ۱۱۰، طبع بیروت، XI، ۱۶۷؛ آداب الحرب فخرمدبره نسخه اندیا آفیس، ورق ۱۳۳ الف، طبع خوانساری، ۴۸۲، ترجمهشفیع، ۲۳۴.

۴۹- ابن الاثیر، ذکر شده درهمین اثر، جوزجانی، ۱، ۲۴۳، ۳۹۶، ترجمه ۱،۱۱۲، ۴۴۸- ۹.

۵۰- رک جی .دبلیوسپین (J.W. Spain) سرحد سرزمین پتان (هاگ ۱۹۶۳(۴۸، بابر

با قبیله خضر خیل شنواری در اوایل قرن دهم وشانزدهم بر خورد نمود، رک سراولیف کاررو، پتان‌ها ۵۵۰ ق .م - ۱۹۵۷م (لندن ۱۹۵۸) ۱۶۳.

۵۱- ابن الاثیر، طبع تورنبرگ، XI ، ۱۱۰، طبع بیروت، XI ، ۱۶۷-۸، جوزجانی، ۱، ۳۳۷-۸، ۳۹۶، ترجمه ۱، ۳۷۶-۷، ۴۴۹.

۵۲- جوزجانی، ۱، ۲۴۳، ترجمه ۱۱۴ دوره سلطنت وی در واقعیت یکی از چارمین دوره طولانی فرمانفرمایی در سلاله غزنوی بوده است، که بعد از ابراهیم ، بهرام شاه ومحمود در مراتب طوالت قرار مگیرد.

۵۳- مقابله کنید جی . اف ریچارد سرحد اسلامی در شرق : گسترش به جنوب آسیا (پرث استرالیا غربی، اکتوبر ۱۹۷٤) ۹۲-۳

۵٤- آداب الحرب، نسخه اندیا آفیس ،ورق. ۸۱الف - ب، طبع خوانساری ، ۲۷۱- ۲ ترجمه شفیع ، ۲۱۸.

۵۵- رک طورمثال به جمال الدین علی سراجی ، ذکر شده در لباب الالباب عوفی ص. ٤۷۳.

56- H.C. Ray the dynastic history of northern India 1, 535-6

۵۷- مقابله کنید یک تاریخ عقلی اسلام در هند

An intellictual History of Islam in India

(ادینبرگ ۱۹۶۹) ۷۱- ۲ ، در مورد دوره کار مسعود سعد ، رک فصل سوم صفحات ۶۵- ۶ به ارتباط ابوالفرج رونی گرچه بعضی از مقامات ذیصلاح استشهاد میدارند که رون دهکده یی در منطقه نیشاپور بوده است، بازهم عوفی ، ذکر شده در همین اثر، ۴۱۹؛ میگوید که اودر محلی از مجاورت لاهور زاده و بزرگ گردیده است واین ناحیه نسبت تقوای زوال ناپذیر او رشک اماکن بوده و بر تمام سرزمین های دیگر سرفرازی و شکوه داشته است :

۵۸- عوفی، ذکر شده در همین اثر، ۸۷- ۹

۵۹- هما ناثر، ۹۰، ۹۳؛ رک هم چنان محمد نظام الدین انسایکلوپید یا آف اسلام.

۶۰- واقیعت اینکه تمام شاعران عصر متأخر غزنویان القاب آزاد داشته اند و تمام ایشان از طریق مقامات در باری به آن نایل نیامده‌اند واین می نمایاند که چگونه در ناحیت اسلام شرقی القاب اعزازی وافتخاری در نیمه قرن ششم / دوازدهم از موازات فرمانفرمایان نظامی و کارمندان ملکی بدر آمده، وبه مرتبت وسطی جامعه قرار می گیرند.

۶۱- لباب الالباب عوفی ۹۰- ۷

۶۲- همان اثر، ۴۷۲- ۴، ۵۳۹- ۴۰ شاعر معروف و نام دار یک قرن قبل سلجوق، ابوعبدالله محمد بن عبدالملک معزی لقب خود را از حامی خود معز الدین ملک شاه اقتباس کرده است.

۶۳- همان اثر، ۴۷۴- ۸، ۵۴۱- ۴

۶۴- همچنان اشخاص متعدد در ببلیو گرافی شاعران فارسی گوی نسختین هند توسط اقبال حسین فهرست گردیده است ودر نسخه بنکی پور بکار برده شده است.

65- Juzjani L, 396, tr.1, 449- Mirkhwand, in Defremery ,Histoire des Sultans Ghaurids, JA, ser 4, Vol. 111 (Jan-June- 1944) text 265, tr. 283

۶۶- مورخان اسلام ازین سوقیات توضیحات ارائه نموده اند طور مثال جو زجانی ص. ۱، ۳۹۷، ترجمه ۱، ۴۵۱- ۲، مخالفت معزالدین محمد را مبنی براینکه را جابهیما در حقیقت امر جانشین برادر ارشد خود موله راجا در بخش اول ۱۱۷۸ گردید؛ توضیح میدارد؛ لاکن بهاساس نظردی. سی. گنگولی یک شاهد داخلی بصورت واضح نشان میدهد که فرمانفرمای فاتح هند و موله راجا بوده است. رک گنگولی در تاریخ مبارزه برای امپراتوری ۷۸، ۱۰۶، ۱۱۷- ۱۸.

۶۷- ابن الاثیر، طبع تورنبرگ XI ۱۱۰، طبع بیروت، XI، ۱۶۸

۶۸- جوزجانی، ۱، ۲۴۴، ۳۹۷، ترجمه ۱، ۱۱۵، ۴۵۲- ۳

۶۹- همان اثر، ۱، ۳۹۸، ترجمه ۱، ۵۴۳- ۵ ویاد داشت شماره ۴۴؛ مقابله کنید سرولسلی هیگ در تاریخ کمبریج هند ۱۱۱، ترک ها وافغان ها (کمبریج ۱۹۲۸) ۳۹ وپسرن وآر- سی. مجومدار درمبارزه برای امپراتوری ۱۱۸، سراج الدین پدرجو زجانی قاضی نیرو های اسلام در هند تحت حکومت علی کرماخ که مقرش در لاهور بوده است مقرر گردیده رک طبقات ناصری، ۳۹۸، ترجمه ۱، ۴۵۶.

۷۰- این بیت توسط ابوخراش الهندلی شاعر گفته شده است که وی درین شعر از قیودی که دین اسلام بعوض آزادی دوره جاهلیت آورده شکره وتأثر عمیق سرمیدهد مقابله کنید دیوان الهندلین بکوشش احمدالزین قاهره ۱۳۶۴- ۹/ ۱۹۴۵- ۵۰) هم چنان در آغانی بکوشش آر- برونو (لیدن ۱۸۸۸) ۵۹، اگر واقعاً خسروملک این شعر نهایت مخالف راقرائت کرده باشد، این یک بخشایش سویه عالی دانش است که شخصاً سلاطین

غزنه را از زمان محمد ومسعود بن محمود به بعد بر گزیده میسازد.

۷۱- ابن الاثیر طبع تورنبرگ ،XI، ۱۱۰- ۱۱ طبع بیروت، XI ۱٦۸- ۹

۷۲- جوزجانی، ۱، ۲٤٤، ۳۹۸، ترجمه ۱، ۱۱۵، ٤٥٦-۷، مقابله کنید هم چنان میرخواند Historia Gasnevidarum ، متن ۱۳۵، ترجمه ۲۷۲- ۳.

۷۳- قسماً طبع فاکسمل، بکوشش رمضان، ۱۵۲. مقدمه نظام الدین برجوامع الحکایات محمد عوفی ۱٦۸، نمبر ۷۲۹

۷٤- بابر نامه، ترجمه ای- اس بوریج (لندن ۱۹۲۲) ۲۱۹ .

ضمیمه الف Appendix A

۱- سامانی - فاکسمل به کوشش دی- اس مرگولیوت (لندن ۱۹۱۲) ورق ٤۳۷ ب. در جای دیگر واضح گردیده ، البساسیری سامانی از ابن بابا پیرامون منشا ، نسبه امیرارسلان بساسیری ترکی که درتاریخ ابولوفا ال اخسیکشی نقل قول میکند (طبع فاکسمل ورق ۸۰ الف = طبع عبدالرحمن الیمینی وعبدالموید خان (حیدر آباد ۱۳۸۲- ٦ / ۱٦٦۲-٦) (۱۱، ۲۱۸- ۱۹) .

۲- ارشاد الاریب طبع مارگولیوت (لندن ۱۹۰۷- ۲٦(۱، ۲۳۰- ۲. هم همدانی وبه پیروی از وی این مولف در مقاله وی که در ذیل ذکر گردیده موجب راهنمایی غلط جهت اتخاذ یک هویت از دو احمد بن علی القاشانی گردیده است .

۳- معجم البلدان (بیروت ۱۳۷٤- ۱۹۵۵/٦-۷) IV، ۲۹٦- ۷، یاقوت نقل میکند که ابن‌بابا توقعات مسیحایی که از نادانی و زود باوری شیعان قاشان منشأ دارد مسخره ومضحک می نمایاند. معرفی و گذارشی این حکایت بوسیله ابن بابا در اثر ش نشان میدهد که باوجود این فرض که وی قاشانی منشأ بوده مگر خرد یک شیعه متعصب نبوده است

٤- بعضی نسخه های کمیاب در استانبول، ژورنال آف دی رایل آشیاتیک سو سایتی JRAS (1938) ٥٦۲- ۳.

5- Azimud- Din Ahmad et alii, Catalogue of the Arabic and Persian manuscripts in the oriental public Library at Bakipore- XV. History (Patna 1927) 111, no. 1044.

6. The folio numbers inicated refer to the Istanbul Turhan Valide 234 manuscript.

بیو گرافی آثار عمده یی که از آن استفاده شده است

منابـع عمده

حدود العالم ، ترجمه انگلیسی ، وی . مینورسکی جغـرافیابـزبان دری تالیف ۳۷۲ هجری (۹۸۲ میلادی) سلسله انتشارات اوقـاف گـیب ، شمارهٔ ۹، لندن ۱۹۳۷ م .

- مجمل التواریخ والقصص ، بکوشش ملـک الشعرا بهار (تهران ۱۳۱۸ / ۱۹۳۹)

- تاریخ سیستان ، بکوشش بهار (تهران ۱۳۱٤/ ۱۹۳۵)

- جوامع الحکایات ولوامع الروایات سعدالدین محمد عوفی - قسماً طبع فاکسمل به کرشش محمد رمضانی (تهران ۱۳۳۵/ ۱۹۵٦)؛ تحلیل توسط محمد نظام الدین ، مقدمه بر جوامع الحکایات ... محمد عوفی گیب میموریل سریز ، نمبر مسلسل VIII (لندن ۱۹۲۹)

- لباب الالباب ، بکوشش سعید نفیسی (تهران ۱۳۳۵/ ۱۹۵٦)

- ابوالفضل بیهقی. تاریخ مسعودی ، بکوشش قاسم غنی وعلی اکبـر فیاض (تـهـران ۱۳۲٤/ ۱۹٤۵)؛ بکوشش سعید نفیسی ، سه جلد (تهران ۱۳۱۹ ـ ۳۲/ ۱۹٤۰ ـ ۵۳)،
Russian tr. AK. Arends Istorya Masuda (1030-1040), 2nd edn. Moscow 1969)
بیهقی ، علی بن زید (مسمی به ابن فندق(، تاریخ بیهقی ، بکوشش احمد بهمن یار (تهران ۱۳۱۷ / ۱۹۳۸)

الباحززی ، ابوالحسن دمیته القصرعسرت اهل لعصر قسماً بکوشش محمدراغب در طباخ حلب (۱۳٤۹/۱۹۳۰) طبـع کامل توسط عبدالـفتاح ـمحمد الحیلو ، دو جلد . (قاهره ۱۳۸۸/۱۹٦۸) البنداری ، الفتح بن علی زبدة النصرة نخبت العصرة بکوشش ام.ت هوتسمه:
- in Recueil de texts relatifs al,histoire des Seljoucides, 11 (Leiden 1889)

تذکرة الشعرای دولت شاه سمرقندی ، بکوشش محمد عباسی (تهران ۱۳۳۷/ ۱۹۵۸)

آداب الحرب والشجاعه یا آداب الملوک کفایة المملوک فخرمدبرمبارکشاه ، نسخه فارسی اندیا آفیس ٦٤۷ (اته ۲۷٦۷)؛ بکوشش احمدسهیلی خوانساری (تهران ۱۳٤٦/۱۹٦۷)؛

ترجمه انگلیسی حکایات اندرباب غزنویان توسط خانم آی.ام شفیع روشنایی تازه‌یی از غزنویان اسلامیک کلچر XII (1938) ۱۸۹- ۲۳۴

دیوان فرخی سیستانی ،بکوشش علی عبدالرسولی (تهران ۱۳۱۱/ ۱۹۳۲ ، فرشته محمد بن هندوشاه گلشن ابراهیمی یا تاریخ فرشته ،نسخه مانچستر، فارسی ۳۸۰؛ فشرده ترجمه انگلیسی جی بر یگز، تاریخ. قیام سلطه اسلام در هند تا سال ۱۶۱۲ میلادی، ۱ (تجدید طبع کلکته ۱۹۶۶)

کتاب زین الاخبار عبدالحی گردیزی، بکوشش محمد ناظم (برلین ۱۹۲۸)؛ بکوشش عبدالحی حبیبی (تهران ۱۳۴۷/ ۱۹۶۸)

تاریخ گزیده حمدالله مستوفی قزوینی، بکوشش عبدالحسین نوابی (تهران ۱۳۳۹/۱۹۶۰)

اخبار الدوله السلجوقیه صدرالدین الحسینی، بکوشش محمد اقبال (لاهور ۱۹۳۳)

الکامل فی التاریخ ابن الاثیر، عزالدین بکوشش سی - جی تورنبرگ ،

Chranicon quod perfectissimum inscribitur 14 vols. (Leiden 1851-76); ed. 13 Vols. (Beirut 1385-7 / 1965-7)

کتاب راس مال الندیم ابن بابا القاشانی، بکوشش محمد صالح بدوی . تیزس دکتوری طبع نشده، دو جلد (مانچستر ۱۹۷۵)

ابن فندق ،رک ،علی بن زید بیهقی

طبقات ناصری منهاج الدین جوزجانی، بکوشش حبیبی، طبع دوم ؛دو جلد (کابل ۱۳۴۲- ۳/ ۱۹۶۳- ٤)؛

ترجمه انگلیسی اچ. جی راورتی ،دوجلد (لندن ۱۸۸۱- ۹۹)

دستور الوزرا غیاث الدین خواند میر، بکوشش سعید نفیسی (تهران ۱۳۱۷/ ۱۹۳۸)

نسائم الاسحار ناصر الدین منشی کرمانی بکوشش جلال الدین حسین ارموی محدث (تهران ۱۳۳۸/ ۱۹۵۹)

دیوان منوچهری دامغانی طبع شده و ترجمه فرانسوی ای - دی بیبر ستین

A.de Biberstein Kazimirsky, Menotchehri, poete. persan du II ieme Siecle de notre ere (du 5 ieme de L,hegire) (Paris 1886 ed Muhommad Dabir- Siyaqi (Tehran 1338 / 1959)

طبایع الحیوان Tabaic al Hauyawan المروزی شرف الزمان، قسماً طبع گردیده

وترجمه انگلیسی توسط وی مینورسکی ، شرف الزمان طاهر مروزی در مورد چین ، ترک ها وهند (لندن ۱۹۴۲)

دیوان مسعود سعد سلمان، بکوشش رشید یاسمی (تهران ۱۳۱۹/ ۱۹۴۰)

روضة الصفا فی سیرت الانبیاو الملوک والخلفا میر خواند، محمد، بخشی در مورد غزنوی ها طبع گردیده وترجمه لاتین اف ویلکین Historia Gasnevidarum persice et Latine (Berline 1832); section on the Ghurids ed. and French tr. Ch. Defremery, ,Histoire des Sultans Ghorides. Extraite del. Histoire universelle de Mirkhond, traduite et accompagnee dnotes, JA, ser. 4, Vol.II (July - Dec. 1843) 176 - 200, Vol III. (Jan - June 1844) 258-91.

چهار مقاله نظامی عروضی سمرقندی، بکوشش میرزا محمد قزوینی، 1/XI Gib' Memorial series (لندن ۱۹۱۰)؛ ترجمه مجدد انگلیسی ، ای- جی. براون 2/XI' (E.G.Browne) (لندن۱۹۲۱) سیاستنامه نظام الملک، بکوشش اچ. دارک (تهران ۱۳۴۰/۱۹۶۲)، ترجمه انگلیسی ایضاً کتاب حکومت یا مقررات برای شاهان (لندن، ۱۹۶۰)

صبح العشی فی صنعت الانشا ، القشقندی، شهاب الدین بکوشش محمد عبدالرسول ابراهیم، ۱۴ جلد (قاهره ۱۳۳۱- ۸/ ۱۹۱۳- ۲۰)

راحت الصدور وآیات السرور راوندی ،محمد بن علی ،بکوشش محمد اقبال ، گیب میموریل سریز ، نمبر- سریل II (لندن ۱۹۲۱)

دیوان ابوالفرج رونی ، بکوشش کی- ای چکین (تهران ۱۳۰۴- ۵/ ۱۹۲۵- ۶) ؛ بکوشش محمود مهدوی دامغانی (مشهد ۱۳۴۷/ ۱۹۶۸)

کتاب الانساب عبدالکریم السامانی متن فا کسمل توسط دی. اس مرگولیوث گیب میموریل سریز ، XX لندن ۱۹۱۳) قسماً توسط عبدالرحمن بن یحیی الیمنی و محمد عبدالمعید خان در شش جلد بطبع رسیده (حیدر آباد ۱۳۸۲- ۶/ ۱۹۶۲- ۱)

دیوان حکیم سنایی غزنوی، بکوشش مدرس رضوی (تهران ۱۳۴۱/ ۱۹۶۲)

دیوان سید حسن غزنوی، بکوشش رضوی (تهران ۱۳۲۸/ ۱۹۴۹)

معجم الانساب فی التواریخ محمد شبانکاری، استانبول نسخه فارسی جامع ۹۰۹

دیوان عنصری بلخی، بکوشش یحیی قریب (تهران ۱۳۲۳ / ۱۹۴۴)

آثار الوزرا سیف الدین عقیلی، نسخه فارسی اندیا آفیس ۱۵۶۹ (اته 621 Elhe)، بکوشش ارماوی (تهران ۱۳۳۷/ ۱۹۵۹)

دیوان عثمان مختاری، بکوشش جمال‌الدین همایی (تهران ۱۳٤۱/ ۱۹٦۲) ، ارشاد الاریب یا قوت حموی بکوشش مرگولیوت ، گیب Gibb میموریل سریز ، ۷۱/ ۱-۷ جلد (لندن ۱۹۰۷- ۲٦)

معجم البلدان، پنج جلد (بیروت ۱۳۷٤- ٦/ ۱۹۵۵- ۷)

منابع دست دوم

Arberry, A.J. Classical persian Literature (London 1958)

Barthold, W. Turkestan down to the Mongol invasion, 3rd edn. C.E. Bosworth, Gibb Memorial Series, N.S,V. (London 1968)

Bombaci, A. The Kufic inscription in Persian verses in the court of the royal palace of Massud III at Ghazni, Instituts Italiano peril Medoi ed Estremo Oriente, Centro Studie scavi Archeologici in Asia, Reports and Memoirs, v (Rome 1966). Bosworth,

C.E. , Ghaznevid military organization, Der Islam xxx VI (1960) 37-77.

تاریخ اوایل اسلامی غور ، سنترال آیشیاتیک ژورنال ۷۱ (۱۹٦۱) ۱۱٦- ۳۳

پالیسی اوایل امپراتوری غزنویان مطالعات اسلامی ، ژورنال انستیتوت مرکزی تحقیقات اسلامی ،

کراچی ۳/۱ (سپتمبر. ۱۹٦۲) ٤۹- ۸۲

The titulature of the early Ghaznavids, oriens xv (1962) 210-33-

مأخذ اولی برای تاریخ چار سلطان نخست غزنوی (۱۹۷۷- ۱۰٤۱) ، اسلامیک کوارترلی VII (۱۹٦۳) ۳- ۲۲

- غزنویان، امپراتوری شان در افغانستان و ایران شرقی ۹۹٤- ۱۰٤۰، طبع اول (ایدنبرگ ۱۹٦۳) طبع دوم (بیروت ۱۹۷۳)

- یاد داشت‌های تاریخ ماقبل غزنوی افغانستان شرقی ، ایشیاتیک کوارترلی (۱۹٦۵)۱۲-۲٤

- سلاله های اسلامی : a chronalogical and genealogical handbook,
Islamic siruveys (Edinburgh 1967)

- غزنویان نخست در تاریخ کمبریج ایران IV از تهاجم اعراب تا سلجوقیان بکوشش آر. ان. فری (کمبریج ۱۹۷۵) ۱٦۲-۹۷ .

- تاریخ سیاسی وسلاله جهان ایران The political and dynastic history of

the Iranian world (A.D.1000- 1217). in Ibid; V, the Sajuq and Mongol Period, ed. J.A. Boyle (Cambridge 1768) 1-202

براون ای جی ، تاریخ ادبی فارس، چارجلد (لندن وکمبریج ۱۹۰۲-۲٤)

Clauson, Sir Gerard. An etymological dictionary of pre thirteenth century Turkish (oxford 1972)

Elliot, Sir H.M; and Dowson, J. the History of India as told by its own historians, 6 Vols. (London 1867 - 77)

Fluryr, S. ,Lede,cor e,pigraphigique des monuments de Ghazna, Syria VI (1925) 61-90

د . سی . گنگولی ارزش تاریخی دیوان سلمان اسلامیک کلچر XVI (۱۹٤۲) ۲۳٤-۸

Gardin,J.C. Lashkari Bazar une residence royale ghaznei vide. 11. Les trowailles. Ceraiques et monnaics de Lashkari Bazar et de Bust Memoires de,la Delegation Archeologique Francaise en Afghanistan, XV III (paris 1963)

Gelpke, R.Sultan Masud I.von Gazna Die drei ersten Jahre seiner Herrschft (421/1030-424/1033) (Munich 1957)

Haig, Sir Thomas W; ed. The Cambridge history of India. 111. Turks and Afghans (Cambridge 1928)

Hennequin, G. , Grandes monaies Samanids et ghaznavides de I, Hindu kush 331 - 421 A.H; eutde numismatique et historique, Annals islamologiques IX (Cairo 1970) 127-77.

Hodivala, S.H. Studies in Indo -Muslim history: a critical commentary on Elliot and Dowson,s' History of India as told by its own historians, 1 (Bombay 1939) Husain, Iqbal the early persian poets of India (A.H. 421-670) (pathan 1937)

Kaf soglu, I.Sul tan Melik,sah devrinde Buyuk Selcuklu imparatorlugu (Istanbul 1953)

Khan, Gulam Mustafa. ,A History of Bahram shah of Ghaznin,Ic, Xlll (1949) 62-91, 199- 235 (also published as a separate monograph) Koprulu, M.F. ,Kay kabilesi hakkinda yeni notlar, Belleten Vlll (1944) 421-52.

Lane Poole, R.S. Catalogue of oriental coins in the British Museum, 8 Vol. (London 1875-83)

- تعلیقات بر مجموعه شرقی ۱۸۷۶- ۸۸ ، دو جلد (لندن ۱۸۸۹-۹۰)

- سلاله اسلامی جدول های منشأ تاریخی ونسبی با مقدمه، های تاریخی(لندن ۱۸۹٤)

- له، سترانج- سر زمین خلافت شرقی اسلام (کمبریج ۱۹۰۵)

تا ریخ و کلتور مردم هند اثر آر-سی . ماجومدار V R.C. Majumdar مبارزه برای امپر اتوری ، طبع دوم (بمبی ۱۹٦٦)

Marcq' A; and Wiet' G' Lem:naret de Djam. La decouveit de la capitale des Sultans ghorides (Xll - Xlll' siecles)' Memoires dela Delegation

Marquart' J. Eransahr nach der Geographic des p.s. Moses xorenac. i in AGGw' N'F' lll-2 (Berlin 1901)

Merclil' Erdogan' Sebuktegın' ln pend- namesi (Farsca metin Ve trukce tercumes). lslam Tetkikleri Enstusi Dergisi Vl- 1-2 (lstanbul 1975) 203-33

محمد رضا، ریاض الالواح، مشتمل بر کتاب های قبوروابنیه غزنه ،(کابل -۱۳٤٦/ ۱۹٦۷) زندگی وعصر سلطان محمود غزنوی، نظام‌محمد (کمبریج ۱۹۳۱)

پند نامه سبکتگین ژورنال سلطنتی انجمن آسیایی (لندن) (۱۹۳۳) ٦۰۵- ۲۸

Pritsak.' O.Die Karachaniden' De Islam xxx I (1953-4) 17-68 Turkish version in Islam Anisklopedisi' art. Karahanilar.)

(قزوینی)، میرزا محمد؛ مسعود سعد سلمان ژورنال سلطنتی انجمن آسیایی (۱۹۰۵) ٦۹۳- ۷٤۰، (۱۹۰٦) ۱۱- ۵۱

Radloff' W. Versuch eins worter buches der Turk - Dialecte' 4 vols. (st. petersburg 1893 - 1911)

Ray' H.C. The Dynastic histoty of northern India (early medaeval period') 2 vols. (Calcutta 1931-6)

سی- جی روجرز کتلاک سکه ها در موزیم حکومتی لاهور (کلکته ۱۸۹۱)

کتلاک سکـه ها جمع آوری شده توسط چاس . جی روجرز Chas. J. که توسط حکومت پنجاب خریداری شده، بخش II ،سکه های متفرقه اسلا می (کلکته ۱۸۹٤)

کتلاک سکه ها در موزیم هند (کلکته ۱۸۹٦)

Rypka' J; etalii. History of Iranian literature (Dordrecht 1968)

Sourdel' D. Inventaire des monnies Musulmans anciennes de Musee de Caboul (Damascus 1953)

,Untresor de dinars gaznavids et salguquids de couvert en Afghanistan, BEto, XVIII (1963-4) 197-219

Sourdel- Thomine, J; ,Steles arabs de Bust (Afghanistan) ,Arabica III (1956) 285-306

Spuler, B. Iran in fruh - islamischer zeit (Wiesbaden 1952)

اس. ام ستر نیک نسخه از کتابخانه امیر عبدالرشید از امرای غزنوی در دور دنقاشی‌ها از سرزمین های اسلامی ، بکوشش آر- پندر- ویلسن (اکسفورد ۱۹۶۹) ای - توماس در مورد سکه های شاهان غزنی ژورنال انجمن آسیایی (۱۸۴۸) ۲۶۷-۳۸۶

Zambaur, E. Von ,Contribution a la numismatique orientale, WNZ xxx VI (1904) 43-122 xxx VII (1705) 113-98

-Manuel de genealogie et de chronologie pour L,hitoire de L,Islam (Hanover 1927)

فهرست اعلام

رجال - اماکن - طوایف

ترتیب کننده: عبدالوهاب فنایی

فهرست اعلام

اسمای رجال

آ

الف

ت

ج

چ

ح

خ

ز

س

ص

ض

ط

ع

ک

گ

ل

م

و

ه

ی

فهرست اسمای جای ها

آ

الف

ب

پ

ت

ج

ز

س

غ

ف

ق

ک

گ

ن

و

ویهند (واقع در وادی سند) : ، ١٧، ٢٢، ٢١١

ه

اسمای قبایل

آ

الف

ب

ت

س

ش

ص

ط

ع

غ

ف

ق

ک

گ

م

ه

ی

اسمای کتب

آ

الف

ب

پ

ت

ج

س

ش

ص

ط

غ

ف

ق

ک

مختصر زندگینامهٔ عبدالوهاب فنایی

عبدالوهاب فنایی فرزند خیرمحمد در سال ۱۳۱۷ در دهکدهٔ صیادانِدراب مربوط ولایت بغلان چشم به جهان بازکرد. او آموزش دورهٔ ابتدایی را در دامان طبیعت فرحت بخش اندراب در مکتب سنگبران بپایان آورد وغرض آموزش دورهٔ ثانوی و دانشگاهی شامل دار المعلمین کابل وسپس شامل فاکولته ادبیات پوهنتون کابل گردید و در سال ۱۳۳۹ به دریافت درجه لیسانس توفیق به دست آورد.

بعد از فراغت از پوهنتون کابل در سال ۱۳۴۵ برای مدت یکسال عازم ایالات ـ متحده امریکا گردید و بهاخذ دیپلوم فوق لیسانس نایل آمد. عبدالوهاب فنایی بعد از یکدورهٔ ماموریت در ادارات دولتی در سال ۱۳۴۹ جهت تحصیلات عالی عازم هندوستان شد و از تاتا انستیتوت آف سوشل‌ساینسیز «بمبی» به اخذدیپلوم ماستری در رشته اصول تحقیق علوم اجتماعی نایل گردید.



عبدالوهاب فنایی در سال ۱۳۶۰ در حالیکه مسوولیت مجله‌افغانستان بهزبان‌انگلیسی رابعهده داشت به حیث کارمند علمی اکادمی علوم ج. ا پذیرفته شد و آثارذیل را طبع و یا آماده طبع نموده است:

۱ـ افغانستان وهندبرتانوی (ترجمه از انگلیسی به دری) طبع مرکزعلوم اجتماعی اکادمی علوم ج.ا، ۱۳۶۱.

۲ـ عروج واضمحلال‌غزنویان‌متأخر (ترجمه‌ازانگلیسی به‌دری)طبع مرکزعلوم‌اجتماعی اکادمی علوم ج. ا.، ۱۳۶۷.

۳- امرای افغان ومغـول‌ها (ترجمه‌ازانگلیسی به‌دری) ازطرف ریاست‌عمومی ملیت ها تحت طبع است . .

٤- تاریخ میمنه (ترجمه از انگلیسی به دری) : . ازطرف ریاست عمومی ملیتها تحت طبع است

٥. روابط دربار میسور با دربار کابل (پروژه‌تحقیقی) آماده طبع است

٦- وضع اجتماعی واقتصادی شهرقندهار (ترجمه از انگلیسی به دری) به فرمایش ریاست شهرسازی وقت آماده طبع گردیده

٧- وضع اجتماعی واقتصادی شهرکابل (ترجمه ازانگلیسی به دری)بفرمایش ریاست شهرسازی وقت آماده طبع گردیده

٨- وضع اجتماعی واقتصادی شهرپلخمری (ترجمه از انگلیسی به دری)بفرمایش ریاست شهرسازی وقت آماده طبع گردیده

٩- برعلاوه آثار متذکره فرق شماری از مقاله‌های علمی وپژوهشی وترجمه از آثارخارجی را نیزبه چاپ رسانده است .

The Later Ghaznavids

Dari (c) 1988, Abdul Wahab Fanahi

First Edition - December - 1988

Published by Acadmey of Sciences

Social Sciens Center

PRINTED IN KABUL AFGHANISTAN

The Later Ghaznavids

Splandor And Decay

1040 - 1186

translated in to Dari
by

Abdul Wahab Fanahyi

Kabul, 1988 Education Press